

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232274**

UNIVERSAL  
LIBRARY









عَلَيْكُمْ سُنَّةُ الْخَلَفَاءِ

مداحسند المنتد کہ دوشرح کتاب مؤطا امام جلیل القدر رفیع المنزل امام

الہجۃ مالک بن انس الصنعی المدنی علیک الرحمة کی در متن مستے بہ

مصنف

و دیگرے بر حاشیہ موبہوم ہ

مستوفی

ہر دو از عمدۃ الیفات خاتم المجتہدین حمید اللہ علی العالمین فارسی است

معنا عالم ربان حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ بعد تصحیح تمام بخشی مناسب مقام

طبع فاروقی مطبعہ



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي أنزل  
على عبده الكتاب  
وقد هدانا لهذا  
والذي كنا من قبله  
في ضلال مبين  
للمؤمنين مسلما جليلا  
وهدانا إلى الصواب  
وهاديا وأما ما  
أمته خيرامة  
للناس أفضلا من ذلك

نعمتهای حضرت باری جل مجد سیردن از حد احصاست نعمتی که زیاده تر از جمیع نعمت‌ها بجهت ایجاد و رزق توان  
و نیست بعثت انبیاست حضرت باری جل جلاله گشتندگان بادی ضلالت با سینه تراجمه انبیاء علیهم الصلوة  
و تسلیات بدایت نمود و بحق خود و احکامیکه مصالح ایشان را بان منوط ساخته بود بزر بانهایی ایشان شناسا شود  
تا بقامات قرب اصل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص بایند تفصیل بعثت حضرت خاتم الانبیاء علیه الصلوة  
و تسلیات بلا حصر و لا انتها که با قاطع ستمت و جنو بیضا مبعوث شد و دعوة او امر و اسود و مشارقه و معارف  
در گرفت حضرت باری علوم بسیار و معارف بیشمار بصریح روایت یا بشارات و دلالت بر اسطوانات شریف  
القادر و دامت اورا بهترین اعم و سنت اورا بهترین سلف و علوم اورا صایب ترین علوم و معارف و معارف  
کثاده ترین معارف شناخت خداوند اچنانکه مارالمحض فضل خود بشرف تصدیق این وسیله عطنی مشرف  
کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر او باطننا میرگردان و چنانکه مارالطریق ناز علوم و معارف این جل  
الاکبر بر بلند نموده فهم معانی آنها بوجه تحقیق دون تعلیم و عمل بر حسب آن بغیر افراط و تفریط روزی بنما و حضرت ا  
صلی الله علیه و سلم بواجبیکه در دین مانی کجدا آنرا تو دهمی و پس مخصوص فرما و ما را در جمله تابان و پیروان مجاب  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم محشور گردان و رواة علم و حمله دین که علم حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بارسلانید  
یاراه فهم و درایت معانی بر ما سهل ساختند با جزیل ثواب جزیل شرف ساز اناک قریب محض و

اما بعد سگويده فقير الى رحمة الله الكريم دلي الله بن عبد الرحيم العمري نسا بالله الهوى وطنا اين فقير اريد في اختيار  
 مذاهب فقها وكثرة ائزاب علماء وكشيدن بر کسی بجای تشویش روی داد زیرا که تعیین طریقی برای عمل ضرورت  
 و تعیین بغير ترجیح سفسطه و وجه ترجیح بسیار واقوام را در تقریر وجه ترجیح اجمالاً و تفضیلاً اختلاف فاحش پسین  
 دست یازد و فائده نندید و از هر کسی استعانتی نمود حاصله بدست نیامد بعد از آن بتفصیل تمام بحضرت باری  
 جل مجدده متوجه شد و گفت لئن لم یهد فی ربی لا کون من القوم الضالین انی وجهت وجهی  
 للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من المشرکین پس اشاره بکتاب موطا که تالیف  
 امام بهام حجة الاسلام مالک بن النسل است واقع شد و رفته رفته آن اشاره در خاطر فایز شاخ و برگ گزیده  
 از جمله آن شاخ و برگ گئی آنست که یقین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست زیرا که  
 افضلیه کتابی بنسبت کتابی یا از جهت فضل مصنف باشد یا از جهت التزام صحت یا از جهت شهرت احادیث  
 یا از جهت قبول جمهور اهل اسلام آنرا یا از جهت حسن ترتیب استیعاب مقاصد همه اینها آن و این همه جهات در  
 وجودند بنسبت جمیع کتب موجوده بر وجه ارض اما افضل مصنف باید دانست که امر از در دست مردمان  
 ترجیح کتابی نیست که مصنف آن از تبع تابعین باشد غیر موطا و هیچ کتابی نیست که اهل حدیث متفق باشند  
 قدر مصنف او مانند موطا زیرا که در وزن مالک زمان تبع تابعین از چندی پیش نبودند از آن هیچ یک کتابی  
 نمانده است و از آنکه فقه امروز هیچ کتابی که خود ایشان تصنیف کرده باشند بدست مردمان نیست الا موطا شاخ  
 گفته است اذا ذکر العلماء فمالک النجم وما احدا من علی فی علم الله من مالک وقتیکه ذکر علماء  
 کرده شود پس مالک ستاره است درخشنده در آسمان و این تشبیه از جهت علو منزلت و ظهور نور کرده است و نیست  
 کسی که منت او برین زیاده باشد از مالک علم خدا و نیز گفت مالک و ابن عیینة القرینان لولاها  
 لذهب علم الحجاز مالک و سفیان بن عیینة قرین یکدیگرند یعنی در علم و قوه حدیث اگر نبودندی گم می علم  
 و نگینش فی العلم یدور علی ثلثة مالک بن النسل و سفیان بن عیینة و لیث بن سعد  
 علم میگرد در بر سه مالک بن النسل و سفیان بن عیینة و لیث و قال سفیان بن عیینة فی حدیث  
 یوشک ان یضرب الناس الابدال یطلبون العلم فلا یجدون عالماً اعلم من عالم المنة  
 نزی انه مالک بن النسل در حدیث آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نزد یک است  
 که بزنند مردمان بگوهای شتران را یعنی نفر کنند بر شتران و آنها را بگفت روان کنند طلب کنند علم را پس نمایند

و مقاماً و منزلتاً  
 من شاء فی کل طبقة  
 استنباط ما خفی من  
 احکام الدین العظام  
 عن التفاسیر  
 ۳  
 نقلی فافهم فی الفروع و جمیع  
 و انما اذکما یخبر عامه من جهة  
 فی اختلاف السلف و اهل العلم  
 خاصه کیف یحکمون

عالمیکه دانا تر باشد از عالم مدینه گفت سفیان بن عیینه ما را نموده میشود که آن عالم مالک بن انس است فقال  
 ایضا رحم الله ما لکما کان استدل انتقاد مالک للرجال رحم کند خدا می مالک را بسیار بود سره  
 از ناسره ممتاز ساختن مالک مردمان و قال ایضا کان مالک لا ینبئکم من الحديث الا صحیحاً  
 ولا یحدث الا عن ثقة الناس و ما ادى المدينة الاستحباب بعد موت مالک بود مالک را رفع نمیکرد  
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث بنی کرد مگر از معتقدان و بنی بنیم مدینه را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک  
 و قال عبد الرحمن بن همدی ما بقی علی وجه الارض احد من علی حدیث رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بیکس امین تر بر حدیث آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم از مالک بن انس و قال ایضاً ما اقدم علی مالک فی صحة الحدیث احداً  
 مقدم نمی کنم بر مالک در صحت حدیث بیکس را و قال ایضاً سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس  
 بامام فی السنة و الا و زاعی امام فی السنة و لیس بامام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها  
 جميعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و نیست امام در سنت و اوزاعی امام است در سنت و نیست  
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلاح را از معنی این کلام  
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا ضد بدعت است پس گاهی آدمی عالم میباشد بحديث و عالم نمی باشد  
 بسنت مؤلف گوید شرح این کلام بطی میطلبید باید دانست که سلف در استنباط مسائل و فتاوی بود و وجه  
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمیع میکردند و از اینجا استنباط می نمودند و این طریقه اصل  
 راه محدثین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه متفق و تهذیب آن کرده اند با دیگر ندی خط  
 مأخذ آنها پس هر مسئله که وارد می شد جواب آن از همان قواعد طلب می کردند و این طریقه صحیح  
 فقه است و غالب بر بعض سلف طریقه اولی بود و بر بعض آخر طریقه ثانیه و اشاره بهین معنی آن  
 آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان اعلم الناس بود بمسائل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی  
 تهذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در موطا از قواعد مقررده اهل مدینه بسنت تعبیر میکنند چنانکه  
 میگوید لیسنة التي لا اختلاف فيها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن مهدي هم همان اصطلاح رفته است و  
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانی صحیح و اقامت لفظ حدیث  
 و تغزین آنها در ابواب فقه و استحصار احادیث در هر بابی و اوزاعی امام بود در معرفت قواعد

فخر العالم ما بقی  
 الناس علی السنن من  
 الثوری و کشف بالخاصة  
 عن العامة غلاماً  
 فاقین علی الحق من  
 ذلك لفظاً و کلاماً  
 و لا یزال عدول کل  
 منهم یفتون التفرقة  
 و لا ینتقل لیصا  
 معتدلاً قواماً و اشهر  
 به الله الا الصو

کلیه خلف در هر بابی از ابواب فقه و مالک امام است در هر دو باب و ثبوت این معنی پیش مستفان بغیر حدیث  
 در ظهور کاشمش فی رابعة النهار است و قال ایضا ما دایت عقل من مالک ندیدم دانا تر از مالک و قال  
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین مالک امیر المؤمنین فی الحدیث امام مالک بادشاه مسلمانان  
 در حدیث و قال ابن معین کان مالک من حجج الله علی خلقه بود مالک از عجمتای خدایتعالی بر خلق  
 و قال ابن وهب لولا مالک و اللیث لَضَلَّنا اگر بنی بود مالک و لیث گمراه میشدیم و قال ابن قدامه  
 کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود و پرسید عبدالله بن احمد بن حنبل  
 پدر خود را من اثبت اصحاب الزهری کیت حافظ ترین اصحاب زهری قال مالک بن انس  
 فی کل شیء گفتم مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز چه در حدیث زهری و چه غیر آن  
 و قال البخاری اصحاب الاسانید مالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین اسانید این سناده است  
 مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در حلیه آورده است که امام مالک گفت نه ختم هیچ شیهی مگر ندیدم  
 آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو  
 بن ابی امارث الصبیحی است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر شد در غزوة همراه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم الاغزوه بدر و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از جمله آنجا کس  
 است که برداشته عثمان را بوقت شب بسوی قبر او در آن هنگامه و فتنه که هیچکس این امر را  
 کرده و ایت میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سہیل نافع بن عامر عم امام مالک از  
 ثقات تابعین است امام مالک از وی روایت بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثانی  
 و شصتین یعنی نود و سه و بعضی گفته اند در نود و حاصل شد مادر او با دوسه سال و بود مالک در آن زمان  
 بزرگ سر موئی سر نداشت بغایت سفید رنگ ثمل بسرخی بود سفید شده سر و ریش او و اکثر  
 اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دست بدست از ایشان گرفت نخت علم فقه  
 و فتاوی دور آن میکرد و بر حضرت عمر و دوسه واسطه عقد بود درین باب و بعد  
 از آن بر فقهای صبی به مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره و انس و جابر و در آن کرد  
 و ایشان مکرر دایره آمدند و بعد از ایشان این کار و بار بر فقهای سبعة افتاد مانند سعید بن  
 وهب و سالم و قاسم و بعد از ایشان بر زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و ربیعہ ابی الزناد نافع و بعد از این و ابی

مالک  
 قاضی صلی الله علیه و سلم  
 و اشهد ان سعیدنا  
 و یحیینا عبد الله  
 و سلم و الله اعلم  
 و من دونه تحت لوائه  
 ۵  
 حسن بن یحیی الشافعی  
 قاضی صلی الله علیه و سلم  
 و علی امته الذین

امام مالک و حدیث آثار ایشان تدوین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون و اطلس و دیعت نمود  
 و اهل آفاق از جمیع مصارف سبوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود  
 و شهرت عظیم یافت که هیچکس در آن شهرت و قبول نزدیک نبود و مشابه او نبود و مدتی مدید باین ریاست و دیانت  
 در مدینه مکرمه که روح عالم است دل امصار بگشت فرمود و بعد از آن روز یکشنبه بعین شد و بیت و دوروز در بعض  
 و روز یکشنبه دهم ربیع الاول یعنی گفته اند چهار دهم ربیع سنه تسع و تسعین و مایه بدار القرائات انتقال فرمود  
 سخن گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و در مدینه مشرفه در منصب جهاد و افاق شصت سال  
 کشت فرمود و انتهی پس دریندت از اطراف و جواب مسائل پیش او می آمدند و جواب با صواب می فرمود  
 چنانکه شاعری در مدح وی گفته شعری یدع الجواب فلا میراجع هیده \* و السائلون لو اکس  
 الاذقان \* ادب الوقار و عزة سلطان التقی \* فهو المظلم و لیس ذالسلطان \* یعنی می گوید  
 جواب او در حالیکه سایلان بر سینه افکنده باشند زنجار یعنی مجال گفتگو مانند پس گفت و شنود کرده نشود با  
 از جهت همیت و آن همیت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس وی فرمان برداری  
 کرده شده است و نیست صاحب بادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود  
 در خواب دید که گویند میگوید لشعری لقد اصبح الاسلام دُرْعَر دکنه \* غداة توی الهادی لکنه  
 طلع القبر \* امام الهک ما زال للعلم صاینا \* علیه سلام الله فی الخالد هم \* هر آنکه گشت  
 باین صفت که خنیش داده شد اساس او را صبا می که جای گرفت را بنهای عالم نزدیک لحد قبر امام هدایت  
 همیشه نگاه دارند و علم او بر روی سلام خدا باد تا آخر زمان و باید دانست که مدینه مشرفه در زمان او پیشتر  
 از زمان متاخری شبیه مرجع فضل و محط رجال علما بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد از ما - یعنی  
 مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبله توجه علم ایشان بودند میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک  
 و امام مالک ارث آن همه شد چنانکه شمای محسوس کسی از دست کسی میگیرد و در گرفتن او بدست خودش  
 محسوس میشود و وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوایف عالم بکتاب او رجوع کردند و ندیدند کتاب  
 فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سر مایه قضا است در موطوع علم اوست با بجلد این چهار امام اند  
 که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر  
 شاگرد امام مالک بودند و مستندان از علم او در عصر تبع تابعین نبودند مگر ابو حنیفه و امام مالک که یک شخص

حاضر من السادة سهام  
 اما بعد يقول الفقير الى  
 رحمة الله الكريم احمد الدعي  
 بولي الله بن عبد الله الهادي  
 وطننا العريق نسبنا  
 عفى الله عنه و انتقم الله  
 بسلف الصالحين ان علم الفقه  
 اشرف العلوم انتفعوا و اوسعها  
 و كتاب الموطا اصول كتب الفقه  
 و اشهرها و اقلها و اجمعها



که رؤس محدثین مثل احمد بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی یک حدیث از وی در  
 کتابهای خود روایت نکرده اند و رسم روایت حدیث از وی بطریق ثقاة جاری نشد و آن دیگر شخصی است  
 اهل نقل اتفاق دارند بر آنکه چون حدیث بروایت او ثابت شد بذروه اهل محبت رسید اما التزام صحیح  
 شافعی گفته ما علی ظاهر الارض بعد کتاب الله صحت من کتاب مالک نیست بر روی زمین کتابی بعد کتاب  
 صحیح تراز کتاب مالک در روایتی ما وضع علی الارض کتاب هو اقرب الی القرآن من کتاب مالک  
 و در روایتی دیگر ما فی الارض بعد کتاب الله اکثر ثوابا من موطا مالک گفت حافظ مغلط اهل  
 من حدیث اصحیح مالک اول کسیکه تصنیف کرد صحیح مالک است گفت حافظ ابن حجر کتاب مالک  
 صحیح عنه و عند من تقلده علی ما اقتضاه نظره من الاحتجاج بالمرسل والمنقطع و غیره کتاب  
 صحیح است نزدیک مالک نزدیک کسی که تقلید مالک کرده است بر مذہبی که اقتضا کرده است و انظر  
 مالک آن مذہب است لال است برسل منقطع و غیر آن یعنی علما مختلف اند در عمل برسل و منقطع پس  
 امام مالک ابو حنیفه و اکثر علمای تبع تابعین بصحت عمل بآن رفته اند و نزدیک ایشان قول حضرت عمر  
 و مانند آن دلیل می تواند شد و اتفاق جمعی از تابعین مدینه دلیل میتواند شد پس امام مالک بحسب  
 اصل خود رفته و این علل قاضی دصحت حدیث نزدیک او نمیتند پس موطا همه آن برای مالک ابو حنیفه  
 و سایر تبع تابعین صحیح باشد سیوطی زیاده کرده است بر حافظ ابن حجر گفته است که برسل منقطع بحسب  
 نزدیک مالک سایر آنرا نمک موافق اویند درین مسئله و همچنین حجت شد نزدیک موقوفه معتقد باشند  
 مرفوعه یا موقوف صحابی و در موطا هیچ مرسل نیست مگر که معتقد است بروایات مرفوعه همان لفظیا  
 اهل پس صواب آنست که گفته شود که موطا صحیح است نزدیک جمیع فقیر گوید اهل کتب بسته و حاکم و مستدرک  
 سخنها کرده اند و وصل مرسل مالک دفع موقوف وی گویا اینهمه شروع موطا اند و تتمات آن و هیچ  
 موقوف و اثر تابعی نیست مگر از ماخذی است از کتاب سنت چنانکه مدین شرح خواهی دید و ابن حجر  
 کتابی تصنیف کرده است در وصل مافی الموطا من المرسل گفت جمیع آنچه در موطا است از بلند و عن الثقه  
 عنه و مانند آن شصت و یک حدیث است و همه آن مسند است از غیر طریق مالک الا چهار حدیث که ناشی  
 ماخذ آن و الله اعلم کی انی لا انسی و لکن انسی دیگران رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
 آری اعماد الناس الحدیث سیوم قول معاذ اخر ما اوصانی رسول الله صلی الله علیه و سلم

وقد اتفق السلف الاعظم من الملة  
 المحمديّة على العمل به والاحتجاج  
 فی دلتیه ودرستیہ و الاعتناء  
 بشرح مشکلائے وعضلائے  
 واهتمام باستنباط معانیہ  
 ۶  
 من انفسہ علم حاله ان الموطا  
 دعامة مذہب مالک و اساسه  
 و دعامه مذہب الشافعی و ظاهر در

ان شاء الله تعالى  
 و قد و ضعت رجلا في القدر ان قال حصرت خلقك  
 للناس جبارم اذا انكثرت بحديثك ثم تشا مت فقلت  
 عني عذبة فغير كويداين احاديث اگر باين الفاظ و اين  
 بیات ثابت نشده پس معاش صحیح است و این مجت اگر  
 خدا خواسته است در جاسے خود ندکور کرد و انشاء الله تعالى  
 اما شهرت موطا پس از امام مالک موطا را حتم غفیب از هر  
 فریق روایت کرده اند از بادشاهان رشید و امین و مامون  
 بلکه گفته اند محمدی و مادی نیز روایت کرده اند و مجتهدین  
 شافعی و محمد بن حسن بلا واسطه و احمد بن عبد الرحمن  
 بن محمدی جماعات عنه و ابو یوسف عن رجل عنه و از محدثان  
 جماعاتیکه حصر آنها میسر نیست و از اصحاب مالک سجی بن حبیب  
 مصمود و ابن قاسم و رضیع و از صوفیه ذوالنون مصری و غیره  
 و از اهل مصر و شام و عراق و یمن و خراسان همه وایت کرده اند  
 و نسخ موطا زیاده از سی نسخه است شیخ ابن عبد البر کتاب تهذیب  
 و دست کار را برد و از ده نسخه نهاده که اشهر آن واقوی اند قاضی عیاض  
 گفته اعتنا کرده نشده است بهیچ کتابی مانند آنکه اعتنا کرده اند  
 بموطا پس از متقدمین شرح کرده است او را ابن عبد البر و تهذیب  
 و دست کار و ابو الولید بن صفار در کتاب مرغب جمعی کثیر را نام برده  
 است و در بیان تحریف مشارق صنی عیاض کتابی عجیب است  
 و بعضی برای او مندر تصنیف کرده اند و بعضی در اسماء الرجال و اصل  
 منقطع آن سخن گفته اند و بعد از آن زمانی نگذشت که جماعه از علما  
 متعرض شرح و بیان یا روایت و رساند آن نشده تا آنکه این  
 فقیه روایت کرده آن را از بعضی اهل مکة مسلا

لیستغفره صاحبیه  
 و قد و ضعت رجلا  
 للناس جبارم  
 اذا انكثرت  
 بحديثك  
 ثم تشا  
 مت فقلت  
 عني عذبة  
 فغير كويداين  
 احاديث اگر باين  
 الفاظ و اين  
 بیات ثابت  
 نشده پس  
 معاش صحیح  
 است و این  
 مجت اگر  
 خدا خواسته  
 است در جاسے  
 خود ندکور  
 کرد و انشاء  
 الله تعالى  
 اما شهرت  
 موطا پس  
 از امام مالک  
 موطا را حتم  
 غفیب از هر  
 فریق روایت  
 کرده اند از  
 بادشاهان  
 رشید و امین  
 و مامون بلکه  
 گفته اند  
 محمدی و مادی  
 نیز روایت  
 کرده اند و  
 مجتهدین  
 شافعی و محمد  
 بن حسن بلا  
 واسطه و احمد  
 بن عبد الرحمن  
 بن محمدی  
 جماعاتیکه  
 حصر آنها میسر  
 نیست و از  
 اصحاب مالک  
 سجی بن حبیب  
 مصمود و ابن  
 قاسم و رضیع  
 و از صوفیه  
 ذوالنون مصری  
 و غیره و از  
 اهل مصر و  
 شام و عراق  
 و یمن و خراسان  
 همه وایت  
 کرده اند و  
 نسخ موطا  
 زیاده از سی  
 نسخه است  
 شیخ ابن عبد  
 البر کتاب  
 تهذیب و دست  
 کار را برد و  
 از ده نسخه  
 نهاده که  
 اشهر آن واقوی  
 اند قاضی  
 عیاض گفته  
 اعتنا کرده  
 نشده است بهیچ  
 کتابی مانند  
 آنکه اعتنا  
 کرده اند  
 بموطا پس  
 از متقدمین  
 شرح کرده  
 است او را ابن  
 عبد البر و  
 تهذیب و دست  
 کار و ابو  
 الولید بن  
 صفار در کتاب  
 مرغب جمعی  
 کثیر را نام  
 برده است و  
 در بیان  
 تحریف مشارق  
 صنی عیاض  
 کتابی عجیب  
 است و بعضی  
 برای او مندر  
 تصنیف کرده  
 اند و بعضی  
 در اسماء  
 الرجال و اصل  
 منقطع آن  
 سخن گفته  
 اند و بعد از  
 آن زمانی  
 نگذشت که  
 جماعه از  
 علما متعرض  
 شرح و بیان  
 یا روایت و  
 رساند آن  
 نشده تا آنکه  
 این فقیه  
 روایت کرده  
 آن را از بعضی  
 اهل مکة  
 مسلا

مسلسلاً بقراءة الجميع او سماعه الى مالک بغیر  
الا فظالم و هیچ کتابی از کتب اهل عصه مالک امر و نهیست  
منی شود چه جامی تسلسل سماع و اما قبول اهل اسلام آنرا پس  
اهل مذہب مالک خود عمل ایشان بر آنست و مهمل مذہب  
شافعی و مشرق اجتہاد او موطن مالک است در بعض جاها تعقب  
کرده است و در ترجیح روایات اختلاف نموده است و محمد  
در مبسوط و غیره آن سرایه نقابت موطن است و الا آثار یکی  
از امام ابو حنیفه روایت کرده است جمیع مسائل فقہ را کفایت  
منی کند و در موطن بسیار جامی گوید و به اقتول و  
به کان یقول ابو حنیفه و اما نقلی صحاب کتب سنده آنرا  
بقبول پس نظر از آن است که گفته شود بخاری تا وقتیکه از  
مالک متصل مرفوع باید عدول منی کند از وی بر روایت غیر و  
مگر آنکه بشرط خود نیاید پس شواهد می آرد بر اے او در بسیار  
از مواضع آثار موطن را استشهاد میکند با اشارات حدیث  
و ایامات آن اما ترتیب استیجاب پس باید دانست که  
بر عصر صحابه و تابعین رسم تدوین علم نبوده است  
تا آنکه عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد و بفتحهای عصر خود نوشت  
که سنن بخضر صلی الله علیه و آله و سلم و آثار حضرت عمر رضی  
الله عنه بنویسند این شهاب ابتداء می آن کرد لیکن بغیر ترتیب  
و بموجب بعد از آن کبار اهل طبقه ثالثه تصنیف و بتوزیع شغل شدند  
پس یحیی بن صبیح و سعید بن عروه بطرفی از علم تدوین کردند  
بعد از آن امام مالک تدوین حکام سنن مود و بر جمیع ابواب  
فقه تعلم نمود و آنچه قوس بود از احادیث مرفوعه

من جامع التدریس  
فی الجغرافیة  
وما يتعلق بالفقه

وصلنا  
نظروا فيها  
رقعة مطبوقة  
قائمة وزرقة  
المعطى

9

۱۱ قبیلہ اہل اسلام آؤ

ببریتب و بریتب

[illegible]

أرسله وكتب فيهما  
أوقفه واستدرك  
ما قاله وذكر التباينات  
والشواهد الماسكة  
وأحاطة بحججها  
بغير روي بخلافه

وَالْجَمَلَةُ وَالْأَمِينُ  
تَحْقِيقُ الْحَقِّ فِي هَذَا  
وَلَا ذَاكَ إِلَّا بِالْإِيجَابِ  
عَلَى هَذَا الْكِتَابِ  
هَذَا وَقَدْ شَرَحَ  
صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

۹۹

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در آن دار الحیوة و بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب آنحضرت بسبب ادب پذیرش  
 و قریب شل العلم فی تابعهم و کل امرئ منهم له فیه مذهب و در پرانده کرده شد علیکم مجموع بود و در میان تابعین  
 و هر مردی را از تابعین در آن علم می بود و فخر بصلب الشیخ و کلام مآلات و و منه صحیح فی التحقیح احب و پس  
 خالصت علم را درین اشیاء مختلف بر آن امام مالک از علم و قسم پیدا شده بودند در وقت است سائیدن و  
 بعضی غارش نبلا شده فایدا بتصحیح الروایة داده و و تصحیحها فیه و له محراب و پندار هر که در علم امام مالک  
 بسبب آنکه بصحت حکم کرد و روایت را بصحت حکم کردن آن روایت در علم دای مجرب است و ولولم یلم فی الموطا لمن یصح  
 یلیل عامه ما در این بین مذهب و اگر کسی شد فرموده برای کسی که وقت شب رفت و شبکوری خود هرگز نشستی که کجا میرود  
 فبادر موطا مالک قبل فوت و فابعد ان فانت للحق مطلب پس کتاب کن بسوی موطا مالک پیش از آنکه دست  
 نیاید پس نیست بعد موطا اگر دست نیاید برای حق مطلبی و دم الموطا کل علم تریده و فان الموطا الشمس العلم الکتاب  
 بگذر بسبب شغل موطا هر یک که خواست از پس هر آنکه موطا افتابست و سائر علم تاروست موطا اصل خطاب الفهرست منه  
 الطیب و ولم لا تطیب الفهرست و الاصل طیب موطا اصل است در علم غرض شده است فروع علم احکام بحیث خوبی بود  
 و جز غرض نشود فروع عالی که اصل او غرض است و هو العلم عند الله بعد کتابه و وفیه لسان الصدق بالحق  
 معرب و موطا همانست علم مقبول نزد خدا که کتاب الله که قرآن عظیم است و در موطا زبان رستی بامور واقعی خبر  
 دهنده است لقد اعربت اناره بیباغها و فلیس لها فی العالمین مذهب هر آنکه اظهار کرده اند موطا بر بیان واضح  
 محض احکام شرع پس نیست اولاد عالمها هیچ دروغ و زنده و عابده اهل الحجاز از آنخوا و بان الموطا بالعراق  
 و از جمله انچه بان اهل حجاز معارف کرده اند بر جمیع اقطار است که موطا در عراق درست داشته شده است و اعتبار آن بیشتر  
 دارند و من لم یکن کتب الموطا بلیته و فذالك من التوفیق بلیت محبت و هر که نوشت موطا در خانه خود  
 پس آنخانه خانه بیت مطلب رسیده از توفیق القهیر منه اذ علل فی حیوة و تعالیه من بعد المنقذة المحب و یا  
 میکنی از مالک بسبب آنکه بلند شد قدر و درجات او بلند قدری او بعد از مرگ محب ترست جزوی الله عنا فی موطاه ماکا  
 بافضل ما یجوزی اللبیب المهدی بخیر اذ خلاستالی از جانب مالک او موطا او بهترین و نه جز او و می شود و دانی  
 آراسته شده و لقد احسن التخلیق فی کل ما روی و کذا فضل من یخشی الله و یحبب هر آنکه نیکو در خاص کردن  
 از خاک و هر چه روایت کرد و چنین است کار کسی که رسد از خدا و هر سان می باشد لقد فاق اهل العلم حیاه و میتاه و فاحش  
 الا مثالی لکن من تضرب هر آنکه فائق شد بر اهل علم در حالیکه زنده بود و در حالیکه مرده بود پس نزد ستانها با امام مالک

این کتاب احادیث  
 و حدیث السیاق و تناوله  
 و آنکه علی حدیث  
 و استنباط معنی  
 و احادیث العلماء و تفهیم  
 الزیاد من القرآن  
 ۱۱  
 العظیم و لا یلیق  
 من حفظه و من  
 تقیید و لا یلیق  
 من معرفت و لا یلیق  
 فی کل باب مذکور  
 الشافعی و الحنفی

اجتهاد در علم و عمل

ازها الضمان المطمان  
البحر وهم الكثر الامنة  
الضمن الضمنون في ان  
القادة الدينية وهم  
للشعب غير انهم  
12  
على ما هو في كتاب  
فيا هو في كتاب  
لا في موضع كذا  
ايضا ما تعقب به  
ايضا ما تعقب به  
حيث كان التعقيب

و بطور عام

میشود و بیان مردان هر که خواهند معلوم کنند گویند مالک عصر خوست و عاقل اتم التفتوی و خطبیه  
و اذ کان یرضی فی الآله و یغضب فی فایق نشد بر عالمان مگر تقوی خدا تعالی در سر او و سبب آنکه امری  
میشد بر آنکه غضب کرد بر خدا فلا زال یبقی قلبه کل عارض ممتد بقظایه الیه مشکب پس همیشه  
که آب میدید قبر او را بر آب بسیار جاری که است همان شکهای او بر زبان و از آن شاخ و برگ کی است که یقین  
معلوم شد که طریق اجتهاد و فقه یعنی معرفه احکام شرعیه از اولیه تفصیلیه میروند و دست الا از یکجه که موطا را میگویند  
و وصل مرسل آن و ماخذ اقوال صحابه تا بعین بشناسد و نظر مجتهدان که تحدید مفهوم الفاظ و تطبیق دلائل و تبیین مکن  
و شرط و ادب و تخلص بقواعد کلیه باشد و معرفت مطلق احکام و تعریف تخصیص احکام بحسب علل مانند آنست اختیار کند  
و تعقبات شافعی غیر آن و نظر دارد و بعد از آن چه کند معلوم احکام الهی یقین یا غالبی حاصل کند بدلائل  
بر آن سائل تفصیل این مجهل آنست که اجتهاد در هر عصر و فن با کفایت است و مراد از اجتهاد اینجا به اجتهاد مستقل است  
مثل اجتهاد شافعی که در معرفت تعدیل و جرح رجال معرفت لغت و مثل آن محتاج به شخص دیگر نبود و همچنین در علم مجتهد  
مستوفی باشد و کسی بل معرفت احکام شرعیه از اولیه تفصیلیه تعزیر و ترتیب مجتهدان اگر چه باشد صاحب مدعی  
بوده باشد و آنکه گفتیم اجتهاد در هر عصر و فن مستحیبه آنست که مسائل کثیره الوقوع غیر محصورند و معرفت احکام الهی  
واجب آنچه مستور مدون شده است غیر کافی و مدتها اختلاف بسیار که بدون رجوع با دلائل اختلاف آن نتوان کرد و در وقت  
آن که مجتهدین غالباً منقطع پس بغیر عرض بر قواعد اجتهاد در است نیاید و آنکه گفتیم که امر و طرق اجتهاد و دست الا  
از خجیت بسبب آنست که صرف احادیث جمیع احکام الکفایه نمیکند لابد است از آثار صحابه تا بعین و مالا یحیی کنانی که  
محمّد باشد و نظر مجتهدان در آن که در چند طبقه بعد طبقه غیر موطا نیست این امر محتاج بدلیل نیست نزد یک سیکه کتب آمده  
که اصول شرح اندر شاخه باشد و نظر مجتهدان و حکم علما در آن دانسته باشد و ساده لوحان زمان که از این جانب  
معروض اند تا صفته هماری و دینی خود حکم کرده اند نمیدانند که کجا میروند کار و بار ایشان دیگر است و ایشان را از این  
امر و کلف نتوان کرد خلق الله و لله و بجلال و جلاله القصصه و تشرید و باجماع و احتیاط این امور شوق و  
موطا و لا و شرح آن نایاب پیدا کرد و در شرح ترتیب ترویج مسائل فقهیه بحسب ترتیب کتب فقه و ذکر آیات متعلقه  
بهر باب شرح غریب ترجمه هر حدیثی در بیان اختلاف فقها و در مسند و وجود آمد و تحدید الفاظ و در و در خصوص و  
استخراج ملامت هر حکم و تخلص بر سهل آن بقواعد کلیه باشد و تعقبات شافعی غیر آن که خواص اسرار اجتهاد است ذکر کرده شد  
و وصل مطلق و ماخذ اقوال صحابه تا بعین که از عوالم علوم محدثین است نیز ذکر کرده شد و اگر اهل زمان بعین این خواص

و از غنیمت نشانند که غنیمت زیر اگر از غنیمت مجتهدین و غنیمت محدثین بر دو معنی مستحق است اند و ملازم ایزال عدو  
 لما جعل باید دانست که امام مالک بنای فقه بر حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است که مسند باشد یا مریل نقاة  
 بعد از آن بر قضایای حضرت عمر و بعد از آن بر فتوی این عمر و عمل او بعد از آن بر فتوی سمر صواب و فقهای مدینه که سعید  
 بن اسیب عروه بن الزبیر و قاسم و سلیمان بن یسار و ابوسلمه و ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ابوبکر  
 بن عمرو بن الحارث و عمر بن عبد العزیز خلیفه و مانند ایشان است اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که رای  
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند از رویای خود که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بمن خوردند و بقیه خود را بعد دادند و بقیه آن علم بود و بر عمر فتوی سلیم دیدند و بقیه آن علم بود از جهت آنست که غالباً  
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه السلام میشدند و اما عمل ابن عمر پس بسبب آن اختیار نمود که اگر صحابیه باستقامت او فتوی  
 او در آن باب بر سایر صحابه گواهی داده اند از جمله قول خدیجه لقد تركنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم  
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر را نیز گفتیم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه غنیمت از جمله صحابیه پس لاتغیر کرد و از آن وضع که بر آن بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال مالک  
 بن انس قال ابن شهاب لا تقل لکن عن رای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ستین سنه فلم یخف علیه شی من امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه و لم یکن  
 رای ابن عمر پس بر آئینه وحی اقامت کرد و بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شصت سال پس پوشیده نماید بر صحابی  
 حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب و وعاشه رضی الله عنها گفت ما دایما الزم للاموال من عبد  
 بن عمر ندیدیم لازم تر از اول یعنی سنت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان  
 عمر خیر هذا الامه بود ابن عمر بهترین این امت سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابوبکر و ابوسعید و غیر ایشان را  
 كانوا یرون انملیل حد منهم علی الحال التي فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من  
 این جماعه از صحابه میدیدند که غنیمت هیچکس از ایشان بر آن حال که مفارقت کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن غیر  
 ابن عمر و جابر گفت اذا سلكم ان تنظروا الی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم لم یغیروا لم یبدلوا فانظروا الی عبد الله  
 بن عمر ما منا احد الا و غیره فیکبرون و فیکبرون و فیکبرون که بیدیدند بوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن صحابه که تغیر  
 تبدیل نکرده اند پس بیدیدند بوی صحابه بن عمر غنیمت از ما هیچکس مگر که تغیر کرده و ابوجعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثا احدا ان لا ینزل ولا

صاحب صحیح و سنی است  
 مستحب الی صحابه و تابعین  
 فی معانی و مناقب  
 شرح غریب و ضعیف  
 مشکلی و معانی  
 الفقهیه من بیان  
 علیه السلام و اقسامه  
 ۱۳  
 و تالیف الاحادیث عند  
 الغریبان و نحو ذلك  
 و له التوفیق الذکر  
 من اخرج الحادیث من  
 اصحاب الاصول  
 الا فی مواضع قدوة  
 لان العلم العزیز



[illegible]

عنوا عن ناعنه على  
من ان مسند الامام  
انما هو مسند الامام  
الكفاية لمن  
تفهمني التي ان في  
ذلك فاما لا  
التميز بين  
الامة البرية و  
الطائفة خارجة  
واما شاد التي  
تركت طائفة  
من العلم طائفة  
فارجو من فضل الله  
مستحب ان يكون





ذکر کرد و آنچه مخصوص بود با ملک از ذکر آن اعراض نمود و باینجه میفرمود که احوال رجال سائید مالک البکلام مختصر عرض میفرماید  
 تا قاری بر بصیرت باشد از سائید مالک از تفصیل جا لیکه قلیل الوقوع اند اعراض نمودن از سبب نماید عبد الله بن عمر  
 یکی از کثرین است در روایت حدیث و یکی از فقها که در فتاوی و در عصر صحابه بروی بود و بر استقامت او جمعی کثیر از صحابه  
 گواهی دادند و در فتنه داخل نشد و خلافت را بسبب آنکه منجر بشود بقتال سلمین قبول نکرد و فضائل او پیش از حدیث  
 اول شایع و خندق است بعد از آن صحبت حضرت اریضه علیه السلام در جمیع مخازی لازم گرفت و در عمر شایع و دو چهار  
 و یائش او شش سالگی سنه ثلث و تسعین بدار القرار شتافت رضی الله عنه سالکم بن عبد الله بن عمر یکی از فقها  
 مدینه و متورعان و ثقات است از پدر برزگوار خود بسیار روایت کرده مسندت و مائت بدار القرار رفت محمد بن مسلم بن  
 عبد الله بن شهاب الزهیری یکی از فقهای اسلام و محدثین است و مشار الیه در جمیع فنون شرعیة اول کسی است که کتابت حدیث  
 کرد و احادیث طویل بدو نوی می متفق علیه میشود و عمر بن عبد الغزیز گفت لا اعلم احدا اعلم بسنة ما ضیت منه و  
 حافظ حدیث است در اسلام عدد مشایخ او در حدیث و عدد روایان از وی نتوان حصار کرد و در عمر شتافت و دو سالگی از  
 و عشرين و مائت انتقال کرد نافع بن جریر مولی عبد الله بن عمر یکی از ثقات محدثین است و حدیث عبد الله بن عمر را چه مرفوع  
 و چه موقوف در بروی است و مالک کثرا کرده است در روایت از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر ابا  
 ان لا اسمعه من احد سنده سبع عشرون فائدة و قبل سنده عشرين فائدة انتقال کرد و جریر بن عقیل مدینه سکون  
 را و جریر عبد الله بن دینار مولی عبد الله بن عمر از ثقات تابعین مدینه است سنده سبع و عشرين و مائت یا سنده اثني و عشرين و مائت  
 انتقال کرد حضرت عائشة ام المومنین بنت ابی بکر الصديق رضی الله عنها ضحیه حافظه کثیره الحدیث بود در شجاعت و سخاوت  
 و فصاحت و علم و تقوی از مردان گوی مسابقت روبرو بود سنده سبع و عشرين یا سنده ثمان و عشرين انتقال نمود و عروقه بن الزبیر  
 یکی از فقهای مدینه کثیر الحدیث و الفتوی است و از ثقات و متورعین بود سنده اربع و تسعين انتقال کرد و قاسم بن محمد بن  
 ابی بکر الصديق رضی الله عنه یکی از ثقات فقههای مدینه و از متورعین تابعین است سنده احدی و مائت انتقال نمود و عروقه  
 عبد الرحمن الانصاری در تربیت حضرت عائشه بوده است و صاحب فقه و حدیث و از وی سپرد ابو الرجال محمد بن عبد الرحمن  
 روایت کرده است سنده ثلث و مائت انتقال نمود و یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقه ثبت است تمام مالک است  
 بسیار روایت کرده است مرفوع و موقوف سنده اربع و اربعین و مائت متوفی شد و شام بن عروه بن الزبیر ثقه فقیه است  
 اکثر روایت او از والد است مرفوع و موقوف سنده خمس و اربعین و مائت یا سنده اربعین و مائت متوفی شد و در عمر شتافت و یافط  
 سالکی عبد الرحمن بن اتمام ثقه جلیل است ابن عیینه گفت کان افضل نسائه سنده ست و عشرين و مائت متوفی شد و ابو هریره

و قد افضى الى في بعض  
 المواضع ان افق الخلفاء  
 في بابين و ارجح من  
 ذلك شفا المصنفين  
 عند اهلها و قد انصف  
 ابن الزبير و قد انصف  
 مخرجين فان كانا بائنا  
 ١٦  
 فاما الاوسط فليس  
 في موضع و قلت في بعض  
 المواضع ان الخلفاء  
 كانوا و قد انصفوا  
 احاديث الوطيان  
 في هذه النسخة و كان  
 من فوائده من السنة  
 كانا و كان استباها

و نسبی بی اول نقل مختلفه المسبب یارترین صحابست در روایت حدیث و اسانید صحیح بسیار احادیث او را به هم پیوسته و دیگر بر میسر نشد  
فخر بن محمد خدمت حضرت محمد بن علی علیه السلام رسید و از آن باز ملازم سعادت صحبت بود در سفر و حضر شده پنجاه و هفت متوفی شد  
و فخر ابن یزید گفته اند عمر او هشتاد و نه سال رسید بن السیب قریشی مخزومی سید اربعین است و جامع در فقه و حدیث  
و زهد و عبادت و روح علم نامس بود بحديث ابی هریره و قضایای عمر سینه ثلث و تسعين متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن  
بن عوف یکی از فقههای مدینه است و از ثقاته و فقیهین است سنده اربع و تسعين متوفی شد احمج نام وی عبد الرحمن  
هر فرست فقه ثبت است از حمله علم در مدینه منوره اکثر روایت او از ابو هریره است سنده سبع عشره و مائه متوفی شد از ان  
نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سنده ثلثین و مائه متوفی شد ابو صالح سنان نام او زکوان است  
ثقه ثبت است جلبه گزیت را بکوفه ازین جهت بخاری بخیر مقرر و بغیر او پا سلفی روایت می کند سنی موالی  
صدوق است و آخر عمر حفظ او متغیر شده بود از جهت بخاری بخیر مقرر و بغیر او پا سلفی روایت می کند سنی موالی  
بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صدوق است ثلثین و مائه انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است  
سینه مائه انتقال کرد از موالی بود نزد یک مقبره مدینه ساکن پیش از نیمه مقبری گویند سعید بن ابی سعید از مشایخ اهل  
مدینه است و ثقاته ایشان در آخر عمر اختلاط پیدا کرد و مائه قبل از اختلاط روایت کرده اند سنده ثلث و عشرین و مائه انتقال  
نموده انس بن مالک انصاری باز مکتوبین در روایت است ده ساله بود که سعادت خدمت آنحضرت علیه السلام  
اختیار کرد و ده سال بر خدمت معیشت و بیت ساله بود که واقعه مائده آنجانب علیه الصلوه و السلام پیش آمد و مؤثر  
عنایات بسیار شده بود و ده سال و ده حق وی مستجاب گشته در وفات سالگی متوفی شد و سبب طویل عمر صفار  
تا بعین نیز از وی روایت کرده است بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقاته تابعین مدینه است قال الواقدی  
مالک تقدم علیه احد مالک برزی مقدم میکرد و میکشید و میکشید اربع و ثلثین و مائه متوفی شد جرجه بن ابی عبد الرحمن  
المعروف بعمیه الرامی یکی از فقههای مدینه است و سنی خوض در مسائل سلف و استنباط بروی غالب بود  
ازین جهت ادرار بواسطه نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تا بهی کشید الحدیث است  
سند ثمان و اربعین و مائه در گذشته قال الاصبغی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا الی مدین  
عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حسنم الانصاری المبدی القاضی ثقه است  
سند خمس و ثلثین و مائه بر وقت ابو سعید الخدری سعید بن مالک بعد از آمد در جمیع مشاهد  
آنحضرت علیه السلام و آنکه سلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سنده ثلث و اربع و تسعين

متوفی شد عمر بن یحیی بن عماره المازنی ثقیفه است بعد ثلثین<sup>۱۰</sup> و مائه برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صمصصه  
الانصاری المازنی ثقیفه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعدی در زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازده سال بود  
و هو اخر من اصاب فی المادینه سنة احد<sup>۱۱</sup> و لتسعین متوفی شد ابو حازم سلمه بن دینار ثقیفه عابد است از سهل بن سعد  
روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری السبی ثقیفین صحابی ابن صحابی در نوزده غزو و جنگ  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نوزده و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المسکی محمد بن سلیمان  
بلغ تار مشناه و سکون دال جمله ضم اموی الاسبین صدوق است سنه ثلث و عشرين و مائه برفت از دنیا سبقت  
در دست بخاری از وی روایت نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صنی الله عنه لقب است برین العابد بن  
سیادت و عبادت و قناعت جمیع کرده بود قال الزبیری ما رأیت قریشاً افضل منه سنه ثلث و لتسعین برفت  
از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقر مثل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم هم کرده بود از جابر و از پدر خود  
روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق ثقیفه است  
امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین و مائه برفت از دنیا و سب بن کیسان مولی قریش از ثقات  
مدینه سنه سبع و عشرين و مائه برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل است سنه ثلث و مائه برفت حسن بصری یکی از فقهای  
تابعین است و مناقب او شهر از آن است که احتیاج بیان در مشنه باشد سنه ست و عشرين و مائه برفت از دنیا ایوب  
بن ابی تیمه کیسان اسفختیانی بلغ اسین المهدله بعد ما یجمعه ثم فثناه ثم تخفانیه و بعد الالف لون نسبت است به علی  
ثقیفه است از کبار فقهای عباد سنه احدی و ثلثین و مائه برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المهدله ثقیفه است  
خمس و ثلثین و مائه برفت عبد الکریم بن ابی الخارق بضم میم و بخار و جمره جزری الاصل نزیل که ثقیفه است سنه ست و عشرين  
و مائه برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه عالم ثقیفه است عابد عبد الله حسن سپران وی اندر زهری اینان را  
قرین مکر گیر می آر و عبد الله بن عبد الله بن عتب بن مسعود ثقیفه است از اهل مدینه کثیر الروایه از ابن عباس سنه اربع  
تسعين برفت عطاء بن سيار فاضل حنفا و اعطه عبادت است سنه اربع و تسعين برفت زید بن اسلم مولی عمر عالم  
ثقیفه است مالک و تعظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائه برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زبیره ثقیفه عابد است کلم  
ابی النصر مولی عمر بن عبد الله القرشی ثقیفه ثبت است سنه سبع و عشرين و مائه برفت داود بن الحسین ثقیفه است  
خمس و ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عرو و پرورش داد او را ثقیفه است سنه سی و چند و مائه  
برفت علقمه بن ابی طلحه بلال مولی عایشه ثقیفه است سنه سی و چند و مائه برفت ثوبان بن زید الدلی مکرری الی همدان و عطاء

[illegible]

ثقة است خمس وثلثین نامه برت محمد بن عمرو بن حمله الدلیلی جلیقین مینها سکه ثقة است موسی بن عقیقه بن ابی  
عیاش تجانیة و محمده مولی آل الزبیر در مغازی امام است الله احدی وابعین و نامه برت و از طبقه شیوخ نجفی بن سعید  
محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی است ثقة است و ابو العین حدیث است که آن سفردست الله عشرین و نامه برت  
باید دانست که سید لال حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در مسند و موقوف حضرت عمر و عمل عبدالل بن عمر  
اخذ بقبای صحابه تابعین مدینه خصوصاً که جمعی مجتمع شده باشند اصل مذکور است پس مالک باعتبار اصل خود صحیح  
آن نیست که در اصل اسنادی بیان کند یا موقوف عمر و عمل عبدالل بن عمر را نهدی بیان نماید لیکن چون موافقت عجم  
محدثین که قایل بفرق اند در میان مسند و در اصل منظور است می باید که اصل در اصل بیان کنیم بصناعت اعتبار شود  
و همچنین ماخذ اقوال صحابه از ایارات کتاب سنت یا قیاس بر منصوص کتاب سنت و این بعضاً تشریحی است مختصراً بفتح کتاب  
و سنت با لطافت ذهن حاصل شود و آنچه خدا می تعالی فتح کند دین باب غرایب و دید در شرح انشاء الله تعالی باید دانست که  
فرق است در میان محدث و مجتهد پس منصب محدث را وایت حدیث است و تمیز تحریف از غیر آن و شرح غریب  
دلائل عبارت که با اعتبار لغت بوده باشد و معروفه بهما الرجال جرحاً و تعدیلاً و ضبطاً مشککاً و حکماً بصحت و ضعف  
و اعتبار و شواهد را دیدن و حکم باستفاد یا غرابت کردن و بهیم التسمیه نمودن و مانند آن و چون محدث اینجای  
بیوده حفظ و ضبط و اتفاق ترقی نمود و منصب مجتهد تحدید الفاظ و آرد و است که هشتم در آن واقع شود و تعیین  
رکن و شرط و ادب هر چیزی و تعیین مذاب و اجوب در صیغ و الد بر امر و تعیین کراهیه یا حرمت در صیغ و الد بر منع  
و علت هر حکمی دلیل آن مطلق و تعلیه حکم بر حسب آن و معرفت قیود اتفاق و احترازی بدان و استخراج قاعده  
جامعاً مانعاً نظیر آن اطلاق و تعلیه و احتراز و اتفاق و بر آوردن اقوال مخبره و نقل کردن آن از بابی بیابی تفریق  
مسائلی که واقع شوند بر احکام مذکوره بدرج فی العموم باقتضای ادب و قیاس التزام و مانند آن و اگر ادله متنی و فقه  
شوند مفصل کند میان آنها بتطبیق و جمع یا نسخ یکی یا ترجیح یکی و چون عالم این امور را احاطه کرد و ازاو احکام  
تا آخر آن بنظر مجتهدانه شرح فرمود مجتهد مطلق شد در دین و فتوی او صحیح شد و تقلید از وی برخاست اگر چه درین  
صناعت اعتماد بر کسی داشته باشد و بشاگردی کسی یا منتج کتاب او حاصل نموده باشد و فقیر را این معنی بر تنبیح ام که  
شافعی است در دل بحکمت آمد و درین باب از شرح السنی نیز معونه تمام یافته شد و کتب فقه شافعی نیز اعانه کرد و بدین  
به تقدیر هر چند استادی ظاهر درین تعلیش سنت برین نهاده است اما این کتب با مدغمی در خاطر شاخ و برگ آورد  
ذات تقدیر العزیز العلیه و چون این صناعات در زبان ما غرابت تمام دارد لابد است از آنکه در مبداء کلام آید

والتشيخ عبد الله بن سالم  
المكي لا خيرا الشيخ عليه  
السلام في العلم  
المعروف بما عاين لفظه  
يقول آية بجميعه على الشيخ  
في أهل الأرحام  
14  
الشيخ أحمد بن علي  
بقراته بجميعه على  
بسماء بجميعه على الشيخ  
عبد الحق بن محمد السنائي

میفرماید آن کرده شود و اما متحد یا الفاظ پس بنمای آن چهار چیز است متممات مثال تجرید مفهوم و متبع دلائل شریعیه اما  
 قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شئی شامل اول و لفظ را در او و نمودن آنچه مندرج اند در آن و تقطیع فوجیه  
 در میان شئی مطلوب و هر نظیر او و هر فرق را قیدی نهان و آن که اعم بمنزله بعضی نباشد و قیود بمنزله فصل و مثال عبارت  
 از استحضار خبریاتی است که در استعمالات لغت بر آن اطلاق کنند بقدر طاقت و تجرید مفهوم عبارت است از تقطیع  
 لازم وجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلیق علم بآن یا تا آنکه را سیر کردن و از استحضار اطلاعات به حکم  
 زدن و متبع دلائل شرعی به متبع حکم شرع است بوجود حکم نزدیک بعضی قیود و بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه  
 کردن و بعد از جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بر آن حد اداره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن کا بهی تفرج  
 بسیارین میباشد و گاهی میان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که  
 تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهولت رجوع و این معنی در سفر نیست و در میان و سفر فرق عدم تعیین  
 و تعیین آنست و مثال مثال جده تا یک سفر است و عسافان تا یک و ذات الهی تا دینه سفر است و علی بن ابی طالب  
 و مثال تجرید مفهوم خف ملبوس است در ارجل از ثوب بلکه ازادیم و مانند آن و بودن فوق الکعبین یا الی الکعب  
 اثری نمی کند زیرا که محل فرض عمل جلیین است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال ما فوق و  
 مثال متبع دلائل شرع متبع حج جمیع است در میان عمره و حج و از شهر حج لقوله تعالی فمن قطع بالعرة الى الحج و  
 بودن ناسک اهل افاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب  
 اما تعیین رکن و شرط پس بنمای آن متبع نصوص و اشارات شرع است و استقرار مواضعیکه در شرع آن  
 بآن شئی مسمی کنند و تغذیش اجزا و شروط آن و تجرید آن مفهوم که در ذهن گنجد از آنچه بحسب عاده بآن شئی  
 بوجه و دلائلی که میسر آید اما متبع نصوص و اشارات شرع پس مثال آن لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب  
 و تجریدها التکبیر و تحلیها التسلیم ارجع فصل فان لم یصل ثم قال اذا قمت الى الصلوة الحمد لا تقبل صلوة  
 احدکم حتی یتوضا و حتما فافادخلتما طاهرا این و اما استقرار پس آنست که اندک خارج و حکم شرع افرا و حضور نماز  
 و شج بر بنید و از جمله قدریکه متفق علیه است بر کشند و آنچه بحسب عاده بآن لاحق شده است تمیز نمایند بدلیل آن مثلا در آن  
 آنحضرت صلعم شغوف و شیری نبود و عقل هدایت میکند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد بر حکم  
 خروج است از وطن آنحضرت صلعم مدینه بهار کعبه گذارند و از بی کلایفه و کعبه حقیقه بدلیل اثری ندارد بر حکم خروج است از وطن  
 و نظیر استقرار و تجرید در امور عریضه آنست که عجمی در عرب میرود و نماز و نماز و نماز آنها می شنود پس میفهمند که نماز است و نماز









الشيخ ابو الحسن محمد بن ابوالحسن الشافعي رحمه الله تعالى عن ابيه عبد الله بن حبان الواسطي  
عن ابي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماعا عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخوارجي  
سماعا عن ابي عبد الله محمد بن قريح مولى بن الطلاع سماعا عن ابي الوليد يونس بن عبد الله بن خيث  
الصغار سماعا عن ابي عيسى يحيى بن عبد الله سماعا قال اخبرنا عم والدي عبيد الله بن يحيى سماعا قال  
اخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصموي سماعا عن امام دار الهجرة مالك بن انس سماعا الا ابو ابا  
ثلاثا من اخر الاعتكاف فعن زياد بن عبد الرحمن عن الامام مالك بن انس رحمه الله تعالى

## كتاب الصلوة

**باب الصلوة الخمس احدى اركان الاسلام والواجب على المكلف من الصلوة شئ غير الخمس كذلك الصوم**  
ولا يجب منه شئ غير رمضان وكذلك الزكوة نازما في سجدة كي ازار كان اسلام ست و واجب في ثوب بر كلف  
از قسم نماز جزيري بحر اين پنجاه نماز و مجموع بجای ظهر ست پس داخل باشد و نماز نایم سجده و همچنین روزه كي ازار كان اسلام  
و واجب في ثوب بر كلف از قسم روزه فري غير رمضان و همچنین زكوة مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن

انه سمع طحي بن عبيد الله يقول جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد ثائر الواسي  
دوى صوته ولا يفقه ما يقول حتى دلى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال بل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال وذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم

الزكوة فقال هل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال فادبر الرجل وهو يقول والله لا ازيد على هذا ولا  
انقص منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افلم ان صدق طلحة گفت آمد مردی بسوی من حضرت صلی الله علیه وسلم

اهل نجد پریشان سر شنیده میشد آوازه می غیر می فهم و تمجید و مانی شد خبری که میگفت تا آنکه نزدیک آمد از رسول الله  
صلى الله عليه وسلم پس ناگاه دی سوال می کرد از اسلام پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كي ازار كان اسلام پنجاه

ست در روز و شب گفت آیا بر من واجب است غیر این پنج نماز فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت رسول الله  
صلى الله عليه وسلم و دیگر ازار كان اسلام روزه گرفتن ماه رمضان است گفت آیا بر من واجب است غیر رمضان

فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طلحة و ذکر کرد حضرت صلی الله علیه وسلم زكوة را پس گفت آیا بر من واجب است  
غیر این فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طلحة پس پشت گردانید آن مرد و او میگفت قسم بخدا را یاده نکنم برین قدر

قلت في الحديث دليل على  
 صلوة الوتر و صلوة العبد في كل  
 وعده الشافعي و واقفة ابو يوسف  
 و محمد في الزكوة و ظاهر كلام  
 محمد في العبد جيبه قال  
 اذا اجتمع عيدان قالوا  
 سنة و غلب في حنفية و اجتناب  
 و قوله فان صدق معناه  
 انه لا يفعله بتركه غير  
 الفسر خ

[illegible]

نیت در اصل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصدی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امری  
 شرح تصریح ایجاب آن نفور شده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که ریاء و شرک عاده و آن  
 نباشد باز تنقیح این قول کنیم که عمل کردن برای خدا استغالی حبیب الله معنی آن نیت که خدا استغالی را نفی  
 شود بلکه تا حاصل شود قرب او بجهت امثال امر او یا بجهت تحصیل موعودی که خدا استغالی بران عمل مقرر فرموده است  
 از وجبات جنه و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحه  
 که شرط است بآن مثل صلوة و طواف و مس معصی که لازم امثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل  
 امثال امر است از اینجا باید دهنست که نسبت بکفرت حق ضروری است بهر وجهی ازین وجوه که باشد  
 و اگر نیت کرد یکی ازین وجوه و نیت کرد بآن بر در صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر  
 فصلی بوده باشد و بهر قول مسئله حدیثی از یک جمهور رساله ما بر عضو است بوجهی که تقاطع پیدا  
 زیرا که رتشن و عمل و مسح همه داخل اند در ملاقات کشیدن ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با رساله ما است  
 و در رتن غسل تقاطع جمعی دلت اند غسل قید معتبر دانند و صناعه تجرید مفهوم آنرا از هم میباشند زیرا که  
 دلی که در غسلت الشوب میفهمند و عضو متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل الا باین سهولت  
 و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عائشه آمده است فاغسل علی جلده الباء مسئله حدوجه  
 طولاً ما بین منابت شعر الراس غالباً و اسفل الذقن و ما بین اذنین عرضاً و سبیش آنت که راس  
 و وجه و اذنین و ماتحت انفهم هر یکی عضوی است مباین عضو دیگر اگر چه هر عضو ازین اعضا  
 بر اعضای بسیار و ملتمی را اگر لحیه او خفیف است غسل بشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود  
 غسل ظاهر لبیه و عن ابی یوسف بیا من معترض بین الاذن و الثعبه خارج است از حد وجه قلت  
 هو الظاهر فی احب الیه الکشفه و قید غالباً برای اخراج صلیع است و الله اعلم مسئله  
 غسل بدین تارفتین نمر من است با منفعی که مرتفقین داخل حکم غسل باشد و همچنین است حال  
 در کسبین اجماع جمهور است و ظاهراً لفظ شارب آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد  
 تفریح کردند که نمر من است غسل باطن مسئله اگر کسی گوید که یک دست و یک پا  
 شستن نمر من است و شستن دست و پا سه و دیگر واجب زیرا که معتاد به جمع  
 جمیع اعضا بله واحد و احد واحد تقاضای کند

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل وزن مسح نزدیک شافعی مسامی مسح است بیشتر این یا شافعی  
متصل است یعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر فعلی که مسح  
بر آن جاری است و آنکه مسح تمام سر را وزن گفته است و نظر بر مسامی کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را  
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی قوی می نماید و در مسح بیده الحایط نفهیدن استیجاب عاقل شایع است بر آن  
و قول خفیان در قول است که ثلاث اصابع تقدیر است بر آن زیرا که گفته هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه در  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده دلالت بر ربع راس میکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و حکایه چهار  
آیت و بیان حدیث مغیره آنرا در قول است بعدم صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عالمه باطلاق خود یا خاص  
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد مسئله ظیفه جلین غسل است مسح چنانکه شیعه میگویند  
بدلیل آنکه وضو اکثر الوقع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و این  
فعل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از  
تابعین و هکذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور انکار ضرورت و در آیه و ادجلكم نصب جبر  
خوانده اند و صورت نصب ظاهر است در صورت جرحه جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب لولم المیم  
مجر نصب خرب جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون عنسلا و یکون مسحا و فی مواهب الرحمن لوضوه  
غسل شقوق و جلید اجوی الماء علی ظاهر الداء قلت و بد اقول مسئله ان کنتم جنبا فاظهروا ربوط  
با قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحته نماز را ازین آیه فهمیدند  
مسئله ماده جنب لاله بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمیع  
گفتند که در تربیع الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از یخیز جنب گفتند و غسل جنبه شریعه قدیمه است که مله  
ابلهیمی بر آن جاری شد حالا در حد جامع مانع جماع سخن با یگفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد  
مسئله سیکه محکم نیز در حکم جامع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قلام را خواستیم که منع کنیم قید نوم بخورد  
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قلام گفتند و الا نوم ناقص غسل نیست و شرطیه نوم حله غسل  
نیز معقول است یعنی زین شافعی خروج منی اعدا ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاد میکند و حدیثی نذی  
و فارقی در آنها حیث بیشتر خواهد آمد و اگر منی باز خروج غیر مقادیر آمد مثل صلبش خفیان تفریع کرده اند و وجوب غسل را  
و نزدیک تفریع بیناید و این بحث در تفریع اکل شریف محل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تفریع را گفته اند لاله

و تعلق است بلکه ظاهر آن می نماید که شارع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادانان الوقوع اعلت نداشته و اگر  
 اصل تنقیح تسلیم کنیم بن تقریرها را گنجایش تسلیم نیست مسئله اظهار با لغه است و اظهارات و مرداران اساله است  
 بر جمیع بدن با جماع جمعی متسک کرده اند بان در وجوب مضغه و اشتقاق در غسل و دن الوضوء و آن ضعیف است  
 زیرا که معنی مضغه در اشتعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه و اشتقاق مسئله  
 و آن کتفه مرضی او علی سفن متعلق است با قبل از تنقیح ازاده نماز کنید و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحیح  
 تیمم مسئله نخست بیان سباب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن کنتیم مرضی مرضی جمیع مریض است مانند  
 جرح و جرحی و معین در عرف کسی است که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند داشته باشند مثل خدشه و شیره و  
 اشتقاق ربل و مانند آن و مریض را بجز انقیاد تشخیص نزن آن کرد و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجوب ترخیص حق  
 مرضی ضرر است این احصا لغته می باشد مخصوص بجهت نیست پس در حد ضرر بحث افتاد و شافعی گفتند مرض بخلاف سحرین است اما علی مضغه  
 و کذا بطور البر او اشین الفاحش فی خصوصیات هر و حنفیان گفتند تیمم مریض خاف شده المرض او بطور البر است اما کلمهم از وی بحد و غایب  
 است که ضرر نیز حاله بر عرف است مسئله او علی سفر میفرماید در قصر صلو و افطار صوم معتبر است یا در تیمم شرط است یا نیست نظر از احادیث آثار آن  
 که در سفر قصر و ترخیص بن است بعد و وجدان اینجا نکه در سفر و مسئله بن موقوفه آیه نیز همانست زیرا که ظلم بمحمد و امارت شار است  
 بآنکه در حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بلد و خارج آن برابرست فقها مختلف شدند بآنکه عدم وجدان در  
 نادان الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک معان فکر و دخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان مایه با سفر  
 یا عدم وجدان مایه فقط و عدم وجدان مایه با بودن خارج بلد امر است که علیتان از قرآن و سنت مفهوم نمیشود و چون  
 لازم شد که علت عدم وجدان مایه باشد نذره و وقوع و کثرت وقوع فرق نمید بآنکه چون علت ربو اتمقن شد بیچ گذم  
 نسبه بر چه یک گذم از زیاد از جو بگیرد و آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جز یاده باشد و آن از حوادث  
 کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیله الوقوع مثل سیر یک  
 میل در وقت شب در محله در غایت رفاهیت مانع علیه او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دار باشد چه  
 نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه از نذره و وقوع را در شر و عیة علت و سباب نزدیک شارع اثری است همانا محلی عدم  
 قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً للمذاهب مسئله ادعاء احدکم من الغایط ثاب  
 بیان سباب وجوب تیمم میفرماید نزدیک ازاده صلو و وجود سباب عدول از وضوء و غسل تیمم غایط زمین نرم نماند  
 و مردان با قضای حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصیریم این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه درج طاعت است باین دو اجماع مهت و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام نهید شد که این خبر با سبب  
 یا غل بوده است و بصورت عدول کرده شد به تمیم و خدا تعالی جمع کرد در میان موجب ضو و موجب غل تبریک  
 وضو و غل پس محیی از غایط و آنچه حق با دست ناقض وضو است و ناقض تمیم نیز در آن اجماع منعقد شده است مسئله  
 سوق کلام ظاهر شد که ارتفع سبب ضروری که در خص تمیم است قبل از ادای صلوته تجدید طهارة بوضو و غل واجب میکند  
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهدیه است مسئله اولاً مستم النساء ملاست در اصل یعنی دست راست  
 است بایک گیر و استعمال غالب بر جماع دارد و از آن کنایه کوه میشود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر دست راست  
 بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس ناقض وضو و از نزد و یک ایشان آیه از نیابت تمیم و غل ساکت باشد پس سبب  
 ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالة نقض لمس و وضو ساکت باشد  
 و دلالت کند بر نیابت تمیم از غل و نه سبب بن عباس همین بود و ابن عمر ندی دیگر داشت که به نیابت تمیم از غل و نقض وضو  
 از لمس مرأه هر دو قائل بود گو یا لمس اعم از جماع و من داشته است پس خدا تعالی لمس را موجب تمیم ساخت با معنی که اگر  
 در وضو جماع متحقق شود ناقص غل خواهد بود و اگر در وضو لمس متحقق گردد ناقص وضو خواهد بود و این توجیه غل است  
 بعد صحت جمع بین الحقیقه و المجاز و بین معنی المشترك ممکن است که ابن عمر تکلم کرده باشد با ثار حضرت عمر و ابن  
 مسعود دست رسانیدن و بحديث عمر و بن العاص و عمر و عمر و در نیابت غل از تمیم و چون صحابه مختلف شوند و خدا  
 و قول ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ بایک و از آن جهت باب ترجیح بایک کشاد پس آنچه را می باید  
 ملاست بر جماع است زیرا که نیابت تمیم از غل ثابت شد و از کلام مجزعه بعد میاید که اشاره کند بر نیابت از طهارت وضو  
 و اجمال فرماید نیابت را از طهارة کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبله وضو نقل  
 کرده اند هر چند دامن گفتگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه یعنی آنچه مسئله  
 فخر تمیم ها را ظاهر آنست که متعلق بضرر است زیرا که وجدان ما با مرض مانع تمیم نیست و محتمل که ما در عدم قدره باشد  
 زیرا که وجدان ما بعضی مانند لا وجدان است مسئله فقها را از تاثیر عدم وجدان ما در تمیم و از تاثیر ضرر در  
 مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقهائے استخا از دل و در شایع عدم امکان حصول بهما جهت عدم وجوب غسل  
 است و نظر بسبب حرکت بسوی ما یا احتمال آن محقق است بر بعضی همچنین مشغول بودن بواجب ضروری یا غلش و غیر آن مسئله  
 بعد از آن مختلف است زیرا که در ممکن جنی آدم و معبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد یا دور اگر چه یک  
 مرحله باشد لکن عدم وجدان ما در عرف جای طلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود و زیاده انداخته

مسافران هر روز مقاسه میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحج تمام میرسد یا قافله بعد از نرسیدن  
 میتوان گفت لم یجد ما و نازل تا جائیکه اهل قافله از آنجا آب می آرند و خارج بلد تا جائیکه متعارف آب آوردن است از آنجا  
 واجد است و تخدیدی بل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فاقه قلع است زیرا که تشریحی جدید میشود مسئله  
 در عرف اطلاق کرده میشود بر ما مطلق و اگر مولی عجب خود را گوید که اصل الکی ما را بر مطلق متمثل میشود زعمید مانند ما و در پس  
 در مطلق و مقید سخن افتاد و شافعیان گفتند هوایق علیه اسم الما بلا قید و التخییر مستغنی عنه که عفران تخییر المبیح علق است  
 الما بلین مطلق بخلاف التخییر الیسیر الذی لا یبیح اطلاق الاسم و بخلاف التخییر مثل کث و عین و طحلب جنفیان گفتند هوایق  
 علی اوصاف خلقه کما رسما و العیون و الا بار و البحار و العذران و ان انتن بطول المکث او تخییر ما لا ینفک عنه کالترا ب  
 اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبة فقیل غلبته الانجرار بحیث لا یسیر و قیل اختلاف العیون لا ما  
 حصرت شجر او و قول اول مبنی است بر جاده متبع لغته و نامکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر ما مطلق نیاید لازم  
 علق تیمم اگر چه نبیند بالین موجود باشد بنص قرآن زیرا که بنید ما نیست معنی که تقدیر کردیم مسئله از نحو ای آیت معلوم  
 میشود که طهارت آب شرط صحت وضو غسل است زیرا که فرمود و ان لکنه جنبا فاطهرا و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد  
 میفهمد که غرض در وضو غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آب بکلی مخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت  
 آب شرط صحت وضو غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم میفرماید فقیه صلی تیمم در اصل معنی قصد آمده است پس اگر بر روی  
 افتد و نمرخ کند و بعد از آن نیت نماید یا نفع بر وی رسد بعد از آن دست بهاله صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و وجوب  
 در تیمم آن ضعیف است زیرا که نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صید طیب است  
 نه از گردانیدن عمل بعد و قصد عمل از فعل جدا نمیشود و خلاص باشد یا و آن قصد امر ضروریست تکلیف شرع را بان حالت  
 نیست پس درین سه دلال خطا ظاهر است بلکه مستند و وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و ما امرنا الا لیعبده الله  
 مخلصین له الدین مسئله صعبا طیبیا صعبا در لغت تراب را گویند و آنچه درین بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعبا  
 بر نریخ و نوره و سحابه خذف و نفع و حجر و طیبی را هر را گویند پس شرط پیدا شد قصد وجود تراب یا بر طهارت آن  
 مسئله فاسخا بوجهی که و ایدایکومنه ظاهر آیه استیجاب وجه و یدین است الا انجاشاق باشد مانند  
 تحت لحيه الخفيفه و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مر فقیین باید زیرا که در کلام عرب چون استیجاب  
 قبو کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی اند حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع گفت  
 میکند و ظاهر اول است مسئله منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس لکن نقل نکرد و مثل آنکه



دست بسبب بر تراب نهد و بسبب بر دانه جاز نموده مسئله آیه از ضرورت و ضررتان ساکت نقل تراب مسح باید خواه ضرورت باشد  
خواه ضررتان محض گفته اند که از فحلم بمقدام سبق طلب مفهوم میگردد پس طلبا برای هر تمیمی لازم باشد و فیه نظر زیرا که فحلم بمقدام  
بر سبق غالب می باشد و بعد از آن لالت میکند خواه بطلب باشد خواه باخبار صدوق خواه بتوعی از اجتهاد و لازم است صحاب  
این غالب می است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیم طهاره ضرورت است یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است  
زیرا که ضرورت بمعنی آنکه شریعتی آن نزدیک فحلم است و طهارت مطلقه بمعنی آنکه موثر است در اباحه صلوة  
و غیر آن بشرح متانف پس عامل تیم طبع ترغیت از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تقریرائی که بر ضرورت  
تیم کرده اند با بر محل بحث است مانند لا یتیم لغرض قبل وقت فحلم و تیم کل فوض و بینوی استبلاحة الصلوة  
لا فخر الحدیث مسئله ما یؤید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یؤید لیسلمکم و لیتو نعمة علیکم و این آیه  
اصل است در مسح بر جوار و عصاب و در دوائیکه بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند صاحب  
سلسل السبل و الفلک الراجح و الله اعلم **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضو

عن سهیل بن ابی صخر عن ابی بصیر عن ابي بصیر عن ابي بصیر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا توضاء العبد المسلم  
او المؤمن فصل من وجهه خرجت من وجهه کل خطیئة نظر الیها لبعید مع الماء او مع اخو قطر الماء او  
هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع اخو قطر الماء حتی یخرج  
نقیما من الذنوب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مؤمن درین شک  
را ویت پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و پنجپه پای خویش یعنی هر گناهی که  
حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حیلد بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگر هم معنی این  
شک را ویت پس چون بشوید و دست خود را بر آید از دست او هر گناهی که گرفته است او را و دست او یعنی حاصل شده  
است از گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه بر می آید این بنده مؤمن صافی شده از  
جمیع گناهان و در روایتی لغوی زیاده است که فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتمها دجله مع الماء او مع اخو  
قطر الماء یعنی پس چون بشوید و پایی خود را بر آید هر گناهی که رفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است  
از شمی با آب یا آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا استقاره است برای حصول مغفرت نزدیک عمل عضو  
نه آنکه خطائی تحقیق جسمی است که با بخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظا بسیار است نیز باید  
که اکثر طایفه تحقیق کرده اند این خطایا البصائر بدلیل حدیث صحیح الصلوة الحسن للجمعة الی الجمعة و در مصنف الی مصنف کلاما



ما اجتنب الکبار و این حدیث دومین دارد یکی آنکه ما اجتنب الکبار خارج باشد مخرج شستن گویا میفرماید الا کبار و دیگر آنکه این فضل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترک کبر و را این فضل نیست آئین من غیر نزدیک است بآیت آن اجتناب کبار و آنها چون عند نكفرت عنکم سید انکوا لایة و این را محض گفتن در باب مکافات اقدست و تودی میل را میل کرده است و الله علم باب یحب الوضوء من المذک واجب می شود وضو بجا آید شیء للمذک

عن ابی النضر عن مولى عمر بن عبد الله عن سليمان بن يسار عن المقداد بن الاسود ان علي بن ابي طالب اقره ان يسال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل اذا دنى من اهل فخرج منه المذک ما اذا عليه قال عليه فان عندك ابنه رسول الله صلى الله عليه وسلم وان اسخه ان اساله قال المقداد فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال اذا وجد ذلك احلکم فلیضحه فحبب الماء و لیتوضأ وضوءه للصلاة مقداد بن الاسود گفت که حضرت علی بن ابیطالب مرا کردم که پرسیدم برای ما و از رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم مردیکه چون نزدیک شود بآین بین قبل و معا لکند بر آید از ذکر دمی چه چیز واجب شود برین شخص یعنی غسل واجب شود یا وضو گفت حضرت علی از نزدیکانست دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم من شرم میدارم که این سئله از حضرت پرسیم گفت مقداد پس سوال کردم از آنحضرت علیه السلام حکم این شخص پس فرمود چون بیا بد می را کسی از شما باید که سینه اندازد بر فرج خود یا او باید وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن زید بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال انی لاحد یحدث مثل الخمر فاذا وجد ذلك احلکو فلیضل ذکره و لیتوضأ وضوءه للصلاة یعنی المقداد حضرت عمر گفت هر آنکه می نامد که این چیز فرو می آید از من مانند دانه بلور پس اگر بیا بد از کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را باید که وضو کند وضو خود برای نماز و در می داشت ازین اشاره مذی **مالک** عن زید بن اسلم عن جندب مولى جندب بن عبد الله بن عياش النخعي ان قال سالت عبد الله بن عمر عن المذی فقال اذا وجدته فاحسل فرجک و توضأ وضوءک للصلاة جندب گفت سوال کردم عبد الله بن عمر از حکم مذی گفت چون بیایی بآیه الشوی فرج خود را وضو کن وضو خود برای نماز فلیضح بکسر الضاد مسئله مذی العجمیم اسکان ذال سحر بر لغت اصح و ا شهر و عزیز بن نیز منقول است که سفید قیق لاج که نزدیک شهوة بر می آید و در فرج آن شهوة و دفع منی باشد و بعد از آن در حضور جراتیه کسر فتور منی و گاهی احساس خروج آن منی شود و در نماذی بسیار می باشد نسبت رجال مسئله و حکم مذی عدم وجوب غسل است باجماع و وجوب حضور بان خواه که بستم تنقیح او جارا احد منکم من الغائط خروج من السبیلین است معناه باشد یا غیر معناه یا گویم مخصوص است بمعاد و در خصوص حکم مذی و ستمی از دلیل مستأنف ثابت میشود و با اشارة کرده شد که تنقیح

له فلیضح  
جندب بن عبد الله بن عمر  
المعتمد قبل المعجزة المجرعة  
شبهة بما في الصفاء قال كثر  
اهل العلم اذا خرج من احد  
الفرجين شمس  
سواء كان عينا او يما  
معدا لان معدا الوضوء  
معدا لان المذی غير

فلسفه

تقیب انصاف اول  
والله اعلم بالصواب  
وهميها كذا اهل العلم  
وقال النوري يشبه  
ان يكون معنى لا ندر  
المصلحة في دفع الشر  
عن القبر

۳۲

فلسفه  
قال الشيخ النوري  
الوضوء الا ان لم يكن  
مقصوده قال ابو حنيفة  
لما قال اوقات ما  
لما قال اوقات ما  
او سجد الا وضوءه  
حتى ياتي مضطجها  
او سجد الا وضوءه  
او سجد الا وضوءه

علل عمر بن قيس است كدر جدري واهل بيته و مسكه و ديكو كرم غدي نضج فرج است و دوا و انضج انجا مثل است بدليل و ايت ميگر است  
ذكره و قول عمر قنصل فرجك از فرج قدر كيكه غدي بكن رسيد و ايش ظاهر است پس اگر غير فرج آلوده شود از نيز نيز بايد  
و اگر بعضي ذكر آلوده شود بعضي آخر را شستن لازم نيست مسكه غل ذكر بطريق وجوب است پس استنجاء بجز و ندي شروع نبا  
با بطريق استنجاء يا خارج بر حسب علة بلاد اقوي نزد يك فقير اول است و اقتصاد بر حجر و معتاد آمده است پس متعجب آن كج  
مر شام غدي دم سقا ضه باشد دل ازان و قلق است باب ما يروى من الوضوء في ترك الوضوء من الكون باب بيان  
جزير كير و ايت كرده شد از رخصت در ترك وضوء سبب خروج و دى مالک عن يحيى بن سعيد بن سعيد بن سعيد بن سعيد  
سعد و جل بسا له فقال اني لا جد الببل و انا اخطى فاضرف فقال له سعيد لو سأل حلي محمد بنى ما انصرفت حتى  
صلوات يحيى بن سعيد گفت شنيدم از سعيد بن الحسين در ان حال كيه شخصي از دى سوال ميكر و گفت سائل بر اين من  
ميايم ترمي را در حال كيه نماز ميگذارم پس آيا باز كردم از نماز يعني آيا ترك كنم نماز را و بوضوء مشغول شوم پس جواب ا  
سعيد بن الحسين سائل سا گفت اگر روان شود و دى بر روان من باز كردم تا آنكه با خبر رسانم نماز خود و مالک  
عن الصلت بن زبيد ان قال سالت سليمان بن يسار عن الببل اجدا فقال انضف ما لمحت ثوبك بالماء و اعنه گفت  
صلت سوال كندم از سليمان بن يسار حكم ترمي كسي يا يم از ايش گفت بنفشان بر آنچه در زير جامه است آب يا مي بوشان  
بر فرج خود آب تغافل كن از ان ترمي متوهم گويد غدي صحنه جگر علماء بعد از خروج و دى بغير رخصت ترك وضوء نموده  
و شك كرده اند بآنكه وضوء منتقص ميشود از ببل اجماعا و دوى نيز قطره است از ببل و لغوي تاويل كرده است اين دو  
حديث را كه در اوقات كه شك ناقص وضوءيت پس اگر و سوسه بخاطرش رسد كه ترمي باز سر ذكر بر آمده است بان التفات  
نكند و نماز خود را با خبر رساند و تبصير باين طور از جهت مبالغه است و از جهت تشبيه سائل با بلنج و به باب است  
الوضوء على من غاب مضطجها لا على من نام قاعدا و اجبت وضوء بر سبك خواب كند بپلند و دو واجب نيست بر سبك  
خواب كرو نشسته مالك باسناده ان تعبه هذه الاية يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية ان ذلك اذا قمتم الى الصلوة  
يعني النية تفسير اين آية يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة است كه وجوب وضوء ثابت ميشود و وقتيكه برخيزيد از خواب و  
سيدار و نوم را يعني براد نيست كه نوم ناقص وضوء است مالک عن زيد بن اسلم و مولى عمران عن الحسن بن الخطاب  
قال اذا نام احدكم مضطجها فليتوضا حضرت عمر رض الله عنه گفت چون خوابد هر كسى باز شارب بپوشد پس بايد  
وضوء كند قال الحسن بن نافع ان عمر كان ينام جالساً مضطجاً ولا يتوضا بعد من عمر خواب ميرفت نشسته باز خواب  
و وضوء ميكرد و اخذ اين دو اثر و احاديث از نوع است از جمله حديث ابى داود و المعينان و كذا السهري من نام فليتوضا و سب



پس باید که وضو نکند **مالک** عن هشام بن حرمة عن ابيه ان كان يقول من مسح ذكره فقد وجب عليه الوضوء  
 میگفت عروه هر که دست رسانید بذر خود پس واجب بر وی وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله انه  
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر يتنسل ثم يتوضأ فقلت يا ابا عبد الله ما يجزيك الغسل من الوضوء فقال بل يكفي  
 احيانا امس ذكوري فأتوضأ قلت سالم بن عبدالله ویدم پدر خود عبدالله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو رخت  
 گفتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکنی و لکن در بعض اوقات دست میرسانم در آثار غسل  
 بذر خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبدالله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر  
 فرايت بعد ان طلعت الشمس توضأ ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت تصليها فقال اني  
 بعد ان توضأت لصلوة لصلوة صبيحت فوجع شئ مني ان اتوضأ فتوضأت وعدت لصلوة  
 گفت سالم بودم باید پدر خود عبدالله بن عمر در سفری پس ویدم او را که بعد از آنکه آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم  
 منم بعد از این نماز نیست که تو میگذاری آنرا گفت بر آنکه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بفرج خود باز وضو  
 کردم که باز وضو کنم پس حال وضو کردم و وضو کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعقب کرده اند بر آنکه  
 جماعت غسل سفیان ثوری و محمد بن حسن بن محمد بن حسن و طلق بن علی روایت کرده اند رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن  
 من ذكره توضأ قال بل هو الاضغطة من جسدك مردی سوال کرد از رسول الله صلى الله عليه وسلم از حکم سیکه دست رسانید بذر  
 خود آیا وضو کند گفت نیست ذکر الاضغطة از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با آنحضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس  
 حذیفه و ابودرداء و عمار و سعید بن اسید و حسن بصری که از من ذکر وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان و جوابی از ابن  
 تعقب بآنکه حدیث بسره متأخرست زیرا که ابوهریره از او روایت کرده است و او متأخر الاسلام است طلق بن علی اول من  
 هجرت بخندمت، آنحضرت آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اولاً بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان معنی  
 میشود که قبل از آن مکی از آنحضرت صلى الله عليه وسلم رفته بود یا شبهه نزد یک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس  
 انبست که حدیث طلق نامح حدیث دیگر است و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جابر  
 میتوان کرد در باب ترک وضو همانست النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو همانست النار روایت کرده است و بر آن  
 عمل میکرد و حال آنکه قدوم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و سعید بن النعمان روایت کرد که در راه خیبر آنحضرت صلى الله عليه وسلم را  
 غریزه نماز گذاردند وضو نکرد پس میبایست که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و بخین نیست باتفاق و علی  
 که بسیار بود که ابوهریره را ناسخ صحابه قدما روایت میکرد و همیشه از حدیث آنکه میتوان بود که در حدیث مرفوع من ذکره یا بول  
 کت

قلت قال الشافعي  
 الوضوء من مسح الفرج  
 و شطه ان يمسح بين  
 الكف او يطون به  
 لم يمس  
 الا صلوات قال  
 خفية من الفرج  
 لا يتقصر اخبر بقوله  
 صلى الله عليه وسلم  
 هل هو الاضغطة منك

چنانچه مستحب و محبی از غایت ناسیات میشود غیر گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص معام نیست بلکه بیان مصلحت است پس محبی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین در موارد که وضو شرعی کثیر الوقوع است پس بعد مینماید اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمیع برخصت میل میکردند **باب الوضوء من قبله المرأة** و جسد باب در بیان حکم وضو از قبله زن و دست رسانیدن مرد بزن

**مالك** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه عبد الله بن عمر ان كان يقول قبله الرجل امراته وجدها بيده من الملاصقة فمن قبل امراته او جدها بيده الوضوء عبد الله بن عمر سكتت كقبلة كرون مرد زن خود و مس کردن او را بدست خود از ملاصقة است یعنی در قول خدا تعالی اولاً مستعمل النساء داخل است پس هر که قبله كرون خود را یا مس نماید او را بدست خود بروی وضو واجب میشود **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من قبله

الرجل امراته الوضوء عبد الله بن مسعود سكتت كقبلة كرون مرد زن خود را وضو لازم میشود **مالك** عن ابن شهاب

انه كان يقول من قبله الرجل امراته الوضوء ابن شهاب ميگفت كه از قبله كرون مرد زن خود را وضو لازم میشود و خبرم

تغيب كرون بر مالك جمعی بحديث عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل بعض نساء ثم خرج الى الصلاة ولم يتوضأ

قلت من هي الا انت فضحك قبله كرون رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد نماز و وضو نکرد و عروة

گفتم نیست آن زن كه تو پس عائشة بخجديد جواب دادند ترمذي وغيره آن كه سناو این حديث متصل نیست و تحقیق آنست كه

منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان است در تفسیر قوله تعالی اولاً مستعمل النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل كردند آنرا

بر دست رسانیدن بر نساء بغير جماع و برین تفصيل لازم آمد كه لمس ناقص وضو دارند و نزد يك ایشان آية از نیابت تميم

عزل ساكت باشد پس نه سبب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل كرد و بر جماع پس لازم آمد كه آيت از دلالت نقض

لمس وضو ساكت باشد و دلالت كند بر نیابت تميم از غسل پس نه سبب ابن عباس همین بود و ابن عمر نه سبب ثابث ميگفت

كه لمس اعم است از جماع و مس پس خدا تعالی لمس موجب تميم ساخت بامعنی كه اگر در صورت جماع تحقق كرد و نائب غسل بود

و اگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود به نیابت تميم از غسل و قائل بود به نقض مس و راه

وضو را در آنچه در اینجا قول ابن عباس است كه در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملامت مس از جماع كنایت آمده است و استدلال

ديكران باین آية ناهض خبر صحت است اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال و چون در احوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ

ایشان از كتاب یا سنت معلوم باشد تا ملو ماخذ باید كه در ما رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر ابو حنيفة درین مسئله مذ

ابن مسعود و ابراهيم بن محمد سبب گذشته است با وجود اتباع او ایشان را در سائر مواضع و این حديث اگر چه ضعیف است و ترجیح

۲

قلت

قال الشافعي يفتي بليس

الرجل المرأة وضوها

وقال ابو حنيفة لمس المرأة

لا يجزى الوضوء و يفتي

عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قبل ولم يتوضأ

دفعه نظر بان المراد

بالملاصقة الجماع

۳۵



از دعای و از خون و از زردی که سیال کند از جسد و وضو کرده نمی شود الا از حدیثی که برمی آید از ذکر و در بار یا از نغمه مشرق که  
متسک کرده است محمد بن الحسن باین دو اثر مرد مسئله یکی تا آنکه دم سائل ناقص وضوست دیگر آنکه اگر کسی بغیر اختیار حد  
پیش آید و نشانه نماز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود را آنچه کرده است و حساب شمارد و باقی ماندند و در زمان وضو اند  
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که مراد از وضو اینست تخفیف است غسل معموم نه وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح شده است  
از ابن عمر ان قال فنین اجتمع لیس علیه الا غسل محاجر گفت ابن عمر در باب کسی که حجامت کرد میت بروی واجب  
شستن مواضع حجامت و همچنین محفوظ از غصب سعید بن المسیب عدم نقض وضوست و این فقیر گوید چنانچه  
دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده باشند برای معاوجه رافع زیر که شستن روی و اطراف پاها  
رفع از و همچنین حدیث ابو دروان النبی صلی الله علیه وسلم قارفا فطر وتوضأ دلالت نمیکند بر موجبیت فی  
وضو زیرا که آن برای معاوجه فی بود و شستن روی و اطراف باز میآورد و دفع میکند فضیان را اما آن مسئله  
دیگر پس آمد و رفت نه جهت انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده است  
از عبد الرحمن بن العجتر روایت سابق را باین عبارت از رای سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب فی الفقه ادا  
ثم خبز جهاد فیهما شیئ من دم فغسلته ثم یصلی ولا یوضأ یعنی دیدم سالم بن عبد الله را که دمی آورد و انگشت خود را به بینی  
باز بر می آورد و آنرا در آن انگشت چیزی از خون بود پس میمالید بانگشت آن خون را پس نماز میگذارد و وضو نمیکند  
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهوره است  
و روایت مشهوره است که سابقا گذشت بخروج من الفقه هم حتی تحت صب صابون و این لفظ تاویل مذکور را قبول نمی کنند  
والله اعلم و بالجملة چنان متبادر میشود که ارجح مذاهب در موجبات وضو مذاهب حسن بصیرت وضو از خارج من  
اسیلین و از نوم میشکنند و از لمس مراة و مس فرقوقی در عافت نمی شکند والله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا  
انرا لو غیرت مصلحت نفوس ایشان و مضرت نفوس ایشان دیگر و شارع هر دو علم فاعاده فرموده است و بر ضمه کارهای علم  
علم دیگر مشق میگردد پس شریعت چیزیست که در ملا اعلی بلا ایشان مکتوب شد ایشان را بآن مکلف ساختن خواه و حبس حرام باشد سنت  
موکده و موکده و موکده آن چیز را بسیار است که در تهذیب نفوس یا ترویج نفوس داخل اند لکن حکم سیاست مقتضی آن نیست که بر ایشان  
مکتوب گردد و مثل آنچه بعض اصحاب آن محل میکردند بعضی محل نمیکردند و بر همین اصل فرمود باید آورد مسئله خشک و لرزه و در حدیثی  
والله اعلم باب قول الوضوء مائة التائبان ترک کردن وضو و خبریکه رسید از ائمه یعنی چیزی که باتش خفته شده است  
مسألة عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کفتشا



ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خور دشانه بزى باز نماز گذار و وضو نکرد و **مالك** عن يحيى بن سعيد عن  
 بن يسار مولى بنى حاشه عن سويد بن الغسان انه اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا اهلها  
 وهي ذى خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فصله العصر ثم دعا بالاذن وادخل ثوبت الا بالسويق فاهرب فستر  
 فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا ثم قام الى المغرب فمضمض ومضمضنا ثم صلى ولم يتوضأ ثم رآه سويد  
 بن النخعيان مع اخيه بن خيبر يعني توابع خيبر پس فرود آمد بنخست صلى الله عليه وسلم پس نماز عصر را با طلب کرد و نوشه را پس  
 حاضر کرده نشد مگر سويق پس حکم فرمود بدست گرفتن آن پس نناک کرده شد پس خور و بنخست صلى الله عليه وسلم  
 خور ویم ما باز بر خاست بسوی نماز مغرب پس مضمضه کرد و بنخست مضمضه کردیم ما باز نماز گذار و وضو نکرد  
**مالك** عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرجي للطعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل  
 ثم توضأ ثم قال في بفضل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لطلبه  
 برای طعامی پس نزدیک گردانیده شد بنخست صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد از آن طعام باز وضو کرد و نماز  
 نماز گذار و بعد از آن آورده شد پیش بنخست صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از آن طعام پس خورد و بعد از آن نماز گذار  
 و وضو نکرد و **مالك** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الا نضاري يقول رايت  
 ابا بكر الصديق اكل بحما ثم صلى ولم يتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابو بكر الصديق را که خور و گوشت را بعد از آن نماز  
 گذار و وضو نکرد و **مالك** عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليم انهما اخبرا عن محمد بن ابراهيم  
 بن الحارث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهذلي انه قال سمع عمر بن الخطاب ثم صلى ولم يتوضأ ربيعة بن  
 عبد الله طعام شام خور و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از آن نماز گذار و حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد و **مالك**  
 عن حمزة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزاً ولحماً ثم مضمض وغسل يديه  
 ومسح بها وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خور و نان و گوشت باز مضمضه کرد و شست دودست خود را  
 و مسح کرد و بدو دست روی خود را بعد از آن نماز گذار و وضو نکرد و **مالك** انه بلغه ان علي بن ابي طالب عبد  
 بن عباس كان لا يتوضأ انما مسحت الناء حضرت علي بن ابي طالب عبد الله بن عباس وضو نمیکرد و نماز خور و  
 چیزی که رسیده است آن اش یعنی چیزی که باقی مانده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله  
 عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلوة ثم يصيب ما قد مسه الناء ايتوضأ قال رايت ابي يعقل لك



و یصله ولا یتوضا بحی بن سید سوال کرد عبد الله بن عامر از حکم سبک وضو کرد و باشد برای نماز بعد از آن پرسد  
 بطحا میگوید سید است او را آتش یعنی تناول کرد طعام بخفته آیا وضو کند گفت دیدم پدر خود را که عامر بن ربيعة باشد و دیگر و چون  
 و نماز بگذارد و وضو نکند **مالک** عن موسی بن حقیقة عن عبد الرحمن بن زید که انصاری ان انس بن مالک  
 قدم من العراق فدخل علیه ابو طلحة و ابی بن کعب فقاما بطحا ما قد مسه النار فاكلوا منه فقام انس فتوضا  
 فقال ابو طلحة و ابی بن کعب هذا يا انس امر اقية فقال انس لیتني لم افضل وقام ابو طلحة و ابی بن کعب فاصليا لم یوضا  
 انس بن مالک و دیگران عراق پس داخل شدند بر وی برای ملاقات ابو طلحة و ابی بن کعب پس نزدیک ساختن باین عزیزان  
 که رسیده بود و آنرا آتش پس بر سر خود زد پس خواست انس پس وضو کرد پس گفتند ابو طلحة و ابی بن کعب چیست این خصلت  
 انس یا این خصلت عراقیه است یعنی تحراق آوردی آنرا یعنی در شریعت خود نیست پس آیا آنرا از عراق آموخته گیس گفت  
 انس ای کجاش میگویدم اینکار را و برخاستند ابو طلحة و ابی بن کعب پس نماز کردند وضو نکردند باید دانست که ابو هریره و دیگران  
 بعد از نماز میگفتند وضو واجب میشود بخون طحا میگوید که آتش بخفته باشد و دست که میگردند بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم توضا  
 مما استلنا از نه سبب جهور صحی و تابعین خلاف آنست چنانکه امام مالک تفصیل بیان فرمود پس قطع مخالفت بین این دو تن  
 یکی از دو وجه تواند بود یا نیست که حدیث توضا مما استلنا منسوخ باشد باین احادیث یا محمول باشد بر غسل و تغلیف  
 معنی اخروی وضو است و الله اعلم **باب** آخر فی الامور منبه الموضوع باب در بیان چیزیکه واجب نمیشود وضو را بر ستم  
**مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر مات ابنه السعيد بن زید و دخل المسجد فغسله ولم یتوضا  
 مترجم گوید در نحو که پیش فقیر است اندر و ای یحیی بن یحیی المصوفی حنک مسطور است و در روایت محمد بن الحسن خطبه زکریا است  
 خط قدیم طواف شنبه میشد یعنی روایت اولی نیست که عبد الله بن عمر تحلیف کرد یک فرزند سعید بن زید را یعنی قرار  
 خائیده در دامن طفل نومولده شده و بخت بجهت ترک و برداشت او را یعنی در بر خود بعد از آن داخل شد سبکی پس نماز گذارد  
 و وضو نکرد و بر وایت دیگر آنست که عبد الله بن عمر خطوبه مالید در یک فرزند سعید بن زید و خطوبه آن خوشبو را گویند که در بدن  
 مرده استعمال میکنند یعنی سعید بن زید را فرزند می مرده بود عبد الله بن عمر خطوبه در بدن او مالید بعد از آن نماز گذارد  
 و وضو نکرد و از روایت اول مستفاد می شود که برداشتن طفل نومولده شده و دست رسانیدن با و موجب وضو نیست  
 دست نیست و از روایت دیگر مستفاد میشود که خطوبه مالیدن در بدن مرده و برداشتن جنازه موجب وضو نیست  
 سبب جمعی خلاف آنستند و جمهور بعد از وجوب منورفته اند و الله اعلم و این روایت ثانی که خطوبه باشد محفوظ است  
**باب** یکنه الاستغناء بثلاثه اجماع کفایت میکند برای پنج آیه **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی

قلت

عامة اهل العلم  
 ان وضو من مسه النار  
 منسوخ و ان اهل العظم  
 على غسل اليد و الفه  
 قال قتادة و من غسل  
 فيه فقد توضا الصلابة  
 بفتح الميم و الميم اسم  
 مكان و ان خبير ابي  
 طحا ما يابى المدينة  
 بفتح الميم و الميم اسم  
 و قد يدل على ان  
 انما يكون في وضو  
 اسفل فقام  
 العوا من اهل  
 المدينة  
 قلت  
 العوا  
 فاصلنا حلقا  
 و في رواية  
 لا نقل الخار  
 في الجواز على كل  
 تقدير فله عامه  
 اهل العلم

له قلته  
قال الشيخ لا يجوز  
الاقتصار على قول من  
ثلاثة جهات من حصل  
الاقتضاء بها دونها فان  
لم يحصل فيها ان يند  
حق يحصل فان حصل  
بعدها بشيء يستحق  
الاجم والوجه قال ابو  
يع  
خليفة ليس الاقتضاء  
لا يستحق الاجابة وتاديل  
الحق في عقد ان المانع  
بالا تيار هو التلخيص  
نبي به عن الاقتضاء

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الاستطابة فقال لا يجزأ أحدكم ثلاثة اجزاء پرسیده شد حضرت صلی الله علیه وسلم  
استغفار پس مودایا منی باید یکی از شما سه رنگ را بمن رسد نکفایت میکند بشرط حصول نقایص هر گویا استطابة و لغت طلبت  
معنی طهارت و مودا و از آن در عرف تعبیر است از نقطه و بول باب یا حجر و همچنین استغفار و اودا و ولسانی استغفار است اودیت کرده اند  
بطریق مسلم بن قوط پس گفتند عن عروة عن یزید مسلمة و اجبت از انکه نجاستی که بسبب قنوط و بول حاصل شود یکی از دو چیز  
آب یا حجر را با آب پس استفادست از حدیث حسن حمض چنانکه باید اما حجر پس استفادست از یزید و جمع در میان هر دو  
ست مسلمة ذکر حجر بجهة اعتیادست و الاكلوخ و تاجا کنه و حکم است پس تنقیح کردند حجر را بجای حد قانع اما جلد پس فاخذ ان استغفار  
استغفارست دون الحفل و وضوح اختلاف و الغلین نزدیک عارف بلغة و اما قلع پس فاخذ ان فحواى او لا يجزأ أحدكم ثلثه  
و مانند است که قنوطه میفهمد که عرض از ان از انکه نجاست پس تصبایس نکفایت نمکند مسلمة و اجبت که رنگ استغفار  
محرم باشد اما طاهر پس فاخذ ان بنی حضرت است معلوم از رجوع که بعضی آنرا بر روث و بعضی تفسیر کرده اند و بعضی رنگی که  
بان استغفار کرده باشند یا غیر محرم پس فاخذ ان بنی حضرت است معلوم از استغفار با ستخوان بعلته آنکه طعام من است پس معلوم  
است بطریق اولی و آنچه انتفاع معتد به بان متوقع است مانند جامه نو در آن حکم داخل باشد مسلمة شرط انقا حجرات که  
نجاست خشک باشد و باشد و الا عرض استغفار که انزاله نجاستست متحقق نشود و انتقال نمکند از محض بغیر آن و فاخذ ان است  
شایع مشروع فرموده است استغفار از در موضع معلوم نه در سایر بدن و طاهر نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سیلیکین  
استغفار برای خارج از سیلیکین است نه برای غیر آن مسلمة از لغت او لا يجزأ أحدكم ثلثه استغفار میشود و که اولی استغفار ثلثه  
اجبار است و حدیث سلطان بن امار رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ثلثة اجزاء من ثلثة اجزاء وضع است و معنی تریه ثلثه  
ثلث سمات است پس اگر حجر کبر باشد و بسط طرف آن مسح کنند جایز باشد و شرط کفایت ثلثه اجزاء القار است آن مفهوم  
فلوی کلام است پس اگر ثلثه اجزاء استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید که بر ثلثه باب استغفار لا یجوز الا استغفار  
استغفارست استعمال عدد و تر در استغفار ما لك عن ابی النناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال اذا توضأ أحدكم فليجعل في انفه ماء ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به  
یکی از شما باید که داخل کند و بینی خود را با آب را باز میفشاند و هر که استغفار کند باید که عدد و طاق استعمال نماید مگر هر گویا  
معنی کلام است اگر نقابا برتر حاصل شود بر آن اقتصار نماید و اگر بغیر و تر حاصل شود یکی را زیاده کند تا ایتا متحقق  
مسلمة در حدیث بنی آمد و است از قنوط در موضعى که وقوع نجاست در آن موجب ایذا می مردمان باشند  
آیه که در حدیث ناس طریق ایشان و زینب شجره مژده و از استغفار است راست از فضل حضرت صلی الله علیه وسلم در فضیلت

بر وجهی که آواز خارج نشوند و بوی آن احساس نکنند و دستار بقدر دو ثلث فراع یا زیاد و از آن و کفن نزدیک محل  
 اللهم انی اعوذ بک من الخبیث و الخبائث و نزدیک خروج غفرانک معلوم شده باب یستحب الاستنجاء بالماء من غیر  
 و نجاستی است استنجاء باب از غیر و جوب مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یسئل عن الوضوء  
 من الغائط فقال انما ذلک وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضوء بسبب  
 غایط یعنی استمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء باب وضوء زنان است مالک عن  
 یحیی بن محمد بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اياه حدثه انه سمع عمر بن الخطاب یتوضأ بالماء وضوء  
 لما تحت اذنه عبد الرحمن شنید از عمر بن الخطاب که وضوء میکند عمر باب وضوء کردن برای آنچه زیر ازار او بود یعنی می  
 ذکر و در خود را قال یحیی سئل مالک عن غسل الفرج من البول و الغائط هل جله فیہ اثر فقال یلغی ان بعض من مضی  
 کا نوا یتوضئون من الغائط و انا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی معمر و کی سوال کرده شد مالک از  
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمد دست درین باب اثری گفت رسیده است خبر من که بعضی سلف می شست  
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول و شرم گویا از بر دو اثر حاصل شد که استنجاء با حجار کفایت میکند و استمال  
 آب و شستن ذکر و در برابر آب زیاد تر است در نظافت تطهیر باب النخی عن استقبال القبلة و استدباها عند قضاء  
 الحاجة و اختلافهم فی ذلک در بیان نهی از در و نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبلة کردن نزدیک اسی حاجت  
 بیان اختلاف علماء درین باب مالک عن اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولی لال اشفا  
 و کان یقال الاموی ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبی صلی الله علیه و سلم وهو بصیر یقول والله  
 و ادری کیف انتم بهذه الکواثب قد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا  
 یستقبل القبلة ولا یستقل بها بفرجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری و او در آن وقت بمصر بود  
 که میگفت قسم خدا میدانم که چگونگی کار کنم با این خلا جا با و حال انیت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است  
 چون برود کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبلة و باید که پشت ندید پس روی بقبلة بچرخد  
 یعنی این خلا جا با و مصر بر وجهی نباشد بود و نه که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند و بقبلة یا پشت بقبلة بنشیند  
 پس ابو ایوب میگفت میدانم که چه کار کنم درین خلا جا با که ریاس بیایم تحقیر کنیف یعنی جایی ضرور و جمیع کراهت  
 و کراهت بنون نیز همین معنی دارد و مالک عن رافع بن اسحاق عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ان یستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه و سلم منع فرمود از آنکه مردی بقبلة یا پشت بول

۹  
 قلنا  
 معنی الوضوء و هنا  
 الغسل و التطهیر  
 و علی حاشا اهل  
 العلم

ما جاء جلالة علمه  
من هذه القولان وعلى هذا  
من العلم في صفة  
... ضوء الانوار

یا نایب مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن عمار بن عبد الله بن عثمان  
کان یقول ان ناسا یقولون اذا عقدت علی حاجتک فلا تستقبل القبلة ولا بیت المقدس قال عبد الله بن  
عمر القدری قد ثبت علی ظهر بیت لانا فی ایة رسول الله صلی الله علیه و آله لبتین مستقبل بیت المقدس  
الحسن مگفت هرگز بعض مردان میگویند که چون نشین بر حاجت خود پس روی بقبول کن و در کس بطرف بیت المقدس کن یعنی پشت  
بقبله کن کاین مسلم روی کردن بجانب بیت المقدس است نسبت ساکنان مدینه گفت ابن عمر هرگز بر آدم بر پشت  
از آن خویش پس بدیدم حضرت اعلی علیه السلام بر پشت خود و پشت خام روی بجانب بیت المقدس کرده برای قضاء حاجت خود  
ترجم گوید و قطع خلاف میان این دو حدیث علماء مختلف اند صیغه گفته اندی برای تنزیه است و دخل بر آن با ترجمه  
ارج است زیرا که غیر و شافیه گفته اندی برای تحریم است فعل مخصوص آنست در صحرا پس اگر در مدینه باشد حرام نبود ترجم  
حدین قول نظر است زیرا که ظاهر از کلام ابن عمر اخبار بر می آید است مطلقا اخبار بر تحریم در مدینه فقط و ظاهر از کلام  
ابو ایوب عموم منی است در صحرا و مدینه و جمیع گفته اندی منسوخ است بعلل باجماع را با استقرار معلوم شده است و صحف  
بر احتیاط و سجرات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی بر خست میل کرده و ازین جهت میان این  
نسخه و مخالفی گذشت و این مسلم نیز از فرغ همین اصل است **باب حوائج الملوك قانما و انکان خلاف الاصل**  
بجایز است اول کردن استیاده اگر چه خلاف اولی است **مالک** عن عبد الله بن دینار انه قال رايت عبد الله بن  
بول قانما عبد الله بن دینار گفت بدیدم ابن عمر را که بعل می کرد و استیاده را فذل ابن عمر عمل حضرت است مسلم در بعضی  
و شافیه روایت کرده است ترجم گوید قدیم ابن ابی سلمه علیه السلام قال لا یقبل قانما حضرت صلعم فرمود که این  
استاده و همین است در هیچ وجه نفی **باب صفة الوضوء** میان طریقه وضو که چه ترتیب باید کرد **مالک** عن  
یحیی بن المذاذی عن ابیہ انه قال لعبد الله بن زید بن عاصم و هو جد عمر بن یحیی کان من اصحاب رسول الله  
صلی الله علیه و آله هل تستطيع ان ترینی کیف کان رسول الله یوضأ قال عبد الله بن زید نعم فدا عبد الوضوء فافوضه  
فعل یدیه عن ثمر مفضل واستنثر ثلثا ثم غسل وجهه ثلثا ثم غسل یدیه عن ثمرین ثم تین الى المرفقین ثم مسح  
بیده فافعل بهما وادبرهما بمقدم راسه ثم ذهب بهما الى قفاه ثم رد هاتمی یحیی الى المكان الذي بهما ثم غسل  
جلدیه یحیی گفت عبد الله بن زید صحابی را ایامی توانی که نمائی مرا که چگونه وضو حضرت صلی الله علیه و سلم وضو میکرد و عبد الله گفت  
من ملک که آب وضو پس بخت آب ابر دست خود و در روایت بنوی آمده علی بن یحیی یعنی بر دست راست خویش پس  
دست خود را دو و بار بعد از آن مخصوص کرد و در همین افشاند یعنی بعد از آن ساندن بر منی سه بار باز دست را و خود را سه بار

تمت

بازشمار

ایمانی شکر

کتابخانه

والله اعلم

مسجد و المصلى

وَقَالَ

بسم الله الرحمن الرحيم

وہاں سے

وہابی

والفصل

قصصك

قلبى

سنتی

مورانی علی

پہنچان

12

بارشست دودست خود را تا آنجکه دود و بار بار مسج کرد و سر خود را بدودست خود بجا بست و می آورد و دود دست خود را در بجا بست  
 کشید آنها را شروع کرد و مقدم سر خود یعنی نخست دودست را بر صد ضعیف بر ناصیه نهاد و بعد از آن بر دودست خود را بر سینه  
 قفا خود بعد از آن باز آورد و هر دو را تا آنکه رسید بهمان جا که از آن جا شروع کرده بود بعد از آن شست و پاشی خود را  
 متبرجم گوید ازین حدیث معلوم شد که غسل بدین پیش از دخول کردن آن در ظرف آب سنت است نزدیک خواب باشد یا  
 دود و بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق  
 و استنشاق سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور نکرد و ظاهر پیش فقیر آن میباشد که چون استنشاق برای سنت است  
 است مطلوب برای همان است استنشاق را مذکور نکرد بلکه استنشاق را اینجا تذکره لغت است پس تنبیه است  
 که غسل کرد میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرغره گرفت و بعضی آن را در دمان داخل کرد و بعضی آن را در بینی باز کرد  
 گرفت و هر دو چیز کرد و در غرغره بدین معنی است این در بعضی روایات صریح آمده است با جمله غسل و فصل هر دو در سنت است  
 مودی از سنت است قال یحیی سمعت ابا العباس فی الرجل یغسل یمنه ثم یشرب من غرغره واحدة الا باس بک کعبی  
 شنیدم از امام که میگفت در باب شخصی که مضمضه و استنشاق کند از یک غرغره که مسج با کفایت و نیز معلوم شد که شستن  
 غسل در کمال سنت است و دود و بار دست شستن نیز مودی است از سنت و نیز معلوم شد که صفت مسج و آنکه صفت  
 استیجاب سر است مسج و نیز معلوم شد که وظیفه طهین غسل است مسج و در روایت بخوی از طریق ابو صعب که سر است  
 ان رجلا سأل عبد الله بن زيد المازنی و هو جده عمروا بن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی و اکثر روایات  
 موطنی بخوی رفته است که از سال عبد الله بن زید المازنی و هو جده و نیز از اکابرین عبادت آدا میکنند که عبد الله جده را باشد و اگر  
 و آن خلاف واقع است و گفته اند نام این سائل حماد بن ابی حمزه المازنی است و هو جده عمروا است مسئله تنبیه اول مضمضه و غسل  
 بخیر و اصابع و اطراف غره و غسل موالاة گرفتن بعد از وضو شستن الا الا الله و الله و لا شریک له و استند آن محدوده بود  
 و الله هم حجتی من المصابین و اجماعی من المتطهرین اینها سنتهاست که در احادیث و روایات ثابت شده **باب استحباب التلبیة**  
 الوضوء والغسل واجب است نیت کردن در وضو غسل قال الله تبارک و تعالی و ما افرؤا الا لیکعبدا و الله علی صبیحین که التلبیة  
 در روی مالک بناده فی حمیر و روایت یحیی بن رسول الله صلعم قال انما الاعمال بالنیات **باب یسن غسل التلبیة قبل**  
 ادخالها الى الماء سنت است شستن هر دو دست پیش از آنکه داخل کرده شود و آنها را در ظرف آب **باب استحباب**  
 الزناد عن الاحمر بن ابی حمزة ان رسول الله صلعم قال اذا استقیظ احدکم من نوم فلیغسل **باب**  
 قبل ان ینخلها فی وضوء فان احلک لایکراه ان ینا بک یدیه فرمود رسول الله صلعم علیه السلام چون بیدار شود

تَعَبْدَكَ ١٢

٢٢ قلت  
قال انك اهل العلم فقل  
الدين الى كون ثلثا  
في ابتداء الموضوع  
سواء قام من  
انها ان قام من نوم  
لا يفسد في ليلاء  
حتى يضلها العرس  
قل الفصل الرابع  
نحو ما ذكره ولا يضل



چنانچه قاضی عیاض از بخاری نقل کرده است پس یحیی بن یحیی این مرد را واحد دانسته عباد بن زیاد را از دل مغیره قهر کرد  
و الله اعلم **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب في السوق فمروا على رجل مريض فوجدوه ميتا فدفنوه  
لجنازة ليصل عليه ما حين دخل المسجد فمضى على خفيه ثم صلى عليه ما نفع گفت که عبد الله بن عمر بول کرد در بازار باز  
و منور کرد و پشت روی خود را و دوست خود را و سر خود را باز طلبید شد بسوی جنازه تا نماز گذارد و بران و فقیه  
بمسجد پس سر کرد و بر دوش و موزه خود و بعد از آن نماز گذارد **مالك** عن معبد بن عبد الرحمن بن رقیس الاشجری  
انه قال رايت انس بن مالك اتى قبأ فبال ثم اتى بوضئ فوضأ ففعل وجهد و يديه الى المرفقين مسح برأسه مسح  
على الخفين ثم جله المسجد فصلى معبد بن عبد الرحمن گفت دیدم انس بن مالک که باید بقیاء و قبا موضع سب از عوالی بدنه  
پس بول کرد پس آورد و شستش آب و وضو پس وضو کرد پس شست روی خود را و دوست خود را تا آخر مسح کرد بر سر خود  
مسح کرد بر دوش و موزه بعد از آن باید مسجد پس نماز گذارد مسئله حدیث سائر موضع وضو است که ممکن باشد تا پنج شستن آن فرا  
در حاجات خود و نزدیک خط و تر حال و غیر آن منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پایی تا به جامه و نبات و زجر موق که خفی بالا  
خفی دیگر پوشند و بطوس در قدم چند قسم است خف و نعل و جورب و زجر موق و یکی را بر دیگری سه تنال می کنند پس نعل سائر  
تمام قدم نیست تا شتا انگ پس بقیاس این مفتی نفسی پیدا شد در حدیث و ستر ساق بالای شتا انگ نیست زیرا که  
فرضیه نعل ابران موضع را نیست پس در حد سائر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم و النخی سائر ساق دلالت کند و جورب  
از جامه نبات و مانند آن میباشد و تخمین آن جوی است که نفوذ آب را منع نکند پس اقرار کردیم از آن و زجر موق خفی است که بالا  
خف پوشند پس از آن نیز اقرار کردیم بر چون در افراد و انضا فیک در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف و چه خلف نظر  
مکان شئی در آن صفت لازم یافتیم چون مکان مشی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعل می بینیم  
در نعل تر فیهین طاق شئی بست کرده و می کرده که اهل بزد و میروند کجا پس قدریکه اهل رخا بیت از آن منعکستند  
آنقدر که پس این حد مترتب شد و خفی که از نعل سازند و نعل او را بچرم کیف گرفته باشند حکم خف دارد **باب** **المنقوش**  
فی المسح علی الخفین ان یکون ادخل مرجلیه فیهما و ما طاهران شرط است در مسح کردن بر دوش و موزه آنکه داخل کند مسح  
پای خود را در آن و حال آنکه بر دوش پای بر طهارت باشند **مالك** عن نافع و عبد الله بن دینار انهما اخبراه ان عبد  
بن عمر قدم الکوفة علی سعد بن ابی وقاص و هو اهلها فراه عبد الله بن عمر یسبح علی الخفین فانکروا ذلك حلیه فقال  
له سعد سل اباک اذا قدمت حلیه فقدم عبد الله بن عمر فسیال عن ابی الی ان قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یسبح  
اباک فقال لا فوالله ان عبد الله بن عمر فقال عبد الله بن عمر انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یسبح  
عبد الله

قلت قال عامة  
اهل العلم المسح علی الخفین  
جانب بشیء من الخفین  
دلیل علی ان لا یکبره ولا یستأ  
بالعبیه فی حدیثه  
و فی از ابن عمر دلیل علی  
ان الموالاة لیس بعلیه  
رقیش مصنف اخره  
معه







یکشنبه روز در حق مقیم در شبانه روز در حق مسافر است مگر باشد و غیر آن تقدیر نماز عصر است بثلثین تقدیر نماز غایت  
 بثلث شب و تقدیر صدقه فطر است بین از نماز عید بعد از عمل از حدیث توفیق تجاوزه نباید کرد و چه بود که توفیق یافته  
 مختلف بود در تقدیر نماز عید و شافعی گفته اند ابتداء مدت از اول حدیث است که بعد از لبس خفین حادث شود و چهارم  
 و اجماع گفته اند که ابتداء از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم **باب** حقه لمس علی الخفین بیان طریق  
 مسح بر بر و دوزنه **مالک** عن هشام بن عماره انه دای اباه یحیی علی الخفین قال و کان لا یزید اذ مسح علی الخفین علی الخفین  
 و لا یسح بطولهما هشام دید پدر خود عرو را که مسح میکرد بر دوزنه گفت هشام که عروه زیاده نمیکرد چون مسح موزه کرد  
 بر آنکه مسح میکرد بر پشت پایی مسح نمیکرد و جانب پائین پاها **مالک** انه سال ابن شهاب عن المسح علی الخفین کیف  
 فادخل ابن شهاب احکم یدید تحت الخف و الاخری فحقیقه اسما **مالک** سوال کرد ابن شهاب از مسح بر دوزنه که  
 چگونه است آن لبس آور و ابن شهاب یکی از دو دست زینت و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو  
 دست را مترجم گوید و صفت مسح دور وایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائز است و واسع مسئله حدیث  
 حضرت مقصی علی رضی الله عنه که لوکان الدین بالرازی التمر جج میداد قول عروه را پس اختیار با همان است  
 کفایت میکند مسامی مسح بر اعلائی خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم آقید اعلی پس با خود است  
 اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل **باب** اذا جاز الختان الختان وجب الغسل از  
 اول بمنزل چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل از زوال واقع شود یا نشود و **مالک**  
 عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان ابن عفان و عائشة زوجة النبی صلی الله علیه  
 كانوا یقولون اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشة زوج  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون برسد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن را آن کنایه است از ادخال  
 سر و گردن در فرج زن پس واجب غسل **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن  
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم ما یوجب الغسل  
 فقالت هل تدبر منی ما مثلک یا ابی اسلمة مثل الفدوخ یسمع الذی لکة تصخر فیخرج  
 معها اذا جاز الختان الختان فقد وجب الغسل ابوسلمة گفت سوال  
 کردم از عائشہ رضی الله عنها چه چیز واجب میکند غسل را گفت ایامیدانی که  
 صفت تو صفت امی ابوسلمة مثل تو باشد چو زنه مرغ است که می شنود از خروس

۴۱

قل

قال الشافعی مسح اعلی  
 الخف فرض و مسح اسفله  
 سنة قال ابو خنیفة

قل

عن ابی النضر مولى  
 عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن  
 عبد الرحمن بن عوف

عن ابی النضر مولى  
 عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن  
 عبد الرحمن بن عوف



فوق نذر و فرج بهیچ آدمی یکسان است، الله علم مسئله اگر گوئیم علت قضا و شهودت جمیع است بر سیکه لواطت کرده باشد  
غسل واجب شود و موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم و وجد البلل غتسل غیسل  
وقتیکه کسی مستحکم شود و در یاد بتری را غسل بکند و بشوید جائز خود را **مالک** عن هشام بن عمر عن ابيه عن  
بن عبد الرحمن بن حاطب انه احقر مع عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمر بن العاص بن عثمان بن الخطاب عمر بن  
بعض الطريق قریباً من بعض المياہ فاحتلم عمر فکذا دان بعینه فلم يجد مع الרכب ماء فركب حتى اذا جاء الماء  
فغسل بغسل ما رأى من ذلك الا حلقه حتى اسفر فقال عمر بن العاص صبحت ومعدنا ثياباً فلدع ثوبک بغسل ففعل  
عمر بن الخطاب اسعجا لک یا عمر بن العاص لئن کنت تجد ثياباً او کل الناس يجد ثياباً والله لو فعلتھا کما  
سنة بل غتسل ما رأيت و انفتح عالم ادیحی بن عبد الرحمن بن حاطب عمره کرد و همراه عمر بن الخطاب در میان جمعی از  
شتر سواران که در مجرای ایشان عمرو بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب آخر شب برای شراحت نازل شد و بعض  
طریق نزدیک بعضی آنها یعنی حوضها یا چشمهها پس مستحکم شد عمر و نزدیک شد بود که بوقت صبح و آید پس نیافت آب و از  
آب ابل سوار شد تا آنکه رسید آب پس شروع کرد و شستن آنچه دید از اثر آن احتلام تا آنکه بوقت روشن درآمد و گفت  
او را عمرو بن العاص صبح کردی و با جامه های نیکو بست پس بگذارد جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجب حال تو امروز  
بن العاص اگر تو میبای جامه های آریا هر مردم میبایند جامه ها و آنرا اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدم و آب بغتشت  
بر آنچه دیدم شتر چرم گوید مستحب است که بر مواضع شب آب افشانند و ازین حدیث مفهوم میشود که منی نجس است و هو الاصح  
مسئله ماخذ آن حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلیم از احلام سوال کرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
بر و شبیه او ده فتوی بوجوب غسل داد پس این حدیث باقتضای دلالت میکند بر وجوب غسل نزدیک احتلام و احادیث  
مرفوعه بسیار شاهد بر منی است و در غسل ثوب حدیث عاقل که منی شست منی را از جامه آن حضرت صلی الله علیه و سلم غسل  
بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از مخرج بر می آید مثل بول و منی و این قیاس بالا اولی است مسئله احتلام و یا منی غسل  
نتیج کرده اند بخرج منی از طریق مقادار یا غیر مقادار و نزدیک شافعیه بخرج منی از طریق مقادار باشد و نزدیک  
و این قول ثانی اقوی است نزدیک این فقیر نیز اگر رویه مقتضیات از ازاله نوم لغو است بحدیث مرفوع که دلالت میکند  
بر آنکه اگر نیافت بول غسل لازم نمی آید اگر چه یاد او در حیزه و نوم نیز لغو است زیرا که سببیت آن یا شرطیة آن غسل را  
معتول نیست پس باقی نماید الا بخرج منی بشوید از طریق مقادار و بول لفظ عام است شامل بول قوی و نوری منی  
و ملو و اینجا نیست الا منی زیرا که در کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و ملو و از ان چیزی خاص باشد بول سابق که منی المذی  
الرجو

قلت  
 على هذا الأثر أهل العلم  
 أن غسل الجنابة يجب  
 الأمر بما إذا دخل الخشفة  
 في الفرج أو خروج الماء اللين  
 من الرجل المرأة والرد بالليل  
 من الرجل فإن رأى بالليل لم يقين  
 أنه منى لم يجز  
 عند الأثر أهل العلم قال  
 الشافعي منى لا يرى غسل  
 وتاويل الفصل عندنا أنه  
 كان تطهرا ولما انقض  
 ما لم يرد شيئا وقال أبو  
 حنيفة نجس كن يظهر  
 الثوب من يابس بالفرز

پس این غسل مسئله نیز در میان منی و دودی ضروریست پس صفات ممیزه هر یکی بحسب تفراسیان گردند پس شستن  
 میشود منی بچیدن بالذات یا فتن بخروج او با بوی عجین اگر منی رطوب باشد و بوی بیاض مجید اگر خشک باشد و در نزدیکی  
 و دفع وقت و غرض و نیت و رقیق تر است از منی و بوی عجین یافته نمیشود و دودی قطره است از بول مسئله منی او  
 طاهر است نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن جابر اشبه انها کانت تحک المني عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يصلي  
 ونجس است نزدیک اسمعینی و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یا پس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و اقوال  
 نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب درین وقت باین اتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث  
 کانت تحک معیش نزدیک فقیر تحک است از غسل مثل قرص وحت و حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث  
 مشتمل از غسل و طرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد و الله علم مسئله لغرض محلی که بقین در آن نجاست معلوم  
 نیست و شبهه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول استجاب آن و الله علم مسئله اقل غسل نیت  
 رفع حدثا لکه که موجب غسل شده است یا استباحه چیزیکه محتاج است بوضو و غسل مثل صلوٰه یا ادا فی من  
 چنانکه در وضو گذشت تقیم بدن با سائل آب شعر و بشره همه باید رسانید و خفیان مضمضه و استنشاق و غسل  
 فرض گفته اند و جواب از استلال ایشان گذشت اما نیت پس ماخذ آن بحدیث نما الا اعمال النیات و اما تعین  
 ماخذ از لفظ غسل از نظر و مفهومیکه عرب نزدیک استعمال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل از لفظ قدیری نجسی  
 است که بر بدن باشد و اول غسل از منی و رطوبه فرج و غیر آن و تعهد معاطف مانند شکر و بعل و شکم و دلک بدن و غیر  
 قطعه مخلوط بکاف فرج داخل کند بعد غسل حیض مسئله سبب حدیث که حرام میشود قراة قرآن بحدیث ترمذی لایقرا  
 و الحائض شیدا من القرآن و فی سنده مقال که شواهد باب اذا استحب المحبذ فصله و لم یغسل ان یدکوفی الصلوٰه  
 استأنف او بعد ها اعدا و لو بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذارد و حال آنکه غسل نکرده است اگر یا  
 کرد و دشنامی صلوٰه از سر نو امتداند و اگر یاد کرد و بعد فراغ از آن اعاده نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد مالک  
 عن حمید بن الحکیم ان عطاء بن یسافا خبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کوفی صلوٰه من الصلوٰه ثم اشار اليهم  
 بیده ان لم تکنوا فذهب ثم رجع و حمل جله اثر الملاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لم یکنف و در نمازی از نماز با بعد  
 از آن اشاره کرد و بوی مقتدیان بدست خود که بر جامی خود ساکن میشد پس رفت بخانه بعد از آن رجوع کرد  
 و بر بدن او اثر آب بود و ترجمه گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن الحسن بر سبق حدیث در صلوٰه منکر کردن صلوٰه  
 بعد وضو و شیخین بخاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند و بعضی آن مصرح است که بر حضرت صلعم

غسل بود و حضرت آنرا فراموش کرده بودند بعد تکبیر بیا و آمد و ند پس جمع کردند بخانه مبارک و غسل نمودند و به تیناف کردند  
**مالك** عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله عن زيد بن الصلت ان قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجوف فغسلنا فاذا  
 قد احتلم وصلی ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الاوقاد احتلمت وما شعرت و صليت ما اغتسلت قال قال  
 وغسل ما راى في ثوبه ونفض ما لم يره واذن واقام ثم صلى بعد ارتفاع البصر متمكنا زید بن الصلت گفت برآمد  
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جوف و جوف موضع است نزدیک بنه مشرفه پس نظر کرد حضرت عمر پس ناگاه مطلق  
 کردی محکم شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت گفت قسم بخدا منی بمنیم خود را مگر محکم  
 شده ام و نماز استه ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن الصلت پس غسل کرد و شست آنچه دید و بجا  
 خود یعنی از منی و آب زدر آنچه ندید یعنی بر آنجا که اثر منی ندید و اذان گفت و اقامت گفت بعد از آن نماز گذارده است  
 شدن گرمی آفتاب با لمینان و استسکه زبشتالی و سبکه مالك عن اسمعيل بن ابي حنيفة عن سليمان بن يسار  
 ان عمر بن الخطاب عند الى ارضه بالجوف فواى في ثوبه احتلما قال لقد ابتليت بالاحتلام منذ وليت  
 الناس فاغسلت وغسل ما راى في ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح  
 بسوی زمین خود که در جوف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت منی مبتلا شدم باحتلام از آن زمان که امر  
 متولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام حرام پدید آید و اگر  
 سبب آن زیاده تولد منی است با وجود رخاوة او عیبه او پس غسل کرد و شست آنچه دید در جامه خود و از اثر احتلام  
 نماز گذارده است و بعد از آنکه برآمد آفتاب باب اذا راى في ثوبه احتلاما ولا يدرك شيئا راه ما اذا يفعل چون به بنید  
 در جامه خود اثر احتلام و یاد ندارد هیچ خوابیکه دیده باشد چه کار کند قال يحيى قال مالك في رجل وجد في ثوبه اثر  
 احتلام ولا يدري متى كان ولا يدرك شيئا راه في منامه قال ليغتسل من آخر نومة نامها فان كان  
 قد صلى بعد ذلك النومة فليغسل ما كان صلى بعد ذلك النومة من اجل ان الرجل ربما احتلم ولا يرى شيئا  
 ويرى لا يحتلم فاذا وجد في ثوبه ماء عليه العسل وذلك ان عمر بن الخطاب اصابه ما كان صلى له  
 نومة نامها لم يجد ما كان قبله گفت مالك باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی  
 احتلام و یاد ندارد و چیزی که دید اثر از خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که خفته است بآن خواب  
 و باید که اعاده کند آنچه گذارده است بعد ازین خواب بسبب آنکه مردگاسی محکم میشود و در خواب منی بمنیم چیزی را که  
 در خواب منی بمنیم محکم میشود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بر روی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

قلنت  
 وعلى هذا اهل العلم  
 في الغيب اذ اهل السبيل  
 الجوف موضع قريب  
 من المدينة  
 قلنت  
 وعليه اهل العلم

له قلت  
وعلى هذا أهل العلم  
۵۴

حضرت عمر اعادة کرد بخواب کرده بود بعد از خوابی که خفته بود بان خواب اعادة نکرد و پنجمین از خواب گذاره بود **باب اذا نأت**  
الموة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون بر بیدار شدن مانند آنچه می بیند و باید که غسل کند **مالك** عن ابن شهاب عن  
عروة بن الزبير ان ام سلمة قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله يا رسول الله المرأة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل  
فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله نعم فلتغتسل فقالت لها عائشة اقب لك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها  
رسول الله صلى الله عليه وآله نعم توثب يمينك ومن اين يكون الشبه ام سلمة التماس کرد بخواب آنحضرت صلى الله عليه وآله  
يا رسول الله زن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد یا غسل کند پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وآله سلم او را آری باید که غسل  
کند پس گفت ام سلمة آنحضرت عائشة و گفتند که از تو آید می بیند این قسم خواب زن پس گفت آنحضرت صلعم ای عائشة بخواب  
آنکوه با دست راست تو و این کلمه تنبیه است بر جهل سفه نه دعای بد و الله علم و از کجا می باشد مشابهت یعنی مشابهت در  
والده و ولد یعنی شود مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است استبعاد و حلام و جهی ندارد و الله  
**مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله  
انها قالت جلست ام سلمة امرأة ابي طلحة الا انصار الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت يا رسول الله ان  
لا يستحي من الحق هل على المرأة من غسل اذا هي احتملت قال نعم اذا نأت الماء ام سلمة زن ابو طلحة انصار  
بسوی آنحضرت صلعم ام سلمة پس گفت یا رسول الله هر آینه خدا متعالی شرم ندارد از سخن راست آیا بر زن غسل است چون  
روی خواب بیدار فرمود آری و گفت که بیدار منی را شرم کنم گوید از بخواب معلوم شد که اعتماد بر رویت آب هست نزدین  
خواب و در بخواب اختلاف کرده اند جمیع گفته اند هر یک یک باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لغظ ما و محققین بر آنند  
که از آب منی را زاده کرده اند و آنحضرت صلعم بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر وی کرده داشتند **باب**  
**الفصل** بجهت وضع باید که غسل **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله  
صلى الله عليه وآله كان اذا احتفل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة فدخل اسابغ في الماء  
فيغسل بها اصول شعره ثم يقبض برأسه ثلاث غرفات بيديه ثم يفيض الماء على جلده كله و رویت آنحضرت  
عائشة رضی الله عنها که آنحضرت صلعم چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد و باین کیفیت کردی شستن در  
خود را باز وضو میکرد و چنانکه وضو می کرد برای نماز باز در می آمد و انگشتان خود را در آب پس داخل می ساخت آنها را و  
پنجهای موی خود بعد از آن می ریخت بر سر خود و سر خود را در دست خود بعد از آن جاری می کرد آب بر بدن خود و بعد از آن  
**مالك** عن نافع ابن عبد الله بن عمر انهما كانا غسلا من الجنابة بدأ فافروخ على يديه ليمحى فضلها ثم غسل قرو

ثم مضمض واستنثر ثم غسل وجهه ونفض في عيني ثم غسل يده اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه غسل  
 فافاض عليه الماء عبد الله بن عمر بن الخطاب غسل ميكروا زجاجة شروع ميكروا بابت كبريت كبريت بر دست راست خود  
 آب ايس می شست آنرا بازمی شست فرج خود را بعد از آن مضمضه ميكروا دستش را بر منبر و بعد از آن می شست بر  
 خود و آب میزد بر بر و چشم خود را بعد از آن شست دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از  
 شست سر خود را با ز غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب مالک ان بلغه ان عائشة ام المؤمنين  
 سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت لتغضض على راسها ثلاث حفنات من الماء ولتغضض راسها ثلاث  
 سوال کرده شد حضرت عائشة را از کیفیت غسل زن از جنابت پس گفت باید که دو دست خود پر کرده ریزد بر سر خود تا  
 آب را باز باید که بر هم کند و بالدموی سر خود را بدو دست خود مترجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو  
 دست است قبل اذخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی می داشته باشد بدو دست  
 آب گرفته در میان پنج موی رساند بعضی موی را بعضی باله بعد از آن جاری کند آب ابر تمام بدن باستیعاب راس  
 جاری کردن تمام سنت است باقی مانند آنکه آب زدن بر و چشم نزدیک جهت سنت نیست بلکه با شستن دست تر خود را  
 باله و نفض مذموب ابن عمر است فقط دیگر آنکه نفخ ضغائر یعنی باز کردن گیسوها و رباخته در حق زنان ضرورت نیست بلکه  
 رسانیدن آب بر پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن با نهاده بعض روایات در اثنا می وضو واقع شده است  
 و در بعض روایات عقب غسل و هر یکی را در جبهی است باب اذا اراد الجنوب ان ينام او يطعم قبل الغسل استحباب الوضوء  
 چون اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل مستحب است او را وضو کردن مالک عن عبد الله  
 ابن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب جنابة من الليل  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأوا غسل ذكرك ثم ذكر و حضرت عمر حضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 می رسد او از جنابت و بعض اوقات شب یعنی در انحال غسل میسر نمیشود و الله علم پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وضو میکن و بشو ذکر خود را بعد از آن بخواب و مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج النبي صلى الله  
 عليها انها كانت تقول اذا اصباحك المرأة ثم اراد ان ينام قبل ان يغتسل فلا يک حتى يتوضأ وضوءاً للصلوة  
 حضرت عائشة رضی الله عنها می گفت چون برسد یکی از شما بر زن خود یعنی جامع کند بعد از آن خوابد که بخواب رود پیشتر آنکه  
 غسل نگیرد پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر  
 کان اذا اراد ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ویدیه الى المرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن







برای تعیین وقت یزید که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت قصد از التورن و تبرید و غیر آن مختلف پس گاهی  
حضرت علی اند علیه السلام بعد صیام عمل میکردند و گاهی بکثرت از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی  
علیه السلام یغسل بالصباح الی خمسة امداد و کان یوضأ بالماء غسل میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک صاع آب پنج بار وضو  
میکرد و یک صاع نزد یک اهل بیت تجرطل و ثلث رطل است و در ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل  
رطل خواهد بود یا آب ماء البحر طوی آب دریای شور پاک کننده است مالک عن صفوان بن سلیم عن سعید  
بن سلمه عن ابی بخله عن ابی ذر عن ابی بردة و هو بنی عبد الدار انه اخبره انه سمع ابا هریرة یقول جاء  
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله انما ترک البحر یغسل من الماء فان توضأ ماء  
افضوا من ماء البحر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطریق ماء الحلیة ابو هریرة گفت که آمد شخصی  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله هر آینه ما سوار شویم بر دریا و بر میداریم با خود آب اندک پس اگر  
وضو کنیم بآن تشنه مانیم پس آیا وضو کنیم آب دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است  
و طلال است مرده و یقین مایه را بی نوج میتوان خود آب حیاض را تصدق بود و درود السباع و دخول قنایه  
القیل و الاثر عن الجاسق عن صها بن جهم بن ابراهیم عن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن  
حاطب بن عمر بن الخطاب خرج فی ركب فیم عمر بن العاص حتى وردوا حوضاً فقال عمر بن العاص لاصحاب  
الحوض یا صاحب الحوض هل تجد حوضک السباع فقال له عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تجدونا  
فانزلوا علی السباع و ترد علینا حضرت عمر برآمد یعنی باراد سفر و جمعی از شتر سواران که در میان آن جمعی  
عمر و بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمر و بن العاص صاحب حوض را  
ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را  
عمرو بن الخطاب ای صاحب حوض خبر ده ما را زیرا که هر آینه ما وارد حوض می شویم عقب  
درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر بسیت معلوم ما بالقطع و مانع طهارة نمیگردد  
مترجم گوید معلوم است یقین که حیاض مجاز غدیر کبیر می باشد و نه عذر در حوض  
و نیز معلوم است که حفره و سوراخ حوض نمی گویند و نیز معلوم است که بوقوع سحابة  
که تغییر نمکند طعم یا بویارنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قنایه سباع است پس حاصل شد

ما قلت  
وعليها اهل العلم في جوان  
ابو البجر

الوضوء بماء  
على قلت  
الغسل بالماء الكثرة

قدما الشنا  
لا ينجس بوقوع النجاسة  
تغير بالقلتين

مالک  
محدث از بلغ  
نور محمد خبیب

قلنا يا  
وقد هما الخمس  
صاحبها بخمسائة

۵۷  
سطر و قندہ

تغذية الكبد الذي لا يتحرك

في العشر  
عشر  
عشر

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر منزه احد و صاف و آب کثیر آن آب نجس نمی گردد و مذکور است که آب کثیر نجاست  
 غیر منزه احد و صاف نجس نمی شود بخلاف ما ظلیل لیکن تقدیر نکرده است کثیر را و آنرا بر آنچه منضم شود از غلظت منضم  
 دون حفره و نامیکندارد و شافعی تقدیر کرده است بدو قله بحديث اذ بلغ الماء قلتین لم يحمل خطا یعنی گفته است که  
 نقل کرده است شافعی از ابن جریج این حدیث را و در آن روایت گفته است قبل از جهر و جهر فتنین نام می است گفت این  
 جریج من دیده ام قلال جهر را یک قله از آن رسعت میکند دو قریب را یا دو قریب یعنی بالای آن بعد از آن شافعی  
 کرده است بر پنج قریب یا آن او گفته اند پنج قریب یا نصف مطلق میباشد مترجم گوید این تقدیر نیز تخیلین اجماع میشود  
 زیرا که قله کاهی کلان میباشد و گاهی خور و چنانچه ابن جریج تصریح کرد و از شئی لازم نیست که نصف قریب اخذ کرده شود  
 مگر بنا بر احتیاط و قریب نیز متفاوت میباشد آنرا بر صد مطلق حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس صحیح احوال آن قریب  
 اولست و آن شش است بعد از سب سلف تفویض بمفاسیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث فتنین تقریب آن منضم  
 باذان نه تخدیر زیرا که هر چه دون فتنین باشد در حد اوانی و حفره داخل است و هر چه فوق فتنین باشد چون  
 زمین معتدل الانخفاض بود عرض و جابیه میتوان گفت و جسی سبالک نسبت کرده اند که فرق نداد آب کثیر و آب  
 ظلیل و این خلاف قول مالک است در موطن قال یحیی بن یسار مالک عن رجل جنب صنع له ما یفصل منه فغسل ما دخل من  
 فی یسیر حر المار من برده قال مالک ان لم یکن اصبا صابا بعد اذ می فلا رسی ذلک تجلس علیه سوال کرده اند مالک  
 ان حکم مردی باجنب که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را جنب است رسیده است پس غسل کرد  
 انگشت خود را در آب تا باز نشناخت گرمی آب از سردی آن آب گفت مالک اگر رسیده باشد با انگشتهای او با پاک  
 نمی بینم که این غسل نجس میکند آب بر ضرر این شخص پس منضم آن لم یکن اصبا به دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقتاً  
 او رسیده باشد نجس کند بر وی آب می آونی رسالت ابن ابی زید و ظلیل الما ریخیه قلیل الغباسة و لغوی گفته است  
 تقدیر کرده اند بعضی صحاب الرأی را کثیر را که بوقوع نجاسته غیر مؤثره نجس نشود با آنکه باشد در دردم و این تخدیر  
 که باصله از اصول شرع رجحان میکند و بعضی آخر تقدیر کرده اند با آنکه باشد غلظت غلظیم چه یک جنبانیده شود و کجای آنکه  
 در جنبش نیاید جان نه یگر و این حد نهایت در جهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوه و ضعف  
 و اندک علم و تحقیق درین مسئله است که در مباحث حدیث مردی شد یکی حدیث فتنین که در مسئله حیاض عوات  
 شده است از آنکان الما فتنین پسین حمل نجاست و آنچه حدیث منضم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه ما دون فتنین  
 حمل نجاست میباشد دیگر حدیثی که در سیرت آمده و بعد شده است ان الما و هم و کما یجسی شیء و آن منضم خود دلالت  
 میکند

بر طهارت جمیع میام اگر چه مورد آن فوق قلتین استیم حدیث لا یمس فی الماء الدائم الذی لا یجری ثم یغتسل  
 و این حدیث دلالت میکند بر آنکه ما را که نجس میشود بوجوب این غسل مانع کرده اند و مفهوم مخالف  
 بر آنکه حکم جاری خلاف حکم ما را که دست پس پاکت قول مشهور قائلست بآنکه ما قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست  
 در وی تا وقتیکه شغیر نشود است چنانچه عموم ان الما طهر لا یجسی شیء و شافعی حدیث قلتین پیش گرفته است بخبر  
 گفته که حدیث بر وضوء مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بر وضوء ما را که بیشتر بود که وقوع این اشیا را در  
 متغیر می ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است بر خصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص  
 بقلین است ما فوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بر آن دلالت میکند آنست که حکم ما دون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه  
 آن مغایرت بکراهت می و عدم کراهت آخرا باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الاخر و ابو حنیفه ما را جاری را  
 خاصیتی می دهند که بخالطه نجس نجس نمی شود مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث ما را که بر آن است که عله نمی نجس  
 بقریه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو مقادیر بحث است بلکه حق آنست که عله ایذای بنی آدم  
 استحقاق لعن است بسبب نجسین بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب نجسین بعد حین اگر فی الحال متغیر نگردد زیرا که چون این  
 شخص نجاست یا بد دیگران افتد اکتفا با و او را مخرج گردد و بنیر و نجسین محقق نمی از مجموع بول غسل نیست بلکه از اهل احد  
 بذیل حدیث ابی داود و لایسول احد کم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیہ من یجانبه و در روایت دیگر منع از وضوء نیز آمده و حکایت  
 مکرر است مایه در معرض نفرت طباغ سیله ساختن پس آنچه اقرب تحقیق مینماید آنست که اینجا در عله است هر دو  
 تغیر نجاست و مخالطه نجاست پس تغیر از نجس مسازد قطعاً و مخالطه مکرده میسازد بکراهت شریعه که خبر بضروقه نباید  
 تمسک بشن آن آب قلیل استخلاف کثیر و هو قول ابن حاجب القلیل نجاسته مشهور مکرده و قیل نجس یعنی ما قلیل که مخلوط  
 باشد بنجاست مشهور از ذریب مالک آنست که مکرده است و بعضی گفته اند که نجس است و این مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم

۵۹

قلت  
 علیه السلام  
 العلم

مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الما طهر لا یجسی شیء پیدا کرد و الله اعلم **باب** جواز الوضوء مع النساء و بیان جایز  
 بودن وضوء با زنان **مالک** عن نافع ان عبدا لله بن عمر کان یقول ان کان الرجل النساء فی زمان  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لیوضوون جمیعاً بن عمر یقول ان کان الرجل النساء فی زمان  
 علیه السلام وضو میکرد با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صحنه وضو میکرد **باب** اذا خلعت الخافض  
 و الجنب بملء هل یجوز الغسل بذلک چون غلتی شود زن حائض یا جنب آب می وضو کرد و غسل نموده یا جایز است  
 مرد غسل کردن بآن آب که باقی مانده باشد از وی **مالک** عن نافع ان عبدا لله بن عمر کان یقول لا یاس

242

عفت

الحمد لله

زفاش

10/10/10

LIBRARY

١٢١

جان بزرگوار

مفتی محمد رفیع الرحمن

۱۰۰

الحمد لله

تأليف

فصل في الشك

۱۰۰

مفتی محمد تقی عثمانی

مجلس

در زمان ادبجاستی مترجم گوید شافعی غیر از او از فقهای محدثین حمل کرده اند بر گریه و زاری و دوا و خوار زاری اگر چه کلام  
مردم است و درین ادو پنجه او متعین است پس چون این را در گریه اثری پیدا نشد حکم سائر سبلاب و حمام نیز همان  
باشد بخلاف سنگ نجاست آن غلط است پس محمول نباشد بر گریه و ابوحنیفه تخصیص کرده است طهارت و سوزا  
بگریه و کلام اینها من الطوافین علیکم و الطوافات بیان فارق دانسته زیرا که آن اشاره است بخرج تحفظ  
از سوره و آن معنی در سائر سبلاب یافته منی شود بالجمله نزدیک جمیع علماء این حکم مخصوص است بصورتیکه  
نخواست بر دهن گریه ظاهر نباشد اگر نجاست بر دهن گریه ظاهر دید و شود نجاست باب شش و الکلب  
نجس منعی نه الا ناء سبعا پس خورده سنگ پاک است شسته شود از وی آوند طهارت بار مآلت  
عن ابی الزناد عن ابراهیم بن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في انا  
احدكم فليغسله سبع مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سنگ آوند کسی باز شما باید که  
بشویید آنرا هفت بار مترجم گوید شافعی شنجین از طرق دیگر روایت کرده اند این حدیث را و در آن روایتی  
است این کلمه اولهین و او آخرین بالتراب تختین این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد  
بخاک یعنی بعد از آوند کردن بخاک بشوید اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقهای محدثین اگر سنگ نجس کند در  
آوندی که در آن آب باشد یا مانع دیگر آن خیر را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن  
مگر بخاک کرده و شافعی حمل کرده است حرک را بر سنگ مجهول حمل نکرده اند زیرا که عوب نجاسات داشته  
با کلاب پس شستن هفت بار شستن فرمود از لعاب آن مانع باشد ایشان را از نزدیکی کلاب این معنی  
در حرک یافته منی شود و الله اعلم مسئله تنقیح کرده و منع را بسلاطت چیزی از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق  
یا عضوی از اعضا زیرا که دم کلب طیب اعضا و دست پس حال احضار دیگر بطریق اولی مانند آن باشد  
و منی و منع رسیدن لعاب است و عرق نیز مانند اوست بول نجس از وی باب کیف یغسل دم الحمض چگونه  
شسته شود و من حیض مآلت عن هشام بن عروة عن ابيه عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن اسماء  
بنت ابی بکر الصديق انها قالت سألت امة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت اذايت احدا من  
اذا اصاب ثوبا من الدم من الحيضة كيف تصنع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصاب ثوبا من احدكم من  
الحيضة فامسح به بالماء ثم اغسله فیه کما ربت ابی بکر گفت سوال کردی از آنحضرت صلوات الله علیه گفت ایادید  
یکی از شما وقتیکه برسد جامه از خون از حیض چگونه پاک کند پس گفت آنحضرت صلوات الله علیه و سلم چون برسد جامه

لا تتركها  
وإنما في الدنيا  
والنار والجنة  
الجنة والنار

[illegible]

لا قلت  
 قال شيخنا والاصحاب  
 الامم والاعوان من  
 القضاة والائمة نصيب  
 عليها السلام حتى عليها  
 صلواتها والخاصة بغير  
 اذالم يكن فيها تقصير  
 وانما لا تظهر في حق  
 بين درون الجاهل  
 ٢٢  
 على الماء ووجه  
 على نجاسة وتعدل  
 انصالة نجاسة  
 ما ظهر وجبت الماء حتى  
 نزع عنها النجاسة

کسی از شاخون حسین باید که بدو انگشت بمشرد و بباله آنرا بعد از آن آب زرد بر روی بعد از آن چهار گذارد و در آنجا نه شجره کرم گوید  
 یعنی بن محی را درین حدیث و هم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروجه عن ابی عن طر و حواری اسقاط لفظ  
 ابیه است چنانچه عبد الله بن سلمه و غیر وی اکثر رواة موطا نقل کرده اند و الله اعلم بائید دانست قرص الفصح النبوی اشارت است  
 بمعالجیه در دفع معین نجاست پس چون معین نجاست زایل شد جامه طاهر گشت و سه بار شستن شرط نیست نزدیکی هم بود  
 و در حکم حیض است جمیع نجاست عینیة مثل دشت و بول و خدره مسئله اگر نجاستی عین باشد واجب است زوال عین او بطهر  
 و هر چه میسر شود از آنرا سراسر اوصاف از لون و ریح و همین است معنی قرص و دفع و لازم نیست تمثال صابون زدن  
 و اگر عین نباشد مانند بولی که خشک شده باشد پس بخیستن آب بر روی واجبها و در زوال آن کفایت میکند **باب**  
 من البول یصب ذنوب من الماء بول چون برسد زمین پاک میشود و بر خنثی یک گواز آب **مالک** عن یحیی بن سعید  
 انه قال دخل اعرابی المسجد فكتشف عن فرجه لیبول فضلمه الناس به حتى علا الصوت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 انك لو افترقوا قال فخرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم بلانوب من ماء فصب ذلك المكان واما اعرابی مسجد کتب و  
 از خود را از فرج خود با بول کند پس با و از او در و احوال تا آنکه بلند شد و از پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارد  
 او را پس بگذاشتند پس بول کرد و بعد از آن امر فرمود آنحضرت صلعم تا بگردان دلو بر آب پس ریختند بر آن مکان و حرم  
 او را برای آن بگذاشتند تا از قطع بول بوی ضرر نرسد و مواضع بسیار از مسجد خشن بخند و از بوی معلوم شد که اگر بولان  
 زمین برسد تطهیر آن بر خنثی آب است تا آنکه غالب آید بر بوی مثل غالب آمدن یک گواز بول یک شخص بعد از آن چهار  
 نقل تراب یا بر آوردن عسله بطرفی خارج ضرورت نیست و از آنرا بخلاب و ابو حنیفه نقل کرده اند که زمین پاک میشود و نجاست  
 و آن منافی این حدیث نیست زیرا که تطهیر هر دو صفت میتواند شد و این حدیث مرسل است بخاری و بخاری آنرا واصل کرده اند  
 از طریق یحیی بن سعید عن ابی النعب من ابی هريرة **باب** يطهر الثوب من بول الصبي الذي لم يعطم بالظفر  
 پاک میشود جامه از بول طفلی که هنوز طعام نخورده است **باب** عن هشام بن عروجه عن ابی عن طر و حواری اسقاط لفظ  
 زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بصبني فقال علي ثوبه فذاها رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم بماء فاتبعه اياه آورده شد پیش آنحضرت صلعم طفلی را پس بول کرد و بر جامه آنحضرت صلعم پس طفلی  
 آنحضرت صلعم را پس تابع بول ساخت آن آب یعنی آب بر روی ریخت **مالک** عن ابن شهاب  
 عن حبيب الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابي قيس بنت محسن انها انت بابين لها صغير لم يأكل  
 الطعام الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره فقال علي ثوبه فذاها رسول الله





و فیه نظر حکما و اما تفرع علیه بغوی گفتند که حدیث در نجاست خشک است که متعلق شود و ثوب بعد از آن تنگ شود  
 و فیه نظر زیر که اکثر اهل متعلق میشود و میسر در مکان قدر نجاست رطوبت است و آن معلوم است از عاده قطع آن  
 نیز که وجه آن قطع معلوم است یا غالب است از عموم تا دلیل بعدی باشد بلکه عین الشارح بطور اعم  
 نوعی از توضیح است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند هر معصوم عنه او لا باس به مکن عدول  
 کرد و نیز مقتضای مقام پسند نظیر چیزی که مظهر نجاست نمیتواند شد پس دانسته شد که معصوم عنه است این  
 این است از اول باب سبب نزول التیمم در بیان سبب نازل شدن تیمم مالت عن عبد الله  
 بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم و لم يقصر  
 اسفاره حتى اذا كنا بالبيداء او بذات الجبش انقطع عقدي فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 على التماسه و اقام الناس معه وليسوا على ماء و ليس هم ماء فأتى الناس الى ابى بكر الصديق فقالوا  
 الا ترى ما صنعت عائشة اقامت رسول الله صلى الله عليه وسلم و بالها س و ليسوا على ماء و ليس  
 معهم ماء قالت عائشة فجاء ابو بكر و رسول الله صلى الله عليه وسلم واضع رأسه على فخذي قد انقطع  
 حبست رسول الله صلى الله عليه وسلم و الناس و ليسوا على ماء و ليس هم ماء قالت عائشة فما تبني  
 ابو بكر و جعل يطعن بيده في خاصرتي فلا يمنعني من التحرك الا مكان راس رسول الله صلى الله عليه  
 على فخذي فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبح على غير ماء فانزل الله تعالى اية التيمم فقال  
 سيد بن الخضير ما هي يا اول ربكم يا ال ابي بكر قالت فبعثنا البعير الذي كنت عليه فوجدنا العقدة  
 كفت ما شاء و سلما نان که پروین آمدیم همراه حضرت صلعم در بعض سفرها حضرت صلی الله علیه و سلم فرستاد و گفتیم  
 رسیدیم باید که بیدار نام دارد یا باید که ذات الجبش نام دارد بگفت گلو بندی از آن من پس درنگ کرد  
 حضرت صلعم برای جتن آن و درنگ کرد و مردمان همراه حضرت صلی الله علیه و سلم و بنو قریظ و آمده  
 بر آب و بنو همراه ایشان آب پس آمدند مردمان بسوی ابو بکر صدیق پس گفتند ای امنی بنی ضمری اگر  
 جعل آورد و حالت درنگ کنانید حضرت را و مردمان را و بگفتند فرو داده بر آب و نیست همراه ایشان  
 آب گفت ما نشد پس آمد ابو بکر صدیق حالا که حضرت صلی الله علیه و سلم نباده بود و بسیار که خود را  
 بر زمین بخوابد و پس گفت ابو بکر صدیق بند کردی حضرت را صلی الله علیه و سلم و مردمان را  
 و بگفتند فرو داده بر آب نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس خطاب کرد مرا ابو بکر و شرمش



میخاند دست خود را در تریگانه پس منع نمیکرد و از جنیدن گریه و ناله سر مبارک آنحضرت صلعم بران میخیزد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقتیکه صبح کرد و بر غریب پس نازل ساخت خدا تعالی آیه تیمم پس گفت ایید بن حنظل  
 اینجا ده اول برکت شامی اهل بیت ابو بکر یعنی از شما همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده آمده است پس بر خیزانید  
 اشری را که من سوار بودم بران پس یافتم گویند از بران شتر باب صفة الیتمه باب در بیان کیفیت تیمم حالک  
 عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان یقیم الی المرفقین تیمم میکرد و بعد از آن عمر نامرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید  
 و بعضی از آنها میگوید که گفت یوسف بن یزید قال یقول یبلغه فقال یضرب ضربة لوجه وضربة لیدیه و یضرب  
 الی المرفقین گفت یحیی سوال کرده شد مالک چگونه میباش تیمم و تا کجا رسانید و شود آنرا پس گفت باید که بزند  
 دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یک ضربه برای دست خود و مسح کند و دست را تا آرنج تشریح گوید و در  
 تیمم اختلاف کرده اند جمیع گفته اند تیمم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آرنج و احمد و حنظل  
 گفته اند که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و مشک  
 کرده است احمد و حنظل بحدیث عمار بن یاسر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را فرمود آنرا یکینک افضرب بکفیه لاری  
 ثم مسح بها وجهه و کفیه خیرین نیست که کفایت میکند تر این کار پس زد و دو کف خود زمین را بعد از آن مسح کرد و آن  
 دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فعل این عمل  
 سنت است و تیمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقل تیمم است چنانکه لفظ کیفیک بان ارشاد میکند پس چنان که  
 اصل وضو یک یک یا بیشتر است اعصاب معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین موضع ضربة و مسح  
 با و الحاق کردن است همچنان اصل تیمم یک ضربه مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه مسح تا آرنج و آنچه  
 بعضی اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تیمم کند کفین را بر روی کماله و اصل مسح را بر دو دست تا به تراب متصل تیمم واقع نشود  
 محکم حضرت و مخالف ظاهر حدیث عمار بن یاسر و علم باب اذا المجد الملاء فی المحض تیمم و صلی چون نیاید آب در خون  
 تیمم کند و نماز گذارد و مالک عن نافع انه اقبل هو و عبد الله بن عمر بن الخطاب اذا كانا بالمريد قال عبد الله فقیم  
 صعیدا طویلا هضم بوجهه و یدیه الی المرفقین ثم صلی باز آمد نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه حرف نام دارد  
 تا وقتیکه رسیدند بمرید یعنی حاجی شستن شتران فرود آمد عبد الله از دایره و پس قصد کرد زمین پاک را پس مسح  
 بر روی خود و دو دست خود تا آرنج بعد از آن نماز گذارد و دست بر کمر گذاشت و ایستاد و دلالت میکند که سفر و شستن تیمم  
 نیست بلکه اگر در جفر آب را نیاید تیمم کند بسبب بعد از شستن اگر چه بعد یک میل نباشد و همین است مذکور که

قلین  
 و طبعه ان نافع  
 ابو حنیفه و ابو یوسف  
 من تان ضربة لوجه  
 ضربة لیدیه  
 المرفقین  
 قلین  
 و طبعه اکثر العلماء  
 یقولون ان یضرب  
 فی المحض تیمم  
 ۴۵  
 کون

لَقُلْتُ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ  
اهل العلم انهم

اهل العلم ان من صلى التيمم  
بعد الماء في السفر او مرض  
ثم قل علم

فلا يعيد الصلوة سواء كان  
جنباً أو محلاً

جواباً علیٰ سوالہا کہ  
وقت بقیہ اونیٹا کن  
الاجبر لاجی اللہ

الحاج المكي المكي  
التأخير إلى آخر  
عند العند

الموت وان الجنب  
يجوز له التيميم عند العدة  
كما يحدث ١٢  
من المشقة

قال السلفي في التبيين

قال الشافعي  
انه يصلح ان يسمي  
التميم والنوفل وغيرهم  
بما من الغرض  
خفية

التبليغ من الفرائض  
غير ما من الفرائض  
بها آخر قال أبو خنيفة  
ليكنية تيممه ذلك  
أبو خنيفة

على الماء  
المعجزة  
التي تسمى

نقص این الماحض که در کمال الماحض المصحح بخشی فوات الوقت علی الشهور ولا یعید مجتنبین تیمم کند متوطن تند رست که مستیر سدا نرفت  
شدن وقت بر قول مشهور عاده نمکند و قولی است از اقوال شافعی فی المنهاج بقضیه تیمم بقصد المارقال المحلی و علی النجاشی  
الشافعی لا یقضیه **باب التیمم** اذا وجد الماء لا یعید الصلوة التي طبعها بالتیمم تیمم کند و چون بیاد آب اعاده نکند

نادر که گزاردده است تیمیم مالک عن عبد الرحمن بن حرملة ان رجلا سال سعید بن المسيب عن الرجل

الحبيب تميم ثم يدرك الماء فقال سعد إذا أدرك الماء فعله الفضل لما يستقبل مردى سؤال كرم سعد من المسيب

عجب چیم! کیا تھاں سچیداد اور کمال تھاں تھیہ سن تا سچیل بری عول برودید بریہ

اعظم قضی با جابجاء کریم سیکند باز محمی بابا رسعت سعید چون بیاد بابا ابروی سسل نرم ست بزمی چیر یلکس

می آید یعنی نماز ناییده نماز گذشته مترجم گوید در صورتیکه در اتناهای نماز آب یافت اختلاف کرده اند مالک مشافیه گفته نماز

تا تمام کند و برای نماز آئینده وضو کند و آب وضیه گفت که نماز را قطع کند و وضو نماید و از سر نو نماز گذارد و این هم مختل است

**باب** تبیین اکل صلوٰۃ تیمم کننده برای هر نماز قال مجیب مثل مالک عن رجل یتیم لصلوٰۃ حضرت شوخ حضرت صلوٰۃ آخر

يَتِيمَ لَهَا مَ يَكْفِيهِ تَيْمَمُ ذَلِكَ فَقَالَ بَن تَيْمَمُ كُلَّ صَلَاةٍ لِأَن عَلَيْهِ أَنْ يَتَتَبَعَ لِلْمَاءِ كُلَّ صَلَاةٍ فَسَنَ ابْتِغَى لِلْمَاءِ فَلَمْ يَجِدْ

فانچه برسد شد مالک حکم شخصی که تم که در ای نماز که حاضر شده و بود باز حاضر شد نماز دیگر آیت می کند یا کفایت کند و اما

فردا دوسر گفست اولک ملاکتر که از راه ریزان از کوه اجست در ره حقیقت آن راه در زمانه که به کوه آن راه می رفتند از آن راه

یومیم اوس لعت مالک بلکیم کند برای بر ناز زیر را که واجب بودی جشن آب برای هر نازیس هر کس آب اوس نیافت از خدا

همراهیة او تیم کبند مترجم گوید اختلاف کرده اند در میان ایشان گفت چون تیمم کرد برای نماز فرض پس برای تیمم بگذارد آن نماز را

آن تیمم کند و آن تیمم نوافل است و تیمم برای نماز دیگر از فرایض تعین دیگر واجب و حنیفه گفت کفایت میکند و از اجماع تیمم یافتگی

حدث نشد یا قاری در بند باب باب من نیم فوج ماء وهو الصلوة لا یقطعها سیک تیمم کر و پس یافت آب طحا لکن

و در آشنای نماز است باید که قطع کند نماز را قال سبحی قال مالک فی رجل تمیخ جبین لم یجد ماء فقام فکبر ودخل فی الصلوة فطلع

فان قالوا فماذا نعمل فقالوا لا تقصصا عليه شيئا من التوراة والفرقان من الكتاب والفرقان من الكتاب والفرقان من الكتاب

عليه السلام ماء قال لا يقضم صلى بل يمشي بالتيتم وليتوضأ لما يسبق من الصلوة قال يحيى وقال ما

نام الى الصلوة فلم يجدها فعزل بما امره الله به من التيمم فقد اطلع الله عز وجل وليس الذي وجد الماء باظهر منه ولا

توصلوا لانها امر جميعا فكل عمل بما امره الله عز وجل به وانما العمل بما امر الله به من الوضوءين وجدا الماء والقيم

من لم يجد الماء قبل ان يدخل في الصلوة فمكث ما كثر حتى شق عليه تميم كرد وقتيکه نيافت آب ايس برخواست و تغيير گشت

داخل شد و نماز پس در آستانهای نماز ظاهر شد و روی آوی که با وی الت حکم کرد و مالک که قطع کند نماز خود را مالک تمام کند آنرا چشم

[illegible]

و بعد از این که بر سر ایوان خانه آمد و وقت ملاک سجد بر جاست باز در آن کاز پس یافت آب پس کل در حیرت و حیرت و حیرت

پیشانی بان از بیم کردن پس زدن برداری کرد و خدای عزوجل او را دست سبکهای یافت اما پالترازدی و نه تانتر ازدی اندر دوی

أفنى إلى ربك الصلوة أبو تائفة

إلى الشافعي جعل المنهية فخلال ذلك تم وخفيقتا يتبين بالوضوح

TABLE 1. *Continued*

عقلنا وعلمنا قلبنا

وعلق من

الشيخ محمد بن عبد الله

وَقَدْ كَرَّمْنَا

نصرتی اللہ

پیشکش

۱۰۰

۱۲۸

القصة

46

زیر آن برود و کسی را مرده نشاند و هیچ کس را پس هر که را عمل کرد و بان چنین که امر کرد و او را خدا تعالی با بخیر و جز این نیست که عمل با بخیر و جز  
است خدا تعالی بآن از روضه کردن گریست که یافت آب او تیمم کردن برای کسی که نیافت آب امیش از آنکه داخل شود و رنار  
باب الحائض تکلف من الصلوة و ليس عليها قضاءاً حائضاً بارها اندازد رنار و لازم نیست بر قضا کردن مالک

باسمنا کہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فالتحاظ فاذ اقبلت الحيضة فاتركي العلق فاذ ذهب  
قد هان غلب الدم عنك <sup>عليه</sup> حضرت صلعم فرمود در حق مستحاضه پس چون پیش آید حیض یعنی مدتیکه پیش از آن حیض  
ترک کن نماز را پس وضیکه بگذر و قدر مدت حیض پس بشوی خون را از خوشی نماز گذار **باب** الصفرة والكدانة  
اباه الحيض <sup>منين</sup> حیض زردی و کدوره در ایام حیض حکم حیض است **ما لك** عن خلقه عن امه مولاة عائشة الم مودة

انما قالت كان النساء يبعثن الى عائشة بالدُّرَجَةِ فيها الكُرْسُفُ فيء الصفر من دم الحيض يسا لها من العسل  
فقول لمن لا يفهم حتى تزين القصة البيضاء تريد بذلك الطهر من الحيضة زنانين <sup>من</sup> سفير ستا وندرسو حضرت  
عائشة درجه را دران درجه پارسه جامع می بود و دران پارسه نندو ای از خون حیض شمال میگردند و اما از جوار ادا می نمازد و به  
حقه است از خشب که زنان خوشبو و شل آن دران بخند و میدارند پس گفتم حضرت عائشه آن فرستند که از اشتاب نکیند

او ای نماز تا وقتیکه بر بینید تصفیه را را دو میکرو از قصد باکی از حیض تصفیه که اگر گویند آن کنایت است از سفید بادن  
پارچه که در فرج بخا داشته باشد بی آمیزش خون و تبخیر گفته اند که قصد خیریت سفید که در وقت انقباض حیض از فرج زن  
بر می آید و ظاهر از سیگلام و جداول است پس چون از فرج زن پارچه سفید خالص بر آید و آن بانقباض دم و منفرة باشد  
حیض از منقطع شود و چنین است نزد سب فقها که منفرة و کدرة در اتمام حیض محقق بحیض است و اگر بعد از انقباض حادث ظاهر

فج وایم حیض میدارد **مَالِك** عن جید الله بن ابی بکر عن عتده عن بنت نریذ این ثابت اند بلغها السنه  
لكن برعون بالمصابیح من حوت السن سقطت الى الطهر و كانت تعذب لك علمهن و تقول ما كان السنه  
مصحفون

هَذَا جَرَسِيدٌ بَنُو قَرْزِيدٍ بَنُو نَابِتٍ كَزَنَ بَنُو كَلَسِيَانِي مَكِينَةً جَرَجَاوَادٍ وَسَطِ شَبِّ مِي نَبِيذِ بُوَسْطِ هَلَرُودِ وَخَرْزِيدِ بَنُو نَابِتٍ  
وَعَجَبٌ كَرْدَاوِيْنِ كَارِ اَرَبَرِ اِيْشَانِ وَدِيْكَفْتِ زَنَانِ بِيْكَرِ وَدَاوِيْنِ كَارِ اَسْتَرْجَمِ كُوِيْدِ بَا حَقِيْقَةِ طَرِ مَحْلُوْمِ كَرْدِيْنِ اَبْتَدَايِ قِسْمِ هَلَرُودِ  
اَزْ حَقِيْقِ غُرُوضِ شَرْعِي مَحْلُوْقِ سَهْتِ اَكْرَقِيْلِ اَزْ طُلُوعِ صَبِيْحِ طَاهِرْ شَدِ دِهْتِ نَاوُشَا بَدُوْ اَحْيَا بِي شُوْدِ دِهْمَنْدِ اَزْ زَمَانِ اَخْفِيْزْتِ  
صَلَاةِ اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْبِيْدِ رَقْمِ نَبُو دِنَا بَرَا كُنْدِ دَرَاغُو حَقِيْقِ كَا سِي هَلَرِي مِيْزِيْدِ وَبِيْكَفْتِ لَعْنَةُ بَا زَنْجُوْنِ رَجْعِ مِي كُنْدِ اَوَانِ حَرْمِ مِيْزِيْلِ

أما إذا كان قضاء العشاء غيلةً أو أخذها من حقها وهو قول سعيد بن جبير وقال أبو حنيفة: يترك قضاء صلاة الجمعة وإن ظهر في آخر وقتها وقال الشافعي إن لم يترك قضاء المغرب والعشاء إلا إذا كان

قال بعضهم  
 قصة الخياط  
 صنف وقيل القصة شتى  
 كان الخياط لا يرضى بغير أجر  
 انقطاع الدم وعليه أن  
 أهل العلم أن الصنف  
 في أيام الحنف من حضن حتى  
 من تلك الأبايق أن كان  
 ذلك بعد انقضاء العادة  
 فمنه حاجة إلى أن قال  
 جميع من عليه أربع عشرة  
 جميع من تجاوز خمس عشرة  
 قال أبو جعفر  
 عشرة عشر  
 قال بعض العلماء  
 تكلموا في ذلك ما عابت الخرافة  
 إلى الطهر إذا قد نال الدم المظفر  
 انتهى وفيه من أصوره العجز  
 في الليل بالانقضاء فيحجب المظفر  
 العشاء أن يخرج من العينين  
 فتمت وأرجوه أن يقال في  
 المظفر فوسيط الليل واليوم  
 يخرج من العينين فيه أن  
 في انقطاع الليل وأن  
 عن ذلك فعدت لكم به  
 أن أحد ما من  
 من الليل

كانت عاقبة ما هم  
النساء من نظر  
ليلا في الحوض فقول  
انهم قد يكون الصدف  
وكذلك هو الفاضل  
ان كان ينظر  
الى القطة فيقفز  
صلى المشاء ان  
كانت صبا  
فمنه عين

ذلك من قضا



صلی الله علیه وسلم باید که به عین شمار آن شبها و روزها که حایض میشد در آن از هر ای میباید از آنکه برسد و از آنکه نرسد  
یعنی پیش از آنکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر همان مدت از ماه و چون پس گذارد آن مدت را پس  
که غسل کند بعد از آن بر فرج خود بندد و باید که بعد از آن نماز گذارد **مالک** عن هشام بن عمار عن ابی جعفر ع  
النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت قالت فاطمة بنت ابی حنیس یا رسول الله انی لا اظهرها فادع الصلوة فقال  
لها رسول الله صلی الله علیه وسلم انما ذلک عرق و لیس بالحيضة فاذا اقبلت الحيضة فاتركی الصلوة فاذا ذ  
قد رها فاغسل الدم عنک و صلیت فاطمة بنت ابی حنیس یا رسول الله هرگز نیست من پاک نمیشوم پس ایاتر که کنم  
نماز پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر این نیست که این روان شدن خون رگیت و نیست حیض پس  
چون پیش آمد حیض یعنی بدتیکه پیش از آن حیض میشد ترک کن نماز را پس قنیکه بگذرد و قدره حیض پس نشوی فوج  
از خویش و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که صلیت حاصل شده از شکافتن شدن رگها و نیست حیض  
مستحاضه گوید تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت مناسبت و بر طریقه کفایت  
برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زمان بر طوب و فساد و او حیمه پس  
کفایت کرده شد از فساد او حیمه تصحیح عروق **مالک** عن هشام بن عمار عن ابی جعفر ع  
انها ذات زینب بنت جحش التی كانت تحت عبد الرحمن بن عوف و كانت تستحاض و كانت تغتسل و تقطع  
زینب بن نضر ابوسلمه گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در نخلج عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضه بود پس غش میکرد  
و نماز میکرد و تشریح گوید قاضی حیا من در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت  
جحش بچکاره در نخلج عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نخلج عبد الرحمن بود ام حبیب بنت جحش خواهر زینب است  
و در احادیث دیگر ذکر کرده شده نیست جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند  
که ام حبیب و محمد هر دو بر من مستحاضه مبتلا شده بودند و ابی سلمه **مالک** عن هشام بن عمار عن ابی جعفر ع قال  
لین علی المستحاضة الا ان یغتسل غسلا واحدا ثم یوضأ بعد ذلک کل صلوة گفت عروه نیست بر مستحاضه  
غسل کند یکبار بعد از آن وضو کند بای هر نماز **مالک** عن یحیی بن یزید عن ابی بکر ان الفتح بن حکیم  
فرید بن اسلمه ارسله الی سعید بن المسیب یرا له کیف یغتسل المستحاضة قال یغتسل  
المستحاضة من طهر الی طهر و تنوضأ کل صلوة فان غلبها الدم استغفرت  
تعلق و زید بن اسلمه هر دو فرستادند یحیی را بسوی سعید بن المسیب تا سوال کند از او را چگونه

استغفار از آنکه  
والغسل من حیض  
فدعها و قلی من حیض  
جحش و ام حبیب  
استغفار از آنکه  
عبد الرحمن بن عوف  
او ام حبیب بنت جحش  
قال ابی جعفر ع  
و نه ای جعفر ع  
و ظاهر من هذا  
الشیخ انما اصحاب  
القیل و القوله صلی الله  
علیه وسلم فانهم  
اسودت فوف و هم من  
قیل صلی الله علیه  
وسلم فاذا اقبلت  
الحيضة فاتركی الصلوة  
و ادعوا لها قدرتی  
ام سلمة انظر الی عبد  
بن یزید الی آخره  
كانت لها عادة و یقید  
بقدم القیلة  
و ان یکن یقید  
العارة

له قلت الصلاة  
السننات الصغار  
لغيرها تنال  
ان يجنبوا  
ما يشاءون  
عنك عنك  
سنة

مصل كذا متحاضد پس گفت سعید بن المسیب غسل كذا متحاضد از یک طهر تا طهر دیگر و وضو کند برای هر نماز پس اگر غائب شد  
بروی خون بر بند و بروج خود بپارچه را برای احتیاط از تلوث ثوب و مکان و سایر بدن **قال** مالك لا یحسدنا  
ان المتحاضد اذا اصلت ان لزوجها ان یصیبها و كذلك النكساء اذا بلغت اقصى ما یسبك النساء الدم فاما  
رات الدم من بعد ذلك فانه یصیبها و زوجها و انما هی بمنزلة المتحاضد گفت مالك امریکه تقرست نزدیک است که  
متحاضد قومی که نماز گذار و میرسد روج او را که جماع کند با او و همچنین زن صاحب نفاس و قبیله رسد آخر دمی که نگاه میدارد  
زنان خون یعنی آخر دمیکه از زنان صاحب نفاس غسل جاری میشود پس اگر بنده خون را بعد از این پس جماع کند با او و از  
جز این نیست که دمی مانند متحاضد است مسئله ظاهرند پس شافعی است که استحاضه را از حیض بدو چیز میتوان شناخت یکی  
عادت و دوم تمیز لون اما عادت پس دلیل حدیث ام سلمه بنظر حد و الايام و الالیالی و اما تمیز لونه صلی الله علیه و سلم فاذا دم  
استوی عرف و لفظا اذا قبلت لم یقتض فاته که الصلوة بر دو احتمال است پس اگر زن را عادت و تمیز مرد و متحقق باشد تمیز  
است در اعتبار و الارادت الی العادة و ابو حنیفه میگوید که بر تقدیر مستحاضه را عادت رد باید کرد و او را علم مسئله شافعی  
استقرار ده است که اقل سن حیض سه سال است و اقل مده او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان  
دو حیض پانزده روز است و این همه استقرار شافعی است دلیل قوی درین باب فیه نمی شود **باب الصلوة المستحاضة** علیها  
نماز بجهت زائل میکند صغائر را که در میان اینها باشند **مالك** عن هشام بن عمار عن عبد الله بن عمر عن عثمان بن عفان  
عن ان عثمان بن عفان جلس علی المقاعد فجاءه المودن فاذا نه بصلوة اجصر فداها فمواثقه قال لا الله لا  
حد تنكرو حدینا لولا انه فی كتاب الله عز وجل ما حد تنكروه ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من  
امرأتین وضوءه ثم یصلی الصلوة الا خفرا ما بینه و بین الصلوة الا خفی حتى یصلیها قال یحیی قال مالك  
اراه یزید هذه الاية اتم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبین السننات فذلك ذكره  
لذا اکرین عثمان بن عفان شست بر مقاعد آن نام و وضعیت که مردم آنجا می نشستند پس آمد پیش او و نودان پس  
خبردار کرد او را بنماز عصر پس طلب کرد حضرت عثمان آب پس صوگرد بعد از آن گفت البته خواهم گفت باشا شخصی را که  
نه آن بود که مضمون وی در کتاب خداست عالی است باشا منی گفتتم از العبد از آن گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که  
میفرمود غیبت هیچ شخصیکه وضو کند پس نیکنه وضوی خود را بعد از آن بخواند نماز را اگر آمر زیده شود برای او و آنچه در میان  
این شخص و در میان نماز دیگر باشد تا وقتی که او گذارد گفت مالك گمان میکنم که حضرت عثمان اراده میکرد این آیه را اتم  
الصلوة طرفی النهار الا یعنی بر پا دار نماز را بر هر طرف روز و ساعات از شب بر آید نیکیا و در یکفند بدربار این است



چند نذرند گانه یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند والا این حدیث را روایت نمی کردم  
 تا کسی انکار حدیث نکند مسئله واجب نمی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ مایل غیر جالین و نفسا پس اگر کافری مسلمان شده  
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیر اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحاب و تابعین و علم جابر که مسلمان  
 اورا تکلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب ایام حضرت ابو بکر صدیق  
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امری نقل شده و الله اعلم و حدیث الاسلام بحسب قبله  
 است مرتد را و اگر صبی بالغ شد یا مجنون یا منعی علیه پیش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است  
 پدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال اچون بهفت سالگی برسند بنابر تعلیم آن و چون بدو سالگی برسند زدن  
 بر ترک آن بحدیث ابی داود و ترمذی مرد و الصبی لصلوة اذ بلغ سبع سنین و اضربه علیها اذ بلغ عشر سنین **باب**  
 نزول جبریل علیه السلام و تعیین اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه وسلم **باب** در بیان فرود آمدن جبریل علیه السلام  
 و تعیین اوقات نماز را بر امی آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** ابن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز  
 اخر الصلوة یوما فدخل علیه عمره بن الزبیر فاخبره ان للغزوة بن شعبه اخر الصلوة یوما و هو بالکوفة قد  
 حلیه ابو مسعود لا تصاد فقال ما هذا یا مغیره الیس قد حملت ان جبریل نزل فصلی فصلی رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 علیه وسلم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اهلیم ما حدثت بدیا عروة و ان جبریل هو الله اوام لرسوله  
 صلی الله علیه وسلم فقلت الصلوة قال عروة کذا کان بشیر بن ابی مسعود لا تصاد بحداث عن ابيه ابن  
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روز پس در آمد بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره  
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس اهل شد بروی ابو مسعود انصاری پس گفت چیست ای مغیره یا یاد  
 که جبریل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی همراه جبریل بعد از اذان  
 گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اذان نماز گذارد و جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 بعد از اذان نماز گذارد و جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اذان نماز گذارد و جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 صلی الله علیه وسلم بعد از اذان گفت باین وقت امر کرده شد تر یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر  
 جبر العزیز تا فل کن چه چیز را خبر میدی ای عروة یا جبریل چون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز را گفت  
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا تمامه مذکور نموده اند

له قلت  
 هذا حديث منقطع  
 كذا في كتابه  
 ربه يتوجه الى  
 على تأخير الصلاة

قلت مشهوره  
الى غنى عن ان  
الصلوة عند  
حكماء من الدوله  
الى الفسق والفساد  
تنبأين ذلك دفر  
اجنبى

و بهمان متوجه شود انكار بر اواخر عصر چون مقصود عوده تذكیر آن حدیث بود تمام ذكر كمر و بخت شهرت آن در حقنا  
**باب الاوقات التي يستحب فيها اداء الصلوات الخمس** وهي اوائل اوقاتها باب در بیان اوقاتی که مستحب است  
 در آن ادای نماز را پنجگانه و آن اوائل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلول الشمس الى  
 الغيل و قرآن الفجر ان الفجر كان مشهقاً فرمود خداي عزوجل بر پا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب تا سحر  
 و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را بر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند  
 ترجم گوید معنی الی غسق الغیل آنست که از وقت میل آفتاب از غیر ذرغنا هیچ وقت خالی نیست پس نماز حکما مستحب است  
 از دلوک تا عشا و در قرآن الفجر سورة طوید خواندن است در نماز فجر **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر  
 يقول لدلول الشمس ميلها عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب  
**مالك** عن داود بن الحصين قال سئل عن عبد الله بن عباس كان يقول لدلول الشمس اداء الفجر و غسق الليل  
 اجتماع الليل و ظلمته عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که باز گردد سایه غسق میل بهم آمدن است  
 باطلت و **مالك** عن نافع مولى عبد الله بن عمر عن ابن الخطاب كتب الى حماد بن ابي اسحق ان اقم الصلوة  
 فمن حفظها وحافظ اهله ما حفظ دينه ومن ضيعها ففقد ما سواها اضميم فكتب ان صلوا الظهر اذا كان لغنى  
 و اذا حال الى ان يكون ظل احدكم مثله والعصر و الشمس حرقعه بيضاء نقية قد داميا يوراك فوسخين او ثلثة قبل  
 الشمس المغرب اذا غربت الشمس للعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت حينه فمن نام فلا نامت  
 حينه فمن نام فلا نامت حينه والعصر و الفجر باديته مشتبكة حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوی عاملان خود که اگر بزرگوار  
 مهم ترین کارهای شما نزدیکین نماز است پس هر که نگاهداشت نماز او محافظه کرده بودی نگاهداشتین خود را بر هر که ضایع کرد  
 نماز او پس می جزیرا که غیر نماز است ضایع کننده تر باشد بعد از آن نوشت که بگذارد نماز ظهر را و قنیه باشد سایه دهد یکدست یعنی  
 سایه آبی قدر یکدست او تا آنکه باشد سایه یکی از شما مانند قامت او و بگذارد نماز عصر را حال آنکه آفتاب بلند باشد سفید و زرد  
 افتد که سیر کند شتر سوار و فرسخ باسته فرسخ پیش از غروب آفتاب بگمارد بر نماز مغرب تا چون غروب کند آفتاب بگذارد نماز عشا را  
 و قنیه قنیه شود شفق تا سیدم عصر شب پس هر که خواب رود یعنی پیش از نماز عشا پس آرام بیا چشم او را پس هر که خواب رود  
 آرام بیا چشم او را پس هر که خواب رود پیش از عشا آرام بیا چشم او را و بگذارد نماز صبح را حال آنکه ستاره ها ظاهر شوند و در هر سجده  
**مالك** انك لا تدرى شفق غریبت که در موضع غروب آفتاب میباشد پس چون رفت سرخی ملائم شد نماز عشا و برآمدی نماز وقت مغرب **مالك**



عن محمد بن سہیل بن مالک عن ابیہ ان عمر بن الخطاب کتب الی ابی موسی الاشجری ان صل الظهر اذا راعت الشمس  
العصر والشمس بیضا فقیل قبل ان یتخلها صفره وللمغرب اذا غربت الشمس واخبر العتلم الم تتم وصل العصر  
بادیه مشبکہ واقرأ فیہا سورتین طویلتین من المفصل عمر بن الخطاب نوشت بسوی ابو موسی اشجری کہ گذار نماز عصر را  
وقتی کہ میل کند آفتاب از وسط آسمان و گذار نماز عصر را حال آنکہ آفتاب سفیدی بخار باشد پیش از آنکہ درآید بوی ردی بگذارد  
مغرب را و قتی کہ فرو رود آفتاب تا خیر کن عشا را و قتی کہ بخواب نرفته و گذار نماز صبح حال آنکہ ستارہ ظاہر شوند در میان بگذر  
و بخوان در نماز صبح دوسورہ و نماز مفصل یعنی سبع آخرین قرآن مالک عن زید بن زیاد عن عبد الله بن ابي حنوفی  
ام سلمة زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ سأل اباہریر عن وقت الصلوة فقال ابوہریرہ انا اخبرک بصل الظهر اذا  
ظلت مثلک والعصر اذا کان ظلت مثلک والمغرب اذا غربت الشمس والعشا ما بینک ما بین ثلاث  
وصل العصر بنیش یعنی غلغلی عبد الله بن ارفع سوال کرد ابو ہریرہ را از وقت نماز پس گفت ابو ہریرہ من خبرم ترا بگذارد نماز  
ظهر را و قتی کہ باشد سایہ تو مانند قامت تو و گذار نماز عصر را و قتی کہ باشد سایہ تو دو مانند قامت تو و گذار نماز مغرب را و قتی کہ  
فرو رود آفتاب بگذارد عشا را در میان خود و در میان سیوم حصہ شب و گذار نماز صبح را در غیش یعنی غلغلی و غلغلی و غلغلی و غلغلی  
یعنی سیاهی آخر شب است و ظاہر نزدیک این بندہ ضعیف است کہ مراد ابو ہریرہ از مثل قامت مجموع فی زوال سایہ دیگر است  
بحساب اہل نیرہ و ایام مختلف فی زوال قریب بچهار پنج قدم خواهد بود بعد از آن چیزی تا خیراید برای استعلاء نماز پس قامت آدمی  
خواہد بود و همچنین وقت متعجب نماز عصر فی زوال سایہ آدمی قریب مثلین خواهد بود مالک عن یحیی بن سعید عن عرقہ بنبت  
عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انها قالت ان کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل العصر فیصرف النساء  
من خلفات عمر و طلحہ ما یرف من الغلغلی ہر آنکہ بخضرت صلعم میگذارد نماز صبح را پس باز میگشند زان یعنی از سر بخوابند  
خود و پیچیدہ بخوابد ای خود و شبنا خیزند زنایان بسبب سیاهی شب مالک عن سمی عن ابی سلمہ السمان عن ابی ہریرہ  
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو علموا ان لا تعجیر لا یستبقوا الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اگر بدانند فضیلت را کہ در آن  
وقت با جہر برای طہرت البتہ از یکہ گیر پیش میگرفتند بسوی آن مالک عن ابن شہاب قال عروہ و لقد حدثنی عن عائشہ  
زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصل العصر والشمس فی جہر تھا قبل ان تظہر و رایت کہ  
حضرت عائشہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میگذارد نماز عصر را حال آنکہ خنور آفتاب در جا و دیواری حضرت عائشہ  
میسود قبل از آنکہ بالا رود و دیوار را مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طہر عن ابن النبی بن مالک انہ  
قال کان یصل العصر یشد رج الانسان الی عنق عنق فیمسک بیدہم یصلون العصر

۹۱

قلہ منشد و ثلثک  
مصلیہ مع الغلغلی  
مجتب کون البیہ  
صلی اللہ علیہ وسلم  
ذلک ولا یخرج فی الصبح  
واللہ اعلم بالصواب

۹۲

گفت انس بن مالک میگذارد ویم نماز عصر را بعد از آن برمی آید کسی نماز را بسوی محله بنی عمرو بن عوف پس میایستد ایشان را که نماز  
میگذارد ندان محله قریب میل است از مسجد حضرت صلعم **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کنا نضلم  
العصر فی یذهب لنا هبل قبله فیا تهم والشمس یقعف گفت انس بن مالک میگذارد ویم نماز عصر را بعد از آن میرفتند  
از بسوی محله قبا پس میرسید بایشان و هنوز آفتاب بلند میبود **مالک** عن عبد الله بن سهیل بن مالک عن ابیہ انه  
قال کنت ادری طغفئة لعقیل بن ابی طالب یوم الجمعة تطرح الی جدار المسجد الغری فی اذا غشی الطغفئة کلها ظل الجدار  
خروج من الخطاب فصل الجمعة قال ثم ترجع بعد صلوة الجمعة فقیل قایل النضی مالک بن ابی عامر جدا مام مالک گفت  
میدیدم بپای کاخ خود البصر من کذا ریح از آن عقیل بن ابی طالب روز جمعه ندانسته میشد متصل بود از مسجد که طرف غربت پس  
می پوشید آن دیوار را هر آنکه سایه دیوار بر می آمد عمر بن الخطاب پس میگذارد نماز جمعه گفت مالک بن ابی عامر بعد از آن  
باز می کشیم پس از نماز جمعه پس قبول میکردیم بجای قبولی که پیش از نماز میباشد **مالک** عن عمرو بن یحیی المازنی  
ابن ابی سلیطان عثمان بن عفان صلی الله علیه و سلم بالمدینه و صلی العاصی بل عثمان بن عفان گذارد نماز جمعه سحره و گذارد  
نماز عصر در جاسکیه مل نام دارد قال یحیی قال مالک و بینما اننا ان و عشرین میل قال مالک ذلك للنهجو و غیره العاصی  
و گفت مالک در بیان مدینه و مل میت و دو میل است گفت مالک این صورتی است که گذاردن جمعه و سرعتی سحره بوده است  
ترجمه گوید درین باب دو مطلب اول بیان اوایل وقت و آنچه درین آثار مذکور شد شب فعی است و همان است که درین  
ما مام محمد علی قولها الفتوی هذا الخفیة و البخفیة در روایت مشهوره مخالفت اینها کرده در اول وقت عصر و آنرا از بلوغ سایه هر  
بمقدار و چند آن آنچه مقرر ساخته در اوایل وقت عشا و آنرا بعد غیب و به شفق ابیض مقرر کرده و ثانی بیان اوقات مستحب پس  
مستحب یک چهارم و پنجمی محمد بن یحیی صلات است و در اوایل اوقات آن الا آنچه بعد ازین بیاید و معنی تعجیل است که در  
اول وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعدا و در بیان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود الصبح  
الجموم بادیة مشککة و ابوهریره گفت وصل الصبح یغیث حضرت عائشة گفت فینصرف الیها و تسلفات برادرین البصر  
من انفسنا فیه منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر یک روایت از حضرت عمر صلوا النظر اذا کان الفی و در اوامد روایت  
صل النظر اذا زاعت الشمس و این هر دو منطبق است بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما مجز بودن فی یک فراع کما پیش ظاهر  
منی شود و ابوهریره گفت صل النظر اذا کان ظلمک مثلاً و این نیز نزدیک است باصل زیرا که فی زوال فی آدمی چون هر دو  
بمثل آدمی سه حد صیف حد را بر او خواهد بود و نسبت اهل مدینه و در شتایمیه نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت  
محمد گفت وصل العصر و الشمس یغیث فیه قدر مایه الکرکب و سخن او اثنائه قبل غروب الشمس حضرت عائشة گفت کان

له قلت  
 استبأ النعم من خلاصة  
 بعض استبأ النعم  
 أي ظهر في جميعها  
 التهجيد السري في العبارة  
 والظاهر نصف النهار  
 والكر في الحديث المأثور  
 عند زوال الشمس في  
 هذا اليوم مطلب لها  
 أوائل الأوقات  
 وما ذكر من ذلك من  
 من  
 ثم  
 فتعجبوا من خلقه  
 الشاؤون  
 الفتى عند صحابه  
 أبو خيفة في أول وقت العصر  
 قال هو يدان بليل  
 ظل كل شيء مثله وأول  
 وقت المشاء قال هو  
 بعد ان يغيب الشفق  
 الأربع والثاني بيان  
 الأوقات المستعينة  
 قال الشافعي في تعجيل  
 الصلاة في أول وقتها  
 أفضل لا العشاء في أول  
 المستعينة ثلاث إلى ثلاث  
 الليل في أول وقتها  
 شدة الحوائج

كتاب في بيان  
 الامور والاشياء  
 وقال ابو حنيفة  
 في كتابه في بيان  
 الامور والاشياء  
 وقال ابو حنيفة

العصر و الشمس حجتا قبل ان تطلع و انش گفت که افضل العصر ثم ذی الحجة قبا و فی تیمم الشمس تغیر و آب و بریر گفت و العصر  
 کان هکذا مشکک ثانیة قریب ذلک یکسر منطبق اند بر نماز گذاردن و فیکه سایه ای غیر فی زوال از یک شل نبایده شود تا برسد  
 بش ثانی بکرا ندکی از شل ثانی همز یاده تر گذرد و مضائق نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت و المغرب اذا غربت الشمس و التبریر  
 نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود و العشا اذا غاب الشفق الی ثلث الليل و در روایت دیگر گفت و اخر العشا ما لم تم  
 و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث لیل میباشد و در روایت دیگر فرمود و العشا اذا غاب الشفق  
 و آب و بریر گفت ما یبک بین ثلث الليل پس وقت تحجب عشا مدت است از ازل غروب شفق احمر تا سیوم حد شب باب  
 استحباب ابراد بانظر فی ایام الصیف در بیان استحباب غسل کردن ظهر در وقت سردی در ایام تابستان **قالک**  
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان شدة الحر من فیجوجهم فاذا اشتد الحر  
 فابروا عن الصلوة و قال شکتک الناد الی دها فقال یارب اکل بعضه بعضا فاذا ن لها بنفوس فی کل عام ففسر  
 فی الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هرگز نیت نختی گرمی از انتشار گرمی و غریب است پس چون  
 سخت شود گرمی پس در وقت سردی داخل شوید تا خیز کرده نماز را فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم اظهار طلال نمود پس بجا  
 پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بخور و بعض من بعضی ما پس اذن داد خدا استعالی تسبیح بر آوردن و نفس  
 هر سال یکدم در رستان و یکدم در تابستان **قالک** عن عبد الله بن زید عن ابی اسود بن سفیان عن ابی  
 بن عبد الرحمن و عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اشتد  
 فابروا عن الصلوة فان شدة الحر من فیجوجهم و ذکر ان الناد اشتکت الی دها فاذا ن لها فی کل عام ففسر  
 فی الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی  
 گذشته از او ای نماز پس هرگز نیت نختی گرمی از انتشار گرمی و غریب است و ذکر کرد حضرت صلی الله علیه و سلم که اظهار طلال نمود پس  
 بجا پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال بدو یکدم در رستان و یکدم در تابستان مسئله  
 تخصیص کرده اند ابراد را بر جلد حار و جامع مسجد که از جامار دور قصد کنند و اصح نزدیک فقیر عموم است و حدیث شکون الی رسول الله  
 علیه و سلم حر الرضا فاکم لیکن محمول است برابر او یک از وقت بیرون کشد ترجم گوید معنی ابراد آنست که شدة گرمی در با خطا طلال  
 و آن قریب بیک شل میباشد بان معنی که چون از نماز فارغ شود و غریب بیه یک مثل گردد سوا فی زوال پس تحجب تا خیز طلال  
 تا آخر وقت در ایام شدة گرمی و حدیث ابن مسعود وارد شده کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الصیف ثلثة  
 اقدام الی خمسة اقدام و فی اثنا خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابو داود و النسائی و شیخ ابی حنبل و فی مسند کماله و ابن

لعل قلت  
 قال الشافعی و یرویه  
 ان کان امام مسجدا  
 الناس یقبلون قال  
 ۷۵  
 احمد بن یزید یرویه  
 الصیف مطلقا قال  
 النبی هو لا شبه  
 لا یستابع

بعد از طرح سایه زوال است و در این صورت مضمون این حدیث موافق است که ذکر کردیم **باب اول** از او و اوقات صلوة  
باب در بیان استن و آخر وقت نماز **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار انه قال سئل عن رجل الى رسول الله  
صلی الله علیه و آله عن وقت صلوة الصبح قال فسكت عند رسول الله صلی الله علیه و آله حتى اذا كان من الغد صبح  
حين طلوع الفجر صلی الصبح عن الغد بعد ان اسفر ثم قال ان السائل عن وقت الصلوة فقال لها انا اذا يا رسول الله  
ما بين هذين وقت آدم روی بنیاب ان حضرت صلی الله علیه و سلم پس سوال کرد از وقت نماز صبح گفت اوی پس فرمود پس شد  
از جوابی ان حضرت صلی الله علیه و سلم تا وقتی که در آمد در روز آینده که از نماز فجر را و قتی که طالع شد صبح صادق بعد از آن گذارد  
نماز فجر را و آینده بعد از آن که داخل شد در وقت روشنی بعد از آن فرمود و کجا است سوال کننده از وقت نماز پس گفت  
من اینم یا رسول الله فرمود در بیان این دو حالت وقت است **مالک** عن ابی الزناد عن ابی عمر جرج عن ابی هريرة ان  
الله صلی الله علیه و آله قال اذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فرمود چون سخت شود گرمی داخل شوید در وقت سردی تغافل کرده از نماز پس هرگز بپوشی گرمی از انتشار و درخت است **مالک**  
عن نافع بن عمر بن الخطاب عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا كان الغمر ذابعا الى ان يكون ظل احدكم مثله نزلت حضرت عمر بن الخطاب  
خود بگذارد نماز ظهر را چون باشد سایه بقدر یک دست تا آنکه بشود سایه یکی از شما برابر قامت او **مالک** عن ربيعة بن  
عبد الرحمن عن القاسم بن محمد انه قال ما ادرکت للناس الا وهم يصلون الظهور لعشي قاسم بن محمد گفت ادرکت  
مردمان الا در نیکی که ایشان میگذازند نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در عرف نزدیک مثل الگونی **مالک** عن  
العلاء بن عبد الرحمن انه قال دخلنا على انس بن مالك بعد الظهر فقام يصلي العصر فلما فرغ من صلوة ذكرنا  
تجمل الصلوة او ذکرها فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول تلك صلوة المنيافقين تلك صلوة المنافقين  
تلك صلوة المنافقين يجلس احدهم حتى اذا اصفرت الشمس كانت بين قوف الشيطان او على قوف الشيطان  
قام ففعل ربعا لا يدرك الله فيها الا قليلا **علاء** بن عبد الرحمن گفت داخل شدیم بر پیش بن مالک بعد از اذان نماز ظهر  
پس برخواست انس که میگذازد نماز عصر را پس قتی که خارج شد از نماز خود ذکر کردیم شتابی نماز را یا او ذکر کرد پس  
شنیدم از ان حضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان  
یکی از ایشان تا و قتی که نرسد آفتاب و بیاید در میان دو شاخ شیطان یا گفت برآمد بر شاخ شیطان برخواست پس  
تکبیر زد چهار بار یا دیگر خدا تعالی ادرین رکعات گزاند که **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیان عن ابن الخطاب کتبه الى  
ابی هريرة الا انهم في ان صل العصر والشمس بيضاء نقيية قد وما يسير الراكب قلبة فرا سمعوا ان صل الغشا

ما بينك وبين تلك الليل فان اخوت في شطرا الليل ولا يمكن من الغفلين عمر بن الخطاب نوشت بسوی الموسی اشهر  
 که بگذرانما بحصر احالانکه آفتاب مغید بی خبار باشد آنقدر که سیر کند شتر سوار سه فرسخ یعنی بیش از غروب بگر نوشت بگذران  
 نماز عشار در میان خود و در میان سیوم حصه از شب بپای اگر تاخیر کنی تاخیر کن تا نیم شب بمباش از غافلان مترجم گوید  
 ابتدای وقت ظهر و ال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت او نیست که باشد سایه هر چیزی مانند قامت انجیر سگافنی زوال  
 و بر همین منطبق است ابراد و لغظ عشی از آنجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و خام  
 از آن حالت حرام است و از علامت منافقان است الا نزد یک ضرورت چنانکه بیاید و اول وقت مغرب خود بآفتاب است  
 و آخر آن غیبو به شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی است و آنچه ما تحت ذکر کردیم که  
 همان است از روی سئل اول وقت عشا غیبو به شفق است و شفق نزدیک لک شافعی و ابو یوسف و محمد مفسر است بحجته  
 و نزد یک ابو حنیفه مفسر است بر بیاضی که بعد از حرمة ظاهر میشود و متاخرین صحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوئ  
 داده اند و آخر وقت اختیار نصف الليل است و لکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم دست نه در حکم قضایمانند عصر بعد  
 ضفرة و اول وقت صبح طلوع صبح صادق مقرر است و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از آن طلوع شمس باشد بی فضل  
 و الله اعلم باب بیکره النوم قبل العشاء والحديث بعدها مکرده است بخواب فتن پیش از خواندن عشا و سخن گفتن بعد  
 خواندن عشا مالک انه بلغه ان سعيد بن السديب كان يقول بیکره النوم قبل العشاء والحديث بعدها  
 سعيد بن السديب میگفت مکرده است خواب پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از نماز عشا مالک انه بلغه ان عائشة زوج  
 النبي صلى الله عليه وسلم كانت ترسل الى بعض اهلها بعد العتمة فتقول الاتي بكون الكتاب حضرت عائشة آدم مفسر است  
 بسوی بعضی قبيله خود بچرا میگفت ای راحت نمیدهید نویسندگان را یعنی فرشتگان را که نامه اعمال می نویسند باب  
 من ادرك ركعة من الصبح فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر فقد ادرك العصر وكذلك سائر الصلوات و ترجم  
 التأخير بغیر ضرورت الى هذا الحد هر که دریافت بیکرعت از نماز صبح برآید وی دریافت نماز صبح را یعنی نماز او ادا  
 نه قضا و هر که دریافت بیکرعت از نماز عصر برآید دریافت نماز عصر را و همچنین سایر نمازهاست و حرام است تاخیر نماز  
 تا آنچه بغیر ضرورت مالک عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن يسر بن سعيد وعن الاعرج كلهم يحدث عن ابو هريرة  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصبح قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر  
 قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و رسول الله صلى الله عليه وسلم هر که دریافت بیکرعت از نماز صبح پیش از آنکه برآید آفتاب برآید وی ادراک  
 کرده است نماز صبح را یعنی ادا کرده است آنرا و قضا و هر که دریافت بیکرعت از نماز عصر پیش از آنکه غروب رود و آفتاب

قال الشافعي في وقت الظهر  
 يكون ذلك شيئا مشاه  
 واخذ الوقت المختار  
 ان يكون ذلك شيئا مشاه  
 وقيل ان تصغر الشمس  
 واخذ وقت الضربة غيب  
 الشمس في الغيب  
 قد ان الذي صحاحها  
 ان اخذت غيب غيبه  
 الشفق كما في الخبر  
 ابو عبد الله في وقت الظهر  
 العشاء وقت الليل  
 شعله ولا يغتفر وقتها  
 حتى يصير قضاء ما  
 بطله الغيب واخذ الوقت  
 المختار للصلاة  
 وفتح المذود وفتح  
 طاعة النفس  
 قلت عليه  
 ان الله اعلم

هرگز ندی دریافت نماز عصر یعنی اگر کرده است **مالک** عن ابن شهاب عن ابن سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در ایام  
 یک رکعت از نماز هرگز ندی دریافت نماز یعنی تمام نماز را بطریق **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم قال الذي تغتبه صلوة العصر كانا وتوا هله وماله فرمود رسول الله صلى الله علیه وسلم کسیکه فوت شود از وی نماز عصر گویا  
 نهیب کرده شد اهل بی می مالی یعنی اعمال صامحه وی جطیحی شوند و ازین سبب او را ضرری لاحق میشود مثل ضرر نهیب اهل مال است  
 و حدیث دیگر آمد جطیحی و در آن وقت همان است که سابقاً مذکور شد در حدیث حتی اذا اصغرت الشمس یعنی فوت شد از وقت  
 اختیار و این تفسیر در روایه از اجماعی درین حدیث مصرح واقع شده قال غیه و فواتها ان تدخل الشمس صغيرة اخرجه ابوداود و بعضی  
 تاویل کردند این حدیث را و گفته اند لاحق میشود شخصی چون معانیه بکند ثواب کسیکه ادا کرده است نماز عصر را از اندوه و غصه نجات  
 کسی که نهیب کرده باشد اهل بی می او این تاویل نفاذ بعد است و تحقیق آنست که این مسأله فرع مسأله احباط است و احادیثی  
 روایات کثیره دلالت بر آن میکنند فلا حاجة الى التاویل **مالک** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب انصرف من صلوة  
 العصر فلقى بجلال يشهد العصر فقال لمجسك عن صلوة العصر فذكر له الرجل عذرا فقال له عطففت حضرت  
 بازگشت از نماز عصر یعنی فارغ شد از آن و بخانه بازگشت پس ملاقات کرد با شخصی که حاضر نشده بود در نماز عصر گفت چرا غیبت کردی  
 ترا از نماز عصر پس گفت که در شخصی عمر عذری پس فرمود او حضرت عمر ناقص کردی اعمال خود را **مالک** عن  
 بن سعيد ان كان يقول ان المصلحة ليصل الصلوة و عاقبته و عاقبته و لما فاتته من وقتها اعظم و افضل من اهل و حال  
 یعنی بن سعید میگفت هرگز ندی نماز گذارند و گاهی میگذازد نماز را حال آنکه فوت نشده است از وی وقت آن نماز و هرگز ندی بخیر  
 فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر بود از اهل اذمال و مترجم گوید هر یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد  
 و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است جمعی  
 تغیر کرده اند برین حدیث که اگر عذر و عذر زایل شد و از وقت مقدار یک کتبه باقی مانده است و لازم میشود آن نماز را  
 آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبی یا ظاهر شد حایض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر یکبار در وقت فوت  
 لازم میشود قضاء آن نماز و نزدیک غیر درین تغیر نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب آنست و وجوب قضاء متفرع  
 بر وجوب ادا و این بار کلمات اخیر و قضا است که شایع بسیار و فاضل حکم ادا ساخته است و تابع خبری که در وقت که شده  
 نموده باقی نامه سوال آن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخفیف فجر و عصر را باین مرتبه چنانچه در اکثر روایات  
 واقع شده سبب چه باشد قضا گفته اند که این تخفیف در دو سبب است اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند و بعضی

له قلت  
 عند الشافعي من جلي  
 ركعة في الوقت الباقي  
 خارج الوقت لا يكون  
 لمن صلى الكل لا يكون  
 وقال ابو حنيفة  
 في صلوة العشاء  
 في صلوة الليل على ان  
 وقتها و انما انزل منه  
 العذر من انما انزل منه  
 و قد بقي من الوقت  
 و قد بقي من الوقت  
 ركعة يلزمه تلك  
 الصلوة و طلبة ان  
 اهل العلم

نماز گذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فرورد و یقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در بنصورت بیان نیز فرمود  
 گمان نوت یقین می باشد بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضوح و ظهیر معلوم نمیشود و دوم آنکه در  
 احادیث صحیحی نقل شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در بنصورت بیان نیز فرمود گمان نمیشود که بسبب  
 دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم **باب** حج العصرین والعشائین لمن بدعه ذریاب در بیان  
 جمع کردن در میان ظهر وعصر و جمع کردن در میان مغرب وعشاء در حق کسی که از عذری است **مالك** رحمه الله  
 بن عباس اند قال صلیر رسول الله صلیر الله علیه و سلم الظهیر العصر جمعیا والمغرب والعشاء جمعیا و فی بنی  
 ولا یفصل قال یحیی و قال مالک ذلک فی مطی ناگذا و آنحضرت صلیر الله علیه و سلم ظهر وعصر را یکجا و مغرب وعشاء را یکجا  
 حالتیکه خونی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این جمع بود و در هر هنگام باران مترجم گوید جمہور علما محدثین  
 بجواز جمع بین الصلوتین قایل شده اند و در سفر و جمیع در سطر نیز حسن بصری و عطاء و احمد و سجت در بعضی از این شخصیت  
 بلکه در غایب المنہتہ مذکور است هر عذر یکیک مثل مرض باشد در شدت و جمع ملحق است بمرض در جواز جمع و بغوی از محدثین  
 سیرین نقل کرده اند کان لایری با ساجج بین الصلوتین اذا کانت حاجۃ او شیء الم یجوز عاده و بغوی این حدیث را  
 روایت کرده است از طریق دیگر از جتہ مسلم و غیر آن و زیاده کرده است در آن روایت قال ابو الزبیر فقلت لسعید بن جبیر  
 فخذ قال مالک عبد الله بن عباس کما السنی فقال لان لایجمع احد من امتہ بعد از آن بغوی گفته است که این حدیث  
 دلالت میکند بر جواز جمع بغیر عذر زیرا که تصریح کرده است که عذر جواز نیست که حج نباشد و باین قول قایل شده اند جمیع قلیل  
 محدثین اکثر علما بآن رفته اند که حج بغیر عذر جایز نیست انتہی و مختار نزدیک بغیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز  
 بغیر عذر و الله اعلم و علما در تاول این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال سطر ذکر کرده لکن روایت مسلم من غیر سطر و الله  
 آنرا برهم میکند و اکثر نزدیک این بنده ضعیف است که ابن عباس حکایت فعل آنحضرت صلیر الله علیه و سلم کرده و در غرضه  
 نبوک و تمی لفظ فی غیر خوف و لا سفر است که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یجذب شیء و لا یطعمه و مراد از سفر حالت  
 سیر است و از غیر سفر حالت نزول اطمینان و بعضی تداو این حدیث لفظ بالمدينة را زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثمانیا  
 جسیعاً و سبعاً و این تصرفات بهر محمول برده است که از لغتی سفر برخاست پس روایت بالغی که در آن تحقیق و بهم خود  
 پرداخت و باین علت جمہور علما از عمل باین حدیث تقاضا کرده اند با وجود آنکه رواة این حدیث همه ثقات اند و قول  
 ابن عباس لان لایجمع احد من امتہ هرگز دلالت بر لغتی عذر ندارد زیرا که لغتی صحیح بتجویز جمع دلالت اولی تحقیق می شود  
 و لازم نیست که جمیع اقسام حج و جزئیات آن منغنی شود اگر در حالت نزول شخصیت جمع ننهد و از حالت سیر مخصوص

قتل  
 ذهب إلى الزعيم الذي  
 ابن الجهمي عن سر الجهمي  
 ورخص الشافعي للبطي  
 ابن جهمي بين الصلوة بين  
 إذا كان المطر أو شغل  
 اقتصر الصلوة أو لا  
 الفرج منا ومنه  
 للبرقي أن يجمع  
 بعض الشافعي في  
 بعض الشافعي في  
 قنابل هذا الحديث  
 قال في ذلك كان في  
 قال في ذلك كان في  
 مطر ويده روي  
 من غير سفر وخط  
 ٤٩  
 عياض عن ابن  
 فعلى التي على ما  
 رسول الله عليه  
 الجمع في التواضع  
 ولا سفر في غير  
 ابن ماجه عنه ابنه  
 من غير أن يقال في السفر  
 لا يظاه بعمل في السفر  
 السفر حاله زاد  
 وأما من قال في السفر  
 بالمدينة أو في غيره  
 وسبعا جميعا أو  
 من غير



قلنت علی هذا  
اهل العلم و دانشا  
المعروفه فصل علی  
النام

باین خصت میگردند نیز صورت کنایش داشت لکن فی الجمله حرجی بهم موجود بود چون رخصت صحیح را در جمیع حالات سفر و محرم  
گردند حرج بجای زائل شد و الله علم ترجم گوید تفریح کرده اند جمعی بر جواز جمیع در وقت ضرورت که اگر ادراک کرد از آخر وقت  
قدر حرام لازم میشود بدوی ظهر و عصر سرزد و همچنین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر احرام را لازم میشود و بر نماز  
و نماز بر یک وقت این هر دو نماز یکی است در حالت عذر و فیه نظر زیر که هر نماز را وقتی معین ساخته اند که در نجاست  
و آبروی شود و در بعضی حالات قصار تفریح داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل ادا شمرده اند و چون این در نفس امر قصاست  
که اثم از وضع کرده اند و در جوب قصا و جوب ندارد و الله علم باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد  
داخل شده از نمازی باید که بگذارد آنرا و قنیکه باید آورد آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم حين قفل من خيبر استسحب حتى اذا كان من آخر الليل عرس وقال لبلال اكلنا لنا الصبي و نام  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و احتجوا و كلا بلال ما قد له ثم استند الى راحلته و هو مقابل البصر فغلبته عيناه  
فلم يستيقظ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا بلال و لا احد من الركبة حتى ضربتهم الشمس ففرخ رسول الله صلی الله  
عليه و آله و سلم فقال يا بلال فقال بلال يا رسول الله اخذ بنفسه الذي اخذ بنفسك فقال رسول الله صلی الله  
عليه و آله و سلم اقاموا فاعتنوا و احلهم اقاموا و اشيا ثم امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالاقام الصلوة فصلا  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصبي ثم قال حين قضا الصلوة من شئ الصلوة فليصلها اذا ذكرها فان الله  
عجل يقول في كتابه اقم الصلوة لذكرى اي حديث رسول است سلم و ابو داود و ابن ماجه و صل  
کرده اند از طریق ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هريرة رسول الله صلی الله  
و سلم و قنیکه رجوع کرد از خیمه وقت شب راه رفت تا و قنیکه داخل شد در آخر شب نزول فرمود آخر شب برای استراحت  
و گفت بلال انکاهم بان کن برای ما نماز صبح و بخواب رفت آنحضرت و بخواب افتاد اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و نگاهبانی کرد بلال تا نیکه مقدر شده بود برای او یعنی مدتی که خدا متعالی خواسته بود بعد از آن بکشد که در سجده  
خود و او روی خود کرده بود بسوی فجر پس غالب شد بروی و چشمش یعنی خواب آمد بوجهی که هر چند خواست که چشمش  
خود را بکشد نتوانست پس بیدار شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه افتاد  
ضو آفتاب پس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت حیت این ای بلال پس گفت بلال  
یا رسول الله در گرفت مرا آنچه در گرفت ترا یعنی خواب برد مرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما را کشیده  
بر بر شتران خود را پس بر خیزانید شتران خود را و ما را کشیده بردند ما فتی اندر و بعد از آن فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بلال بن رباح اقامت نماز گشت پس گذارد بایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح بعد از آن وقت  
و قیام تمام کرد نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و قیام که می دارد آنرا زیرا که هر آنکه خدا تعالی میفرماید  
در کتاب خود بر پا دار نماز را وقت یا در کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز بسای تو آید که خدا تعالی در نماز فرموده است  
و من نماز نگذازد او هم همان وقت نماز را بگذارد ترجمه گوید بهین است مذہب فقہاء و سبک که نماز را بعد از انقوت کند حکم او برنا  
و نایم قیاس کرده اند و علماء را در حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و ان عینی تمامان و لایبنا  
قلی بعضی علماء جواب داده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو حالت بود گاهی قلب هم موافقت در نوم می کرد  
و گاهی نه در حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری و این واقع محال است اول مصداقت کرد و فی نظر زیرا که حالت او  
هرگز از احادیث و آثار ثابت نمی شود پس بدان بجز احتمالیکه مخالف محمولات مخصوص موسوم بقیصر تبه خاتمی می باشد  
اصولاً و التجهیه باشد بغایت شنیع است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب ادراک نمیکند مگر وجوہ انبیا را یا حسیات ا  
که متعلق بنفس آدمی است مثل حدث و الم و فم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بچشم است و موقوف بر تعلیل حدیث ازین جهت  
خارج است نوم عین خود مضمون صریح حدیث است اگر گوئی هر چند قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک نمیتواند  
لکن گذشتن زمان دراز را البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست بایقظان که او را در امور مهمه سهو واقع میشود  
پس جایز است که بر احادیث مصلحت تشریع قضا سهوی را بر خاطر مبارک انتخاب الناکره و پسند یا قلب مبارک مشغول تفکر  
در آیات الله مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضی جواب داده اند که ایوقت مستثنی بعد از سائر اوقات المصلوة تشریعی  
و هو الاوجه و الله اعلم باب هل یكون للنفس حکم النفس یا هست بهیوشی احکم جواب مالک عن نافر ان عبدالله بن عمر  
علیه فذهب عقله فلم یقض المصلوة قال مالک و ذلک فیما نزل و الله اعلم ان الوقت ذهب فلما من افاق و هو وقت  
فانه یصلی بهیوشی کرده شد عبدالله بن عمر پس وقت عقل او پس قضا نکرد نماز را گفت مالک این نکردن قضا  
در آنچه مینماید ما را و الله اعلم سبب آنست که وقت رفته بود و اما سببکه بهیوشی شود وقت پس هر آنکه وی نماز گذارد  
ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه عمل غشی قلیل بر نوم و عدم عمل بر و محتمل است به تشبیه خود را برست و وجه فرق  
آنست که تکلیفات شرعی بر عقل است و نه بر هیوش حلیه احتضنیت پس جب مصلوة نباشد و شرع قضای نام فرموده  
بخلاف قیاس پس خاص باشد بمورد و این عمر عدم عمل را اختیار کرده و الله اعلم مذہب شافعی آنست که اگر اعصاب  
مرض یا ابری مباح واقع شود ساقط میکنند آنچه در محل اعصاب از دست رفته است از نماز و اگر  
اعصاب تناول مکرر بهیوش رسد قضا لازم است و مذہب ابو حنیفه آنکه مدت اعصاب اگر بروز

قلت  
قال الشافعی ان فی  
علیه لوض سبب  
سقط عنه ما کان  
فی حال اعصابه من  
الصلوة و ان فی  
علیه بشرخص فی  
وقال ابو حنیفه ان  
کان یلوح ان یوما و لیلة  
فما دون ذلک ففی  
ان نزل علی ذلک ففی  
یقض و لم یفرق بین  
الاسباب

و شُب كُشْد يَكُم زَيْن بَاشْد قَعْدَا لَا زَم سَت دَا كَر زِيَادَة اَوْ شُب رَفْعَا بَاشْد لَا زَم نَبِيْع وَ دُرُ بَسَاب فَرْقِي مَكْرُو د وَ دَا اَعْلَم بِالْبَابِ  
الصلوة الوسطى آية محمى نماز وسطی کدام نماز است قال الله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين  
فرمود خداوند تعالی محافظت کنید بر نمازها و تجدید صحت محافظت کنید بر نماز میان دو ستاده و شعیه برای خدا دعا کنان یا قرآن خوانان  
**مالک** عن زید بن اسلم عن قنقع بن حکیم عن ابی یونس مولى عائشة ام المؤمنين ان قال ام شبنی عائشة ان  
لها مصحفا قال اذ بلغت هذا الآية فاذا في حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين فلما بلغتها اذ انتهت فقلت على حافظوا  
على الصلوة الوسطى و صلوة العصر وقوموا لله قانتين ثم قالت سمعتها من رسول الله صلى الله عليه و آله ابی یونس گفت که فرمود ان حضرت عائ  
بنه یسیرم بر او مصحف را بعد از آن گفت چون برسی این آیه پس خبردار کن مرا حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى پس چون رسیدیم باین آیه خبردار  
کردم او را پس اما کرد برین باین طور حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى و صلوة العصر وقوموا لله قانتين بعد از آن گفت  
شنیدم این آیه را از حضرت مسلم **مالک** عن زید بن اسلم عن حمزة بن رافع انه قال كنت اكتب مصحفا لخصفة  
ام المؤمنين فقالت اذ بلغت هذا الآية فاذا في حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين  
فلما بلغتها اذ انتهت فقلت على حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و صلوة العصر وقوموا لله قانتين عمر  
ابن رافع را گفت حمی تو شتم مصحف برای حضرت ام المؤمنین پس فرمود چون برسی باین آیه خبردار کن مرا حافظوا على الصلوات  
والصلوة الوسطى الایه پس چون رسیدیم باین آیه خبردار کردم او را پس اما کرد برین باین قسم حافظوا على الصلوات و الصلوة  
الوسطى و صلوة العصر وقوموا لله قانتين **مالک** عن داود بن حصین عن ابن یزید عن المحمدي ان قال سمعت  
ابن ثابت يقول الصلوة الوسطى صلوة الظاهر زید بن ثابت می گفت که نماز وسطی نماز حضرت **مالک** انه بلغنا  
ابن ابي طالب عبد الله بن عباس كانا يقولان الصلوة الوسطى صلوة ابيهم خير رسید مالک که حضرت علی بن ابی طالب  
و عبد الله بن عباس می گفتند که صلوة وسطی صلوة جمع است ترجم گوید یعنی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوا  
علیهم نماز وسطی معنی گفته اند نماز صبح است بقرنیة آنکه خدای عز و جل میفرماید وقوموا لله قانتين وقوت طول قیام  
یا قنوت را گویند و نماز جمع مخصوص است بآن القوله تعالى و قرآن المهرج ان قرآن المهرج کان شهودا و بسبب آنکه این  
متوسط است میان یل و نهار و معنی گفته اند که نماز حضرت زید را که در میان روز او کرده شود و صحیح گفته اند نماز عصر است  
و بعد از آنکه در مذهب و حدیث حضرت عائشة معارض است زیرا که عطف دلالت میکند بر خاتمت و آنچه  
حضرت عائشة و صفیه الماکر و اندر جزی بود از حروف قرآن و حضرت حامل شده است در قنوت و جمیع احرف و قبضه برین  
گفته است که نماز حضرت زید را که بوقت اوسط نماز عشاء است چنانکه سلف وسطی گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

لقد كنت  
أصلي في الصلاة  
التي هي  
في هذا العصر  
في الفيروز قبل الظهر

زیرا که وسط است در میان دو نماز که قصر کرده نشود **باب فضل صلوة الفجر العصر** باب در بیان فضیلت نماز صبح **ع**  
 قال الله تعالى وسبح بحمد ربك بالعشي والابحار و تسبح كرى باستائش هر دو گاه خود را بگناه و بگاه مرا خواندن نماز است قال  
 الله تعالى و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا و لازم گیر خواندن قرآن فجر را هرگز خواندن قرآن فجر را حاضر میشوند و شهادت  
 و مراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر است زیرا که قرارت طویل در آن سنون است **مالك** عن ابی الزناد عن الاخرج  
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم مثلثة بالليل و ملائكة بالها و يحفظون صلوة  
 العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين با تو افیکم فیسا لهم و هو اعلم بهم کیف ترکتم عبادا فیکولون ترکتم و مع بصلوة  
 و اتینا هم و مع یصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود از بی یکدیگر می آیند یک جمیع از ورشنگان در شب یک جمیع در روز  
 و با هم جمیع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا می روند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکند ایشان را  
 خدا تعالی و او داناتر است باحوال بندگان خود چگونه گذرانیدید بندگان مرا پس میگویند گذاریم ایشان را در آن حال که نماز  
 میکردند و آمدیم بایشان در آن حال که نماز میکردند **باب** بیان که از آن باب در بیان شروع شدن اذان **مالك**  
 عن یحیی بن سعید انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اراد ان یتخذ خشتین یغرب بهما یجمع الناس للصلوة  
 فأمری عبد الله بن زید الاضداد ثم من بنی الحارث بن الخزرج خشتین فی النوم فقال ان ماتین لخیو یأید رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فقیل لا تؤذون للصلوة فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم حین استیقظ فذکر له ذلك فأمر رسول  
 صلى الله عليه وسلم بالاذان گفت یحیی بن سعید که خواسته بود حضرت صلوات الله علیه و سلم که بسازد دو جوب که زده شود این هر دو  
 یعنی آواز کرده شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمیع شوند مردمان برای نماز پس منو شد عبد الله بن زید را که از قبیلہ نصیب  
 بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزرج بود که قبیلہ خردست از میان انصار و جوب در خواب پس گفت این دو جوب را  
 آنچه اراده کرده است رسول الله صلى الله علیه وسلم پس گفته شد او را یعنی فرشته گفت ای اذان نیگوئید بنا ز پس مع عبد  
 زید پیش آنحضرت صلوات الله علیه و سلم و فیکه بیدار شد پس عرض نمود و بنی آنحضرت صلوات الله علیه و سلم آن خواب را پس فرمود  
 آنحضرت صلوات الله علیه و سلم که اذان و اقامت با جمیع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند  
 بر ترک اذان و اقامت سلطان را میباید که آن جماعه قتال کند و در حدیث صحیح آمده کان افرا قوا لم یکن یغیر ما جمعی  
 یصبح فیظفر فان سمع اذا ناکت جهنم و ان لم یکن یسمع افار علیهم و اگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعاده برود  
 نزد یک حرم طهارت و مذنب عطا بن یسار و مجاهد بن جبر است که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم میشود و اعظم  
**باب فضل الاذان** باب در بیان فضیلت اذان **مالك** عن ابی الزناد عن الاخرج عن ابی هريرة ان رسول

قلند  
الشر اهل العلم على  
اذا قامة الا  
كلمة قلند  
فانها اشقي  
قال بالتجسيم في  
الاذان ما يوافق احد  
وقال ابو حنيفة  
لا ترجع في اذان  
ولا قامة مشقة  
منه  
قلند  
عليه السلام

صلی الله علیه وسلم قال اذا نودي للصلاة ادبر الشيطان له ضراط حتى لا يسمع النداء فاذا قضي النداء اقبل حتى اذا  
توب بالصلاة ادبر حتى اذا قضي التثويب اقبل حتى يحضر بين المزمع ونفسه يقول له اذكر كذا واذكر كذا لما لم يكن يذكرك  
حتى يظلم الرجل ان يذكر كم صلى هرأينه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بانگ گفته میشود برای نماز پشت میدار  
شیطان در آن حال که او را ضراط است تا آنکه نشنود بانگ نماز را پس چون تمام کرده میشود بانگ نماز را مستوجب میشود  
سبوی صلی تا چون اقامت گفته شود باز پشت داده دیگر بریز تا چون آخر کرده شود اقامت را پس می آید تا آنکه جاک  
میشود در میان مرد و نفس امارتی یعنی این مرد با نفس خود مقرر کرده بود که حدیث نفس را وجود ندید شیطان در میان  
نفس می آید تا آنکه در او را بر عمر نزد میگوید شیطان فلان کار را یاد کن دشمنان کار را یاد کن در حق کاری که  
نمی خواست که یاد آن کند تا آنکه میشود مرد باین حالت که نمیداند چه ذکر رکعت گذارده است مالک بن سنان  
ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی جده الحارث بن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء  
والصف الاول ثم يجيئهم الا ان يستمعوا عيلا ستموا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در بانگ  
نماز وصف اول است بعد از آن خجست کنند بآن و مناقشه نمایند در آن و نباید طریق فیصل در آن مناقشه الا آنکه فرمود  
زنند بر بانگ نماز وصف اول البته قهر میزدند باب صفة الاذان و الاقامة در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت  
مالک بن سنان عن عبد الله بن مسعود عن ابيه انه قال لا اعرف شيئا مما ادرت عليه الناس الا النداء بالصلاة  
مالک بن ابی عامر جدا نام مالک گفت من شناسم خبری از آن خبر را که یافتم بر آن مردمان را که بانگ نماز یعنی در هر جزئی تها و تغییر  
یافته است الا اذان که در زمان مالک بن ابی عامر همان سبوی میگفتند که در زمان صحابه بود قال یسئل مالک ثنية النداء والاقامة  
فقال لم يسمع في النداء والاقامة الا ما ادرت الناس عليه فلما الاقامة فانها الاثنية وذلك انك لم تزل عليه اهل العلم يسئلون  
سوال کرده شد مالک از دو دو بار گفتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسید است بمن و باب اذان و اقامت خبری نگارید  
مردمان را بر آن اما اقامت پس هر آینه وی دو دو بار گفته نمی شود و ثنیست آنچه همیشه بودند بر وی اهل علم در شهر ما ترجمه گوید خلاص  
عنه وارضاه اهل حرمین و اهل شام و بین و مصر تعقیب اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک باید گفت الا لفظ قد قامت  
که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در حدیث از ابو هريرة آمده است به ثنیه اقامت و آنچه معمول خاندان او بود نماز آن امام شافعی فرمود  
اقامت است و الله علم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده است که اختلاف  
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کلمات شاف کاف و لهذا مالک تعرض ترجیح و غیر آن نشد باب احتیاج  
امثال الصلوة خیر من النعم فی نداء الصلوة و بیان ترجیح کلمه الصلوة خیر من النعم و اما اذان صحیح مالک انه بلغه ان

جمله عن ابن الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح فوجدناه ثامنا فقال الصلوة خير من النوم يا امير المؤمنين فالسبح عظمك  
 في نداء الصبح خير سجد مالك مؤذن امير المؤمنين عن الخطاب خبر دارميكرو اولاد اباي نماز صبح پس بخت دار عجزانسته  
 گفت نماز بهتر است از خواب امير المؤمنين پس امر کرد او را حضرت عمر که داخل کند اين کلمه او را اذان صبح مترجم گوید  
 رضی الله عنه وارضاه که تحب است در بانگ صبح زیاده الصلوة خير من النوم دو بار و امام مالک ابتدای اين کلمه را حضرت  
 عمر ذکر کرده است و در حديث ابی مخذومه آمده است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند فان کان صلوة الصبح قلت  
 خير من النوم الصلوة خير من النوم و احتمال دارد که مؤذن عمر ترک کرده باشد اين کلمه را در نفس اذان و بعد از اذان  
 پس حضرت عمر امر کرد با دخال اين کلمه در نفس اذان تا بر وجه است و او شود با اب من صلی فی بیت جماعه تکبیرة فاق  
 کسیکه نماز گذار و در خانه خود با جماعت کفایت میکند او را قامت قال عیسی مثل مالک عن قم حضی داد و ان  
 مکتوبة فاراد و ان یقبیوا و لا یؤذنوا قال مالک ذلک مجزئ عنهم و اما یجب النداء فی مساجد الجماعات  
 یجبهم فیها الصلوة سوال کرده شد مالک از حکم جماعه حاضرین که اراده گذارن نماز فریضه دارند بجماعه یعنی در خانه  
 اینها استند که قامت گویند و اذان گویند گفت مالک آن اقامت کفایت کننده است از ایشان و جز این نیست که در  
 اذان گفتن در مسجد با جماعات که بجماعت گزارده شود و اذان مساجد نماز اتمم گوید همین است مذکور است فیضیه و ظاهر  
 مذکور است فی التست که اذان و اقامت هر دو برای وی سنون است باب فضل نغمه الصبح بالاذان باب در فضیله  
 بلند کردن آواز در اذان مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعه الانصاری ثم لما اذعن  
 امیر اند اخبره ان ابا سعید الخدری قال لانی اذاک تحب الغنم والبادیه فاذا كنت فی غنمک و ابادیتک  
 فاذنت بالصلوة فارفع صوتک بالنداء فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس  
 ولا شیء الا یشهد له یوم القیمة قال ابو سعید انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ابو سعید خدری گفت عبد الله را هر آنکه من می بینم ترا که دوست میداری برده گویند خدا را و هر آنکه  
 پس چون باشی میان رده خود یا صحرا می خود پس بانگ می بنماز پس بلند کن آواز خود را بانگ زبیر که  
 هر آنکه نمی شنود تا آخر مسافت آواز مؤذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد برای مؤذن  
 روز قیامت گفت ابو سعید شنیدم این را از حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید جمهور اهل علم استحب  
 بلند کردن آواز را بانگ شافعی گفته مگر در مسجد یکبار بجماعت خوانده باشند و احوال بار دیگر مجاز  
 میکنند و سنون است اذان لکن آواز بلند نکند باب یحب ان یقول السلام مثل ما یقول المؤذن مستحب

قلنا  
 و علی ابو خنیفه  
 و ظاهر من هب  
 الشافعی انه یسئل له  
 الاذان و الاقامه  
 قلنا  
 و علی اهل العلم  
 یسئلون سماع  
 الصوت بالاذان  
 ما یکنه بالجماعه  
 قال الشافعی لا یجوز  
 و یثبت فی جماعه

حضور حج ماکرم کفر و حج قاعده ۱۲

که گوید شنونده اذان مانند آنچه میگوید موزون **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید الی یحیی عن ابی سعید الخدری عن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله قال و اسمعتم النداء فتقولوا مثل ما يقول المؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله من فرغ من شؤنه یا یاکذا را  
 گوید مانند آنچه میگوید موزون مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث وارد شده است که بجای حیلتین لا حول الا  
 الا بالله العلی اعظم گوید و چون موزون قد قامت گوید ساحت را باید که اقامه نماید و او را میگوید چنانچه در حدیث مرفوعه **باب**  
 یستحب الدعاء حقیب الاذان تحت اذان و ما کرون بخیر دنیا و آخرت بعد اذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن  
 ابن سعد الساجد ان قال سلحان تغتم لها ابواب السماء و قل داع توذع علیه دعوة حضرة النداء للصلوة و الصلوة  
 فی سبیل الله سهل بن سعد گفت در ساعت است که شاد کرده میشود در آن دو ساعت در وازه های آسمان و کم دعا کنند و  
 کرده شود و دعای او بخیر باشد و در راه خدا مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث تعیین لغو دعا  
 وارد شده اللهم رب هذه الدعوة التاتية **باب** التائین للصبح فی وقت السحر و بیان گفتن اذان برای نماز صبح و وقت  
 قال یحیی و قال مالک لم یزل الصبح ینادی لها قبل الفجر فاما غیرها من الصلوات فانالم ترها ینادی لها الا بعد ان یحل وقتها  
 گفت مالک همیشه نماز صبح بانگ کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و اما غیر صبح از نماز ایش برائنه مانند یکم که بانگ گفته می  
 برای آن که بعد از آن که در اید وقت او مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در شب شامی همین است و او ضعیف میگوید معتبر نیست بانگ  
 پیش از طلوع فجر **باب** یحب لساخران یؤذن من غیر تاکید و الاقامة الکملة من الاذان تحت است مسافر اگر اذان  
 از غیر تاکید یعنی سنت مکرره نیست اقامت فی محله مکرر ترست بر نسبت اذان **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر  
 کان لا ینبذ علی الاقامة فی السفر الا فی الصبح فانه کان ینادی فیها و یقیم و کان یقول انما الاذان للاهمام الذین  
 یحکمهم الخناس بعد من عمر یاده فیکبر اقامته در سفر مکرر نماز صبح پس برائنه او را میگوید در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت  
 اذان لازم است برای امام که جمع میشوند پیش او و در آن **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه قال لما فاکنت فی سفر  
 فان شئت ان تؤذن و تقیم فاضل و ان شئت فاقم و لا تؤذن عروه گفت هشام ایچون در سفر باشی اگر خواهی که اذان  
 بگوئی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان گو مترجم گوید همین است نه سبب علم را شامی گفته ترک الاذان  
 فی السفر اخذ من فی آخر زری که در شرح سفر را صحتی نهاده اند که تخفیف عبادات میکند چنانچه در اباحه نظر افغان و مستحسن  
 تأیید کرده **باب** یحب للبغرد فی الغلاة ان یؤذن من غیر توکید تحت است منفرد در بیان که اذان بگوید  
 نیست **مالک** باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا کنت فی غلابة و بادیتک فاذا نیت بالصلاة  
 فاقرع صوتک بالنداء ابو سعید گفت و غلابة باشی تو در دره که غلظت آن خود را و یا در بادیه غلظت آن بگو برای آنکه  
 گوید

له قلت  
 قال اهل العلم الا  
 فی التخیلین یفقد  
 لا حول الا قوة الا  
 بالله  
 له قلت  
 و علیها الشافعی  
 ۸۶  
 وقال ابو حنیفة  
 لا یجوز ان یؤذن  
 قبل طلوع الفجر  
 من قلت و علیه  
 اهل العلم قال الشافعی  
 ترك الاذان فی السفر  
 من فی الحنفیة



**عن مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول من صلى بارض فلاة صلى عن يمينه ومن  
 شماله ملك فان اذن واقام الصلوة صلى وراه ملائكة امثال الجبال **سعيد بن المسيب** يگفت هر که نماز گذارد و زمین صحرای  
 نماز گذارد و جانبیست راست او یک فرشته و جانبیست چپ او یک فرشته پس اگر اذان گوید و اقامت کند نماز گذاردن پس  
 از فرشتگان جماعات بسیار مانند کوهها **باب** في الاقامت للفائتة باب در بیان اقامت گفتن بر آن نماز فوت شده  
**مالك** عن زيد بن اسلم في قصة التوريس وهو رسول الله صلى الله عليه وسلم بل كان ينادي بالصلاة اقيم  
**مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب في قصة التوريس ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالافاقام الصلوة ثم  
 كذبت و در روایت زید بن اسلم شک دارد و در است که حضرت بلال را با اذان فرمودند یا با اقامت و در روایت سعید بن  
 ذکوان اقامت آمده است بغیر شک با جمله اقامت مگر در است و اذان نیز در حق فائتة بدعت نیست و الله اعلم **مسئله** ابو  
 زرعه قائل است آنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قصاصت است و همین است قول قدیم **باب** وجوب  
 استقبال الكعبة في الصلوة باب در بیان فرضیه ر و آوردن بجانب کعبه نماز قال الله تعالى قد تولى نبيك فحيك والقبلي  
 فلتوكلينك فقلت رخصها قول جعلت شظي المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطرا وهو ما في جميع  
 روی ترا در جانب آسمان یعنی بتوجه نزول جبریل استقبال قبله پس البتة متوجه خواریم ساخت ترا قبله که رضامند شوی  
 پس متوجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که بشیادی مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد الحرام متوجه گویید  
 قبله چنانی را گویند که در نماز روی بآن جهت باید کرد و در اصل آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه سلم بدین شرف و نزول  
 فرمود توجه بجانب بیت المقدس مینمود و آرزو میکرد که کعبه قبله وی باشد پس خدا تعالی قنای حضرت صلی الله علیه سلم در آن  
 روایت فرستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا که باشند در شهر یا در بیابانها یا در دریای باید که در نماز رو  
 بمسجد الحرام کنند **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال بعنا الناس قبله في صلوة الصبح واما  
 اوت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد انزل عليه الليلة قرآن وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها وكان  
 وجههم الى الشام فاستدوا الى الكعبة عبد الله بن عمر فمكثت و ان وقت كبر و ان وجهه قبله فاستقبلوها وكان  
 ایشان آئینه پس گفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه سلم نازل شد بر وی شب آیین ما و قرآن در هر آینه امر کرد و در آن وقت  
 صلی الله علیه سلم کرد و کعبه کند پس شمار و کعبه بکنید و بود و ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس باز شدند کعبه ایشان  
**مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه قال صلى الله عليه وسلم انزل عليه القرآن فاستقبلها واما  
 عشر شهر اخو بيت المقدس ثم حلت القبلة قبل بدو عشر من ثمار كذا و حضرت صلی الله علیه سلم بعد از آن که در آن

له قلت  
 هو القول الجليل  
 للشافعي  
 قلت  
 هو القول الجليل للشافعي  
 ان يقيمها و يثبوت  
 وقال ابو حنيفة يثبت  
 هو القول القديم  
 للشافعي  
 قلت  
 القبلة هي مكة التي  
 يشتمل استقبالها  
 في الصلوة قلنا ان  
 لا يثبت قبلتها  
 كان استقبال الكعبة  
 شرطا في الحديث  
 دليل على انهم كانوا  
 لا يثبتون انما كان  
 قبل بدو الاشارة  
 و على من صلى

داجون الطه  
 الكواهل  
 عبد الله  
 الخطا فانه لا  
 ثمران له  
 الى محمد بن ابراهيم  
 و على من صلى

قلتر  
هذا بالنسبة الى  
اهل المدينة وقال  
الشافعي المطلب  
بالاجتهاد عين الكعبة  
فان بان انما كان مخفا  
بينة فيسره في الكعبة  
لحقا فلا عار  
عليه يقول ابو حنيفة  
المطلب بالاجتهاد  
جهة الكعبة

آورد بهرینه مشرفه شازده ماه بجانب بیت المقدس بعد از آن تغییر داده شد قبله پیش از خوده بدر بدماه مشرفه  
رضی الله عنه وارضاه خدای عزوجل معین گردید قبله برای الکعبه او معلوم است که شاهده آن نیز حاضرین است  
و در صورت عدم شاهده نیز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه بی توان بر دو دلیل قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق  
اتصاف فهمیده شد که در حال غیم و اختفای دلائل بقرائن ظنیه متکفلان نمود و از قصه اهل قبایم معلوم شد که تا وقتیکه  
بما خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تجوی مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن  
تجوی یقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود  
و اهل قبایم آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت استقبال بیت المقدس کردند و من بعد خطای آن گمان  
بنقین ظاهر گردید پس توجه کعبه کردند و بنا نمودند و مستثنای نکردند و الله علم باب قبله من غاب عن مکة  
جهتها قبله کسی که درست از مکة طرف قبله است ما لک من نافع من عمر بن الخطاب قال ما بین المشرق  
المغرب قبله اذ الوجه قبل البیت محمد بن الخطاب گفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی آورده  
بطرفه خانه کعبه یعنی بر نسبت اهل مدینه اگر مغرب ایجاب است راست گذاشته شود و مشرق را بجانب دست چپ  
و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه استقبال کعبه محقق شد اگر چه در اینجا جهت بسیار پدایمی شود که توجه بآن  
ممكن است و قید از توجه قبل البیت احتراز است از آنکه پشت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست  
چپ بجانب مغرب گذارد و الله علم مسئله طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی اخذ بجا می  
سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سه وجه و اجتهاد بدلائل ظنیه تقلید یکسکه با جهاد قبله دشمنانه باشد تا  
وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید رفت و صحیح است که واجب است  
تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عرض شد که دلیل ابریم نیز مسئله اهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید  
کرد و مساجدیکه مسلمانان نشاء از ابر قبله است کرده باشند و در مساجد که آفتاب بر بوم اخیر از فلک فرو رود سایه امتحان  
کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صورت افتاد آفتاب بایستند و جاییکه سایه می افتد معین نمایند و جهان  
سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و حاشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق صبح و عصر  
نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در مساجد بجا آورند و حکم آن مساجد تا وقتی می توان برد که مسافت بعیده نشاء  
چون در منزل و منزل از آن مساجد معدومند مساجد شهر دیگر امتحان باید کرد و باب تسقط فوضیه القبلة  
الغائبة و عن المسائل المتشغل علی الدایة سابقه فوضیه استقبال قبله از شخصی که ترسیده باشد از عدا یا خیر او از مسافری که

نقل میگردانند بر ما مالک باسناده ان رسول الله صلى الله عليه كان يصلي على راحلته في السفر حيث ما توجهت  
 ان حضرت صلى الله عليه وسلم ناز میگردانند بر شتر سواری خود در سفر هر طریقی که میگردانید آن شتر حضرت را مالک باسناده  
 عن ابن عمر قال فان كان خوافا هو اشد من ذلك جعلوا ابعا لا قیاما علی اقدامهم او کبا نامستقبل القبلة او غیر  
 ابن عمر گفت پس اگر خوف زیاد تر ازین باشد بگردانند پیاده رهنه و ایستاده بر پای خود یا سواره رو قبله شده یا غیره و قبله شد  
 باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام ومسجد النبی صلی الله علیه و آله باب بیان فضیلت و عزیت ثواب نماز در مسجد کعبه و مسجد  
 مالک عن زید بن رباح و عبید الله بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله الاخر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه  
 قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام رسول الله علیه وسلم فرمود که نماز در مسجد  
 بهتر از هزار نماز است در جای دیگر سوائی آن باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از غیر مسجد حرام و مسجد حرام یا بهتر است از وی  
 یا سوا بیت با وی مالک عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هريرة عن ابی سعید الخدری ان رسول الله  
 صلى الله علیه قال ما بین بیتی ومنبری ووضعت من ریاض الجنة ومنبری علی حوض رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که  
 میان خانه من و منبر من است مرغزاری است از مرغزار ابراهیم و منبر من است بر لب حوض من مالک عن  
 عبید الله بن ابی بکر عن عباد بن نعیم عن عبد الله بن زید المازنی ان رسول الله صلى الله علیه قال ما بین بیتی ومنبری  
 ووضعت من ریاض الجنة فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم مسافتی که میان خانه من و میان منبر من است مرغزاری است  
 از مرغزار ابراهیم است متروک گوید رضی الله عنه وارضاه که ما بین سیاق احادیث دیگر نیز آمده است الجنة تحت ظل  
 الشیخ عاتق المرین علی محاذ الجنة و مراد از آن سیاق آنست که هر که التزام کند عبادت و تقیام برسد بهشت  
 بخوش کوثر و غیر آن از کتاب الله انما یا کلون فی بطونهم نادرا باولئک تشد الرمال الا الی ثلثه ساجدة نشود بالانبا  
 بدیشت شش تن یعنی سفر کرده نشود مگر سبوی مسجد مالک عن زید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن  
 الحارث السبیعی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة قال لقیته بصرة بن ابی بصیر الغفاری فقال من این اقبلت من الطل  
 فقال لو ادركت قبل ان تخرج الیه ما كنت سمعت رسول الله صلى الله علیه يقول لا تغل المطر الا الی ثلثة  
 الا المسجد الحرام والی مسجد هذا فالی مسجد یلیا و بیت المقدس یشک گفت ابو هريرة ملاقات کردم با بصیر بن ابی  
 غفاری پس گفت مرا از کجا آمده گفت من از طور گفتم اگر در می بینم ترا بیش از آن که  
 بهائے بسو سے آئے بیسیران سے آئے بسو سے آن یعنی ترا منے گفتم استم که  
 مسجد من سے آئے سے مشیدم از آن حضرت

۲۱  
 قلت و علی مالک  
 اهل العلم  
 عن قلت  
 قبل منی هذا الحديث

ان الصلوة فی ملک و جمع  
 والاک و فی یثودی الی  
 روضة من ریاض الجنة  
 و من فی العبادت قصد

۲۲  
 نقل السی عن الحوض  
 منبره و بیته ان ما بین  
 ما دونه من ریاض  
 الجنة

قلت  
 عن ابی عبد الله ان  
 من فی الخصال  
 و فی القریة  
 عن ابی عبد الله ان  
 الصدقات فی الخصال  
 عن ابی عبد الله ان  
 فی الخصال

مسجد من سے آئے سے مشیدم از آن حضرت

حضرت محمد بن عبد الله عليه وسلم که میفرموده بآلان بکار برده نشود و بارها یعنی غر که نشود مگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام یعنی مسجد که کعبه واقع است و بسوی مسجد من که نیست و بسوی مسجد شهر ایلیا یا گفت بیت المقدس و هر دو یکی است بنوی گفته است تخصیص این مساجد برای آنست که این مساجد انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ما را امر کرده اند باقتدای ایشان پس اگر کسی نذر کند نماز گذارد و در مسجدی ازین مساجد سه گانه لازم میشود که بعد از آن مسجد و نماز گذارد تا نماز پس اگر گذارد و در غیر این مساجد پنج منی شود و از عهده نذر خود و اگر نذر کند که نماز گذارد و در مسجدی است که این مساجد سه گانه است معین نمیشود آن مسجد پس و در مسجدی که نماز گذارد و در هر جا که خواهد ترجم گوید رضی الله عنه وارضاه تحقیق در اینجا آنست که در جایی است سفر یکروزه یا موضع ستر که در محرم و پس حضرت مسلم باب توفیر فرمود و سفر را برای مواضع ستر که غیر مساجد بقصد خصوصیت تبرک یا تراضی منع فرمود تا امر جاریه رواج نگیرد و این بنی که بصره غفاری بنی را شامل طور و شت و ابوهریره و از هر موضع که در او الله علم باب فضل القعود فی المسجد لا انتظار الصلوة و للمشی الیه بدیان فضیلت نشستن در مسجد بجهت انتظار نماز و راه رفتن بسوی آن **سوال** عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان للملاكنة فصل على احدكم ما دام في صلاته الذي يصلي فيه ما لم يحدث اللهم احفظه اللهم ارحمه قال يحيى قال ما لك لا ادرى قطع علم الحديث الا الاحداث الذي ينقض الوضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود برائیه و فرشتگان و در و غیر ستند بر یکی از شما تا وقتیکه در جایی نماز خود است آنجا نیکه نماز گذارد است و اینجا تا وقتیکه محدث نشد است میگویند بار خدا یا یا میام زام را بار خدا یا رحم کن بر تو گفت معنی بیستم یعنی قول و ما لم يحدث مگر حدیثی که می شنند و وضو را **سوال** عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال احدكم في صلاة ما كانت الصلوة تحبسه كما يمنع ان ينقلب على اهل لا الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود همیشه هست یکی از شما در نماز تا وقتیکه نماز نبند کرده است و از من میگوید که از آنکه باز کرد و بسوی آن نماز کند **سوال** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن ابيه عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا خير لكم بما نحو الا و يرفع به الدرجات اسباغ الوضوء عند المكاره و كثرة الخطا الى المسجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلكم الرباط فذلكم الرباط فذلكم الرباط رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود یا خبر ندیم شما را که حرکت خداست سبب آن عمل گناهان او بلند کند سبب آن عمل درجات و تمام کردن وضو نزدیک شستن یعنی بسبب و بسیار کام زدن بسوی سجده و انتظار نماز بعد از نماز پس ایست با پس ایست با وضو یعنی آنچه امر واقع شده است و آیت یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و ادعوا الله لعلکم تفلحون در باب و در اصل میاید و شستن و آب جها و است ملو و اینجا آنست که معبرین در نشستن انتظار نماز در محبت زجر و باب لا خیر فی الا انسان من المسجد بعد النذر

[illegible]

١٢٣

الحمد لله

رسول الله صلى الله عليه وسلم دید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب برین را با آب بینی را یا یعنی را که از سین برآمد و بر  
 پس حاکم کرد آنرا با لب کراهه دخول المسجد لمن اكل الثمراء و در کراهت داخل شدن مسجد کسی که سیر خورد و او  
 من مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب  
 مساجدا نايهذ بنا يوم النجم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزدیک نشود به  
 اینها چهارده و او را بر بوی سیر نبوی گفته است که جمیع اهل نهم را از اعذار ترک جماعت گفته اند و تحقیق این معبود  
 داشتن نیست بلکه زجر است او را که از آنکه تناول کند نهم را در وقتی که مسجد میاید رفت باب جاز النهم و  
 الا لم یؤد للمصلین و جاز الاستلقاء واضعاً احداً و رجله علی الاخری اذ لم یحش انکشاف العورة باب بیان  
 جایز بودن خواب و مسجد قتی که ایستاده بنشیند و از رخصت دراز کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپای  
 بر پایی و دیگر وقتیکه نترسد از غایب شدن عورت من مالك عن ابن شهاب عن عباد بن یقیم عن حماد بن عمار  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مستلقياً فی المسجد واضعاً احداً و رجله علی الاخری ثم عباد بن یقیم عن حماد بن عمار  
 و سلم که دراز کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پای خود بر پایی دیگر من مالك عن ابن شهاب عن  
 سعید بن المسيب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا یفعلان ذلك عمر بن الخطاب عثمان بن عفان میگردند  
 این کار را یعنی مستلقاً و مسجد باین صفت که سبکداشتند یکپای را بر پایی دیگر مترجم گوید و منی الله عنه و رضاه از اینجا  
 معلوم شد که مستلقاً و نهم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست  
 و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهی کرد از برداشتن یکپای بر پایی دیگر و علما در وجه تطبیق گفته اند  
 که عوب از این غیر سابق میپوشیدند پس نه برداشتن یکپای بر پایی دیگر خوف انکشاف عورت باشد و اینها منع کرده  
 پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد تا که از او اسع باشد یا سراویل پوشیده باشد هیچ باکی نیست و الله اعلم باب  
 لا تقسم الفناء من المساجد اذ لم یکن خوف نقلة من کرمه نشو و ندان را از داخل در مسجد و قتی که نباشد بر قیمت  
 من مالك انه بلغه عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنزعوا ماء الله من مساجده  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من کس که نیکو کنیز کان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد من مالك عن  
 بن سعید عن عمر بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت لو ادرت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدث النساء لمنعه من المسجد كما منعت نساء بني اسرائيل قال یحیی  
 بن سعید حدثت لعمرة و سلم نساء بني اسرائيل المجد قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود هر که در مسجد



آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه را که پدید کرده اند از زمان نبی مباحی و بی اعتیاد می فرمودند ایشان  
 از دخول در مسجد خانه منع کرده شدند زمان نبی اسلام را گفت یعنی آنهم عمره را یا منع کرده شده بودند زمان نبی اسلام  
 از دخول در مسجد گفت آری مالک بن عیسی بن سعید عن عاتکه بنت زید بن عمرو بن قیث امرأه عمر بن الخطاب انها  
 كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فيسكت فتقول والله لا اخرج الا ان تمنعني فلا يمنعهن ما كن من  
 بن الخطاب بلد ان يكره و از عمر بن الخطاب تا بر آید بسوی مسجد پس خاموش نشد پس میگفت عاتکه قسم بخدا که خواهم بر آید مگر  
 و قیله تمنع منی پس منع نمیکرد حضرت عمر او را مترجم گوید علم المکره و داشته اند زمان جوان را که در مساجد حاضر شوند  
 و متمسک ایشان حدیث حضرت عائشه است و رخصت داده اند که عجز در فجر و مغرب و عشاء بر آید و بعضی در جمیع صلوات  
 رخصت داده اند و الله علم باب التي تريد المسجد لنفس طيبا باب در میان آنکه زنیکه اراده دخول مسجد کند لازم است  
 بروی که استعمال خوشبوی نماید پس مالک از بلغه عن بسر بن سعيد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا شئنا  
 احدیکن حملوا العشاء فلا تمسن طيبا فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم و قیله اراده کنی از شما ای مسلمانان  
 که حاضر شوند نماز عشاء را پس باید که استعمال نکند خوشبوی را باب استغفار از خدا مساجد البیت باب در میان آنکه  
 بنا ساختن مسجد و نمازخانه مالک عن ابن شهاب عن محمد بن بکیر الانصاری ان عثمان بن مالک کان یومع  
 و هو اعمی و انه قال لرسول الله صلی الله علیه و سلم انکون الظلمة و المظلمة المسبیل و انا رجل ضیال البصر و فضل رسول الله  
 فی یوم کان انا اخذته صلی الله علیه و سلم قال فجاءه رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان یحب ان اصیله فاشارة الی مکان البیت  
 صلی الله علیه و سلم ان عثمان بن مالک است میگرد قوم خود را بنیاد شده بود بر آینه و بجانب سالت تا  
 صلی الله علیه و سلم عرض نمود که بر آینه قطعه نیست که می باشد تاریکی شب با آن وسیل و من مردی ام که تا وی هست  
 پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگیرم آن مکان را بجای نماز گفت عثمان پس تشرفید الله و آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم پس فرمود کجا دست میگذاری که نماز گذارم پس اشاره کرد عثمان برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 مکانی از خانه پس نماز گذار و در وی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مترجم گوید مسجد البیت است مسجد دار دیگر  
 در یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و در جماعت مسجد را  
 حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز کفیل نیست یعنی بن کبیر درین حدیث و هم کرده  
 بجای محمود بن الدیرج الانصاری محمود بن لبید گفت و الله علم مالک عن عثمان بن عمره عن حمید بن  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اقبلوا من صلواتکم فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که بعضی نماز

قلنا  
 فی الصلاة و التکبر و کلین  
 فی التکبر و لا یحضر  
 الجماعات و لا یأمن  
 لا یجوز ان یخرج فی الغیر  
 و المغرب و العشاء  
 و لا یخرج فی الصلوات  
 قلنا  
 عن قال یحیی بن یحیی  
 ۹۳  
 و هم و انما هو محرم  
 و لا یخرج



له قلت  
 القطن مكررا  
 الابل جمل الماء وبيض  
 الغنم على جملها  
 له قلت  
 الرينة ما دارو  
 عوس تافه وایا عاقده  
 ۹۲  
 قاله مجاهد المسبح  
 الصلوة العباد نوع من  
 الثياب لها طعنة

خود و دهانهای خود یعنی نوافل **باب** کراهیه الصلوة فی اعطان الابل و جوارها فی الصلوة **باب** در بیان کراهت  
 نماز در شست گاه شتران و جایز بودن آن در شست گاه گوسفندان **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن جلی  
 المهاجرین لم یرید باسا انه سأل عبد الله بن عمرو بن العاص **أَحْمَدُ** فی عَطْنِ الْإِبِلِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لَا وَ لَكِنْ حَبْلٌ فِي  
 الْغَنَمِ مَرْدِي سَوَالِ كَرِهَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ أَنْ يَأْتِيَ نَازِلُكُمْ دَرَسْتُ لَكَ شُتْرَانِ زَرْدِيكَ حُضْ كَفَتْ عَبْدُ اللَّهِ زَعْنِي  
 جَايزٌ نَيْتٌ وَلَكِنْ نَازِلُكُمْ دَرَجَائِي شَبَّ مَانِدُنْ كَوْغَفْدَانِ مَتَرُكُمْ كَوَيْدُكُمْ سَبَّ جَبْهُوَ رَفْعُهَا أَنْتَ كَرِهَ شُتْرَانِ  
 مَكْرُوهٌ هَسَتْ وَاعَادَهُ لَزِمَ نَيْتٌ وَجَبَّ قَائِلٌ شَدَّ بِلَزُومِ اعَادَهُ وَدَرَّ حَدِيثٌ صَحِيحٌ هُنِي وَارْدٌ هَسَتْ اِنْ نَازِلُكُمْ دَرَجَائِي  
 وَرَقْبَهُ وَحَمَامٌ وَفَرْبَهُ وَنَدَجٌ حَيَوَانَاتٌ وَدَرَمِيَانِ شَارِعٌ عَامٌ وَبَرِثَتْ كَعْبَهُ وَغَيْرَ اَزْهِنِ هَفَتْ مَوْضِعُ تَامٍ زَمِينِ مَحَلُّ نَازِلَتْ  
 بِخُصُوصِيَّةٍ مَوْضِعُ كَرَاهِي حَادِثِي شُودَارِي طَهَارَتِ مَكَانِ شَرْطُوتِ وَمُخْصُوسِيَّةِ اَنْ نَزِيرٌ مَوْجِبُ كَرَاهِيَةِ زَعْنِي جَابِزَتْ  
 نَازِلُكُمْ دَرَجَائِي كَفَارٌ اَكْرَصُودِي دَرِ اَنْجَانِ شَدَّ وَحَضَرَتْ مَلِي مَكْرُوهٌ شُتْرَانِ نَازِلُكُمْ دَرَجَائِي خُصْفٌ بَابِلِ وَارِثِيهَا مَعْلُومٌ شَدَّ كَرِهَ مَوْضِعُ  
 مَعْنُوهُ دَخَلَ شَدَّ وَتَقَرَّبَ بَبَاؤَا كَرِهَ خَرَبِيَّةِ **ابن** **باب** كَرَاهِيَةِ اِتْخَاذِ الْقَبْرِ مَجْدًا **باب** در بیان کراهت  
 مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکرره **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم لا تجعل قبري وثناً يعبدك **شَدَّ** غَضَبُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَوْمٌ اخَذُوا قُبُورَ اَنْبِيَائِهِمْ مَسْنَدًا  
 كَفَتْ اَنْخَضَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَارِغْدَا يَكْمُودَانِ قَبْرَ مَرَاتَبِي كَرِهَاتُ كَرِهَتْ شُدَّ بَسَارُ شَدَّ غَضَبُ اَسْمَاعِيلَ بَرَقَ قَبْرُ اَنْبِيَائِهِمْ خُودَا  
**مسجد گرفتن باب** وجوب شتر العود في الصلوة باب در فرضیت پوشیدن عود در نماز قال الله تعالى يا ايها  
 ادم خذوا زينتكم عند كل مسجد اي فرزندان آدم كميريد لباس خود را از در ديگر هر نمازی مسجد بعد زمینی است مسجدی  
 و مسجدی تغيير ميکنند نماز را و از اینجا معلوم ميشود که لباس شرط صحت نماز است و حديث جابر دالات ميکند بر آنچه اقل لباس کسی مرد را  
 در آن نماز بايد گذارد از راست و چپ از آنست که سائر بدن باشد از ناف تا زانو و حديث ام سلمه دالات ميکند بر آنکه اقل لباس  
 که زن حرامی بايد گذارد آنرا گذارد و نماز رو کرده و کمره سابع است و بعضی نماز رو کرده و کمره سابع است که سائر جمیع بدن باشد از روی  
 سر و ساعدین و عضدین و خدین و طین و ظهر و عانة و سترین و فخذین و ساغین و کعبین و اواصل ظهور قدین و الاغنین  
 و وجوه و اصابع و جلین و آنچه بآن نزدیک است و الله اعلم **مسئله** حد سائر لباسی است که مانع او را که لون بشود که در زیر آن  
 ستر بر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت ميکند و در حديث فرمودند لعن الله الکاسيات العاریات  
 پس کسوتیکه مانع دیدن لون پشروانی نشود مانند جامه رقیق **مسئله** لیسج یعنی جامه که در میان خیط و او فصل باشد بجا  
 نیست پس مسجد مذکور انتقال مکرره شد و در طین و ما که در تر و دوست زیرا که آنرا لباس نمیشود آن گفت **باب** الصلوة

عَلَى مَا تَقْتَضِيهِ  
رَبِّكَ يَا قُلْتَ  
وَالْبَلَاءُ لَا يَزَالُ  
عَلَى مَا تَقْتَضِيهِ  
بِهِ غُلَامَانِ مُرِيدِ  
عَلَى مَا تَقْتَضِيهِ

عَلَى مَا تَقْتَضِيهِ  
رَبِّكَ يَا قُلْتَ  
وَالْبَلَاءُ لَا يَزَالُ  
عَلَى مَا تَقْتَضِيهِ  
بِهِ غُلَامَانِ مُرِيدِ  
عَلَى مَا تَقْتَضِيهِ

قلین

وعلی هذا العمل علی  
ان یحیی فان تغنی بید  
بدن حاجی الصلوة  
وجه وکون وین  
ان یکن ظفر قدیم  
مکشوفاً فاصلاً  
بدراسة قال فی الصلاة  
هو لا یحیی فان تغنی  
اذا انکسر شیء مما  
سوی وجهه وعلی  
فی الصلاة  
شیء من انکسر شیء مما  
سوی وجهه وعلی  
من انکسر شیء مما  
سوی وجهه وعلی  
قال الخلیل کان علی  
الصلوة ان یتکلم بالمسألة  
علی ان یحیی فان تغنی  
بدراسة

ما لک عن الثقة عبد بن مکی بن عبد الله بن لا شیخ عن یحیی بن سعید عن عبد الله الجوالی وکان فی حجر یحیی زوج  
البحر صلی الله علیه و آله کان فی بعض الاوقات فی الدرع والحداد لیس علیها اذا حضرت سیمون نماز میگذازد و در کمره دایمی نبود و در  
ازار مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان امرأة استفتته قالت ان للثقی بقی علی افاضی فی دهر و حارفا  
نعم اذا کان الدهر سابعاً فی سوال کرد از عروه پس گفت هر آنکه کند دشوار شود بر من پس ایام نماز گذارم و دیگر تو دانی  
پس گفت عروه آری قتی که باشد کرد در از یعنی از کعب با بان تر و الله علم مسئله از آیه و لا یبیدین ذینهم الا ما ظهرونها  
منهم و شد که گستره باطن ضرورت نه ظاهر و معنی ظاهر و مظهر فی العادة است پس برادران و دو کفین باشد زیرا که ستر  
عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خار و درج سالیح یا تر غیر وجه و کفین است و همین است مذموب علم که زن آزاد و آزاد  
یشود و در شیدن تمام بدن غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر شست با هم کثوف باشد جایز است نماز در آن گفته است که هر دو  
اما چیزی سواهی وجه و کفین کثوف باشد اعاده لازم است نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است که اگر کمتر از ربع عضو کفین  
باشد محض است و اعاده لازم نیست الله علم باب کراهیت ان یغسل مغطیاً فاه باب در کراهت آنکه نماز کند و بپوشد  
و ان هذا ما لک عن عبد الرحمن بن الجعد انه کان یری سالم بن عبد الله اذا دای الا انسان یغسل فاه و هو  
یصلی صلی الله علیه و آله عن فیه جیباً اشید یا حتی فی زعمه عن فیه عبد الرحمن ید سالم بن عبد الله او قتی که می یازد  
چون شسته و مان خود را حل آنکه نماز میگذازد و میکشید جامه از درین او کشیدن سخت بقوه تا آنکه دور میگردد و جاری  
از درین او خطای گفته است که عاده عوب آن بود که در سفر باره از دستار خود بر دامن می بپایند حضرت  
صلی الله علیه و آله سلم ازین بیت در نماز منع فرمود و الله علم باب کراهیت المصلوة فی قرب شیغل المصلی  
محضه باب دیگر است نماز گذاردن در جامه که مشغول کند نماز گذارنده و احسن خود مالک عن علقمة بن  
ابی صلیقه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله قالت اهدی ابوجهم بن حذیفة لم رسول الله صلی الله  
و سلم خیمته شامیه لها علم فشهد فیها الصلوة فلما انصرف قال ردی هذا الخیمته الی  
محمد بن حنفیة الی علیها فی الصلوة فکاد یفتن فی حضرت عائشة گفت رضی الله عنهما که بدین فرستاد  
و بدین علم بن حنفیة برای حضرت صلی الله علیه و آله سلم خیمه شامیه که در علم بود جمیع جادریست از خیمه  
که در آن علم با علم یعنی کتا ری بافته باشند پس حاضر شد حضرت صلی الله علیه و آله سلم در آن خیمه  
یعنی قتی که بزرگ است بعد فراغ از نماز و حضرت عائشه و کرد در آن خیمه سوری ابوجهم پس هر آنکه منظر کرد  
علم و نماز پس نزدیک بود آنکه مشغول گرداند و مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله



[illegible]

قلت قال النبوي  
اتقوا اهل العلم على  
كراهية قاتلهم ديني  
الصلوات على غلصلي  
٩١  
لغته لا يزيد في كراهية  
الامر على اللفظ فان  
ابي وجع عنده وهو  
المراد من المقالة  
فان لم يكن بين يديه  
سنة فليكن له دفع  
المسا

حال که نماز سه تا شده بود گفت که من می بینم این را جایز و قبیح که بزرگ کرده شود نماز و بعد از آنکه تمیز تحرید گوید امام دنیا بدو راه و فعلی شدن در مسجد گرد میان صغوف **باب** لا یقطع الصلوة مودشی می شکنند نماز اگر شکن چینی پیش روی غده سگ باشد خواهد زن حائض **مالک** اند بلغان علی بن اسیط البقل لا یقطع شیء الصلوة مایم بین یمن **المصل** علی بن اسیط البقل گفت می شکنند نماز از چیزی از آنچه گذرد و از پیش روی نماز گذارند و **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شیء مایم بین یمن **المصل** عبد الله بن عمر میگفت نمی شکنند نماز هیچ چیز از آنچه میگذرد پیش روی نماز گذارند و ترجمه گوید جامع مجتهدین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و در تبیین ابن مالک حسن بصری آن بود که گذشتن زن مخصوصان حائض گذشتن سگ خصوصاً سگ یا و همچنین خر قطع میکند نماز را مکن احادیث صحیحی دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت صلی الله علیه و در میان قبله می بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده غرا پیش صغوف گذشت و یکس آنرا زکمر و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ اند علم **باب** وجوب طهارة بدن **المصل** و ثوبه و محل صلوته **باب** در فرضیه پاک داشتن بدن نماز گذارنده و جای نماز او قال الله تعالی وینابک و نظیر و **الرجز** فانه و جامهای خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک با سنده قال رسول الله صلی الله علیه و اذا اصاب ثوب احدکم اللان من الخبیثه فلنقل منه ثم لنفضه بالاء ثم یصله فیه ترجمه بالا گذشت ترجمه گوید و ایستد بایام خود و دلالت میکند بر آنکه پاکی جامه مقدمه نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و غسل مبارک می رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاع نداشتند جبریل آمد و بران حال مطلع گشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الحال غسل خود را برافتنند و نماز را تمام فرمودند و ازین بنا نیز معلوم شد که طهارة فعل مصلی و جامه و بدن واجب است و درین باب دلیل صریحی یافته نمی شود و همین آیات و دعوات الکفا باید کرد و احمد و حاکم گفته اند که اگر کسی گذارد و در جامه او نعل او نجاست بود و او نمیدانست احاده نماز بر روی لازم نیست اگر چه اکثر از قدیم دریم باشد بدین قصه اطلاع دادن جبریل بنیاست نعل این قول قوی است **باب** من بجزو سائل یغتفر له ما يتعلق بحدسه و ثوبه من ذلك **الحج** که یکبار از زخمی روان باشد غصه است او را آنچه متعلق میشود بدین او و جامه و از آن هم **مالک** عن هشام بن عمار عن ابی ان المذنبون من حججه متخذه اند دخل رجل علی عمر بن الخطاب **رحمه الله** من السیلة التي طعن فيها فايقظهم لصلوة لبعث فقال عمر نعم و لاحظظ و لا سلام لمن ترك الصلوة فضله عمر **رحمه الله** یثبته و در آید وی بر عمر بن الخطاب در آن شب که ترجمه رسانید و شد او را پس بیدار کرد عمر را برای نماز صبح پس گفت

۹۱ قلنا علیه اهل العلم  
۹۲ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۹۳ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۹۴ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۹۵ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۹۶ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۹۷ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۹۸ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۹۹ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله  
۱۰۰ قلنا علیه اهل العلم فی الجمله

انکان عا  
تالیه فی الجمله  
جانان فی الجمله  
دلا







11

قلست  
وعليه أكثر أهل العلم  
أنه لا بد من التكبير  
وقال أبو حفص  
قال الله أجل وأكبر  
أعظم وأزهر وأجمل  
أجازه

له مجلسی  
اعتدای جلد قلنت  
و علیها اهل العلم  
له قلنت  
و علیها اهل العلم

صلی الله علیه و هو شاک فیصله جالساً الحدیث نماز گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال آنکه آنحضرت صلیم بهار پیش نماز گذارد و  
**مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتاب فرما فصرح عند فحش شد و آن  
 فصل صلوة من الصلوات و هو قاعد الحدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم سوار شد بر اسبی پس افتاد از بالای  
 آن اسب پس خراشیده شد جانب راست از بدن مبارک آنحضرت صلیم پس گذارد نمازی از نمازها و داشت بود مسئله  
 قیام نصب فقار نظر و انتصاب فخذ و ساق است و آن را صورت های بسیار می تواند شد و حکم در آن صورتها اتباع صورت است  
 پس اگر آنرا کند بجانب پیش یا خلف بوجهیکه در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا مسئله مجزای قیام متحقق میشود و بخوبی  
 شنیده در انسانی صلوة یا بعد از آن چنانکه می بینیم که در لیسان را تو از نفس و گران عصاره و بر بزرگی حواس می میدید باز  
 مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن مسئله اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد و خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن  
 نتواند بر جنبه خود نماز گذارد و روی بقبله کند و بر پهلوی راست خفتن بهتر است از پهلوی چپ پس اگر بر پهلوی نشیند  
 بر پشت خود غلط و دو پای بجانب قبله کند **باب** یحجزان یقعد القادر فی النافلة جایز است نشستن در نماز نافله  
 کسی که قوه بر قیام دارد **مالک** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید عن المطلب بن ابی و داود السهمی عن  
 ذویع النهی صلی الله علیه و سلم انها قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سجدة قاعداً قط حتی کان قبل وفاته  
 جام فکان یصل فی سجدة قاعداً و یقل بالسورة فیرتکها حتی تكون اطول من اطول منها گفت حضرت خضنه بنیدم  
 آنحضرت را صلصه هدی علیه سلم در نماز نفل نشسته هرگز تا آنکه شد پیش از وفات خود یکسال پس نمازی گذارد نفل خود نشسته و بخواب  
 سوره التین می میگردد و آنرا تا آنکه دراز تر شد از سوره که دراز تر بود مسئله اقوی آنست که بر پهلوی خفته نیز نفل می تواند گذارد با وجود قدرت  
 بر قیام و قعود و بی شکی من صلیه قاعداً فله نصف اجر القائم و من صلیه قائماً فله نصف اجر القاعد و بعد از  
 بنام مضطرب است **باب** یحجز فی النافلة ان یصل جالساً فاذا بقی من القراءة شئ قلیل قام و قرا ثم رکع جایز است  
 در نماز نفل که نشسته بگذار پس چون باقی ماند از قراة آنکه چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **مالک** عن  
 هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ذویع النهی صلی الله علیه و سلم انها أخبرت سلم نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم یصل صلوة  
 قاعداً قط حتی اسکن فکان یقره قاعداً حتی اذا نادان برکم قام فقرأ نحو من ثلثین اوله یعین ثم رکع آنحضرت را  
 مردیت که نذر رسول الله صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نماز شب نشسته بجا آید آنکه عمر شد پس بخواند و حال پیر می  
 با چون میخواست رکوع را می بیند و پس بخواند و بر پهلوی راست یا چپ آید یا از رکوع میگرد **مالک** عن عبد الله بن یزید  
 ابی المنذر مولى عن عبد الله بن عیسی عن عبد الرحمن بن عیسی عن عبد الله بن عیسی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم

كان يصل جالساً فيقرأ وهو جالس فاذا بقى من قرأته قد مضى يكون ثلثين او اربعين آية قام فقرأ وهو قائم ثم ركب  
 وسجد ثم سجد في ركعة الثانية مثلاً لك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگزارد نشسته پس بخواند قرآن نشسته چون  
 میماند از قرآن او قدریکه باشد سی آیه یا چهل آیه فی ایستاد پس قرائه میگرد استاده بعد از آن رکوع میگرد و سجده میگرد و بعد از آن  
 کرد در رکعت دوم مانند آن **باب فضل القائم على القاعد في النافلة** باب در بیان فضیلت کسی که ایستاده بخواند نماز  
 بر کسی که نشسته گذارد **صالح** عن اسمعيل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مولى حمزة بن العاصي ولعبد الله  
 بن عمر بن العاص عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة احدكم وهو قاعد مثل نصف  
 صلوة وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز یکی از شما که نشسته گذارد مانند نصف نماز است ایستاده ما  
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمر بن العاص انه قال لما قدمنا المدينة نالنا وباء من وكلها شديد فخرج  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سعتهم قعوداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمر بن العاص گفت من گامیکه آدمیم ما بدین رسید ما را دو بار سخت  
 از تپه یزید پس برآید آنحضرت از خانه مبارک خود بر مردمان و ایشان نماز میگزارد و در نفل خود نشسته پس فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز نشسته مانند نیمه نماز ایستاده است یعنی در ثواب **باب جواز القعود في النافلة**  
 محتملاً او مترتباً **باب در جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهیئت احتیاجاً یا چهارزانو صالح** انه بلغه ان  
 عروة الزبير وسعيد بن المسيك انا يعقوب النافلة وها احتبياً عن عروة بن الزبير وسعيد بن المسيك گذاردن نماز  
 نفل با در حالیکه ایشان محبتی بودند احتیاجاً است که بر سرین بنشینند و هر دو سابق استاده دارد و چادر را بر پشت ساقین  
 بر بند و یا در دست را بجای چادر بند **باب يستحب دفع اليدين حذو المنكبين عند الافتتاح** و اگر  
 والقيام منه مستحب بر داشتن دو دست برابر و دوش نزدیک یکدیگر افتتاح و نزدیک رکوع و وقت قیام از رکوع  
**صالح** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا  
 افتتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع راسه من الركوع رفعهما كذلك ايضا وقال سمع الله  
 حمداً وبنات الحمد وكان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتی که شروع می کرد  
 نماز را بر میداشت و دست خود را برابر و دوش خود و وقتیکه بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت  
 و دست خود را نیز همچنين و میگفت سمع الله من حمداً وبنات الحمد یعنی شنید خداستگاری کسی که  
 گفت اندای پروردگار را تراست ستایش و منی که در رفع یدین را در سجود **صالح** عن ناظم ان عبد الله بن

قلت  
 و عليه اهل العلم  
 قلت  
 قال اي اصحاب  
 الروك هو الخبي  
 قيل الله  
 قلت الاجباء  
 فهم الساق الى البطن  
 ثوب او باليد  
 هذا جاز عند اهل العلم  
 والخيار ان يجلس  
 جلسة التشهد في  
 الصلوة

قلت

سقط في الركعة الأولى  
يجب وجوبه في الركعة  
إذا لم يركع في الركعة  
عند الأختين من رواية  
المصنفين عن رواية  
أصحاب الزهري  
رواه قال أكثر أهل  
العلم أنه يرفع يديه  
عند كل ركعة من ركعتين

الركعة وعند القيام  
منه وقال أبو حنيفة لا  
يرفع يديه إلا عند

الافتتاح  
قلت  
والزهري وعليه أكثر  
أهل العلم والشافعية  
رضيها عن الشافعية  
وأبو حنيفة رحمهما

رضيها عن الشافعية  
وأبو حنيفة رحمهما

رضيها عن الشافعية  
وأبو حنيفة رحمهما

كان إذا افتتح الصلوة ورفع يديه حذو منكبيه وإذا رفع رأسه من الركوع رفعهما دون ذلك بعد أن يركع  
شروع ميكرو نماز را بر می داشت و دو دست خود را برابر دو گوش خود و قنیکه بر می داشت سر خود را از رکوع بر می داشت  
و دو دست را فرو تراز منکبین مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان ابن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بر می داشت و دو دست خود را هشتانی نماز شروع می گوید که در وقت  
یحیی بن یحیی لفظ واذا ركع ساقطت واكثر رواية موطا ذكر كرهه وانما زادوه من حيث ذهب مالك اكثر اهل علم و لغوی  
و غیر وی از طرق دیگر رفع یدین چهار جا ذکر کرده اند این سه موضع که مذکور شد و وقتیکه قیام میکند از دو رکعت یعنی  
سوی رکعت ثالثة و مالک شافعی این چهارم را ذکر نکرده اند زیرا که بنا کرده اند بر حدیث ابن شهاب از سالم در  
حدیث ذکر رابع نیست و اختلاف کرده اند در منتهای رفع یدین در بعضی احادیث الی المنکبین و در بعضی حتی  
یحمازی از نیه و در بعضی حتی یبلغ بهما فروع از نیه و شافعی جمع میگرد در میان روایات بآنکه بر می داشت بوجهی که  
نظر کفین محاذی منکبین میشد و اطراف انامل محاذی از نین زیرا که در حدیث اهل بن مجاهد است حتی کانت  
بجبال منکبیه ما اذا با بهامیه از نیه باب یس آن یضع یسینه علی شماله فی القيام سنت است که بنید در رکعت  
خود را بر دست چپ در حالت قیام مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدي قال قال كان النبا  
يوسون ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا انه يرفع يديه  
مرويت از سهل بن سعد الساعدي که مردمان را امر کرده میشد بآنکه بنید مرد دست راست را بر ساعد چپ نما  
گفت ابو حازم ایند اعم مگر آنکه سهل بن سعد رفع میگرد و این حدیث را یعنی باخضرت صلی الله علیه وسلم مالک  
عن عبد الكريم بن ابی المخارق البصري انه قال من كلام النبوة اذا لم تستحي فاضل ما شئت  
اليدین احداهما علی الاخری فی الصلوة یضع الیمن علی اليسرى و تعجل العظم الاستیناء بالسجود عبد الكريم  
از کلام نبوة است این کلمه چون حیاء داری بکن هر چه خواهی و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه چون حیاء از آدمی مغفوش  
مانع بر خاست پس میتواند هر چه خواهد بکند زیرا که اصل در تقوی و درج حیاست و معنی دیگر آنکه در کاریکه مستوجب حیاء  
از خالق و مخلوق نیست هیچ باک نیست و الله علم و مضمون کلمه دیگر نهادن دو دست است یعنی در حال نماز با نین  
سینه و کمر یا بر کمر علی اختلاف المذاهب یعنی یکی را از دو دست بردست دیگر بنید راست را بر چپ مضمون کلمه دیگر  
تعجل اظهار است و درنگ کردن به علم هر دو ایام صوم مترجم گوید یعنی الله عنة وارضاه که جهود علی ابو حنيفة  
علی السیری قائل اند باز اختلاف کرده اند شافعی فوق ثانی می بندد و ابو حنيفة زیر ناف و این همه را مع وجوب است

فصل في القصة  
من غير فضل ولا حرج  
أي عاقبة

[illegible]

سأقلت  
قالوا لا يفر إلى بيعة  
فان قرطام فيها  
لما قال أبو خنيفة  
يسان يقولها  
قال الشافعي في رقا  
فوزوه من القامة  
والجرباني الجحر  
سنة

۱۰۶  
عقالت  
اتفاق اهل العلم على ان  
الحج واجب على كل مسلم بجماعته  
بنيان في الحج عليه  
وإنما اختلافهم في  
الاسماء

واجب گفته و ترک واجب نقصانی عظیم معاندانه یافت الا که نماز پیش روی فاسد نمی شود و شامعی قائل است تا کسی که بر نقصان  
فاسد هم میشود مسئله جمعی گفته اند که وجوب سجده فاتحه بخیر و بدو بی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف  
زیرا که در جفتبخت شامل است اینها را و تصحیحات تا و قتی که شناخته شود که طمان کلمه بخواند درست است بحديث ابی داود که  
آنحضرت صلعم بر آمدند بسجده آنجا اعرابی و عجمی شیخ کبیر هر قرآن میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند الحمد لله القرآن وجه  
والاسته شتی التصویب اینهمه و استنباح تو میگوید قرائه کفایت میکند دنیا فرمودند و هیچ جاناتا ثبت نشده است که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم و صحابه منسبط مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول عجمی و اعراب اسلام مسئله کلمه کلمه از فاتی که  
مدا کند و بجهیکه در عرف آنرا قرائه فاتحه نگویید نماز درست نشود و فصلی که اسم قرائه را نفی میکند ضرر فیه رساند و همچنین نقل  
اگر بویسی باشد که اسم قرائه کل فاتحه را نفی کن قاطع قرائه او مست بخلاف آنکه نفی نکند مسئله اگر فاتحه بخواند ذکر گوید قرائه  
که خواهد و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد **باب لا یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم اذا قمت**  
**الصلوة** خواند بسم الله الرحمن الرحیم را و قتی که شروع کند نماز را **مالک** عن حمید الطویل عن انس بن مالک  
قال قمت و داء ابی بکر و عمر عثمان فکلهم کان لا یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم اذا قمت **الصلوة** انس گفت ایستادم  
پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان یعنی اقامه کردم بایشان پس پسر ایشان میخواندند بسم الله الرحمن  
و قتی که شروع میکردند نماز را شروع میکرد رضی الله عنه وارضاه و ظاهر این حدیث است که نمیخواندند بسم الله الرحمن الرحیم  
مذهب امام مالک و جمعی تا دلیل کرده اند با آنکه نماز بجهیکه مسویع میشود پس لالت کند بر نفی جهیزه بر نفی قرائه مطلقا و  
بیج دلیل از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافه است که دلالت کند بر خواندن بسم الله رضیه و در پیش شافعه خواندن بسم الله  
فرض است زیرا که جزو فاتحه است و جهیزه بعد از صلوة جهیزه نیست است و در پیش ابوحنیفه مننون است خواندن آن بطریق  
اختلاف و جهیزه و سوره و الله اعلم **باب النبی عن مناقبة الامام فی القرائه** باب در صوغ از مناقبت امام در خواندن  
یعنی تشدید آنبا که با امام قرائه قرآن کند **مالک** عن ابن شهاب عن ابن اکیمة الدیلمی عن ابی هریرة ان رسول الله  
صلی الله علیه و آله من صلوة جهر فیها بالقراءة فقال هل قرا معی منکم احدا نقاض قال رجل نعم انابا رسول الله فقال  
رسول الله صلعم انی اقول ما لا انازع القرآن فاستأی الناس عن القرائه مع رسول الله صلعم الله علیه وسلم  
تحریر رسول الله صلعم الله علیه و آله بالقرءه و حین سمعوا ذلك من رسول الله صلعم الله علیه وسلم مرویست از ابوهریره که  
رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت از نمازی که جهر کرده بود و در آن بقرائه پس فرمود یا خوانده است یا من کسی از شما  
احوال پس گفت مردی آری من خوانده ام یا رسول الله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آنکه من میگویم حدیث است که

نماز کرده میشود باین در و از آن یعنی تشویش میدرد نماز بسبب نداشتن قرائت خود پس باز مانند مردمان از قرآن خواندن با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز یک چیز میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن بقراءة و تکیه شنیدند این را از آنحضرت معلوم **باب اختلاف السلف فی القراءة خلف الامام علی اقوال ثالثها انه یقرأ خلفه فیما استنفیه** استقبایا دون ما یجوز فی اختلاف کرده اند صحابه و تابعین در قرائت مقتدی پس پشت امام بر اقوال سوم آن اقوال بخواند پس پشت امام در نماز یک چیز خوانده است در دو طریق استجاب بطریق وجوب بخلاف نماز یک بلند کردن قرائت در آن **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الامام قال اذا صلا احكم خلف الامام مخسبة قراءة الامام واذا صلا وحده فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الامام عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد او را یا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت که چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام پس نشاند و است او را خواندن امام و چون نماز گذارد تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن زهرة يقول قلت يا ابا هريرة اني احيانا اكون وراء الامام قال فقم ذراعى ثم قال اقرأ بها في نفسك يا فارسي فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول قال الله تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدك نصفين فضعها الي ونصفها اليك ولعبدك ما سأل ابواساب گفت که گفتم ای ابو هریره هر آینه من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه پس گرفت ساعد را بعد از آن گفت بخوان آنرا در نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا خیر تو آنرا نشنود پس بر آری شنیدم از آنحضرت صلعم که میفرمود که فرمود خدا تعالی قسمت کرد نماز در میان خود و در میان بنده خود و حد پس نیمه آن مرا و نیمه آن بنده مراست و بنده مراست آنچه سوال کرد یعنی هر کلمه از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترکست میان من و میان بنده من ابو هریره را از تسبیح آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره فاتحه را نماز فرمود که فاتحه رکن لازم است که در هیچ حال ساقط نمیشود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کردند باین سوات جواب نداشتند که این سوال جواب در نماز ضرورت **مالک** عن هشام بن حمزة عن ابيه كان يقرأ خلف الامام فيما لا يجزئ فيه الا كما هو بالقرء حروءه بخواند قرائت پس پشت امام در نماز یک چیز میکرد و امام در آن بقراءة **مالک** عن يحيى بن سعيد عن ربيعة بن ابو عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يقرأ خلف الامام فيما لا يجزئ فيه الا امام بالقراءة فاقسم بين محمد و غيره پس پشت امام در نماز یک بلند میخواند امام در آن نماز **مالک** عن يزيد بن دعمان ان نافع بن جابر بن مطعم كان يقرأ خلف الامام فيما لا يجزئ فيه الا امام بالقراءة فانه بن جابر و غيره پس پشت امام در نماز یک چیز میکرد و امام

عقل قلنا  
قال الشافعي القراءة  
خلف الامام واجبة  
سواء جهرا او سائرا  
ان قيل فان امكنه  
ان يقرأ في سكتان  
الامام فلهما الاقراء  
معها وقال مالک في  
فيما امر فيه الا امام اذا لا  
فلهما قال ابو حنيفة  
لا يقرأ خلف الامام في  
سكتان



قال الشافعي في القراءات  
خلفه لا ملام واجبة  
سواء أجهل أم لا  
لأنه فان أمكنه أن  
يقرا في سكتة لا ملام  
فهو لا اقراء معه  
قال الشيخ في القراءات  
لا ملام في غير ما لا يقرأ  
معه قال أبو حنيفة  
لا يقرأ أصلا فان قرأ

كان مكرهاً  
 قال بوخيفه بن النعمان  
 ولما مود ان يمشوا في  
 التاميين قال الشافعي  
 لو كان ويجعلهم  
 قال ابو نؤلى المامون له  
 وكان قهلاً قال الامام  
 غير المفضل عليه  
 الصاوي فقال ذلك  
 له

بقراءة دعوی قال یحیی وسمعت ما حکا یقول الامیر عندنا ان یقرأ الرجل وادع اماماً فیکمل بحمده کما کان  
 ۱۰ یترک القراءة فیما یجوز فی الامام بالقرعة اماماً ملک کلفت امریکه یفتی برؤس البیوت است نزدیک آنست که بخوارش  
 امام در نماز یکدیگر بیکدیگر بقرعه در آن نماز امام و ترک کند قراة را در نماز یک امام هر یکند در آن ترجم گوید که اختلاف فاکاره  
 اند در قراة پس اثبات امام شافعی گوید که واجب است قراة سورة فاتحه خواه امام بلند بخواند خواه تهیست و اگر ممکن شود  
 در سکنت امام خواندن بهتر است والا با او بخواند ملک گفت در نماز یکدیگر کند امام بخواند و در نماز یک تهیست خواند  
 خواندن و بوضیعه قراة با امام اصلاً جایز نمیدارد و احد علم باب یستحب التلمین للامام و التمامی مستحب است تلمین  
 امام را و امام را صالح ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انها اخبر  
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه قال اذا امن الامام فامنوا فاذن من وافق تاسیته تاسیث للملکة  
 خفله ما تقدم من ذنبه قال ابن شهاب کان رسول الله صلی الله علیه یقول آمین رسول الله صلی الله علیه  
 فرمود وقتی که آمین گوید امام شایز آمین گوید هرگز نه حال انیت هر که موافق افتاد آمین گفتن او آمین گفتن  
 آمرزید و یثوب و یخیر میث از آن گذشته است از آن او گفت ابن شهاب که میگفت رسول الله صلی الله علیه آمین  
 صالح عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی الصالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه  
 قال اذا قال الامام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا آمین فاذن من وافق قوله قول الملکة خفله  
 ما تقدم من ذنبه رسول الله صلی الله علیه سلم فرمود وقتیکه بگوید امام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بگوید آمین  
 پس بر آینه حال انیت هر که موافق افتاد سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد و یثوب و یخیر میث از آن گذشته است از  
 آن ان صالح عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه قال اذا قال احدکم  
 آمین قالت الملکة فی السماء آمین فوافقت احداهما الاخر خفله ما تقدم من ذنبه رسول الله صلی الله علیه  
 فرمود وقتیکه گفت یکی از شما آمین میگوید فرشتگان در آسمان آمین پس اگر موافق افتاد یکدیگر یکدیگر آمرزید  
 او را یثوب و یخیر میث از آن گذشته است از آن او ترجم گوید اختلاف کرده اند در جواب آمین امام شافعی و امام احمد میگویند  
 هر که امام و هر که کند مقتدیان و امام عظم با خفا قائل است و آمین بتجفیف میمست بدالف و قصر آن نیز آمده معنی آن  
 اللهم اسمع و استجب یا کذک فلیکن باب یستحب قراة سورة طویلة فی صلوة یجمعهم مستحب است خواندن  
 سورة دوازده نماز و نماز صالح عن هشام بن حرمة عن اسید ان ابابکر الصديق صلی الله علیه فقراً فیها  
 سورة البقرة فی الکتبتین کلیهما ابو بکر صدیق گذارد و نماز جمع را پس خواند دعوی سورة بقره در دو کتبت

**مالک** عن هشام بن عروة عن ابي يانعة سمع عبد الله بن حاتم بن ربيعة يقول صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح  
فقرأ فيها بسورة يوسف وسورة الحج فراءة بطيئة قال فقلت اذا القد كان يقوم حين يطعم الفجر فقال اجل عرو  
از عبد الله بن حاتم بن ربيعة كذا روي ما پس اثبت حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند وروی سوره یوسف  
وسوره حج خواندن بدرنگ استی که یعنی تدریج و توقف گفت عرو پس گویم قسم بخدا چون انقدر بخواند البته همتا شد  
باشد و قتی که طلوع میکند هیچ صادق پس گفت آری **مالک** عن یحیی بن سعید و ربيعة بن الحارث عن ابي القاسم  
بن همدان الفراء قصة بن عبد الحنفی قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان اياها في الصبح من كثرة  
ما كان يردد ها فوافقه گفت یاد نکردم سوره یوسف را که از بخاندن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح بسبب كثرة  
آن **مالک** عن نام ان عبد الله بن عمر بن الخطاب في الصبح فليقرأ بالعشر السواك من المفضل في كل ركعة بام القرآن وسورة  
جبد الله بن عمر بخواند در نماز صبح در حال سفره سوره نخستین از مفضل یعنی سوره قاف و الذاریات و طور و انشاد آن در هر  
میخواند سوره فاتحه و یک صحنه متون گوید رضی الله عنه فارضاه قید سفر احترازی نیست بلکه اتفاق است زیرا که عبد الله  
بن عمر تا وقتیکه در مدینه و مکه بود حاضر میشد در جماعات عاقد را میکرد و بانه اتفاق امامت کردن در سفر می افتاد و پس **مالک**  
باسناد ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري حبل الصبح والنجوى بآية مشتبكة و اقرا فيها تسونين  
طويلتين من المفضل حضرت عمر نوشت بجا ابوموسی اشعری که بگذارد نماز صبح را در آن حال که ستار را خا هر دو در سجده  
و بخوان در آن دو سوره **باب** یقرب و اوجه المغرب و البعث و کذا فی اول الفجر و الصبح من المفضل  
طويلة و قصيرة بحسب ما تيسر بخواند و در رکعت اول از نماز مغرب و شام بخوان در دو رکعت اول از نماز صبح و در هر  
سوره دراز یا سوره کوتاه موافق آنچه میسر آید **مالک** عن ابن شهاب عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه انه قال سمعت  
صلى الله عليه و آله بالطن في المغرب جبير بن مطعم گفت شنیدم حضرت ابي عبد الله علیه و سلم که خواند سوره طور در نماز مغرب  
**مالک** عن ابن شهاب عن جبير بن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن جابر بن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت  
الحارث سمعته وهو يقرأ بالمرسلات عرفا فقالت لسا بدني لقد ذكرتني فقرأت لك بهذا السقا انما الاخر ما سمعت  
من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها في المغرب ام الفضل شنید عبد الله بن عباس را که میخواند  
سورة المرسلات پس گفت اے پسر که من هر آنی که یاد دادی مرا بخواندن خود این سوره را  
که دس آن حضرت را شنیدم آن را از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که  
میخواند آن را و منسوب **مالک** عن یحیی بن سعید عن حدیث بن

قلنا علی  
 قال یحیی  
 عندهم و سألوا فی هذا  
 عندهم و لا حسن  
 انتهى و لا حسن  
 اذا قل على القوم  
 طول القرآن فقل  
 بطول الفصل على  
 حديث عمر عليه  
 السلام و لا علم قوله  
 ان قراءة القرآن في  
 كل صلاة في الصبح  
 في السفر في ان يجيب  
 ۱۰۹  
 السفر اتفاق في ذلك  
 لأن ابن عمر كان  
 يقرأ في صلاة الصبح  
 اذا كان مقبلا فقام  
 نافع ذلك منه  
 لاف السفر





منتخب العلماء  
 كراهية قراءة القرآن  
 في الركوع والسجود  
 والركوع والسجود  
 عند الركوع والسجود  
 ربه بغير الجحفة  
 ان الامام يقض على  
 سمع الله من عباده  
 والامام يقض على  
 ١٢  
 على ذلك الحديث  
 وقال الشافعي رحمه الله  
 بينهما سواء  
 من قلقت ذهاب  
 الجحفة الى الله فبقية  
 في شيء من الفرائض  
 بقية في الترتيب  
 الستة وهي الفرائض  
 خذ ان كان لا يقف  
 في شيء من الصلوة  
 المكتوبة وذهب  
 الشافعي الى ان يقف  
 في الركوع والسجود  
 في الصلوة وذهب  
 القاضى الى ان يقف  
 في الركوع والسجود

تمام نمیکند رکوع او را سجود او را مسئله اقل رکوع آنست بوجهی که دو کف دست بدو کعبه برسد و این جهت  
 آنست که وضع پیرمحل الکریمین مسنون شد و بران محل جاری گشت پس افزا رکوع همرا بخوابد باین صفت  
 و بجهت آنکه آنچه قریب قیام باشد وی بقیام مشبه است و اقل اطمینان آنست که مفصل شود روضه راس باز بپوی  
 بزمانی قلیل باشد و اکمال رکوع آنست که پشت و گردن هموار دارد و ساقین را نصب کند و دور کعبه ابد و دست خود  
 گیرد و اصابع متفرق سازد و نزدیک بپوی تکبیر گوید و روضه بدین کند و ذکر می آید از اذکار را نوره مانند سبحان بی غلیم  
 و سبحان الله مجده بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود آنست که قصد نکند بپوی خیزان و امثلاً از خوف چیزی  
 رکوع کند یا بسجده افتد و درین مسئله بحث است مسئله اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا ترک  
 اطمینان نمود در رکوع و سجود یا در قومه و جلوسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و محاب ابوحنیفه مختلف اند فتاوی  
 آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قومه و جلوسه سنت و بهو لیم در آیه و مشهور و فتاوی آنکه اطمینان  
 در رکوع و سجود واجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و شستن بدن بسجده بین و اسد علم باب النعمی  
 قواة القرآن فی الركوع باب در منع مصیطة از خواندن قرآن در رکوع صالک عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله  
 بن حنین عن ابیه عن علی بن ابي طالب ان رسول الله صلی الله علیه و آله حکمیه فی عن قراءة القرآن فی الركوع مختص  
 منع قنوت مختص صلی الله علیه و آله سلم از خواندن قرآن در رکوع باب یستحب للام ان یقول اذا رخص و اسعد عن الركوع  
 سمع الله من عباده و الامام سمع الله صلی الله علیه و آله سلم است امام را بگوید و فیکه بر میدارد و سر خود از رکوع سمع الله من عباده  
 و استحب است مقتدی را که بگوید اللهم ربناک الحمد صالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی سالم السما  
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال اذا قال الامام سمع الله من عباده فقالوا اللهم ربناک الحمد  
 فانه من وافق قوله قبل المثلثة خف لمسا تقدم من ذنب رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود و فیکه گفت امام سمع  
 من عباده پس بگوید اللهم ربناک الحمد نه یکا جعل انیست هر که موافق افتاد و سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد  
 آنچه پیش از آن گذشت از گنا مان او مشرح گوید که نزدیک امام عظم اقتضای گنا مان بر سمع الله من عباده و مقتدی  
 بر ربناک الحمد امام شافعی بگوید که امام و مقتدی هر دو صحیح کنند سمع الله من عباده و ربناک الحمد مسئله و گفته اند در  
 لابد است از قیام و اطمینان و اگر سر را از ترس یا نوازی بپوشاند که برادر و کفایت نکند و در اینجا بحث است چنانکه گذشت  
 باب ترک القنوت فی صلوة الفجر فیها باب در بیان ترک قنوت در نماز فجر و غیره صالک عن نافع عن ابی عبد الله  
 بن عمر کان لا یقنوت فی شيء من الصلوة بعد من عمر قنوت یخوفه و یخوفی از نماز یعنی نه در فجر و نه در غیر آن ترک قنوت  
 بن عمر کان لا یقنوت فی شيء من الصلوة بعد من عمر قنوت یخوفه و یخوفی از نماز یعنی نه در فجر و نه در غیر آن ترک قنوت

گفت قنوت بخواند چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در تمام سال مستحبی حدیث نزدیکی معمول بر همین است و نزدیکی  
خواندن قنوت در نماز غیر مستحب است و در سائر فرائض قنوت در وتریت نزدیک است مگر در نصف آخر از رمضان  
و محل قنوت در نماز صبح نزدیک است یعنی بعد از رکوع است و در و بن الریه سیر قبل از رکوع قنوت میکند و از انس بن مالک روایت  
روایت آمده و نزدیک است یعنی در قنوت چهار باید کرد و حدیث ابو هریره و معتدیان تا مین گویند حدیث ابن عباس در قنوت  
و تریز اختلاف علمای مذاهب عبد الله بن مسعود دوام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری این  
المبارک و انحرافه جامع بیان گفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذاهب مالک و شافعی  
واقوی درین باب مذاهب احمد و اسحاق است که اگر نازل از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصه و در سائر صلوة  
عامه مستحب است و قنوت و تر در آخر نصف رمضان متناکه است و در تمام سال مستحب است علم باب یضم کینه  
علی ما یضم علیه الوجه فی السجود پنج جهه امن المکین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بران روی خود را  
در حال سجده بر روی آن آورد آن بر دو کف را از هر دو دستین **مالک** عن ناظم ان عبدالله بن عمر کان اذا سجد وضع  
کفیه علی الذی یضم علیه وجهه قال ناظم و لقد رايت فی یوم شدید البرد و انذ لی هر چه کفیه من تحت برنس که حجت  
یضمها علی الحصباء عبد الله بن عمرو قتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران روی خود را  
ناظم و بر آئینه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن  
تا بنهد آنرا بر سنگ ریزه **مالک** عن ناظم ان عبدالله بن عمر کان یقول من وضع وجهه بالارض فلیضم کفیه علی  
الذی یضم علیه وجهه فلیضعها فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه عبد الله بن عمر میگفت هر که  
پیشانی خود را بر زمین پسندید که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بر وارد پیشانی را باید  
سردارد دو کف را از زیر آئینه خود است سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی مسئله سجده رضع هفت استخوان است  
بر رزمین جنبه دیدن و رکبتین و اطراف قد من سجده شصتین امرت ان اسجد علی سبعة ارباع الخ و لا بد  
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجده ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا بد است  
از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود و الا انبطاح باشد نه سجود و الکمال آنست که کعبه گوید  
بگوید و میباید که دو دست و انگشت یکدیگر را بنهینند و احوال خود بجانب قبله نشر کند و تفسیر یکن کند  
میان رکبتین و لطن را از فخذین و در فقیهین را از جنبین جدا دارد مسئله علمای متفق اند

۴۰  
مجلس  
ذهاب و بقاء العلم  
ان وضع الوجه فی  
السجدة واجب لم یضبط  
الیدین و الركبتین  
والقد من فاحیه  
الشافعی اظهر فلیضع  
کفیه علی وجهه  
ان وضع الیدین  
سنة و عامه الفقهاء  
علی ان یتکف الیدین  
فی سجده



قلت وعلیه  
 اهل العلم  
 قال اهل العلم انه  
 یمن بان یرفع سجدة  
 وبعث علی الارض  
 قلت  
 والذی انما علی  
 کراهیه الا قضاء  
 وهو من ان یضرب  
 البیضة علی عقیقه  
 ۱۱  
 رفعت مستوفی  
 غیر مطبوعه و ان  
 السنه ان یجلس  
 جلسته التمام الاول  
 السکانه المرض

بروزن وضع جبهه و سجده و اما نهادن دست و دوزانو و دو قدم نزدیک شامی واجب است از نزدیک الوجوه وضع یدین  
 سنت است نیز مستق اند بر آنکه کشف بر دوست و برآوردن آنها از آستین ضرورت **باب** الریض اذ لم  
 یستطیع السجود او ما براسه ایما و ریض فقیکه ترا ند سجده کردن یا بکند بر خود یا بر روی مالک عن ماض  
 ان عبد الله بن عمر کان یقول اذ لم یستطیع للریض السجود او ما براسه ایما و لم یضرب علی جبهته شیئا عبد الله بن  
 می گفت و فقیکه ترا ند یا سجده کردن باید که یا بکند بر خود یا بر روی پیشانی خود چیزی یعنی خاک یا چیزی  
 تا بر آن جبهه برساند مسلمه ریضیکه اشاره رکوع میکند و او را می باید که محاذی کند جبهه اقدام رکبتین و اگر محاذی موضع سجود  
 گرداند بهتر باشد و اگر رکوع و سجود در دو کد سجود می باید که اخفض باشد از رکوع **باب** صفة السجود در بیان کیفیت سجود  
**مالک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عمرو اسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه قال له  
 من الذین یصلون علی اوراکهم قال قلنا لا ادری و الله قال مالک یعنی الذی یسجد لا یرفع عن الارض سجده  
 و هو کما حق بالارض عبد الله بن عمر گفت و اسع ابن حبان شاید تو از آنها هستی که نماز میکنند بر سر نهایی خود  
 و اسع گفت من ندانم قسم خدا گفت ملک را امید داشت ابن عمر کسی که سجده میکند و بلند نمی شود از زمین سجده میکند در خاک او  
 متصل است بزمین مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه سنت است که بر دار و سر نهایی خود او اعتماد کند بزمین **باب**  
 یجلس بین السجدين کجلسته الصلوة و لا یجلس علی صدق قلمه لا یضع رة بشینه در میان دو سجده مانند نشستن  
 نماز و نشیند بر قدم و دو قدم خود **مالک** عن صدقة بن یسار عن المغیره بن حکم انه رای عبد الله بن عمر  
 فی سجده بین فی الصلوة علی صدق قدمه فلما انصرف ذلک قال انها لیست سنة الصلوة و اما افضل هذا  
 من اجل انها شیخه مغیره بن حکم دید عبد الله بن عمر را که رجوع میکرد در میان دو سجده در نماز بر مقدم و دو قدم خود بر فقیکه  
 بازگشت از نماز ذکر کرده شد پیش از این سلسله گفت بر آئینه این جلوسیت سنت نماز و جز این نیست که سکنیم این  
 بسبب آنکه بیارم مسلمه انصار در میان سجده یعنی نشستن بر صد و قدیم نزدیک بن عمر کرده است نزدیک عبد الله  
 بن عباس سنت و عمل آنرا بر عبد الله بن عمر و اول است و اهلئان درین جلوسیت مکن سنت است که قدم و علیه اهلئان کند  
 جلوسیت و ترک آن هر دو حدیث آمده است و هر دو صحیح است **باب** صفة الجلوس فی الصلوة بیان طریق نشستن  
 و نماز **مالک** عن عبد الرحمن بن قاسم عن حنبل الله بن عبد الله بن عمر انه اخبره انه کان یرى عبد الله  
 بن عمر یجلس فی الصلوة اذا جلس قال ففعلت وانا یومئذ حدیث الحسن فنهانی عبد الله بن عمر قال انما  
 الصلوة ان تشبیه جلت الیمنی و یقول جلت الیمنی قلت له فانک تفعل ذلک قال ان یجلس علی



[illegible]

آنروز نوجوان جو دم پس منع کرد و مرعیه لبه بن عمر و گفت جز این نیست که سنت نماز است که هتادو کنی بایست خود را

و بهر بچه ای که بیایم چه خود پس بگیریم که از هر بچه ای که از این را یعنی می شناسی چانه را از او پس گرفت هرگز از دو پای من پس نگیرد

وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ لَهُ أَسْمَاءُ الْغَيْبِ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۚ

بن عمرو و حنّان اباه کان یفضل ذلک قاسم بن محمد نمود با ایشان صفحه نخستین در وقت تشدید بس تپاده کرد و بای

خود را و به پیانید پای چپ خود را و نشست بر سرین چپ خود و نه نشست بر قدم خود بعد از آن گفت نمودم این مجلس

صبيد السيرة عبد الله بن عمر بن الخطاب و هو الذي ذكره في تاريخه مالك بن دينار انه سمع عبد الله بن عمر

صلى الحبيب رجل فلما جلس الرجل في اربع ترع وثني بخلية فدا انصرف عبد الله عاب ذلك عليه فقال الرجل

[illegible]

ششمنہ برابر گفت افزودہ آئے ممکنے تو اس کا راز اس گفت عبدالعزیز عمر آئینہ من بہارم مترجم گوید اختلاف کردہ اند

علما و بیه جلوس شایسته اختیار کرده است و در شهدا اول که نصب کند قدم بین و نشیند بر سیر می و در شهدا آخر تو که معنی

یسری لهبار دوازیزمیران ناما اعتمادان چپ بر سرین واقع شود و مالک در هر دو قصد نمود که استیقا کرده است و ابو حنیفه

نصیبی جلوس بر لیری در هر دو قعه اختیار نمود و دست و این هر دو واسع و جایز است مسلم هر صفت که شنید از آن

و تورات اقرارش جایز باشد و اختلاف اندک در سینه است و شبیه آن می نماید که مودعی بر بعضی کلامی شده است مودعی

باب جبر السعد ولها كاتبة ساچ باب در بیان تسبیحهای سجد تمیزیها

بِقَوْلِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّكَائِبَاتِ لِلَّهِ الطَّيِّبَاتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا أَمَّا النِّبِيُّ وَرِجَّةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا

وَعلى عباد الله الصالحين أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبدا ورسولا سعيده الرحمن شنيذ الرحمن المظفر

و اد بر منبر بودی آنوقت مردمان را تشهد بقول خود که گوید انقیاد همه اله منتهی این کلمات است که تعلیمات توحید خدا را ست

اعمال حسنه پاكيزه خدا تر است پاكيزه اندك خدا تر است سلام بر تو باداي پيغمبر رحمت خدا و بركات او سلام بر ما باد و بر بندگ

تایسته کلان خدا را می بیند و می شناسد و او را می شناسد و می شناسد که بخدا بنده خدا رسول است مالک ملک ماست

لما قلت  
الشافعي يقول في الخبر  
الاول مفترضا وهو  
ان يقعد على بطن قومه  
اليسرى ونصب النبي  
وفى التمسك الا بحسب  
مؤمن كما هو من  
مؤمن ١٥  
يخرج رجله فيضع  
اليمنى في نصب اليمنى  
ويقعد على الارض  
وقال الوجيعة فقد  
فهمها مفترضا وقال  
مالك فقد فهمها على  
الارض متوكفا  
رجله اى عطفها

الشافعي  
الأول مفتي شافعي  
يقيم على طين قديم  
صبي

المبصر  
وفى القليل  
منه  
١١

الخروج من حلبة فضيحة  
اليسرى ومضيق

وقال ابو حنيفة تفقد  
فيها مائة

الملك يقف فيها على  
الارض منقوش على

ای عطفی

بن عمر كان يشهد فيقول **بسم الله** التحيات لله الصلوات للزكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته **عليه**  
 وعلى عباد الله الصالحين **اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبدا ورسوله** الله يقول هذا في الركعتين الأولى  
 ويدعو اذا قضى تشهدا بآياله فاذا جلس في آخر صلاته تشهد كذلك ايضا الا انه يقدم الشهادتين يدعوا بآياله  
 فاذا قضى تشهدا واراد ان يسلم قال **السلام على النبي ورحمة الله وبركاته** السلام **عليه** وعلى عباد الله الصالحين  
 السلام عليكم عن حميد بن عمار عن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول ان من شهدني في صلاة  
 لم يكتف بسم الله التحيات لله الخ يجوز ان يقرأ في تشهدا في ركعتين يعني في ركعة اول دعا ميكروا بانجو در خطا او سريده  
 وفتيكه تمام ميكرو تشهد خود را پس فتيكه می نشت در آخر نماز خود تشهد بخواند همچنین نیز مگر آنكه مقدم ميكرو تشهد  
 بعد از آن دعا ميكرو بانجو خطا او سريده پس چون تمام ميكرو تشهد خود را بخواند است كه سلام دهد ميكفت **السلام على**  
 ورحمة الله وبركاته الخ ميكفت السلام عليكم بجانب راست خود بعد از آن رد ميكرو بر امام پس اگر سلام ميكفت و  
 کسی از جانب چپ او رد ميكرو بروی یعنی جواب سلام ميدها **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن جابر  
 زوج النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزكيات **اشهد ان لا اله الا الله**  
 و**اشهد ان محمدا عبده ورسوله** السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته  
 السلام **عليه** وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة ميكفت وفتيكه تشهد بخواند التحيات الخ  
**مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول  
 اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزكيات **اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبدا**  
 ورسوله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام **عليه** وعلى عباد الله الصالحين  
 السلام عليكم حضرت عائشة وفتيكه تشهد بخواند ميكفت التحيات لله الخ مسلمة همه صيغ تشهد مودعي از قوس  
 واختلاف الله در اختيار است ودرين اختلاف هم دليلي قوي بهم ميرسد پس بايد گفت كه هر صفتي كه خواند مودعي  
 سنت است و عامل بختم مسلمة شافعي الفاظ مترادف را حذف کرده اقل تشهد گفته است و بهمني قريب  
 بقايد تنقيح مناط والله علم **باب** الاشارة بالسجدة في التشهد باب در بيان صفت اشاره بانگشت سبوي  
 در تشهد **مالك** عن مسلم بن الحجاج عن علي بن عبد الرحمن المعامري انه قال راني عبد الله بن  
 عمر انا احبب بالمحصباء في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اصنع كما كان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يصنع فقلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

لا قلت اختصارا  
 الخ في تشهد في ركعتين  
 والشافعي تشهدان

۱۱۶  
 عباس والاشهاد  
 عمر واخذوا مني  
 التماس في الاشارة

اذ اجلس في الصلوة وضع كفك اليمنى على فخذك اليسرى وقبض اصابعك كلها واسأربا صبيغ التراب على ارجلك  
 ووضع كفك اليسرى على فخذك اليمين وقال هكذا كان يفعل صلى بن عبد الرحمن گفت دیدم اعدا الله بن عمر  
 ومن بازي ميگردم ببتك زير ما در نماز پس قتيكه باز گشتم منع كروم و گفتم بمن چنانكه ميگردم بخيرت صلى الله عليه  
 گفتم چگونه مي كروم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت چون مي نشست در نماز مي نهاد كف راست خود بر ران راست  
 و بنده ميگردانگشتان خود را بر همه آن و اشاره ميگردان آن انگشت خود كه نزديك با هم است و مي نهاد كف چپ را  
 بر ران چپ خود و گفت ابن عمر انچه بن كروم انحضرت صلى الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن دينار انه قال  
 را في عبد الله بن عمر انا اذ حملوا واشيد باصبعين اصبع من كل يد فتمتاني مسلكه فمما رزديك شافعي است  
 كه همه اصابع را جمع كند و بسوچه اشاره نمايد چنانكه ابن عمر نقل كروم وضع اشاره قول اهد است محدث مسلم و غيره  
 آنكه غرض از اشاره توحيد است تا قول افضل معاضد كيد يگر واقع شود باب صفة الصلوة على النبي صلى الله  
 عليه باب و كيفيت درود فرستادن بر نحضرت صلى الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن ابى بكر بن محمد  
 بن عمر بن خرم عن ابيه عن عمر بن سليم الزرقاني انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله  
 كيف نصلي عليك فقال قلوا اللهم صل على محمد واذواجه وذرنيته كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد  
 واذواجه وذرنيته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد حميد اصحاب گفتند يا رسول الله چگونه درود فرستيم بر تو  
 پس فرمود بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد مالك عن نعيم بن عبد الله المجهري عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه  
 اخبره عن ابى مسعود الانصاري انه قال انا انار رسول الله في مجلس سعد بن عباد فقال له بشير بن سعد  
 امرنا الله ان نصلي عليك يا رسول الله فكيف نصلي عليك قال فسكت رسول الله صلى الله عليه  
 حتى تخلفنا ان لم يسأله ثم قال قلوا اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد  
 و على آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العلمين انك حميد حميد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاري گفت  
 تشريف آورد انحضرت صلى الله عليه وسلم پيش ما در مجلس سعد بن عباد پس گفت اورا بشير بن  
 امر فرموده است ما را خدا متعالى با نكه درود فرستيم بر تو يا رسول الله پس چگونه درود فرستيم بر تو  
 پس سكوت كرد انحضرت صلى الله عليه وسلم تا آنكه آرزو كرديم كه اين سائل كاشكه سوال ميكره و از انحضرت صلعم  
 بعد از اين فرمود بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد و سلام بهمان صفت است كه دانسته ايد مسلكه حميد اهل علم بر آنند كه صلوة  
 گرفتن بر انحضرت صلى الله عليه وسلم مستحب است در تشهد اخير غير واجب بسوى همين معنى و ايلات ميكنند نقطه

نقلت  
 اثر اهل العلم على نسخها  
 الاشارة بالاصح  
 اليه عند قوله لا اله الا الله  
 وهو الصحيح من ذهب  
 الى خيفة ذكره  
 في الموطأ  
 نقلت  
 اهل العلم على الصلوة  
 على النبي صلى الله عليه وسلم  
 ۱۱۷  
 صحيح مسند في الشهد  
 الاخير غير واجبة  
 والى هذا بشير بن سعد  
 عن عاتقة في باب  
 الشهد وان الشهد  
 الاول على ما ذهب  
 الشافعي فقال لا يجزى  
 في الشهد الاخير فان  
 لم يصل له ثم صلواته  
 واستغفارها في الشهد  
 الاول



[illegible]

التي هي في الحقيقة  
التي هي في الحقيقة

قبول اوعلى و صافر  
على على ناهج  
فلاهم على  
على على النارية  
على من الركنين  
خاص من سلم  
من هب الى جنة  
سجدان وهو  
ساها انم بعد  
سلام من كعبين  
والشافي ابن  
وهو ابن جنة

ما لك عن ابن شهاب عن ابي بكر بن سليمان بن ابي حنيفة قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر ركعتين  
 من احكام صلواتي النهار الظهر والعصر فصل من اثنتين فقال له ذوالشمالين رجل من بني زهرة بن كلاب قصرت  
 الصلوة يا رسول الله ام نسيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قصرت الصلوة وما نسيت فقال له  
 ذوالشمالين قد كان بعض ذلك يا رسول الله فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس فقال اصعد  
 ذوالشمالين فقالوا نعم فاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يلحق من الصلوة ثم سلم ابو بكر بن سليمان گفت كه  
 است من كه رسول الله صلى الله عليه وسلم گذارد دو ركعت از يكی و نماز آخر روز ظهر بود يا عصر پس سلام داد و بعد از دو ركعت پس  
 بچهار ركعت صلعت ذوالشمالين مردی از بني زهره بن كلاب يا كونا هه شخشا نماز يا رسول الله يا فراموش فرمودی پس گفت نخست صلعت  
 نكوتا هه گردانیده شده است نماز و من فراموش نموده ام پس گفت ارا و ذوالشمالين بر آئینه بوده است بعضی آنچه ذكر شد را  
 پس می گوید و آنحضرت صلعت با مردان پس سید یا راست گفت ذوالشمالين گفتند آری يا رسول الله پس تمام كرد آنحضرت صلعت  
 آنچه باقی مانده بود از نماز بعد از آن سلام داد ما لك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيد عن ابي سلمة  
 بن عبد الرحمن مثل ذلك ابن شهاب با زید سعيد بن السید از ابوسلمة بن عبد الرحمن مانند این روایت كرد قال  
 يلحق قال ما لك وكل سهو كان نقصان من الصلوة فان صحجه قبل السلام وكل سهو كان زيادة في الصلوة  
 فان صحجه بعد السلام گفت ملك بر سهو كه نقصان است از نماز پس بر آئینه سجود او پیش از سلام است بر سهو كه  
 زیاده است در نماز پس بر آئینه سجود او بعد از سلام است ترجمه گوید و برین تشبه و سلام برای سجده سهو ذكر نشده  
 نه سبب جهو بر همین است كه بعد سجده سهو تشبه و تسلیم نیست و الله علم مسئله آنحضرت صلى الله عليه وسلم سلام داد  
 آن قاطع صلوة است و فعل كشیر كرد كه در صورت عدم ناقص صلوة است بعد از آن بیاد آورد و اتمام فرمود  
 سجده كرد پس آنست كه فعل چیزی كه بعد آن ناقص نماز است بطریق سهو موجب سجده سهو است مسئله  
 گفته اند كه تطویل ركن قصیر مثل قومه و جلسه بین بسجده تین مجل است و نیزه نظر زیر كه بعضی صحابه را دیده اند  
 قومه ركوع و سجده و آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ما بین بسجده تین قریب شود بوده است و بعضی صحابه چندین  
 ایستاد در قومه كه حاضران گمان میكردند كه سهو کرده است پس تطویل این اركان فی الجمله شروع است  
 در چه سنتی كه جهو بران رفته اند قصر آنهاست مسئله اگر تشبه اول فراموشی كرد و راست ایستاد و در  
 كالت بیاد آورد و خود نكند و اگر راست نه ایستاده است خود نكند اما اول پس بعضی ثلث نمازانی بین جهو بر آن و سجده سهو  
 به عدم تمام قیام باب عن قلمن كفتین و لم یجلس لهما یسجد یسجدین قبل التسليم كه بابت بعد ركعت از گمانی یا جهو بر

العاكفة في فضل الصلاة  
 واستخرج له الشافعية  
 وهو فضل شىء يبطل  
 الصلاة عن مؤدونها  
 من هذا ما عمل به  
 السهو خففوا في حال  
 الشافعية في الجريد على  
 بين الشهد واللام  
 ابراهيم قال ابو حنيفة  
 حله بعد السلام ابراهيم  
 وقال بالادان سحر  
 بفصل عن قبل السلام  
 ابراهيم اذ يذبحه  
 هو القبل القديم  
 للشافعية قال احمد بن  
 حنبل وروى عن محمد بن  
 السهم يستعمل في وضوءه  
 فان ترك التيمم لم يضر  
 فقبل السلام ولا يضر  
 الظهور خسا بسلام  
 عن الركعتين فبعد السلام  
 فقد اتفق الحفاظ على  
 ان النسيء فيهما  
 هذا الحديث ظاهر  
 قد اجماعنا



۴۴

اهل  
العلم وقاص  
المشقة

مکملہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یونس

۱۰۰

مواہب

الفاخرة

والضوء في العرش

عبدالله بن محمد

2

۱۰۰

منه

الشيخ

سید محمد

الافق وقفا

مجلس

بجانب

در نه نشستن نخستین فراموش کرده باید که در آخر نماز سجده کند و سجده پیش از سلام مالک عن ابن شهاب  
الاخر عن عبد الله بن جحينة انه قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين ثم قام فلم يجلس فقام الناس معه  
فلما قضى صلوته ونظرنا تسليما كبر ثم سجد سجدتين وهو جالس قبل التسليم ثم سلم عبد الله بن جحينة  
گزارد برای ما یعنی امامست کرد و نماز برای رسول الله صلى الله عليه وسلم دو رکعت پس چهار رکعت نشست پس چهار رکعت  
مردمان همراه او پیش قیامه تمام کردند و نماز خود را و نظر شدیم سلام گفتن او را یکی گفت بعد از آن سجده کرد و سجده داشت  
پیش از سلام بعد از آن سلام داد **مالک** عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن هرم عن عبد الله بن جحينة انه  
قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر فقام في ركعتين ولم يجلس فيهما فلما قضى صلوته سجد سجدتين  
ثم سلم بعد ذلك عبد الله بن جحينة گفت که گزارد برای منی آخرت صلى الله عليه وسلم نماز ظهر را پس چهار رکعت  
و نشست در آن دو رکعت پس چهار رکعت مردمان همراه او پس قیامه تمام کردند و نماز خود را سجده کرد و سجده باز سلام داد  
ازین مسئله ازین حدیث علیه ترک قعدہ اولی یا تشهد او سجده سهو را فهمیده شد و اما ترک تشهد فقط پس بجهت  
است که قعدہ مشروع نشده است مگر برای تشهد پس ترک وی احتیاط بعلیه و شافعیه ترک قنوت و صلوٰه علی النبی صلی  
و قعدہ اولی مانند ترک قعدہ اولی و تشهد او ساخته اند و چون نزدیک قنوت سنت قائم نیست و همچنین در دو رکعت  
مسئله نیست این مسئله بر قاعده ما راست نباشد **باب** من قام فی اربعه ساجدات و سلم خاسته سجد سجدتین بعد التسلیم  
بایستد در چهار رکعت و گزارد رکعت پنجم را خواه بعد از قعدہ آخره یا بغیر آن فراموش کرده باید که سجده کند و سجده بعد از سلام  
اشیخین عن ابن مسعود قال یحیی قال مالک فین سهی فی صلوته فقام بعد تمامه الا ربع فقل ثم رکع فلما رکع راسه من الركوع  
انه قد کان انما ینحی فیجلس لا یسجد ولو سجدا حکا السجدتین لم اذ ان یسجد الاخر ثم اذا قضی صلوته فلیسجد  
سجدتین وهو جالس بعد التسلیم گفت مالک با شیخ خود فراموش کرد و نماز خویش را و بعد تمام کردن خود چهار رکعت را پس رکعت  
باز رکوع کرد پس قیامه برداشت سر خود را از رکوع خود یاد آورد و رکعتی تمام کرده بود و نماز را باید که این شخص جوع کند پس بنشیند و سجده کند  
در صورت سجده کرده باشد یکی از دو سجده و منی پنجم که سجده دیگر کند بعد از آن چون تمام کرد و نماز خود را باید که سجده کند و سجده دوم  
نشسته باشد بعد سلام دادن مسئله متبیح کرده اند این را بنیاده رکعتی فافوق آن و نماز سهو پس در صورت زیاده را  
کان لم یکن یکنه و نظم صلوٰه را تمام نماید و سجده سهو کند **باب** من شک فی صلوٰه حلّ صلی ثلثا و اربعاً فلیجمل رکعتاً آخری ثم یسجد  
سجدتین قبل التسلیم هر که شک کند و نماز خود را یا گذارده است سه رکعت یا چهار رکعت پس باید که متر کند او را سه رکعت و باید که گزارد  
رکعت دیگر را بعد از آن باید که سجده کند و سجده پیش از سلام **مالک** عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن جحينة ان رسول  
الله

من  
 والآخره قال الى  
 الخامسة رجع الى القدره  
 مالم يبعجل وتثبات ثم بعجل  
 للسودون قبيل الخامسة  
 بالسبق بطل فخره ولو  
 قدر في الرابعة ثم قال  
 لم يسلط على القدره  
 مالم يبعجل الخامسة  
 وسلم وسجل السودون  
 قبيلها بالبعده ثم فخره  
 فيضم اليها ركعة اخرى  
 لتكونا طويلا فان اوضح  
 وقطع الصلوة بالركعة  
 ١٢١  
 القضاء لا يصح ان يشترط  
 فلا عند الشايعين في  
 اي حال ذكرته الخصة  
 صلة الى الزائد على  
 وتبين الصلوة مما قبل  
 الزائد ثم سجل السهو  
 وفي معنى الركعة عند  
 الركوع والسجود وجهه  
 على من هذا الخفية  
 ان يقال في حديث  
 ابن مسعود انه  
 حكاه عن حال نعله  
 عبد القادر

ووجب  
بيان انه غير  
ولم يرض  
قام بعد الفقرة  
حكايه حال نفعه



صلی الله علیه وسلم قال ان احکمکم اذا قام یصلی جاءه الشیطان فلیس یحتسب لای بدی که صیلة فاذا وجد ذلك احدکم  
فلیس یسجد تبین وهو جالس سئل الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر آئینه یکی از شما وقتیکه می ایستد در حالیکه نماز میگذارد و شیطان  
شیطان می آید پس مشتبه میگردد و نمیداند که چه قدر گذارد و هست پس چون باید بمنین را یکی از شما باید که بخشد کند  
و سجده و او نشسته باشد **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شک احدکم  
فی صلوته فلیزید رکعة فلیصل رکعة و لیسجد سجد تبین وهو جالس قبل التسلیم فانکانت الركعة  
القولی خامسة شفها بهاتین السجدة تبین وان کانت رابعة فالسجدة تبین ترغیتم الشیطان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
وقتیکه شک کنی یکی از شما در نماز خود پس ایست که چه قدر گذارد و هست آیا سه رکعت گذارد و هست یا چهار رکعت پس باید که بگذارد  
یک رکعت دیگر و باید که سجده کند و سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارد و آنرا رکعت پنجم شفع ساخته باشد  
آنرا باین دو سجده و اگر باشد رکعت چهارم پس دو سجده و خاک آلوده کردن است روی شیطان را **مالک** عن عمر بن محمد  
بن زید عن سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر کان یقول اذا شک احدکم فی صلوته فلیتوخ الذی یظن انه  
منی من صلوته فلیصله ثم لیسجد سجدة فی السهو وهو جالس عبد الله بن عمر سئلت چون شک کنی یکی از شما در نماز خود  
پس باید که قصد بکنی چیزی را که گمان میکنی که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بگذارد و آنرا بعد از آن سجده و او نشسته  
سجده و او نشسته باشد **مالک** عن حفیف بن عمر و السهمی عن عطای بن یسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن  
العاص کعبا لاجار عن الذی یشک فی صلوته فلا یدری که صیلة اثم اربعا فکلاهما قال لا یصل رکعة اخری و لیسجد  
سجدة تبین وهو جالس عطای بن یسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر و بن العاص و کعبا لاجار را از تخفصیکه شک میکنند در نماز  
خود پس نمیداند که سه رکعت گذارد و هست یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بگذارد رکعت دیگر و بعد از آن سجده کند و او نشسته  
و او نشسته باشد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا شکی عن النیاس فی الصلوة قال لیکنو احدکم  
الذی یظن انه منی من صلوته فلیصله عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد از نسیان در نماز میگفت باید که قصد بکنی  
یکی از شما چیزی را که گمان میکنی که فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد و آنرا **مالک** انه یبلغ ان جلا  
سال القاسم بن محمد فقال انی اهم فی صلوته فیکثر ذلک علی فقال القاسم امض فی صلوته فانک لن یدعک  
حق تنصرف و انت تقول ما احدثت صلوته شیخی سوال کردم قاسم بن محمد را پس گفت بر آئینه من شک میکنم در نماز  
پس بیار می باشد این شک من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس بر آئینه حال نیست که نخواهد رفت شک آن قوتی که  
باز گردی و ترس میکنی که من تمام کرده ام نماز خود را **مالک** انه یبلغ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انی لا خیر لای





[illegible]

67

في هذا الحديث يجوز ان  
يكون في بعض صلواته  
اما في بعضها ما هي  
وجزا في الصلوة اياما  
وفي هذا الحديث يجوز  
ان يجعل الله اذا حدثت  
نعمه في الصلوة وجواز  
المشارة المفهومة ان  
الضيق فقل نعم وجاز  
ان يدل كراهه تعالى في الصلوة  
ولقراء القرآن ويبنى  
الثلاثة الذكر ويبنى  
مع ذلك اعلام شمس  
الذكر البعوى كل في الف



واستحبنا في ذلك باب وجوز دست رسانیدن بسنگ نيزاي يعني براي هموار کردن در نماز و مستحب نکردن این کار است  
**مالك** عن ابى جعفر القاري انه قال دايث عبد الله بن عمر اذا اهل المسجد صبح الحصباء لموضع جهنم  
 صبحا خفيفا ابو جعفر قاري گفت دیدم عبد الله بن عمر را چون فرو میزد تا مسجد کند دست میرسانید بسنگ نيزاي را بر  
 جای پیشانی خود دست رسانیدن بک **مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان ابا ذر كان يقول صبح الحصباء  
 في الصلوة مستحبا واجدا وتركها غير مستحبا ابو زر غفاري می گفت دست رسانیدن بسنگ نيزاي در نماز مکيه است  
 و ترك آن بهتر است از مکة شتران سرج شتر هم گوید ترك آن بچه شغل کند مصلی را از محافظت ارکان صلوة بهتر است لیکن  
 فاسد میکند نماز را تا وقتیکه عمل کثیر نباشد **باب استحباب ترك الا لتفات في الصلوة** باب در مستحب بودن ترك  
 بجانب غیر قبله در نماز **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر انه یکن یلتفت في صلوة عبد الله بن عمر التفت بغيره  
 در نماز و لعین چپ و راست نمی نگریست **مالك** عن ابى جعفر القاري انه قال كنت أصلي وعبد الله بن  
 عمر لم يثنى ولا أشعوبه فالتفت فغضب ابو جعفر گفت نماز میگذارد و عبد الله بن عمر پس پشت من بود و من هم  
 او را پس التفت کردم پس بدست گرفت مرا یعنی اشاره کرد و بانکه التفات مکن ترجمه گوید التفات را سر ته به است  
 او را بگو که بشو چشم نکرد و خسار و گردن بجال خود باشد و این قسم التفات نه مکرده است و نه مفید نماز بلکه از حضرت  
 علیه صلوة و السلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله تحول شده باشد و این قسم  
 حرام است و مصلی صلوة نیست بیوم آنکه التفات قبله برهم خورد و اکثریدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مصلی  
 صلوة است **باب التاكيد في حضور الجماعة** باب در بیان تاکید حاضر شدن جماعت **مالك** عن ابى الزناد  
 عن الامام عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذی نفسی بیده لقد هممت ان امری بحطی فحفظت  
 ثم امرت بالصلوة فيؤدون لها ثم امرت بجلاد فيؤم الناس ثم اختلف الى الجبال فأخرق بنيهم والذی نفسی بیده لم أعلم  
 احدا منهم اني فعلت ما فعلت او هو ما بيني وبين هذا العشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم کسی که نفس من  
 در دست قدرت اوست بر آنکه مقدردم که بفرمایم کج کردن همی پس جمع کرده شود و آنرا بعد از آن بفرمایم نماز پس  
 اذن گرفته شود برای نماز و بعد از آن بفرمایم شخصی را پس امامت کند مردمان را بعد از آن تخلف کنیم از نماز متوجه شده  
 بسوی مردانی که حاضر نشده اند یا بنصف اینست در ضیعت این مردمان و پیغمبری ایشان متوجه شوم بجا نهایی ایشان  
 پس بسوزانم خانه های ایشان را قسم کسیکه نفس من در دست قدرت اوست اگر بداند یکبار ایشان را که در حق است  
 استخوانی چرب را یا دو استخوانی بپزد که یک باشد البته حاضر شود بنماز حاضر می شود اتوی اقول است که جماعه فرض الکفا

قلنا اهل العلم  
 و طبعها اهل العلم  
 ان ترك ما ثبت من  
 الصلوة احث ولا  
 يفسد الصلوة ما  
 كان علا يسيرا  
 قلنا قلنا  
 اهل العلم لا يلتفت  
 لا يفسد الصلوة  
 ما لم يتحول عن القبلة  
 بجميع ما كان شافيا  
 آثر الناس من التفت  
 ١٢٤  
 عليه وسلم  
 قلنا لا يلتفت  
 النفس سنة في الصلوة  
 عند الجمهور و يفتيه  
 عند ان يقولوا  
 لقد هممت ان امری  
 بالصلوة على ما  
 ترك الجماعة لان  
 ربا يلهي بالصلوة  
 ثم يظفر به الصلوة  
 فلا يفعلها على ما  
 بهمة يعتقد فيجوز  
 ايضا ان يقال كان

الصلاة  
 ولا يجزئ  
 من صلاة الجماعة  
 التي هي  
 عظم الدين والادب  
 و منها اهل العلم  
 ان ترك ما ثبت من  
 الصلوة احث ولا  
 يفسد الصلوة ما  
 كان علا يسيرا  
 قلنا قلنا  
 اهل العلم لا يلتفت  
 لا يفسد الصلوة  
 ما لم يتحول عن القبلة  
 بجميع ما كان شافيا  
 آثر الناس من التفت  
 ١٢٤  
 عليه وسلم  
 قلنا لا يلتفت  
 النفس سنة في الصلوة  
 عند الجمهور و يفتيه  
 عند ان يقولوا  
 لقد هممت ان امری  
 بالصلوة على ما  
 ترك الجماعة لان  
 ربا يلهي بالصلوة  
 ثم يظفر به الصلوة  
 فلا يفعلها على ما  
 بهمة يعتقد فيجوز  
 ايضا ان يقال كان







والصبر لا يستطعونها او نحو هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود علامت فاروق در میان ما و در میان منافقان حاضر شدن نماز عشا و نماز صبح است منافقان نمیتوانند آنرا یا کلمه گفت مانند این ما **مالك** عن سمیعی بن ابی بکر بن عبد الرحمن عن الحكم السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلمون ما في العمة والصبر لا توها و لو جوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در نماز عشا و نماز صبح است البته بپایندگی آنها اگر چه بر سرین خود عیش و سرور بشنند **مالك** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حمزة ان عمر بن الخطاب فقد سلیم بن ابی حمزة في صلاة الصبح وان عمر بن الخطاب غدا الى السوق ومسك سليمان بين السوق والمسجد فمر على الشفاء ام سليمان فقال لهالم ام سليمان في صلاة الصبح فقالت اني باتت يصلي فغلبته عيائه فقال عمران اشهد صلاة الصبح في الجماعة احب الى من اقيم ليلة عمر بن الخطاب نيا فت سلیم بن ابی حمزة اور نماز صبح و عمر بن الخطاب اول روز رفت بسوی بازار و خانه سلیم در میان بازار مسجد بوده است پس گذشت بر شفا مادر سلیمان پس گفت او را ندیدم من سلیمان را در نماز صبح پس گفت شفا بر آئینه او شب گذرانید در آن حال که نماز میکند و پس غالب شد بر وی و چشم وی یعنی بسبب طول قیام لیل وقت صبح بر وی خواب غلبه کرد پس فرمود حضرت عمر بر آئینه آنکه حاضر شوم من نماز صبح را در جماعت بهتر است نزدیک من از آنکه استاده شوم یک شب یعنی نماز تجمعه گذارم تمام شب **مالك** عن حماد بن سعید عن محمد بن ابراهيم عن عبد الرحمن بن ابی حمزة الا نصارى انه قال جاء عثمان بن عفان الى صلاة العشاء فراهل المسجد قليلا فاضلجه في مخرج المسجد فانتظر الناس ان يكثروا فانათاه ابن ابی عمرة فخلس اليه فساله من هو فاجاب فقال له ما معك من القرآن فاجابته فقال له عثمان من شهد العشاء فكم اقام نصف ليلة ومن شهد الصبح فكم اقام ليلة عبد الرحمن بن ابی حمزة گفت آمد عثمان بن عفان بسوی نماز عشا پس کم دید اهل مسجد پس باز گشتید در مسجد انتظار میکردم و دو نماز که بسیار شوند پس آمد نزدیک حضرت عثمان پس ابی حمزه پس نشست نزدیک او پس حضرت عثمان او را گیت پس ابن ابی حمزه خبر داد او را پس فرمود حضرت عثمان جیت با تو از قرآن پس خبر داد او را پس گفت حضرت عثمان او را هر که حاضر شود بنماز عشا پس گو یا که قیام کرده است نیم شب و هر که حاضر شود نماز صبح را نیز پس گو یا قیام کرده است تمام شب امتزجم گوید رضی الله عنه وارضاه که در حدیث تاکید حضور جماعت در عشا و صبح واقع شده و از آن جهت که بر اهل کسالت و منافقان بسیار دشوار است پس شارح تاکید بلیغ فرمود درین دو نماز تخصیص نماز جبر باشد این مردمان را و در بعضی احوال تاکید نماز عصر نیز آمده و از آن جهت که اکثر ناس اهل زراعت و تجارت و حرفه در عصر نماز می کنند

ان قلت  
تخصیص این الصلوات  
بالبیاض  
فی النقص ۱۲۹  
علی النقص ۱۲۹

بجای نمی آیند در سخاوت ثقیب کسل درین وقت یا پیش از آن باندگی باز اقامت شود و هیچ دشمن و رقیب آن وقت  
اشتغال اکثر ناس بود تا کی که رده شد و ارضیا را اول وقت حضور جماعت و بعد علم مسلمة چون افراد جماعت را که در میان  
مسلمین واقع میشود و مستقر کنیم چند صفت بآن لازم می یابیم از آنجمله متابعت مامورین در ارکان صلوة و این صفت  
نفسیه است قطعاً بجهت حدیث انما جعل الامام لیتوکل به الخ و از آنجمله اتحاد مکان عرفاً و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفوف  
و اتصال آنها بعید را قریب می سازد و حیولت حدیث ان قریب بعید میگردد و اندک مسجد یک مکان است و فضا اگر عرفاً  
مسافت قلیله شیار و اتحاد مکان متحقق شد و الا نه گویا اصل التزام این صفت ضروری بودن علم است بآن اتفاقاً  
امام تا متابعت تواند کرد و بر چه یک نزد یک سلامت سمع و بصر و عدم خلطه مغرطه و صیحه مانع از سماع آواز احوال امام  
دریابد یا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجمله آنست که زنان امامت مردان نمیکنند  
و هیچ جابلق یافته نشد که کرده باشند بلکه لزوم شتر آنها و تاخیر اینها از شرع مفهوم شد و آن لالت میکند بر امتناع  
امامت اینها بخلاف امامت صبیان که در حدیث عمرو بن سلمه سلمی آمده و همچنین اقتدا بقصدی در شرع دانسته  
نشده است و از آنجمله نیت اقتداست زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای نمی شود و آیا موافقت در صفت  
از فرضیه و غلیظه ضرورست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با حضرت صلی الله علیه و سلم میگزارد و بعد از آن امامت  
قوم خود میکرد پس معاذ را صلوة ثانیة نفل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتدا کسیکه منفرد نماز گذارده باشد امام  
اگر جماعت دریابد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضرورست یا نه اثر حضرت عمر که در  
نماز قصر بخواند و بعد از آن میگفت یا اهل مکة انتم اصلو تکم فان قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی  
از اینجا سقوط موافقت در قضا و اداء سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که استقوط  
آن در صفت سقوط اینها بطریق اولی فهمیده میشود و آیا تکوا امام و ماموم بفضل امام در اداء شرط صلوة و ارکان  
ضرورست یا نه حضرت صلعم در من اخیر قاعد بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که حضرت صلعم مسح کردند  
بر خنجرین حال آنکه امامت قوم و طیفه حضرت بود صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی کثیر غسل کنند و جلین بودند و آنجا  
اقتدار متوضی بستمیم قاعد مضطرب فهمیده شد و جمعی صحه اقتدار سلیم صاحب سل البول را نیز استنباط کرده اند و اگر  
قاری باقی که سوره فاتحه بوجهها نمیتواند خواند اقتدا کرد و قول قدیم شافعی آنست که اگر ماموم فاتحه خوانده است  
است زیرا که اتمی معذور است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بجهت ارکانها و شرطها تمام کرده است پس  
پدید اگر مقتدی متوضی خلف اسخ خف و مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی میباشد

و از همین جا توان دانست که در صورتی اقتدا شایسته بخفته که مس فرج خود کرده است اقوی حکم بصحت صلوة است بخلاف اقتدا  
 شافعی که قصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر آنست که بجهت خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده  
 تذکر اعمال گذشته ضروریست و همچنان حکم قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقص بخند پس دانسته شد که شافعی حکم نمیکند بطلان  
 نماز خفته در حق خفتن پیش بهت پیدا کرد باقتدار متضمنی بر تمیز و اگر مصلوبات ضروری خود رجوع نماید با دو صحابه و تابعین  
 و علم جواد سبک را از نقص وضو و صلوة یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدگیری ممنوع مینماید پس حرم نمیکند  
 بصحت اقتدای شافعی بخفته که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بجا فریاض یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که  
 تلاعب و تناقض است در نیت و اگر انیداند و بعد نماز دلست اگر امرها هر بود و تقصیر و تغشیش با و منسوب نمی شود مثل کفر  
 معلن امری اعاده کند زیرا که در حکم دانستن است و لهذا دانستن احکام مشهوره شرع عذر مینماید شود بخلاف احکام خفیه  
 و اگر امری است مثل جنابت و حدث و نجاست خفیه در ثوبا و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد خود اعاده کرد  
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم اعاده خواه فائحه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فائحه با امام و صحابه  
 شایع نبود و گویند مقتدر مقتضیست چنانچه در صورتی یافتن امام را در رکوع ترک فائحه مختصر شد مسئله نصحت نیست در ترک  
 جماعت مگر بجهت عذری بجا نماند که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیکه مطهر و ذات بر دو ریج عذر است بحدیث  
 شیخین که حضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلوا فی الرحال از قول ابن عباس معلوم شد  
 که قید لید ضروری الرایه نیست پس حکم روز و همچنان است و جمیع شدید بحدیث شیخین از حضرت العشاء و اقیمت العشاء  
 فابدوا بالعشاء و عاتة آن تضر بر جوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد شدت جوع و توقان نفس و غلظت  
 در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و مدافعت اخشین بحدیث شیخین بموطا و  
 ذمی ایحیکم به بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المنة فلا یقرن مسجدنا مسلمة حدیث مسلم دلالت میکند که  
 اقرا حق است بامانت از علم بسنت بعد از آنکه هر دو مایجوز به صلوة میتوانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقط با قرا  
 قرآن تحصیل مینماید پس قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقراست از فقها که مستویین در فقه است و درین توجیه نظر است  
 زیرا که علم بالسنه امر به نهاده اند بعد از اقرا پس معلوم شد که گاهی در قراة مساوی می بود و در علم بالسنه متقا  
 پس تقدیم اقرا بر علم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقراست و تنویر بگو و الی در محال لایه  
 خود احق است از اقرا و افقه باب یجب التلبس بالامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه و آله و اذا صلی جالساً  
 فصلوا اجلسوا واجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صلی جالساً فصلوا اجلسوا

مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرخ فنهضت شقة الامين  
 فصلية صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه تعنى اهلما الصوف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا  
 فاذا صلى قائما فصلوا قائما واذا ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقلوا  
 ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا اجتمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عليه وسلم ساروا في بيوتهم وازان اسبيلين خراشيد وشد جانبا است حضرت صلى الله عليه وسلم  
 كذا و نمازي از نمازها و داشتند بود و گذارديم ما پس پشت حضرت صلعم نشسته پس وقتيكه بازگشت از نماز  
 فرمود جز اين نيست كه مقرر کرده شده است امام براي آنكه اقتدا کرده شود با و پس وقتيكه نماز گذارد امام هاشم  
 نماز گذارد نشانيز سه تاده و وقتيكه ركوع كند ركوع كنيد و وقتيكه سر بردارد سر برداريد و وقتيكه گويد سمع الله  
 لمن حمده بگويد ربنا لك الحمد و وقتيكه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته همه بجا مالك عن هشام بن  
 عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو شاك  
 فصل جالسا و صل و راءه قوم قياما فاشار اليهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا  
 ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا حضرت عائشة گفت كه نماز گذارد حضرت صلى الله عليه وسلم  
 او و بيار بود پس نماز گذارد و داشتند بود و نماز گذاردند قوم سه تاده شده پس اشاره فرمود بسوي ايشان كه  
 بنشينيد پس وقتيكه بازگشت فرمود جز اين نيست كه مقرر کرده شده است امام براي آنكه اقتدا کرده شود بوي پس وقتيكه  
 ركوع كند ركوع كنيد و وقتيكه سر بردارد سر برداريد و وقتيكه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته مالك  
 عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قائم  
 بالناس فاستأخرا ابو بكر فاشار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 الى جنب ابى بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابى بكر  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بيابري خود پس آمد مسجد پس رفت ابو بكر را و او ايستاده بود نماز گذارد  
 با مردان پس فرود آمد ابو بكر پس اشارت فرمود بسوي حضرت صلى الله عليه وسلم كه باش همان طور كه  
 هستي پس نشست حضرت صلى الله عليه وسلم نزديك پهلوي ابو بكر و ابو بكر نماز ميگذازد و بنهار حضرت صلى الله عليه وسلم  
 عليه وسلم يعني اقتدا نمود و حضرت صلى الله عليه وسلم و مردان نماز ميگذازد و بنهار ابو بكر يعني ابو بكر بخير  
 مي ششونديد مردان النجومي گفته است از اينجا معلوم ميشود كه جايز است اقتدا بدو امام يكى بعد ديگرى تا بنص

قلنت  
 هو كذا عند  
 الجمهور و انه يجزى  
 اتباع الامام في جميع  
 الحالات و قوله اذا  
 صلى جالسا فصلوا  
 جلوسا منسوخ و معنى  
 جلوسا ان الناس يصلون  
 بصلوة ابى بكر و ان  
 الزمان مشايخه ان  
 خلفه

اقتدا کند با ما می بعد از آن مفارقت کند از وی و اقتدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لاحق شدن امامی بقوم و اقتدا  
 کردن با ما و دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود و ابتدا فعل ماموم از ابتدای فعل امام  
 و تقدم شود و ابتدای فعل ماموم بر فراخ امام از آن پس اگر مقارنت کند ضرر نمیکند الا در تکیه احرام زیرا که هنوز  
 امام در نماز داخل نشد کزیت اقتدا کند با او و اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از است قطع اقتدای او شود و اگر تخلف  
 کثیر نباشد عذر کرده است تلاعب بصلوة معتق شد پس نماز باطل میشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا  
 قطع کند و منفر د شود و در نماز خود **باب** اللهم اعن ان یرفع راسه قبل الامام و یخضع بآب در بیان این از آنکه  
 سر خود را بردارد و پیش از برداشتن امام سر خود را یا است کند پیش از است کردن امام **مالک** عن محمد بن  
 عمر بن حنظله عن یحیی بن عبد الله السعدي عن ابی هريرة انه قال الذی یرفع راسه و یخضع قبل الامام فانما یأمن  
 بید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر میدارد سر خود را و فرو می آورد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست  
 که موسی پیشانی او بدست شیطان است قال مالک فیمین سبی یرفع راسه قبل الامام فی رکوع او یجوز ان  
 فی ذلک ان یرجم رکعاً او ساجداً ولا ینتظر الامام و ذلک خطا من فعله لان رسول الله صلی الله علیه  
 قال انما جعل الامام لیتوکل به فلا تختلفوا علیه و قال ابو هريرة الذی یرفع راسه و یخضع قبل الامام فانما  
 یأمن بید الشیطان گفت مالک در حق شخصیکه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت  
 در مضیوع است آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از بر که بکند آنرا زیرا که رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیتوکل به و ابو هریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرو آورد آنرا پیش از امام پس جز این نیست  
 که موسی پیشانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در نیصوۃ تحببت بر قول منصور و در حق می شود  
 زیاده رفتنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گویا بوجه نیامده مسئله  
 اگر پیش از امام دور کن باز زیاده کرد و بوجهی که اختلاف فاحش باشد مثل خطای قلیل پس ظاهر نزد یک فقیر فحش  
 اقتدا است نه بطلان صلوۃ و فی المنهاج و لو تقدم لفعل رکوع او سجود امکان بر کشیدن بطلت و نیزه نظر زیرا که  
 مفارقت امام جایز است و عموماً مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت  
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب** علی الامام ان یخضع فی الصلوۃ لازم است بر امام که سبک کند و نیزه  
 یعنی قیام در رکوع و سجود **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخضع فان فیهم الضعیف والضعیف والسقیم والكبیر

قلت  
 عاقبة اهل العلم علی  
 هذا الفعل منه علی  
 و صلواته علیهم و علی  
 یامرنا بان یخضع  
 الی الصبیح فی العاکب  
 انما رفع المقدر راسه  
 من رکوع  
 قبل الامام و لا یجوز  
 یجوز و لا یجوز  
 رکوعین و سجودین



ساختن صفها پس چنانکه می آمدند عزیزان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند او را که صف برابر و هموار شد تکبیر میگفت **مالک**  
 عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالك بن ابی عامر ان عثمان بن عفان كان يقول في خطبته قل ما يدع  
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلاة فاعدوا الصفوف وحاذوا بالملئكة فان اعتدال الصفوف من تمام  
 الصلوة ثم لا يكبح حتى ياتي رجال قد وكلهم بتسوية الصفوف فيخبرون ان قد استوت فيكبر ويختصر حضرت  
 عثمان من غير مود وخطبه خود کم بود که بگذارد این وقتیکه خطبه بخواند و قتیکه تازه شود نماز پس هموار سازید صفها را و برابر  
 کنید تکبیر را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردانی که  
 گماشته بود ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند او را که صفها برابر شدند پس تکبیر میگفت **مالک** عن  
 ابی سمیل بن مالک عن ابیه انه قال كنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اكل في ان يقول في فعله  
 اذل لك وهو يسوي الحصى بنبغلي حتى جاءه رجال قد كان وكلهم بتسوية الصفوف فاختبروه ان الصفوف قد  
 استوت فقال لي استوي الصنف ثم كبر ما لا ابر ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس سه تا نماز جا  
 من سخن میگفتم با او را که مقرر کند سالیانه برای من پس سخن میگفتم با او و او همواره میگرد و سنگریزه را بدو فعل خود تا آنکه بید  
 جماعه که گماشته بود ایشان را هموار ساختن صفوف پس خبر دادند او را که صفها برابر شدند پس گفت مرا برابر شود و صفها را  
 تکبیر گفت **باب فضل الصف الاول** در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمی بن ابی بکر بن  
 عبد الرحمن عن ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو تعلمون الناس في الدنيا والصف  
 الاول ثم لم يجدوا الا ان يستموا عليه لاستموا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردان فضیلت را که در  
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قریه زند البتة قریه میزند **باب الجنب**  
 یصل بالقوم و هو ناس باب در بیان آنکه جنب با امت کند قوم را حال آنکه او فراموش کننده است جنابت **مالک**  
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیار ان عمر بن الخطاب صلی بالناس الصبح ثم غدا الى ارضه بالجنون فوجد ثوبه  
 احتلما فقال اللهم اصبنا الودك لانت العرق فاغتسل غسل الاخلار من ثوبه وعاد لصلاته حضرت عمر نماز صبح  
 گذارد و با مردم باز رفت بسوی زمین خود که در جرف بود پس یافت در جامه خود اثر احتلام را پس گفت بر آئینه با چون رسیدیم  
 پیشه تناول کردیم بریه که خسته را نرم شدند و گاه یعنی سبب احتلام تناول و در کت پس غسل کرد و شست اثر احتلام  
 از جامه خود و باز گشت بنماز یعنی تمسک کرد و ترجم گوید رضی الله عنه از قصه حضرت عمر معدوم شد که اگر قوم اقتدا کردند بنماز  
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود او را عاده صلوته بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر امر نکرد قوم را با عاده صلوته و ذکر کرده

۹۱

قلت فيقول  
 اهل العلم تسوية الصفوف  
 سنة  
 هو قول اهل العلم  
 قلت  
 وفي بعض طرقها  
 الحديث عن مالك  
 في بيان ما عاده  
 ۱۳۵  
 من باب عاده وهو  
 من باب الشافعيان  
 هو قول اهل العلم  
 هو قول اهل العلم  
 فصل في القوم صحبة  
 على الامام ان يعيد  
 من باب الخليفة  
 انه يعيد ويحيون



اگر قنوم اعاده نموده اند و پیرین است نه پیشانی فعی نرد و خفید اما ده نماز در حضورت واجب ابرام و بر قنوم نیز باب یکده اما  
 ولذا از ناگروه است اما است کسی که ولد از نا باشد مالک عن یحیی بن سیدان و جلاکان یوم الناس بالعقیق قال  
 البصر بن عبد العزیز فنهاء قال مالک و انما نهاء لانه کان لا یعرف ابیہ برأیة شخصی امامت میکرد مردمان او را و او  
 حقیق پس آدم فرستاد و بسوی او عمر بن عبد العزیز پس منع کرد او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که بازداشت  
 او را از امامت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدر او مسئله باخذ نهی بن عبد العزیز از امامت این شخص حدیث صحیح این شکم  
 منفردین است زیرا که در حضورت متفر لازم می آید باب اذ اصلى وحده ثم ادرك مع الامام اعادة الصلوة  
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را مالک عن زید بن  
 عن رجل من بنی الدیل یقال له یس بن یحیی عن ابی یحیی انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فاذا ن بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی ثم رجع و یحیی جالس فی مجلسه فقال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ما منعك ان تصلي مع الناس الست برجل سلم فقال بلی یا رسول الله و لكنی قد  
 فی اهل فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اجئت فصلی مع الناس و ان كنت قد صليت معن بود و  
 باحضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس استاد و حضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذار و بعد از آن  
 بازگشت و معن نشسته بود در مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد تو را از آنکه نماز  
 گذاری همراه مردمان ایانیستی مرد مسلمان پس گفت معن آری مسلمانم یا رسول الله لیکن من نماز گذار و ایام  
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیایی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگر چه نماز گذار و با  
 مالک عن حقیف بن عمر السهمی عن رجل من بنی اسد انه سال ابا ایوب الانصاری فقال انی اصلي فی بیتي  
 ثم اتي المسجد فاجعل امامی صلی فاصلي معه فقال ابو ایوب نعم صل معه فان من صنع ذلك فان له سهم جمع  
 او مثل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذار و ام در خانه خود  
 بعد از آن می آیم بسجده پس پیام امام را که نماز میگذار و ایام نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز  
 بگذار همراه او زیرا که هر که بکند اینکار پس هر آینه او را نصیب جماعت است یا گفت فانه نصیب جماعت مالک عن  
 ثامر بن جلاس عبد الله بن عمر فقال انی اصلي فی بیتی ثم ادرك الصلوة مع الامام افاصلی معه فقال  
 عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ایما اجل صلوة فقال له ابن عمر اذک لیک انک اذک الی سجدت یا عاصم بن علی  
 عبد الله بن عمر پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد از آن می آییم نماز را با امام ایام نماز گذارم

حضرت  
 امامه و اولاد ایشان  
 ۱۳۶  
 و تنفیذ مکرر و متواتر

همراه او پس گفت اورا عبدالعزیز بن عمر از من بگذارد پس گفت آن مرد که ام یک اذان دو بگردانم نماز خود یعنی فرض کند  
باشد و نفل کدام پس گفت اورا ابن عمر ای این مقرر کردن مفوض بسوی است غیر ازین نیست که این مفوض بخداست  
میگرداند هر کدام را اذان دو که خود بدو مالک عن عیسی بن سعید بن رجاء سال سعید بن المسیب فقال فی بعض  
ثلاثی المسجد فاجل الامام یصلی فاصله معه فقال سعید بن المسیب نعم فقال الرجل فایتما جعل صلوی فقال له  
سعید وانت تجعلها انما ذلک الی الله مردی سوال کرد سعید بن المسیب پس گفت برآئید من نماز میگذارم در خانه  
بعد از آن می آیم مسجد پس میایم امام را که نماز میگذارد و یا نماز گذارم با او پس گفت اورا سعید بن المسیب آری بگذارد  
پس گفت آن مرد پس کدام یک اذان دو بگردانم نماز خود پس گفت اورا سعید بن المسیب ای ایا تو میکنی آرا از این  
نیست که این امر مفوض است بسوی خدا مالک عن ناظم ان عبدالله بن عثمان یقول من جعل المغرب او العصر  
ادو که سامع الامام فلا یغیر عبدالعزیز بن عمر میگفت هر که گذارد باشد نماز مغرب یا یا نماز فجر بعد از آن در میان  
با امام باید که عاده کند قال یحیی قال مالک ولا اری بالسان یصلی مع الامام من کان قد صلی فی بئته الاصله للمغرب  
فانه اذا اعادها كانت شفعاً گفت مالک بن انس بن یحیی هیچ باکی در آنکه نماز گذارد با امام کسیکه نماز گذارد باشد در خانه خود  
گرم نماز مغرب زیرا که هر آئینه اگر این شخص عاده کند مغرب اشفع خواهد بود یعنی گفته است قول اکثر اهل علم آنست که اگر  
تنها نماز گذارد باشد بعد از آن ادراک کن جماعت را بگذارد آن نماز را با جماعت هر نماز یک باشد از نمازهای پنجگانه  
است قول حسن بصری و زهری و بهمن قایل اند شافعی و احمد و حجت فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان است و مرجع  
ند به ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب اشفع می شود مدخول است بآنکه مغرب یکی است ازین دو نماز لا علی التحمین  
نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این معتق است در صورت عدم تعیین و الله اعلم مسئله اگر  
در جماعت نماز گذارد بعد از آن جماعت دیگر دریافت ایا مستحب است او را عاده و در وجه درین باب آمده است مسئله  
می باید که این نماز دیگر را به نیت فرض ادا کند زیرا که سلف اشلان کرده اند و آنکه کدام یک ازین دو نماز فرض واقع  
میشود و جمیع نقولین حجاب الهی نموند و گفته اند مالک الی اصحاب ایتها شار و جمیع گفته اند اول از فرض واقع شود  
و در بعضی سبب آن فارغ گشت پس ثانیه منیتو اند شد الا نفل درین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول از فرض  
واقع شده باشد متوفی آن معنی که اگر نماز می اکل از روی در وقت واقع شود و این نماز فرض است و الا این نماز فرض است  
و آن نفل پس بر تقدیر خلاف متصور میشود و در آن جلوت که نماز ثانیه را بر سبب نماز اول گذارد باشد اگر نیت  
انقائه کرد است محل خلاف منیتو اند شد با لایحه الی الامام فما ادرک صلاة و ما فانه متشاب نه در

قلت  
عند الشافعی انما یصلی  
الصلوة وحده ثم  
اولها جماعة یصلی  
معهم فی صلوة  
كانت من الصلوات  
التي یصلی فی الزمان  
قال صلی الله علیه  
وسلم بعد صلوة  
الصبح ارجلکم  
یصلی الله علیه و آله  
صلی الله علیه و آله  
الحديث قال یحیی  
بن سعید الصبح و  
العصر والغزیر

سبوی امام پس از آنکه او را که در گذار و از آنجا فوت شد تمام کند آنرا **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن  
ابيه واسحق بن عبد الله انما اخبراه انما سمعا ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ انقبت بالصلوة  
فلان انوها وانتم تسعون فاتوها وحليكم السكينة فاودركتم فصلوا وما فاتكم فالتقوا فان احكم فصوله ما كان  
يعد الى الصلوة ابو هريرة گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله قنیت که نماز گفته شود پس می آید سبوی نماز نشاء بان و آن  
و باید سبوی نماز حال آنکه بشما قنیت پس آنچه در میان بگذارد و آنچه فوت شود از شما تمام کنید پس هرگز نیکی از شما و نماز  
است ما دام که قصد میکند سبوی نماز **مالک** عن ابن شهاب عن جابر بن زیاد و هو من دلاء المغيرة بن شعبه عن  
المغيرة بن شعبه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركعة من ركعاتهم ان الله عز وجل  
صلى الله عليه وسلم الركعة التي بقيت عليهم فخرجتم الناس فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الركعة التي بقيت عليهم فخرجتم  
منه من شعبه گفت پس آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عبد الرحمن بن عوف امامت میکرد مردمان را و حال آنکه گذارده  
برای مردمان یک رکعت پس گذار و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همراه عبد الرحمن آن رکعت که باقی مانده بود بر مردمان پس مضطرب شد  
مردمان پس چون تمام کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز خود را فرمود خوب کردید شما **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر سمع  
الاقامة وهو بالبقيع فاستمع للمشي الى المسجد عبد الله بن عمر شنید اقامت را و در بیخ بود پیش نماز سبوی مسجد  
متوجه گویا در آنوقت فاموا غابوا و سبوی رکعتی که باقی می ماند و اول نماز است و از ظاهر هر خطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الركعة التي بقيت عليهم ثم كبر حتى كبر عبد الرحمن فيكذار ذكروا قعدة فيركذروا و اگر ترك قعدة میکردند راوی البکیر  
میکرد و از باب **مالک** انما ذكر الامام في الركعة فكله تكبيرة واحدة مجاز و قنیت دریا بدامه در رکوع پس تکبیر گوید  
بکیر جائز است **مالک** عن ابن شهاب انما كان يقول اذا صلى الرجل ركعة فكله تكبيرة واحدة اجزأت هذه تلك التكبيرة  
ابن شهاب میگفت چون دریا بد بخش امام را در رکوع پس تکبیر گفت تکبیر و واحد کفایت میکند از وی آن تکبیر یعنی از تکبیر افتخار  
قال مالك ذلك اذا نوي تلك التكبيرة فاعتلم بها كبرتك **مالک** عن ابن شهاب عن جابر بن عبد الله عن عبد الله بن عمر  
و طيفه در صورت آنست که دو تکبیر گوید یکی برای احرام و دیگر برای رکوع و اگر تکبیر گفت پس اگر نیت احرام کرده است  
صحیح باشد و اگر نیت رکوع کرد نماز منقطع نگردد و اگر نیت هر دو کرده است فی السجود فان نواها بتكبير لم ينقطع و قنیت گوید  
است اگر گوئیم که از فرض کفایت میکند **باب** انما فاتك الركعة فانتك السجدة و قنیت فوت شود و از نور رکوع فوت شد است  
از سجود یعنی سجود را عاده کند سبوی اگر چه از باب امام در آنکه همت **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان  
يقول اذا فاتك الركعة فقد فاتتك السجدة عبد الله بن عمر میگفت قنیت که فوت شد از نور رکوع پس آنکه فوت شده است

[illegible]

از ترجمه و مالک انه بلغنا ان عبدا لله بن عمر بن زيد بن ثابت كان يقول ان من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة  
عبد الله بن عمرو بن زيد بن ثابت كان يقول انه بلغنا ان عبدا لله بن عمر بن زيد بن ثابت كان يقول ان من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة  
كان يقول من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة ومن فاتته قوله اتم القرآن فقد فاتته خير كثير البور برره وكيفت هر که  
ادراک کرده است رکوع و ایستاده را که کرده است سجود و هر که فوت شد از وی قرائة سورة فاتحه در نماز پس فوت شد  
از وی خیر بسیار مسلمة و ادراک رکوع با امام عبارة از ان است که بگویند هر دو متفق باشند در رکوع و اطمینان بختم گردان  
بهم المسبوق فالحق فيما يصلح لنفسه بله خاند مسبق قرائة در نماز جزیر بر کعتی که میگردد بر خود از این بر کعتی  
در ان منفرد است مالک عن نافع ان عبدا لله بن عمر كان اذا فاتته شئ من الصلوة ثم اكملها ثم فيها سجدة فبما سجدة بالقرعة  
انه اذا سلم الامام قاع عبدا لله فقرأ لنفسه فيها يخضع وجهها عبد الله بن عمر وقتیکه فوت میشد از وی چیزی از نماز با امام  
در ان نماز یک چیز کرده است و ان امام بقراءة وقتیکه سلام میگفت امام بر میخاست عبد الله بن عمر نماز برای خود در ان رکعت که  
تضا سیکرد و از او هر یک و ترجم گوید که حکم مسبق نز و خفیه حکم منفرد است مگر در چهار رسد که هر یکی بجای خود مذکور شود و ان اشهر  
باب يَنْتَهِي الْمَسْبُوقُ فَمَا يَكُونُ شُعَاعُ الْاِمَامِ وَدَوْرُ الْمَسْبُوقِ بَايَكُ تَشْهَدُ خَوَانِدُ مَسْبُوقٍ دَر كَعْتِي كِي اَنْ جَعْتُ سِتْ جَا  
نماز امام و طاق است بحجاب نماز مسبق مالک انه سال ابن شهاب بن نافع امرو بن عمر عن رجل دخل مع الامام  
في الصلوة وقد سبقه الامام بركعة ان يشهد معه في الركعتين ولا ربه وان كان ذلك له و ترا فتلا نعم ليشهد  
قال يحيى قال مالك وهو الامور عندنا مالک پرسید از ابن شهاب نافع از حال شخصی که داخل شد با امام در نماز حال  
سبقت کدام بود از وی امام میگوید که ای تشهد خواند همراه او و در رکعت یا جلوس چهار رکعت اگر چه آن شفع در حق مسبق  
طاق است پس گفتند هر دو آری باید که تشهد بخواند همراه او گفت يحيى گفت مالک همین است امر مسلم الثبوت و مفتی نیز دیکر  
مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب قال ما صلوة يجلس في كل ركعة منها ثم قال سعيد هو الغريب  
اذا فاتتكم منها ركعة قال ذلك وذلك سنة الصلوة كلها سعيد بن المسيب كدام نماز است که نشسته می شود و در رکعتی  
بعد از ان خود گفت سعيد بن المسيب نماز من سبقت وقتیکه فوت شد و تو همراه امام میگردی از ان گفت مالک و همچنین است نماز من  
اصل این سئله همانست که سابق تصور کردیم که اگر ادراک کرده شد همراه امام اول نماز است لیکن متایقه امام و قعد و نهاد  
آن باید کرد و همین است نه غیبا و در منهاج مذکور است که چون ادراک کند یک رکعة از مغرب باید که در رکعة دوم تشهد بخواند  
و در مالکیری مذکور است که چون ادراک کند یک رکعة از مغرب در رکعة دیگر قضا کند و در میان دو رکعة هم قعد کند و اگر  
سه قعد گذارد و در هر رکعت فاتحه و سورة بخواند و بعد از آن باب يَنْتَهِي الْغَائِبَةُ قَبْلَ الْوَقْتِيَّةِ قُضَا كُنْدُ فَاَتَتْ رَأْسَ الْاِزْ

عقل قلنت  
مقول العلاء  
عقل قلنت  
في الغالبية حكم  
المسبوق حكم المنفرد  
فما يقضي الا في أربع  
مسائل ليس في غيرها  
عقل قلنت  
هو قول العلاء في الباب  
لواء الشك في الصلوة  
تشهد في ثانيا و في الثانية  
لواء ركعة من الغريب  
قضي بكتبت و فصل  
تعدا يكون ذلك قضا  
و في في ثانيا و في الثانية



ذكر خوف كنفه وجمهور منسرين بان رفته اند كنز اول آية در سفر است و قد عرفنا انما في باب الكتمان في السفر تمام  
 خير قصر و دو ر كنه در سفر تمام است قصر نيت يعني وظيفه سفر و دو ر كنه است و ليس انك اختيار است در گذاردن چهار ر كنه  
 و دو ر كنه مالك عن صلح بن كيسان عن عمرة بن الزيد عن حاشية زوج النبي صلى الله عليه و آله انما قالت و صحت  
 الصلوة و كعتين في الحضر و السفر فاقوت صلوة السفر زيد في صلوة الحضر حضرت عائشة فرمود كه فرض كرد انيده  
 نماز و دو ر كنه در حضور و سفر پس بر جای خود گذارسته شد نماز سفر را و زباده كه ده شد نماز حضور را مترجم كميد رضی الله عنه  
 حضرت عمر و حضرت علي و عبد الله بن عمر و جميعه از تابعين بان رفته اند كه قصر در سفر واجب او مالك بن نيران رفته است  
 مترجم كميد از اين حديث لازم مي آيد كه چهار ر كنه گذاردن غير مثلاً جائز نباشد بلكه اسكان دارد و دو ر كنه وظيفه سفر بود  
 از غير قصر و مع هذا چهار ر كنه نيز مودی از فرض باشد چنانكه چون مسافر بغير قصد اقامت نماز و چهار ركعتي ميگردد و الله اعلم  
 گويد از اين اثر معلوم ميشود كه قصر سفر باقيا قصر و انست بلكه در اول و دو ر كنه ميخوانند و آن در سفر باقي مانده است  
 و در حضور منسوخ شد بلكه طيفه مسافر قصر است باي حديث و بفعل مسمي حضرت صلح الله عليه و سلم و جمهور صحاب و اكر تمام  
 مسمي است بجهة مخالفت سنت و ايا باین اسارة نماز و صحيح است يا نه ظاهر آنست كه صحيح باشد باثر عبد الله بن مسعود  
 كه نذربا و قصر بود و مني و خلف حضرت عثمان تمام ميگردد و ميگفت اختلاف شر و از جهة فحواي مخصوص چنانكه مني  
 كه استعمال آب و او را ضرر ميدهد مامور است به تميم و اگر وضو كند روا باشد زيرا كه حد دل به تميم از جهة شفقت است بر او  
 و همچنين اگر بروي نيت مخاض واجب شود و مني نامة چهار رساله لطيف نفس خود بدرد روا باشد **باب المسئلة التي اذا**  
**المسئلة التي انقصت في بيان ما فتية** چون قصد كند مسافر از احوال ميشود او را قصر **مالك** عن نافع بن عبد الله  
 بن عمر كان يسافر الى خيبر فيقصو الصلوة عبد الله بن عمر سفر ميگردد بسوي خيبر پس قصر ميگردد نماز را **مالك** عن ابن  
 شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه دكب الى ريم فقصو الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك  
 عن ابن اربعة بريرة عبد الله بن عمر سوار ميشد بسوي ريم پس قصر ميگردد نماز را در آن رفتن خود گفت مالك اين مسافة  
 چهار برير است **مالك** عن نافع بن عبد الله ان عبد الله بن عمر ركب الى ذات نضيب فقصر  
 الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النضيب و المدينة اربعة بريرة عبد الله بن عمر  
 سوار ميشد بسوي ذات نضيب پس قصر كرد نماز را در آن رفتن خود گفت مالك ميان ذات نضيب و مدينه چهار برير  
 است **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقصو الصلوة في مثل ما بين مكة و الطائف و في مثل ما بين مكة  
 و حسان و في مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة بريرة قال يحيى و قال مالك

قلنا

معناه عند النخبة  
 انه لا يكون فرض  
 المسافر غير ركعتين  
 وان صلى اربعا ولم  
 يقعد التشهد بطلت  
 صلوة و ان قصد  
 اتمها اربعا و لا يجزئ  
 نقل و عند الشافعية  
 ان المسافر اذا قصر في  
 السفر فليس عليه ما

١٢

قوله اذا اصلاحيه  
 بخلاف الصوم ناله  
 بعيد ما افطر اذا  
 صار مقبلا فان  
 صلى اربعا كان  
 سلكك و فضا و ذلك  
 كما انما الفرض في  
 حق اليعرب انهم







و انما هم كذا نأكله و دخل شود اول غایبانی یا یا نیز در یک شود بجا نهایی یعنی اما کسی که از در محسوب میشود و معروف و عادت نم  
 است که آن را آن مواضع برآیند و در آن مواضع مجتمع شوند چنانکه در آن دو آب و مایه سهام مسئله ابتدای سفر که متحقق شود نیست  
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الا در اقامت بشرط آنکه اگر آن بجا دالات حال که نیت استلاشی میکرد و از در  
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعه ایست که در منصور است بست فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 قصد حج داشتند و سباب سفر آمده کردند و مع هذا نماز ظهر چهار رکعت گذارند و بجهان پس مسافر از نیت سفر میفرماید و نیت  
 زیرا که آن نیز از آمده کردن سباب سفر است زمین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخرج اوج اقامت و همچنین  
 متحقق میشود بخرج از سور قریه اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخرج از عمارت و فی المنهاج فان کان در راه یعنی  
 عمارت اشتراط مجاوزتهانی الاصح قلت الاصح لا بشرط و درین تفصیح اخیر نظر است زیرا که آن سور بمنزله دیوار یک جلدین است  
 و همچنین کلام در انتهایی سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت باید بر وصول بدان بلد باشد  
**باب** للمسا فواذا اتجهت ثلث اربع لیل اتم الصلوة مسافر چون عزم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند نماز را  
 عن عطاء الخراسانی اند سحر سعید بن السیب یقول من اتجه اقامه اربع لیل و هو مسافر اتم الصلوة سعید بن السیب  
 هر که عزم نماید اقامت چهار شب و مسافر است تمام کند نماز را قال یحیی قال لک و ذلک أحب ما سمعت الی کنت مالک ما ندرست  
 اقوال است که شنیدم آنرا از نزدیک من مسئله بشرط قسم میباشد اقامت و مکث سیر و مکث دیگر که از اقامت است و در مکث  
 پس مکث سیر است که مسافر بر هر روز پیش می آید از مکث سیر و بعضی یوم یا یوم و بعضی لیلین و گاهی مکث نادر از این  
 باشد مثل مکث در روز و سه روز و در سفر چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در منی اکثر یوم و عمر و یوم و ماهی و عشر  
 عشر و اکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیثی است  
 آمده است که تعیم المهاجر بعد قضاء لک ثلثا ازینجا بطریق خود معلوم میشود که اقامت زاید از ثلث را در احکام شرعی اثری  
 هست پس سعید بن السیب مکث اربع لیل گفت و شافعی اقامت اربع ایام کرا حل و احمد به بیت نماز فرود آمد و نیت  
 مکث اینقدر نیز شرط است بحديث ابن عمر کرمی آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 داخل شدند بکتابینج و پنجمی حجه در اول بهار و ششم هدی منی برآمدند و هفتم در وفات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت  
 قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین شرط نبود می بایست که نماز اقامت میکردارند و ابوحنیفه نظر خود را در اثر  
 انداخت و گفت چون مکث یوم و یومین اسم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعی شهر است و با احکام مکث  
 نمی آید و آن حکم تمام داده اند پس هر که نیت اقامت یا نزد روز یا زاید بر آن در شهری یا در دهی دارد و میقامت و الا بکرم سفر

قلت قال الشافعي  
 لونی اقامه قاصدا  
 ابره موضع انقطع سفره  
 لوصوله في المنهاج  
 ولا يحسب منه ليحجا  
 دخله و خرج وجهه على  
 الصحيح و قال ابو حنيفة  
 لا يحسب من السفر  
 حتى ينوي الاقامة  
 في بلد او قرية خاصة  
 عشر يوما



وهو في سفر فلو صلى ساهيا او ناسيا حتى قدم الى اهله انه ان كان قد قدم على اهله وهو في الوقت فانه يصلي  
المقيم وان قدم وقد ذهب الوقت فليصل صلو المصلاة انما يقضي مثل الذي كان عليه قال مالك وهذا  
الذي ادركت عليه الناس واهل العلم ببلدنا <sup>عليه</sup> ما لك هر که در يافت وقت را و حال آنکه او در سفر است پس تا خبر کرد  
نماز را سهو يا بغراموشي تا آنکه داخل شد بسوی اهل خود و حال انيت که اگر قدم کرد بر اهل خود حال آنکه او در وقت  
پس بگذارد نماز مقيم و اگر قدم کرد و هر آينه برآمد وقت پس بايد که بگذارد نماز مسافر زير که غير از اين نيت که او قضا  
مانند آنچه لازم بود بروی گفت مالک و اين امر است که ادراک کردم من بر آن مردمان را و علماء را در شهر خود و قهرم گوید  
اکثر علماء آن رفته اند که اگر فائتة سفر را در اقامت قضا کند قصر نمايد و اگر فائتة اقامت را در سفر قضا کند تمام نمايد  
و کمال شافعي آنست که اگر فائتة سفر را در سفر قضا کند قصر نمايد و الا در جميع صور تمام کند و هو الاظهر عند اصحابه  
باب جواز التنفل في السفر بيان جليز بودن نماز نفل در سفر **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه لم يكن يصلي مع  
صلوة الفريضة في السفر شيئا قط ولا بعد ها الا جوف الليل فانه كان يصلي على الارض وعلى الحلة حيث ما توجهت  
عبد الله بن عمر نماز ميگذارد و همراه نماز فرض در سفر خيزي يعني سنان روايت را نه پيش از آن و نه پس از آن مگر در وسط  
پس بر آنست و نماز ميگذارد گاهی بر زمين و گاهی بر شتر خود هر جاني که متوجه ميگردد انديشته او را **مالك** قال  
بلغني عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يرى ابنة عبيد الله بن عبد الله يتنفل في السفر فلا يترك ذلك عليه  
عبد الله بن عمر ميديد پس خود عبيد الله را که نفل ميگذارد و در سفر پس انرا نميگردد بروی **مالك** انه بلغني  
ان القاسم بن محمد و حرة بن الزبير و ابوبكر بن عبد الرحمن كانوا يتنفلون في السفر قاسم بن محمد عوده بن الزبير  
و ابوبكر بن عبد الرحمن ميگذارد و نفل را در سفر قال يحيى و مثل مالك عن النافلة في السفر فقال لا بأس بذلك  
بالليل والنهار و قد بلغني ان بعض اهل العلم كان يفعل ذلك سوال کرده شد مالک از گذاردن نفل در سفر  
پس گفت باک نيت بگذارد يا نذر در شب و در روز هر آينه خبر رسیده است بمن که بعض اهل علم ميگردد نذر  
قهرم گوید اکثر اهل علم اختيار کرده اند تنفل را برای مسافر و در عالم گيري مذکور است که در سنان قصر نيت  
و بعض علماء بخير کرده اند مسافر را که ترک سنان کند و متحرک است که در حالت خوف و استعجال ترک کند  
و در حالت امن و قرار بجا آورد **باب** جواز التنفل على الدابة في السفر حيث ما توجهت به بيان گذاردن  
نفل بر پشت سوار می در سفر هر جاني که متوجه کند آن را به **مالك** عن عبيد  
بن يحيى المدايني عن ابي الجباب سعيد بن يسار عن عبد الله بن عمر انه

۴۰  
قلت  
بلاکته بين ان كان قاضيا  
فالسفر قائم  
فانت في الحضر  
انظر وهو قول الشافعي  
والقول هو ظاهر عند  
اصحابه بوقضي فائتة  
السفر في السفر  
في سائر الصور لا يقصر  
اختار اكثر المتأخرين  
في السفر في العلم  
لا قصر في السن  
جوز في السفر في العلم  
السن في السفر في العلم  
باني بها في حال الحضر  
والقول هو ظاهر عند  
القرآن والا من

قلت اتفق أهل العلم على جواز الصلاة في السفر متوجها إلى الطريق وبين أن ينزل لأداء الفريضة ويكثرون على أن السفر الطويل والقصير من أداء الصلاة لا يجوز إلا في سفر الصلوات يقصده الصلوات العالمية ويستوي في ذلك عندنا وبين أن يفتتح الصلوة مستقبلا القبلة وبين أن يفتتحها مستقبلا القبلة ولا ركع على الأرض جازا ولا ركع على الركعة قال الشيخية لا يجوز

قال رایت رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> وهو على حمار وهو متوجع الى خيبر عبد الله بن عمر كفت ديم رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> نماز میگذارد و او سوار بود بر دواز گوش و متوجع بجانب خيبر بود **مالک** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> کان یصلی على راحله فی السفر حیث ما توجهت به قال عبد الله بن دينار کان عبد الله بن عمر یصلی ذلك رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و سلم نماز میگذارد بر شتر سواری خود در سفر بر جانبی که متوجه میگردد و انید آن شتر آنحضرت <sup>صلی الله علیه و آله</sup> گفت عبد الله بن دينار عبد الله بن عمر میگوید این کار را **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال رایت النبی بن مالک فی السفر وهو یصلی على حمار وهو متوجه الى خيبر القبله یرکب و یجهد یألمن غیوان یضم وجهه علی شقی یحیی بن سعید گفت دیدم این بن مالک اینخود و او نماز میگذارد بر دواز گوش و متوجه بود بطرف غیر قبله رکوع و سجود میکرد بطریق ایما بغیر آنکه بنده رکوع خود را بر چغیری شتر میگوید ادا را نافه بر راحله جایست در سفر طویل و قصیر هر دو نزدیک است منی خاص است بطویل نزدیک است و بقوی گفته است باید که افتتاح نماز روی عقبه کند اگر آسان باشد و ایما سجود و فرود تر باید از ایما رکوع و از راحی منی بر اقدام را جایز داشته است نماز با ایما سفر باشد یا غیر سفر و همچنین سوار و قتیکه بر آید از شهر خود برای بعضی حاجات باید ادا کرد ابو حنیفه گفته است که <sup>صلی الله علیه و آله</sup> در شتی نماز است در قیام و قعود و فی التمسک مثل شرط اشجین عن ابن عمر عن النبی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> کیف اصاب فی السغیة قال صل قائما الا ان تخاف الفرق مسلک قول یغیر یا در تنفل بر دایه شرط است یا نه و قول است عدم شرط از بر که در تنفل توسع آمده است و لهذا قاعد بر قیام قاعدا مضطحا میتواخذ خاند مسلک استقبال قبله اگر سهل باشد و در ابتدا می تحریر و اجبت و در سایر صلوة فی مسلک منی ایما رکب قیاس کرده اند و نصت تنفل داده اند مسلک اکثر علماء تحریر کرده اند گذاردن و تدریج بر دایه و در پیش خفیه جایز نیست **باب المسافر یجوز بین الظهیر العصر والمغرب والعشاء** مسافر صحیح کند در میان ظهر و عصر و همچنین در میان مغرب و عشاء **مالک** عن داود بن الحصین عن الاعمش عن رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> کان یجمع بین الظهیر العصر فی سفره الى نبوک رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و سلم جمع میکرد در میان ظهر و عصر در سفر خود سوی تبرک **مالک** عن ابی الزبیر الکنی عن ابی الطفیل جاحون و اقله ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> یصلی حاتم تبرک فكان رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> یجمع بین الظهیر العصر والمغرب والعشاء قال فاخر الصلوة ثم خرج فصلی الظهر والعشاء ثم دخل ثم خرج فصلی المغرب والعشاء جميعا لحدیث ختمه معاذ بن جبل خردا و کاهن برآمدند آنحضرت <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و سلم سال غزوه تبرک پس آنحضرت <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و سلم جمع میکرد در میان ظهر و عصر در میان مغرب و عشاء و جمع میکرد نماز را روزی بعد از آن از خانه برآمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر هر یکجا بعد از آن داخل شد باز برآمد پس گذارد نماز مغرب و عشاء هر یکجا **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر قال کان رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> یصلی

اذا جعل به السيد محمد بن المغرب العشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم چون شتابان میکرد و او را راه رفتن بعین مقتضی آن میشد و چون  
 جمع میکرد و در میان مغرب و عشاء **مالك** انه بلغه عن علي بن الحسين انه كان يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اذا اراد ان يسير يومه بين الظهر والعصر واذا اراد ان يسير ليلته بين المغرب والعشاء مرويت از امام بن  
 محمد ان حضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه میخواستند که سیر کنند در روز و جمع میکردند در میان ظهر و عصر و وقتیکه میخواستند که سیر کنند  
 در شب و جمع میکردند میان مغرب و عشاء **مالك** عن ابن شهاب انه سأل سالم بن عبدالله هل يجتمع بين الظهر والعشاء  
 السفر فقال نعم لا بأس بذلك لم توالى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبدالله را یا جمع کرده شود و عشاء  
 ظهر و عصر در سفر پس گفت آری هیچ باک نیست درین جمع آیانی مبنی بسوی نماز مردمان در عرفات **مالك** عن يحيى بن  
 انه قال لسالم بن عبدالله ما اشد ما رايت اباك اخو المغرب في السفر فقال سالم ضربت الشمس ونحن بذات الحبش  
 فصل المغرب بالعقيق يحيى بن سعيد گفت سالم را چه قدر است که آن زیاد و تر تأخیر باشد از آنچه که دیدی پدید آمد که تاخیر  
 باشد مغرب در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و مادر ذات الحبش بودیم پس گذارد نماز مغرب در محبت مسئله تقدیم  
 حقیقت جمع دارکان و شرط آن می باید که پس جمع این نیست که نماز اول یا آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت  
 زیرا که این صورت جمع است بحقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض  
 احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است در جمع و نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه جمع پیدا شد و آنکه از بعض  
 صحابه جمعی روایت کرده اند باین مسئله تا بن ندار و زیرا که تسهیل کسب ترخیص است در چند صورت معتبر بود و تلاحظه  
 خصصت منوع می شود پس این نیز خصصت آن نیز خصصت و لغو جمع دلالت نمیکند بر موالات عرفا و قد عرفا بجهت است که  
 فصل سیر از اضربید هر دو در بعض حدیث آمده که بین اهلوتین اناخه اهل وضع احوال آنها کرده اند و موالات از استقرار  
 افراد جمعی نیز مستغنا میشود حتی ترک عداوت متواتر شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و تقضای نماز بعد از تقضای وقت  
 دیگر است و جمع دیگر و لهذا هم قضای جمعی متعل نشده پس فراق می باید و آن فراق بجز نیست ترخص جمعی نمیتواند بود پس  
 این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراق از نماز اول نیست لازم است و در جمع تأخیر پیش از تقضای وقت  
 اول تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرار افراد متنبه است و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم تاخیر جمعی  
 و آن غیر جمعی است پس شرط و عیت آن محتاج دلیل باشد و لیس فلیس پس این شرط و عیت جمعی پیدا شد و آیا شرط و عیت  
 آن شرط و عیت است مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فها را در اینجا احوال است و آنچه برین بنده ظاهر میشود آنست که سفر طول  
 محل خصصت است سایر باشد یا نازل بعد از معاذ و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را منع جمعی ساخته و در آنجا

قلت  
 ان اهل العلم على جواز  
 الجمع في السفر بين الظهر  
 والعصر وبين المغرب  
 والعشاء في وقت احدهما  
 وقالت الحنفية لا يجوز  
 وصف الحديث عندهم  
 ان يخرج احدا من الصلوات  
 التي اخذوها من رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 فيحصل لهم صورة  
 كذا وذا لا من عاين  
 وسعد بن ابراهيم قال  
 واما الجمع في وقتين  
 عليه

فصل  
 در خبر اکثر جمیع  
 از جزای جمیع  
 فی الطریق و فی الجمیع  
 من بینهم ان یکون  
 المظفرات شاد و  
 اقتضای اولی و  
 حالة الفاعل منها  
 ان ان یقیم الشایع فاقا  
 التفتیه لا یجوز

رضعت بران فرموده است بغیر ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها و جمیع  
 در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحديث عبد الله بن عباس که صلى الله عليه و آله وسلم  
 الظهر والعصر ثمانیا جمیعا و قید ضرورت لاحق شده با جماع جمیع است و لهذا جمیع فی المظفر و فی المرض مشروط شد  
 و ایام جمیع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تا سید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه  
 نفرمون آنحضرت صلى الله عليه وسلم و صحابه و تابعین و علم جرایل مکة را از اقتدا با امام مسافر که جمیع می کنند دلیل  
 جمیع مقیمین بعلت حج میتوان شد **باب** الجمیع بین الصلواتین فی المظفر بیان جواز جمیع در میان دو نماز شبیه  
**مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر کان اذا جمع الامراء بین المغرب والعشاء فی المظفر جمیع معهم عبد الله بن عمر  
 و قبله جمیع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمیع می کردند و ایشان مسئله ماخذ این  
 مسئله از حدیث مرفوع بر روایت ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورت مسئله قیام علت رخصت که مطر است  
 در ابتدای نماز دوم ضروری است زیرا که تقدیم آن بر وقت مقرر خود جایز نیست الا بعلت باران و اتقوی  
 انت بصورتیکه متضمن حرج باشد پس بجماعه در مسجدیکه از خانه های دور باشد مخصوص است **باب** صلوة  
 الخوف بیان کیفیت **فخر** قال الله فان خفتهم فجالا او ذکبا نفاذا اذ امنتم فاذا ذکر الله كما حکمکم ما لکم بکونوا  
 تملکون پس اگر ترسید یعنی از عدو و مانند آن پس وان بر پاهای خود نماز گذارید یا سواره پس چون  
 امین شوید پس یاد کنید خدا را چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالی و اذا ضربتم فی الارض  
 فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتهم ان یفتکم الذین کفروا ان الکفرین کانوا الکر و عد و امیدین  
 و اذا کنت فیهم فامث لهم الصلوة فلنقم طائفة منهم معک و لیاخذوا و اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا منکم و انکم  
 ولتات طائفة اخری لهم یصلوا فلیصلوا معک و لیاخذوا و احذرهم و اسلحتهم سفر کنید در زمین پس نیست  
 بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسید از آنکه در بلا افکنند  
 شمار کافران هر آینه کافران شمار دشمنان آشکارانند و وقتیکه باشی توای پیغمبر میان ایشان پس قائم کن  
 برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاحها خود را پس وقتیکه  
 سجده گفتند باید که باشند آن جماعه دیگر پیش روی ایشان و باید که بیایند آن طائفة دیگر پس نماز گذارید  
 همراه تو و باید که بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپرد زره و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید یعنی  
 در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمیع و فقها آنست که نماز سفر دیگر است و آنرا خوف شرط نیست

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرار داد این یکی از دو وجه تواند بود یا این است  
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و مقصرا اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور  
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است  
 نزدیک من و اوفق است بسبب آیه که در خوف واقع است باتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده اند بجهت اعتماد بر قید  
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً ایضاً در دارالاسلام واقع نمیشود پس غالباً مقرون بسفر خواهد بود  
 یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانه ساختن نماز چهار گانه است و بهمین  
 میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحدیث مسلم که عیله ابن امیه سوال کرد  
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصر و امن الصلوة ان خلفک ان یفتکک الذین کفر افرموده است و مردان  
 این شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه  
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فا قبلوا صدقة و فقیر میگید این استدلال مدخول است زیرا که ما میگوییم معنی  
 جواب آنست که قصر ما فرشی جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی بهمین است توجیه قول ابن عمر که گشت  
 و الله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز بایک فریق و فریق دیگر بروی عدد باشند  
 بعد از آن دیگر با تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد هستند و این نماز آنحضرت صلعم در ذات الرقاع بروایت  
 جابر بن عبد الله گذارد که یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کتف دوم ستماده شود پس این طائفه در انشای قیام امام  
 رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد نشوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام در یابند و چون امام تشهد  
 مشغول شود ایشان برخیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت صلعم در ذات الرقاع بروایت صحیح  
 بن حوات عن جابر بن عبد الله و دیگر هم میسر میآید و بود و بعد علم و قید آنست فیهم حمل سلاح و حذر اتفاقی است باجماع و قال الله تعالی فان  
 فوجا لا ادرکبنا فاذا انقم فاذا کوا الله کما حکمک ما لم تکلوا تعالی پس اگر تیر سید از دشمن پس نگرارید روان بر بابها  
 خود یا سواره یعنی بر صفت که میسر آید استقبال قبله باشد یا نه و بجا رکوع و سجود یا نکنید و الله علم پس این شدید یا ندانید خدا تعالی  
 چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان خود آورده است درین آیه دلیل است بآنکه در حال مسابقه نماز را  
 میشود بهمین استند پیشانی فرزند یکا بوحیفه در حالت مسابقه و شش نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت مکان توف  
 بحديث خندق ما لک عن یزید بن رومان عن صالح بن حوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم ذات الرقاع

الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة و جاء العدد و فصله بالتی معه رکعة ثم ثبت قائما



واعتقوا لانفسهم ثم انصرفوا فصبروا وجاه العدو وجعلت الطائفة الاخرى فصلهم بهم الركعة التي بقيت من صلواتهم  
ثم ثبت جالساً واعتقوا لانفسهم ثم سلم بهم صلحهم بن خوات روايت کرد از کسی که گذارده بود همراه آنحضرت صلعم نماز خوف را و غرض از  
ذات الرقاع که یک طائفة صفاست همراه آنحضرت صلعم یعنی در نماز و صفاست طائفة دیگر و دیگر و دیگر و پس گذار آنحضرت صلعم  
بآن طائفة که همراه او بود و دیگر رکعة بعد از آن آنحضرت صلعم ایستاده ماند و ایشان نماز تمام کردند برای خود و بعد از آن باز نشستند  
وصف بستند و دیگر و بعد از آن طائفة دیگر پس گذار آنحضرت صلعم ایستاده ماند و ایشان رکعتی که باقی مانده بود از نماز آنحضرت  
صلعم علیه وسلم بعد از آن نشسته ماند آنحضرت صلعم و ایشان تمام کردند نماز را برای خود و بعد از آن سلام داد و همراه ایشان  
**مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن صلحهم بن خوات الانصاريان سهل بن ابي حنيفة الانصاري  
حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام ومعه طائفة من صحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة و  
يسجد بالذين معه ثم يقوم فاذا استوى قائماً ثبت واعتقوا لانفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون والامام  
قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الاخرون الذين لم يصلوا فيكبرون وراء الامام فيركع بهم ويسجد بهم  
فيكونون فيكونون لانفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهل بن ابي حنيفة الانصاري روايت کرد که نماز خوف نیست که  
بایستد امام برای نماز و همراه او طائفة از یاران او و طائفة دیگر و بر روی شش هستند پس بگذار امام یک رکعة و سجده کند  
همراه آنانکه با وی اند بعد از آن بایستد پس و فتنه راست ایستاد و ایستاده ماند امام و تمام کنند آن طائفة برای خود رکعة  
باقی مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام ایستاده ماند پس بشنود و برود و شمع بعد از آن بیایند آنانکه نماز نگذاشته اند  
پس تکبیر گویند پس پشت امام پس کوع کند و سجده کند همراه ایشان پس تر سلام دهد پس ایستند و بگذارند برای خود رکعة  
دوم را بعد از آن سلام دهند قال مالك وحديث القاسم بن محمد عن صلحهم بن خوات احبنا سمعت ابي صلوة الخوف  
كفتم مالك حديث قاسم بن محمد درست ترست نزدیک من در نماز خوف **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان  
اذا شغل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصل بهم الامام ركعة وتكون طائفة منهم  
بنية وبين العدو ولم يصلوا فاذا صلى الذين معه ركعة استأخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلموا ولا يتقدم  
الذين لم يصلوا فيصلون معه ركعة ثم ينفض الامام وقد صلى ركعتين فيقوم كل واحد من الطائفتين فيصلون لانفسهم  
ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكون كل واحد من الطائفتين قد صلى ركعتين فان كان خوفاً هو اشد من ذلك  
رجعوا قبل على اقدارهم او ركبا ما يستقبل القبلة او غير مستقبلها قال مالك قال نافع لا ارى عبد الله بن عمر  
الا عن رسول الله صلى الله عليه وآله بن عمر و قتيبة بن سعيد شذاز نماز خوف میگفت که پیش رو امام و طائفة از مردان پس

همراه ایشان امام یک کتبه پیشند طائفه دیگر ایشان میان ایشان و میان حد و که هنوز نماز نگذاشته اند پس گفتند که اگر نماز  
همراه امام اند یک کتبه فرو آورند بجای آنکه نماز نگذاشته اند و سلام ندهند و پیش رو نهند آنکه نماز نگذاشته اند پس بگذارند بر  
امام یک کتبه بعد از آن باز گردد امام حال آنکه نماز در دست دور کتبه پس بایستد هر یکی ازین دو طائفه پس بگذارند برای خویش  
یک یک کتبه بعد از آنکه باز گردد امام پس هر یکی ازین دو طائفه بگذارند و باشد دور کتبه پس اگر خوف زیاد تر باشد ازین بگذارند  
پیاده رفته و پیاده بر پای خود یا سواره رو و عقبه شده یا غیره و قبیل شده گفت نافع عینی بن محمد بن عبد الله بن عمر که حدیث کرده باشد  
این را بگو از رسول الله صلی الله علیه و سلم **حالت** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم الظاهر العصر یوم خندق حتی غلب النفس سید بن کعب بن لکذا و حضرت صلوات الله علیه و سلم نماز و  
عصر را روز خندق تا آنکه غایت آفتاب تهرجم گوید رضی الله عنه تا روز خندق نماز خوف شروع نشده بود بعد از آن هر روز  
و صلوة الخوف را دو حالت است یکی آنکه در حالت قتال باشد پس بایا باید گذارد بر هر جهت که ممکن شود پیاده و سواره و ای  
و جمع خفیه و شامی درین قدر متغی اند و در حالت مشی اختلاف دارند شافیه تجویز میکنند و خفیه تا غیر میفرمایند و در حالت  
مباشرت قتال نیز اختلاف دارند شافیه در طعنات و ضربات متوالیه معذور دارند و خفیه منع میکنند دوم آنکه دشمنان  
در موضع خود قرار دارند لکن خوف هجوم ایشان غالب است خفیه درین حالت رواست ابن عمر را اصل ساخته اند خواه دشمن  
جانب قبله باشد یا بغیر آن و شافیه تقصیل کرده اند اگر دشمن در جانب قبله باشد موافق قصه عثمان قوم را دو وصف کرده  
کنند و ایشان نماز گذارد و هر دو وصف نوبت سجد و رکعت از دشمن نمایند و اگر در غیر جانب قبله باشد موافق قصه  
بعضی نقل و بار نماز گذارد و با هر طائفه نمازی یا بطریق قصه ذات الرقاع رود و حدیث ابن عمر و پیش ایشان منوع است  
حق آنست که این اختلاف از قبیل اختلاف مباح است و حدیث سهل بن ابی حمزه بطاهر قرآن او فوق است و الله اعلم

**باب** التشدید علی من ترک الجمعه بغیر عذر **حالت** عن صفوان  
بن سلیم قال قال ادری عن النبی صلی الله علیه و سلم ان لا ینزل من قبل الجمعة ثلث عرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه گفت مالک بن نایم ای این حدیث روایت کرده میشد از حضرت صلوات الله علیه و سلم بانه هر که ترک کند جمعه را  
سه مرتبه سواي عذر و سواي من هر می نهد خدا تعالی بر دل او مسکه صلوة جمعه یعنی است که پیش از شریعت برای جمعه  
موضوع نموده و از استعالات صاحب شرح و مصحح اتباع او فهمیده شد که آن نماز نیست خاص بکفیه مخصوصه است و  
از ملاخذ آن خصوصیات که در آنرا جمعه یافته شده و معرفت صفات نفی او پیش جمعه و در وقت نماز جمعه  
خطبه از مسلمین در قریه یا در شهر و جمعه در شهر و کجای باشد و والی یا نائب او امام بود و قبل از وی خطبه میخواند که در وقت

والتشدد علی من ترک الجمعه  
عن مالک بن نایم  
قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم  
ان لا ینزل من قبل الجمعة  
ثلث عرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه  
والتشدد علی من ترک الجمعه  
عن مالک بن نایم  
قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم  
ان لا ینزل من قبل الجمعة  
ثلث عرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه

روایت از ابن عمر  
صلوات الله علیه و سلم  
قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم  
ان لا ینزل من قبل الجمعة  
ثلث عرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه  
والتشدد علی من ترک الجمعه  
عن مالک بن نایم  
قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم  
ان لا ینزل من قبل الجمعة  
ثلث عرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه

کتاب فی الفقه  
در حدیث از ابن عمر  
صلوات الله علیه و سلم  
قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم  
ان لا ینزل من قبل الجمعة  
ثلث عرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه  
والتشدد علی من ترک الجمعه  
عن مالک بن نایم  
قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم  
ان لا ینزل من قبل الجمعة  
ثلث عرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه

آنرا خطبه میگویند اما در رکعت پس صفت نفییه است بی شبهه اما وقت ظهر پس شرط جمعه است زیرا که بسیار میشد که جمعه فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جمعه و درین مسئله اتفاق امت مرحومه یا جمهور آن ظاهر میشود اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه عید و تشییع سبب بود و واحد نصاری بران دلالت نمینماید و بی شبهه در اکثر اوقات جماعت عظیمه می بود و لهذا همیشه از ابن مسعود نقل میکنند که صلی الله علیه و سلم صحیح بالمدینه و کانوا اربعین جلایا و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب علم جزا بیشتر میبودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی میگوید ضرورت و فیه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهرا زمان است که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس انعامی صف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهرا از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض بر اکثر امتاع بوده است و لهذا خدا تعالی فرمود و اذا راوا تجارة اولهوا الایة و لهذا بیع و شراد درین وقت ممنوع شد و آن فضل طویل است و ظاهرا خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فضل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس طریقت است که در وی بی اگر دون اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریبها یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم درید و جمعه می بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل کدو بودند ایشان را جمعه نفرمودند و سفر اگر عدم تختم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتوانستند شد در حق اهل مدینه نمیتوانستند الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را بر جمع پیش از وقت جمعه و عمل متفر مسلمین که درید و جمعه نیستند در بیه و نزد اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قلعه متوطنان پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صد کس شهند یا زیاده و در بعضی اجادیش اقل آنجا که مرد عاقل بالغ حرامده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند و نشان آن تحقق جماعت عظیمه است در صورت تعدد و مجتبی میسر نمی باشد یا تبرک با قدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع و عظمت ایشان و صفت نفییه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر نشان اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر ترم بود و نشان آن امرست بتقدم والی محل و لایه خود پس مخصوص باشد بجنور والی و بطریق انتخاب باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظائر مسئله و اثر حضرت علی که اربع الایام الممحمول بر ندب تقدم والی و محل لایه خود است اما خطبه پس قرآن عظیم فاسعوالی فکر اندک

محدث حدیث شیخین آمده فاذا خطب الامام طوعا او اكره فاستمعوا له وانذروا ان ذكركم خطبة است وعمل ستمر حضرت صلوات الله عليه وسلم خطبه  
و بعد از دالالت میکند بر ضروری بودن آن و عمل ستمر دالالت میکند که وظیفه جمیع دو خطبه است و چون خطب آنحضرت صلوات الله  
و تعالی علیه تمام جمیع ملاحظه کردیم متفق آن وجود چند چیز است حمد و شهادت تین و صلوة بر حضرت صلوات الله علیه و امر بتقوی  
تلاوت تائیدی و دعا برای مسلمین و سلامات و عربی بودن خطبه یا محمد پس بجهت آنکه در حکایت خطبه آنحضرت صلوات الله  
و سلم آمده و محمد امده و اثنی علیه در خطبه حاجت احمد مد بخنده آمده و عمل ستمر مسلمین بران جاری شده و اما تشهد بجهت  
بودن آن در خطبه حاجت و خطبه جمعه و ابو داود و دیگر روایات کرده و در حکایت خطبه آنحضرت صلوات الله علیه مکرر آمده است  
ثم تشهد و بجهت حدیث ترمذی کل خطبة ليس فيها تشهد فبني كاليد الجذمار و بجهت آنکه تشهد بجای خطب کلام  
ا ب ل شرح آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام حضرت صلوات الله علیه و عمل ستمر مسلمین و امر بتقوی بجهت  
در قرآن آنرا ذکر فرموده یعنی تذکیر و بجهت آنکه عامی و جاهل همه میدانند که مشروعه خطبه برای پند دادن است و تلاوة  
بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقر ثلث آیات و در حکایت خطبه جمعه آمده است تلاوة یا مالک لیقض عجلان ربکا یا دعا  
برای مسلمین و سلامات بعمل ستمر مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل ستمر مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در  
بسیار از اقالیم مخاطبان عجمی بودند و اگر جمعه نه در یاد باز نظر لازم شود زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم روز جمعه عورت  
و قوف فرمودند و ثابت شد که آنروز ظهر و عصر جمع نمودند و بر مسافر و حورت و عید ملوک و در بعض جمعه لازم نیست بجهت  
و ا قطنی من کان یومن بالحد و الیوم الاخر فلیعجل الجمعة الامارة و مسافر او عید او و رعیاد او اگر ایشان جمعه خوانند  
ذمه باشد بجهت آنکه وظیفه یوم جمعه است در رخصت داده نشد اینجا قدری را بجهت شقت ایشان پس اگر تحمل آن کنند و یا  
مانند مرین که وضو کنند و آنا که معذور اند در ترک جماعت معذورند و در ترک جمعه زیرا که جمعه بجهت نیاید پس رخصت کنند  
رخصت است و ترک جمعه باب لا جمعة فی العوالی و من حضر الدینة منهم فله الرجوع قبل دخول الوقت جمعه لازم  
در عوالی و کسیکه حاضر شود بعد از ا ب ل عوالی پس میرسد او را باز گشتن بطرف عوالی پیش از آنکه وقت جمعه داخل شود  
مرآة عن ابن شهاب عن ابی عبید مولى بن اذهر قال شهدت العید مع عثمان بن عفان فجاء فصلی ثم انصرفت  
خطب قال انه قد استمع لكم فی یومکم هذا حیدان فمن احب من اهل العالیة ان یتنظر الجمعة فلیتظرها و من احب ان  
یرجع ففعل ذلک فخطب ابو عبید حاضر شد و در عید میرا عثمان بن عفان پس آمد خطبه پس نماز و بعد از آن از  
خطبه خواند و گفت هر آینه حال نیست که جمع شده است برای شما دین روز و عید پس هر که خواهد از ا ب ل عوالی که نخواهد  
جمعه پس باید که خطبه بکنان را و هر که خواهد که رجوع کند پس رخصت لازم او را مسلمانه خواند فل حضرت عثمان عمل ستمر

46

۱۹

[illegible]

اتقوا الى وانتم

في العود  
منه وان يكون

طالبا للجامعة

ان حفظہ رفی الوالی

تواخلفوا والحقه

بسم الله الرحمن الرحيم

وہاں شافعیہ کی

قال الساجي

10

1234

جز

الحمد لله

کتابخانه

مجلس الوزراء

الحمد لله رب العالمين

45

فہرست

والله اعلم

المجلس

۱۵۴۸

مجلس

مفتی

میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نیا کام کیا ہے۔

مجلس

1990

تبریز

له قلیت  
 جانی فانی جمیع  
 علی کل مسلم الا ما تار  
 صبی او ملوک و فی رایت  
 زیاده او درین دقت  
 علی غایب و درین دقت  
 و لا مسافر و درین دقت  
 لا عید و درین دقت  
 منهم احد و درین دقت  
 و علی ان ام مریض  
 او مسافر و درین دقت  
 النبی و درین دقت  
 و الصبی و درین دقت  
 اذا تم العذر و درین دقت  
 ایضا و درین دقت  
 یخرج فی ترک الحیضة  
 و فی العاکم و درین دقت  
 الشدید و درین دقت  
 من السلطان و درین دقت

آنحضرت است صلعم در ترک تکلیف اهل بدو با قاست جمعه با حضور ایشان در بدو مسکله ازین اثر معلوم میشود که اگر شخصیکه جمعه را بدو  
 صحیح است از شهر پیش از وقت روانه شود جایز است اهل شهر و اهل بدو در منیورت یک حکم دارند زیرا که ایضا از حضور اهل بدو  
 مانع بر قاست پس مانند بعضی یا اینکه شده که جمعه را بدو مسکله در کتب شافیه مذکور است که اگر مسافر و درین دقت  
 نماز قبل از خواندن آن حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه در قول نقل کرده اند قول قدیم جایز است قول  
 جدید تحریم و قول قدیم هیچ می نماید زیرا که علیه جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز  
 خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که اهل بدو مساوی شده اند و اگر اگر در شهر یکشنبه جمعه واجب و اگر در شهر  
 واجب نشود و اگر علیه جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبوده اند که احوال مانع بر قاست است پس باید که انصراف درین دقت  
 در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جایز باشد **باب** لاجمعة علی مریض و لا مسافر فان صلاها احد ما وقت  
 عن الفرین و ان تم فیها جاز و حدیث مالک عن صفوان من ترك الجمعة ثلث مرات من غیر عذر و لا حله علی  
 علی قلبه واجب نیست جمعه بر مریض و نه بر مسافر و اگر گذارد و آنرا یکی از آن دو واقع شود از فرض اگر اقامت کرد و در نماز  
 جایز است قال مالک اذا نزل الامام بقریة تجب فیها الجمعة و الامام مسافر فخطب جمعهم فان اهل تلك القرية  
 و غیرهم یجبون معه قال یحیی قال مالک ان تجتمع الامام و هو مسافر بقریة لا تجب فیها الجمعة فلا جمعة له و لا لاهل  
 تلك القرية و لا لمن جمعهم من غیرهم و لیکن اهل تلك القرية و غیرهم ممن لیس بمسافر و الصلوة قال یحیی و قال  
 مالک لاجمعة علی مسافر و کنت مالک و قتیبه نازل میشود و امام در قریه که واجب است و در آن جمعه امام مسافر است پس خطبه  
 خواند و جمعه گذارد و اهل آن قریه پس بر آید اهل آن قریه و غیر ایشان نیز جمعه میگذارند همراه او و کنت مالک اگر جمعه  
 امام و حال نکند او مسافر است در قریه که واجب نیست و در آن جمعه پس نیست جمعه بر او و نه بر اهل قریه و نه بر اهل سیکه  
 جمعه گذارد و ایشان از غیر ایشان و باید که تمام کنند اهل آن قریه و غیر ایشان از آن جمعه که نمیتواند مسافر نماز را گفت  
 مالک نیست واجب جمعه بر مسافر **باب** یس الفل للجمعة من عمل برای جمعه **مالک** عن صفوان  
 بن سلیم عن عطاء بن یمان عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال عمل یوم الجمعة واجب علی کل  
 محکم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عمل روز جمعه واجب است بر هر کس که **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عثمان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا جله احدکم الجمعة فلیغتسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون بپاید یکی  
 شما جمعه باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله  
 صلی الله علیه و آله یوم الجمعة و عمر بن الخطاب یخطب فقال عمر ایة ساعة هذا فقال یا اعد المؤمنین انقلبت

९

قلت انفقوا على  
يومئذ الحجة

قلت استخبرني النفس  
الجميلة  
تأه عليه

استحبنا في قوله عليه  
واختلفوا في قوله عليه

وَأَخْتَلَفُوا  
السَّالِفُونَ وَاجْتَبَى عَلَى كُلِّ  
مَنْزِلٍ

السلام  
مفتي فقيل منسوخ  
وفي

مختلص من  
قيل الورد التاكيد وفي  
الغسل

فيل المراد  
منها حج فوفت النفس  
فيها

الشيخ محمد بن عبد الله بن أحمد بن حنبل

۱۵۵  
افضل و قی

غسل يوم الجمعة  
فضل وفي الحديث

للصلوة والجمعة

وفي العالم كله

بعد العبد المذنب  
عبد المطلب

وصلی الجمعة

لا يكون  
في الجملة بالوضوح

يون مسند

اگر جمعی کند و جا برای جمعه خود بخیر جلدی خاکی که در محنت و کار میبرد مسکون چون مسکن غسل و لبس حسن نماید  
تغییب بجهت اجتماع ماسعید چون جمعه است لابد آن آداب متعدی باشد بسوی عیدین **باب استقبال للصلوة**  
التسبیح للجمعة استقبال من غیره و باید در رکعت اول برای جمعه صلات عن ابن شهاب عن ابن السبائی ان رسول الله  
صلی الله علیه و آله قال فی جمعة من الجمعة یا معشر المسلمین هذا یوم جلد الله عیداً فاعتزلوا من کان حذو طیب فلا یضربوه  
ان یس منه و حلیکم یا لواءک رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در جمعه از جمعی که ای گروه مسلمانان هر آینه امر  
روزیست که گردانید و خدا تعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرب نکند او را آنکه بالداران خوشبو  
و لازم گیرید شما مساوی کردن را صلا الله بن عمر کان لا یرح الی الجمعة الا دهن و نظیب الا  
ان یكون حاملاً عید الله بن عمر نیت بسوی جمعه بگوید اگر دروغ می نماید و استقبال خوشبو میکند اگر نیکو محرم باشد **باب**  
**فضل التکیب و يوم الجمعة** در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه صلا الله عن سحیولی ابی بکر بن عبد الله  
عن ابی صامح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح  
فی الساعة الاولى فکان ما قرب بدنه من راحه فی الساعة الثانية فکان ما قرب بقرق من راحه فی الساعة الثالثة فکان ما قرب  
کبشاً اوف من راحه فی الساعة الرابعة فکان ما قرب و جلعة من راحه فی الساعة الخامسة فکان ما قرب ببیضة فاذ لرح  
الامام حضرت المثلثة یسقی الذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که غسل کند در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود در  
نخستین پس گوید یا قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گوید یا قربان کرده است یک گاو را و هر که برود  
در ساعت سیم گوید یا قربان کرده است گوسفندش را و هر که برود در ساعت چهارم گوید یا قربان کرده است یک اسب  
و هر که برود در ساعت پنجم گوید یا قربان کرده است یک بیضه را پس قتی که بر می آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند  
فرشتگان می شنوند بزرگتر جمع گوید علما بحث دارند که در از ساعت در پنجید جزو و از دهم روز است یا از خنیزه  
بر تقدیر اول وقت تجکیر از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظهر پیش فقیر و ثانی است و الله اعلم  
**باب السنة یوم الجمعة** بیان سعی روز جمعه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی  
ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون ای مسلمانان وقتیکه با نیک نماز داده شود روز جمعه پس سعی کنید  
بسوی یاد کردن خدا تعالی یعنی بخیل نماز و بگذارد خرید و فروخت را این بهتر است و شمارا اگر میباید اینها  
انه سال بن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله تعالی  
ابن شهاب کان من من الخطاب یقرءها اذا نودى للصلاة فاسعوا الی ذکر الله تعالی الکره ان یرکبوا

له قلت  
 هو قول أهل العلماء  
 له قلت  
 هو قول أهل العلماء  
 ٥٦  
 أن هذا الساعاتي  
 ساعات لطيفة يعبد  
 أنزله الساعة  
 التي يصاحبها  
 الليل والنهار



11

من الصف "هـ"  
هذه الخمسة عند  
لأومنين في الثانية و  
التي في أصل لها ووسط  
الطينين جميعاً وواحدة  
وهذه الثلاثة وواحدة  
على رسول الله صلى  
عليه وآله وسلم

قالوا له يا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 انه لا يجزئنا ان نكلمه  
 في الدنيا من غير ان نكلمه  
 في الآخرة من غير ان نكلمه

قلت هذا قول  
 الجمهور  
 قلت قلنا لا بد ان كان  
 منه على ما جاء به  
 من هو الحق يستأذنه  
 من طاعة الله تعالى  
 على امرهم في كل  
 طاعة يحقن عليها  
 بالجملة والخصوص  
 ١٥٨  
 انما هو ادواتها  
 وذكر ان الاستيذان  
 يوم الجمعة كان في زمان  
 النبي صلى الله عليه وسلم  
 سلكوا النبي صلى  
 الله عليه وسلم كان  
 ياذن بالاشارة

مروى است از محمد باقر که رسول الله صلى الله عليه وسلم بخواند و خطبه روز جمعه و نشست در میان آنها مسلم است که خطبه  
 منبر خواند یا بر تفرغ بعمل آنحضرت صلى الله عليه وسلم و عمل مسلمین بعد از آنحضرت صلعم و جلوس بین آن خطبتین باشد سورة قلنا  
 بیان کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامه نفعه رجل است و خطبه ستاده باید خواند بعمل ستم آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 عمل مسلمین و بایت و ترکوک قانما باب جواز لا یتجوز و الا هم و خطبه در میان جایز بودن احتیاط در حالیکه امام خطبه  
 بخواند **مالک** ان بلغه ان عبد الله بن عمر کان یحیی فی الجمعة والا امام یخطب عبد الله بن عمر احتیاط میکرد و روز جمعه  
 امام خطبه بخواند مترجم گوید حکایت کرده است احتیاط است که غالباً خواب می آرد پس اگر از طلب نوم باشد مکروه نخواهد بود  
 و فصل ابن عمر مشعر این است و الله علم باب استقبال الناس بالامام و هو یخطب مستحب است بر روی  
 نشستن مردمان بطرف امام و حال آنکه او خطبه بخواند قال مالک السنة ان یستقبل الناس الامام يوم الجمعة اذا  
 اراد ان یخطب من کان منهم علی القبلة و غیرها گفت مالک سنت مفره نزدیک آنست که روزی آورند مردمان بطرف  
 امام روز جمعه فتیکه اراده کند خطبه بخوانند را آنکه از ایشان نزدیک قیام باشد و آنکه بجانب غیر قیام باشد **باب**  
 اصابعه علی حدیث یستأذن الامام فی الخطبة سیکر سید او را حدیثی آیا و استیذان بر وی استیذان نماید از امام در آمدن قال مالک  
 ولیس علی من دحف واصابعه لاول من الخطبة ان یستأذن الامام يوم الجمعة اذا اراد ان یخطب گفت مالک نیست لازم بر کسیکه چون  
 از زمین او جاری شد یا رسید او را امری که ناچاری است او را از بر آمدن آنکه نخست طلبد از امام روز جمعه فتیکه خواهد  
 مترجم گوید جمهور علماء قایل اند بعدم وجوب استیذان و آیه و اذا کانوا مع علی امر جامع لم یذنبوا و احتیج یستأذنه  
 محمول است بر جهاد فقط و واحدی این آیه را مطلق داشته است و هر عامی که با جماع مشروع است خروج از آن بدو  
 اذن امام جایز نگرد و مثل جمعه و عیدین و جهاد و استقامت اشال آنها و نیز روایت کرده که استیذان در جمعه در عهد  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم رایج بود و آنحضرت صلعم با اشاره اذن میداد و الله علم **باب** الاضمارات یوم الجمعة  
 والاضمار یخطب مستحب است خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه بخواند **مالک** عن ابی الزناد عن  
 الامام عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قلت لصاحبك انضرب اماماً یخطب یوم الجمعة  
 فقد لغوت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و فتیکه بگوئی صحبتین خود را خاموش شو حال آنکه امام خطبه بخواند پس  
 بر آئینه کلام بنیاده کردی **مالک** عن ابن شهاب عن ثعلبة ابن مالک القریظ انما خیره انهم کانوا فی  
 زمان عمر بن الخطاب یصلون یوم الجمعة حتی یمرح عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر جالس علی المنبر و اذن للمؤذنون  
 قال ثعلبة جلسنا نحدث فاذا اسکت المؤذنون وقام عمر یخطب انضما فم یخبر منا احد مثلک گفت که مثل ما



که میخواند آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بعد از سوره جمعه گفت میخواند بل انک صیبا الغاشیه ترجمه گوید پیش  
 مالک و شافعیه صحیح است قراة سوره جمعه منافقون و همچنین قراة سحر هم و شافعیه و حنفیه توقیت بعض قرآن  
 سبعین صلوات مکرر و داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کراهت در صورتی است  
 که بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قراة بغیر آن مکرر و شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکاً بقراة آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 التزام کند هیچ باک نیست لکن می باید که گاه و غیر آن را نیز خوانده باشد تا جا بجا آن ازارکان صلوة شمارند و در  
 باب من ادرك رکعة من الجمعة فليصل اليها اخو امر که در یاد با امام از نماز جمعه بیک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب  
 همراه او رکعت دیگر مالک عن ابن شهاب انک ان كان يقول من ادرك من صلوة الجمعة رکعة فليصل اليها رکعة  
 اخو ابن شهاب میگفت هر که در یاد از نماز جمعه بیک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب  
 و هي سنة گفت مالک گفت ابن شهاب همین سنت قال یحیی قال لمالك و علفي لك ادركت اهل العلم ببلدنا  
 و ذلك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرك من الصلوة رکعة فقد ادرك الصلوة گفت مالک بن  
 قول یافتم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در یاد از نماز بیک رکعت بقی  
 وی دریافتست نماز را بغوی گفته است هر که بیک رکعت کامل دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه ای پس چون  
 امام سلام دهد ضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او بیک رکعت و داخل نشد در نماز دیگر بعد از آنکه  
 سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد از چهار رکعت زیرا که وی ظهر است و  
 همین سنت مذکور است و ثوری و شافعی ترجمه گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة  
 رکعة فقد ادرك صلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة رکعة فليصل اليها اخو و از فهمم این حدیث دانسته شد که  
 اگر دون بیک رکعت دریافت جمعه را نه دریافتست پس ظهر را کند استینا فا و بنا و نزدیک امام عظم اگر شهادت امام را دریافت  
 دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت **باب فضل يوم الجمعة و الساعة التي ترجع فيها و مناظرة ابي هريرة و عبد**  
**الاحبار و عبد الله بن سلام في تعيينها** باب در بیان فضیلة روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود بر کثرت  
 در روز جمعه و مناظره ابو هریره و عبد الله بن سلام در تعیین آن ساعت **مالك** عن ابي الزناد  
 عن الاحبار عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذكر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم  
 وهو قائم يصلي سال الله شيئا الا اعطاه آياه و انشأ رسول الله صلی الله علیه وسلم بيده يقول يا رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ذکر کرد روز جمعه این گفت در آن روز ساعتیست که در می باید از آن عبده مسلمان حال کند و استی

له قلت  
 عليه السلام  
 ان كان ادرك ركعة  
 فليصل اليها  
 ركعة اخو فقلت  
 جمعة وان لم يدرك  
 ١٩٠  
 انك تعلم ان  
 قال ابو حنيفة ان  
 ادرك الامام في الصلاة  
 صلى ركعتين

باشند و میگردانند و سوال کنند خداستغالی چیزی می گردید و در آن چیز و اشار و نمود آن حضرت صلعم بدست مبارک خود بیان گفت آن  
 میفرموده مالک عن یزید بن عبد الله بن الحارث عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة ان قال فرج  
 الى الطبق فقلت كعب الاحبار المجلس مع محمد بن عن التوراة وحدثة عن النبي صلى الله عليه وسلم كان فيها حديثه ان قلت  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه اهبط وفيه تيب عليه وفيه مات  
 تقوم الساعة وما من دابة الا وهي صبيحة يوم الجمعة من حين تطلع الشمس شفقا من الساعة الا الجن والانس وفيه ساء  
 الايام فيها عبد مسلم وهو يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه قال كعب لك في كل سنة يوم فقلت بل في كل جمعة  
 فقرأ كعب التوراة فقال صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو هريرة فقلت بصرة بن ابی بصرة الغفاري فقال من  
 اين اقبلت من الطبق فقال لو ادر كنت قبل ان يخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعمل الا  
 الا الى ثلثة مشا الى المسجد الحرام والى مسجد هذا والى مسجد يلى اوبيت المقدس قال ابو هريرة ثم قلت عبد السلام  
 فحدثت مجلي مع كعب الاحبار وما حدثت في يوم الجمعة فقلت قال كعب ذلك في كل سنة يوم فقال عبد الله بن سلام  
 كذب كعب فقلت ثم قرأ كعب التوراة فقال بل هو في كل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق كعب ثم قال  
 عبد الله بن سلام قد علمت آية الساعة هي قال ابو هريرة فقلت له اخبرني بها ولا تضيق فقال عبد الله  
 بن سلام هي اخر ساعة في يوم الجمعة قال ابو هريرة فقلت وكيف تكون هي اخر ساعة في يوم  
 الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصاد فيها عبد مسلم وهو يصلي وتلك الساعة  
 لا يصلي فيها فقال عبد الله بن سلام الم يقل رسول الله صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا  
 ينتظر فيه الصلوة فهو في الصلوة حتى يصلي قال فقلت بل قال ففحق لك ابو هريرة فقلت بل لم  
 بسوء كوه هو ليس ملاقات كردم با كعب احبار پس شستم بر او پس حديث نقل كردم پس من از تورت  
 و حديث نقل كردم من پیش او از رسول الله صلى الله عليه وسلم پس بود در آنچه ذكر كردم پس او  
 آنكه گفتم فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بهترین روز يك طلوع کرده است دامن آفتاب روز جمعه  
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه نهند و آفریده شد بر زمین و در روز جمعه هر بابی کرده  
 بروی بعد از خواب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد بر خاست قیامت و میت  
 هیچ جنبه و مگر وی گوی نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح می کند تا وقتیکه بر می آید آفتاب  
 از زمین قیامت مگر جن و آدمی و در جمعه ساعتی است که نمی یابد آنرا بنده مسلمان حال آنکه او نماز میگذارد

له قلت  
 قال المجلي يثبت من الغاء  
 يوم الجمعة حجابان  
 ١٤١  
 يصاد ساعة  
 احبابة ١٣

رتبة اهل العلم  
 من قبل النظر عند  
 التمام ابراهيم  
 الحديث مسلم  
 عائشة في الحديث  
 تها ركنين  
 واحتفظوا بها بعد  
 الجمعة فقال الشافعي  
 ما كتمانوا بها وجعته  
 ابراهيم قال البغوي  
 ١٤٣  
 من حديث  
 محمد بن

سوال ميكند از خدا تعالی چیزی مگر گوید بدو و آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یکروز است پس گفت بلکه در  
 هر جمعه است پس خواند کعب تورات را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره پس ملاقات کردم پس  
 بن ابی بصیر و خفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم از طبرستان گفتم اگر می یافتم ترا پیش از آنکه بروی آمدی بسوی طبرستان می آمدم  
 شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آمده کرده نشود و شران را اگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام و مسجد مسجدی که اینست و بسوی مدینا یا کعبه  
 بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از آن ملاقات کردم با عبد الله بن سلام پس بنی که کردم پیش او و صوة مجلس خود را کعبه جبار و آنچه حد  
 روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفت در انشای سخن گفت کعبه جبار محل این ساعت مروجّه در هر سال یکروز است  
 گفت عبد الله بن سلام دروغ گفت کعبه پس قسم بعد از آن خواند کعبه رتبه را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است پس گفت عبد  
 بن سلام راست گفت کعب بعد از آن گفت عبد الله بن سلام ترا نیز می دانم کدام ساعت است آن گفت ابوهریره پس قسم او را خبر دهم  
 باین ساعت و بخیل کن پس گفت عبد الله بن سلام آن ساعت آخر ساعت از روز جمعه گفت ابوهریره پس گفتم و چگونه باشد این  
 ساعت مروجّه آخر ساعتی در روز جمعه و بر آن نیز فرمود و است حضرت صلعم که می باید آن ساعت را هیچ بنده مسلمان حال نکند و نماز نکند  
 مگر که اجابت دعای او کرده شود و این ساعت که توفشان میدهند نماز کرده و عیث و در آن پس گفت عبد الله بن سلام آیا نفرموده  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بنشیند بمحلی که آنحضرت را بکشد در آن مجلس نماز را پس او در نماز است تا آنکه بگذارد و آنرا گفت ابوهریره قسم  
 آری فرمود گفت پس مرا همین است **باب** الوافل المندوب اليها قبل الفرائض و بعدا و در میان نماز تا ناله که در تحب اند

پیش از فرائض و بعد فرائض **مالك** عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي قبل الفرائض ركعتين  
 بعدها ركعتين و بعد المغرب ركعتين في بيته و بعد صلاة العشاء ركعتين و كان لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف فيركع  
 ركعتين رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگذازد پیش از ظهر دو رکعت و بعد از ظهر دو رکعت و بعد مغرب دو رکعت در نماز خود و بعد از نماز  
 عشاء دو رکعت و نماز ميگذازد و بعد جمعه تا آنکه باز ميگشت بخانه پس ميگذازد دو رکعت مسکه اکثر علما قایل اند ببنیت چهار رکعت  
 پیش از نماز ظهر و تنگ ایشان حدیث حضرت عائشه است که مسلم آنرا ذکر کرده و در منهاج دو رکعت را تصحیح کرده و در جامع و جوهیه  
 اختلاف در پیش شافعی دو رکعت و نزدیک ابوحنیفه چهار رکعت و بعضی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است **باب**

استصحاب لکنی الفجر تخفیفها **باب** در سنت بودن دو رکعت که متصل نماز فجر باشد و سبک کردن آن **مالك** عن نافع عن  
 عبد الله بن عمر ان حفصة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا سكت للمؤمنين من الاذان  
 لصلاة الصبح صلى ركعتين خفيفتين قبل ان تقوم لصلاة حضرت حفصة خبر داد عبد الله بن عمر که رسول صلی الله علیه وسلم وقتی که  
 خاموش میشد مؤذن از آن دو نماز صبح ميگذازد و دو رکعت پیش از آنکه استاده کرده و میشد نماز **مالك** حنبلی بن عبد الله







لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير مائة مرة كانت له عدل عشر ثواب وكتبت له مائة  
حسنة وحيت عند مائة سيئة وكانت له حرز من الشيطان يومه ذلك حتى يمسي ثم يات احد بافضل  
علاج به الا احد على اكثر من ذلك ابو هريرة گفت كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه بگوید لا اله الا الله لا شريك له  
لا شريك له الحمد لله در هر روزی صد بار باشد و این کلمات برابر ده برده که آزاد کند و نوشته شود برای او صد  
و محرکه شود از وی صد سیئه و باشد این کلمات پناه او را از شر شیطان در آن روز و تا آنکه داخل شود در  
و نیارد هیچکس عملی را که بهتر باشد از آنچه این شخص آورده است روز حشر الا کسی که عمل کرده باشد زیاده تر ازین  
صد بار **مالک** عن سمیعی بن ابی بکر عن ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال من قال سبحن الله وبحمده فی يوم مائة مرة حطت خطایاه و انكأنت مثل زبد البحر رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود هر كه بگوید سبحان الله و بحمده در هر روزی صد بار دور کرده شود از وی خطای نامی او اگر چه این خطا باشد  
مانند كند و در باب استحباب صلوة الضحی در بیان محب بودن نماز صبح **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن  
الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما دایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يعبد  
سبعة الضحی قطا فی لا سبغها وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدع العمل بالشيء وهو حبان  
يعمل به خشية ان يعمل به الناس فيقرض عليهم حضرت عائشة گفت ندیدم آنحضرت رخصه الله عليه وسلم كه  
گذارد و باشد نافه ضحی را هیچگاه و هر آینه من میگذازم آنرا و هر آینه حال اینست كه آنحضرت صلعم ترك ميكرد عمل بخیر چیزی حال  
وی دوست میداشت عمل كردن بآن بسبب ترس آنكه بگفتند آنرا مردمان پس فرض گردانید و خود برایشان **مالک**  
عن زيد بن اسلم عن عائشة ام المؤمنين انها كانت تقطع الضحی ثمانی ركعات ثم تقول لو نشتر لی ابواى ما تركتهن  
حضرت عائشة میگذازد نماز صبحی هشت ركعة بعد از آن می گفت اگر برانگیزم شوند برای من پدر و مادر من ترك كنم آنرا  
**مالک** عن موسى بن ميسرة عن ابی هريرة عن ابی عقیل بن ابی طالب ان ام هانئ بنت ابي طالب اخبرته ان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قام الفجر ثمانی ركعات فلقها فی ثوب واحد خبرنا ثم بان بنت ابي طالب ابومروا كه رسول الله صلى الله  
عليه وسلم گذرد و سال غزوه فتح هشت ركعة و سجده در ركعة **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله ان ابامرة  
مولى عقیل بن ابي طالب اخبره انه سمع ام هانئ بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت  
يغتسل وفاطمة ابنته تستمره ثوب قالت فقلت فقال من هذا فقلت ام هانئ بنت ابي طالب فقال لي يا ام هانئ فقلت  
فقلت فقام فقلت ثمانی ركعات فلقها فی ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله اني ارجو اني اقول فقلت فلان

میں

وقول العلماء  
واقطعوا  
واكثروا

عشر

تاریخ ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

۱۰۰

ملفوظات

وفاقیہ

من وینا

عبیده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجتمعنا من حارث يا ام هان وذاك معي اماني كعت رثتم بهي رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم سال فتى كه پس با منم او را كه غسل ميكرد و فاعلم و دختر آنحضرت خطه الله عليه وسلم مرده كرده بود بروى بجا گرفت  
 ام هانى پس سلام كرد پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كيت اين پس گفتم ام هانى دختر ابيطاليب پس فرمود  
 ام هانى را پس فتيكه فارغ شد از غسل خود بايقاد پس نماز گذار و هفت ركعت در سجده بيك جامه بعد از آن با ركعت  
 پس گفتم يا رسول الله گفت پس را دامن كه على ابن ابيطاليب است كه وى خواهد كشت مرديكه من امان و ادم او را فلان  
 پس سهره فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم امان داديم كسى كه تو امان دادى اى ام هانى اين واقعه محقق شد  
 وقت فحلى مسكه اقل آن دور كته است حديث كل سلامى اليه و در احاديث صحيحه زياده از شصت ذكر كونه است بهي  
 با سنا و صنيف دوازده نيز نقل كرده و وقت آن از ارتفاع و روشن شدن صند آفتاب است تا استوار و تا خيم  
 آن تا گرم شدن آفتاب فضل است و تطبيق در ميان حديث عائشه و احاديث ديگر است كه حضرت عائشه لعن الله قاتلها  
 از خود كرد زنى صلوة بالكلية پس شايد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميگذاشته باشد صغى را در بعضى اوقات در سجده  
 باب الا فضل فى نافله الليل و النهار ان يكون متنتى متنتى بهتر است نافله شب و روز آنكه باشد و در ركعت مالك  
 انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل و النهار لعننى متنتى يسلم من كل ركعتين خبر رسيده است مالك كه حضرت  
 سيفرود نماز شب و روز يعنى نافله و در ركعت است سلام دهد از هر دو ركعت قال يحيى قلا مالك و هو الامر عندنا كذا  
 و بهين است امر شريف و ديكتا و بهين است مذنب شامى و نزد يك ابو صنيف چهار چم افضل است در طويع و صايعين  
 در روز مذنب ابو صنيف اختيار كرده اند و در شب موافق شافعى رفته باب الا فضل للمنافلة ان تكون فى البيوت  
 بهتر براى نماز نافله است كه گذارده شود در خانه ها مالك عن ابى النضر مولى عمر بن عبد الله عن ليس بن عبيد  
 ان زيد بن ثابت قال افضل صلوات صلواتكم فى بيوتكم الا الصلوة المكتوبة زيد بن ثابت گفت كه بهترين نمازها  
 نماز است كه در خانه هاى خود بگذارد و بگذارد نماز فرمودم كه بگويد رضى الله عنه غير از اين نيست كه آنچكم براى خوف داخل رياست  
 بگذارد و هر جا كه خواهد بزرگتر است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميگذاشت و در نمازهاى و مسجد و گاهى در خانه باب جواز الجماعة  
 فى النافلة جائز است گذاردن نماز نقل بجماعت مالك عن اسحاق بن عبد الله بن الجهم عن ابن عباس بن مالك ان رجلا  
 ملكه دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام فاكل منه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فها فلا يصلى لكم  
 قال انس فمكت الى حصير لنا قد اسقى من طعم ما ليس بمتصفت بل هو عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و سلم و صففت انا و اليتيم و داءه و المعسر من وراثتنا افضل لنا ركعتين ثم ابصر فمكت

ما فتت الصلوات بالليل  
 فلهذا كان يصليها  
 في بعض الأوقات في  
 المسجد  
 قلت صواب  
 الشافعي قال لا يخفى  
 إلا لم يفضله  
 قلت  
 إنما ذلك لما كان في بعض  
 الأيام فإن آتية من صلى  
 شامدا لم يشك  
 من النبي صلى الله عليه  
 وسلم يصل في المسجد  
 تارة وفي البيت تارة  
 فيهما ليس بغير الاختار  
 أن يؤدي التعلية  
 في البيت إلا الزيادة  
 والله أعلم  
 سواء لكن الأفضل  
 ما يكون بعد من  
 الصلاة وأجمع على  
 قلت  
 عند الشافعي

الملك  
الحاكم  
المعظم  
السيد  
العزيز  
الجليل  
الرحمن  
الغفار  
الوديع  
اللطيف  
الخبير  
العليم  
المتين  
القيوم  
الرازق  
الواسع  
الغني  
البارئ  
الخالق  
الطاهر  
الصفير  
الظاهر  
الجلي  
الملك  
الحاكم  
المعظم  
السيد  
العزيز  
الجليل  
الرحمن  
الغفار  
الوديع  
اللطيف  
الخبير  
العليم  
المتين  
القيوم  
الرازق  
الواسع  
الغني  
البارئ  
الخالق  
الطاهر  
الصفير

لا قلت  
 مذهب العلماء ان  
 الوزنة كلها با  
 حقیقة خاصه  
 ۱۶۶  
 فانما جبهه علی  
 عند

جده انس بن مالك دعوت نمود و حضرت اصبه الله علیه سلم برای طعامی پس تناول فرمود و از ان طعام بعد از ان فرمود و حضرت صلعم  
 با سینه نماز گذارم پس شما یعنی امامت کنم برای شما انس گفت پس بر خاتم بسوی بوری ای از ان ماکه سیاه شده بود و کثرت  
 استعمال پس نشاندم بر کوب آب پس شما و حضرت صلعم و صف سبتم من و یتیم که نام طفل بود پشت حضرت و آن پیر زن پس  
 پس بگذار و حضرت صلعم بر باد و رفته بعد از ان باز گشت مسئله ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم شده است که نماز  
 بجماعت خواندن مکروه نیست آری التزام مثل التزام آن در فرض عیدین و کثرت دعوت است و نزدیکان فی تعلق دوم  
 است یک قسم است که جماعت در ان مسنون باشد مثل عیدین و تراویح و مستحق کسوف و دیگر آنکه جماعت در ان منسوخ  
 مثل واتب اگر این قسم اخیر را هم جماعت بگذارند نزدیک ایشان مکروه نیست و در پیش حنفیه در آن داخل مکروه است  
 چون بر سبیل تداعی و اجتماع باشد و اگر تحقیق قلیل ملا اذ ان واقفانت در نایم مسجد بگذارند لباس **باب** صلوٰۃ الوتر  
 و لیست بواجبه نماز و ترسنت است و واجب نیست **مالك** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن ابن  
 تحویل بن رجاء عن یحیی بن کنانه عن یحیی بن محمد بن جابر عن یحیی بن محمد بن جابر عن یحیی بن محمد بن جابر  
 الی حبابه بن الصنفاء عن حضرت له و هو را یحیی الی المسجد فالتخیرة بالکمال الی حبابه بن الصنفاء عن حضرت له و هو را یحیی  
 صلی الله علیه و آله یقول حسن صلوٰۃ کتبهن الله تعالی علی العباد فمن جاء بهن لم یضیع منهن شیئا استخفافا بحقیق  
 عند الله عهد ان یدخل الجنة ومن لم یات بهن فلیس له عند الله عهد ان شاء عذبه وان شاء اخذ الجنة  
 شخصی از بنی کنانه گفته میشد او را محمد بن شیند از مردی در شام که کنیت او ابو محمد بود میگفت هر آنکه و تر و حبس گفت  
 پس نعم بسوی عباده بن حصانت پس پیش روی آدم او را و او میرفت بسوی مسجد پس خبر اداوم او را یحیی گفت ابو محمد  
 گفت عباده دروغ گفت ابو محمد شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود هیچ نماز است که نوشته است آنها را خدا  
 بر بندگان پس هر که بعمل آورد آنها را ضایع نکرد و از آنها چیزی بر از جهت بک پنداشتن حق آن باشد او را نزدیک خدا است  
 عهدی که داخل کند او را در بهشت و هر که بعمل نیاورد آنرا پس نیست او را نزدیک خداست آلی عهدی اگر خواهد عذاب کند  
 و اگر خواهد داخل کند او را در بهشت **مالك** انه بلغه ان رجلا سال عبد الله بن عمر عن الوتر و اوجب هو فقال عبد الله  
 بن عمر قد اقر رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقر المسلمون قال ففعل الرجل یرویه عن عبد الله بن عمر یقول قد اقر  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقر المسلمون شخصی سوال کرد عبد الله بن عمر از او تر یا واجب است پس گفت عبد بن عمر  
 هر آنکه و تر گذارده است حضرت صلعم و تر گذارده اند مسلمانان پس شروع کرد و آن مرد که سوال می نمود عبد الله بن  
 عبد الله بن عمر میگفت هر آنکه و تر گذارده است رسول الله صلی الله علیه و سلم و تر گذارده اند مسلمانان ترجمه گوید رضی الله



صوت نماز مغرب می باشد و همین است مذکور شافعی و نزدیکی خفیه فصل جائز نیست باب جواز الوتر برکعت واحد و جواز  
شفع قطعا و در میان جواز گذاردن و تر یک کتبه از غیر شفع پیش از آن مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص  
کمان بود بعد العتمة لواحدة سعد بن ابی وقاص و تر میگذازد و بعد عشا یک کتبه قال مالک و ليس على هذا العمل عندنا  
ولكن ادنى الوتر ثلاث گفت مالک نیست حمل بر بخیریت نزدیک ما و لکن ادنی و تر سه رکعت است در شفع و یک و تر سه رکعت  
اگر یک کتبه گذارد نزدیک شافعی بلکه اگر امتیه جائز است و نزدیک مالک مکروه است و نزدیک ابو حنیفه اصلا جائز نیست  
باب جواز نقص الوتر بان یشفعها برکعت اخوه در جواز نقص و تر بآنکه شفع گرداند از بعضی کتبه دیگر مالک عن  
انه قال كنت مع عبدالله بن عمر بطريق مكة فالتقاء مع جماعة فحدثني عبدالله بصحة فادوا واحدة ثم انكشف الغيم  
فادعاه ان عليه ليلا فشفعوا واحدة ثم صلى بعد ذلك ركعتين ركعتين فلما اشفعوا الصبح اوتروا واحدة گفت نافع که  
بودم همراه عبدالله بن عمر در راه مکة و آسمان صاحب بار بود پس تر رسید عبدالله از طلوع صبح پس تر گذارد یک کتبه  
بعد از آن زایل شد بار پس الت است عبدالله که باقی مانده است بر روی شب پس آن یک کتبه را دو گانه ساخت یعنی  
رکعت دیگر بعد از آن گذارد و دو رکعت پس وقتیکه تر رسید از صبح و تر گذارد یک کتبه مترجم گوید رضی الله عنه بر همین  
مذهب شافعی و صحیح نیست بر قول ابو حنیفه فعلى العالم لم يغيره لا يجوز بدون نية الوتر باب جواز الوتر اقل السبل  
واخرا جائز است گذاردن و تر اقل شب آخر شب مالک عن حميد بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال كان  
ابن بكير الصديق اذا اراد ان ياتي فواش او تروكان عمر بن الخطاب يوتر اقل الليل قال سعيد بن المسيب  
انا فاذا اجئت فاشي اوتت گفت سعيد بن المسيب که حضرت ابو بکر وقتیکه میخواست که بیاید بر بستر خود یعنی  
برای خواب تر میگذازد و حضرت عمر و تر میگذازد و آخر شب گفت سعيد بن المسيب یا بن عمر می آیم بر فراش خود و تر  
میگذارم مالک انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول من خشي ان ينهزم حتى يصبح فليوتر قبل ان ينهزم  
ومن جئ من استيقظ اقل الليل فليوتر و تر حضرت عائشة میفرمود که تر بیدار شو که بخوابی و صبح دخل شود باید که و تر بیدار  
باشی از خوابیدن و هر که تو قیام دارد که بیدار شود و تر شب بیدار که تاخیر کند و تر باب الوتر بعد طلوع الصبح باب جواز گذاردن  
و تر بعد طلوع صبح صادق مالک عن عبد الكريم بن ابی الحناوق البصري عن سعيد بن جبیر ان عبدالله بن عباس قد فر  
استيقظ فقال لحامد انظر ما صنع الناس وهو يشهد قد ذهب بعضه فذهب الخادم ثم رجع فقال قد مضى الضرب والاس  
من الصبح فقام عبدالله فادركه صبح سعيد بن جبیر گفت بر آری عبدالله بن عباس خواب رفت بعد از آن بیدار شد  
پس گفت خادم خود را ببین که چه کرده و در آن ابرو من انوقت رفقه بود یعنی او پس رفت خادم بعد از آن باز برگشت که تر

عنه قلنت  
ان اذن الركعة جازنا  
عند الشافعي والجمهور  
ذكر عند مالك ولم  
يجز عند الحنفية  
عنه قلنت  
عليه الشافعي ولم  
يجز عند الجمهور  
فقى مالك بن النضر  
بدون نية الوتر  
عنه قلنت  
على هذا أهل الملة

بازگشته مردمان از نماز صبح پس ایستاد عبدالله بن عباس پس ترک کرد و بعد از آن گذارد و نماز صبح را مالک آنجا  
 ان عبدالله بن عباس و عبادة بن یسار و القاسم بن محمد و عبدالله بن حاتم و قد اوتروا بعدا بالفجر خبر رسید امام مالک  
 که عبدالله بن عباس و عباده بن یسار و قاسم بن محمد عبدالله بن عامر گذارده اند و تر را بعد طلوع فجر مالک عن  
 هشام بن حمزة عن ابیه ان عبدالله بن سعید قال جاء ابی لواقیت صلوۃ الصبح وانا اوتو عجماء بن سعید کنت  
 پروا ندارم اگر گفته شود تکبیر نماز صبح و من و تر میگذارم مالک عن یحیی بن سعید انه قال کان عبادة بن الصامت  
 یوم یوما فخرج یوما الی الصبح فاقام المئذن صلوۃ الصبح فاسکت عبادة حتى اوتی فی صلی بهم الصبح عبادة بن صامت  
 امامت میکرد و گویا پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس غاش  
 کرد و از عبادة تا آنکه ترک کرد و بعد از آن گذارد و ایشان نماز صبح را مالک عن عبدالرحمن بن القاسم انه قال سمعت  
 عبدالله بن عامر بن ربیعۃ یقول انی لا وتروا وانا سمع الا قالمنا و بعد الفجر یسکت عبدالرحمن ای ذلک قال عبدالرحمن  
 بن قاسم گفت شنیدم عبدالله بن عامر را که میگفت هر آینه و تر میگذارم و من شنیدم اقامت یا گفت هر آینه و تر میگذارم  
 بعد فجر شک کرد و عبدالرحمن کلام یک ازین دو نقل گفت مالک عن عبدالرحمن بن القاسم انه سمع اباہ القاسم بن محمد  
 یقول انی لا وتربعد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنید از پدر خود قاسم بن محمد که میگفت هر آینه و تر میگذارم بعد فجر  
 مالک و انما یوتر بعد الفجر من نام عن الوتر و لا ینبغ لاحد ان یتبع ذلک حتی یتضم و ترة بعد الفجر گفت مالک غیر ازین نیست  
 که بگذارد و تر را بعد فجر هر که بخوابد از نماز و طهرنی باید کسی که بقصد تاخیر کند و تر را تا بنهد و تر خود را بعد فجر ترسرد و گویم  
 رضی الله عنه معنی این آنرا نزدیک شافعی است که و ترست موقت است و ترست قضا آن وقتیکه فوت شود و اگر چنین  
 آنکه واجب است و واجب میشود قضا بر آن و لازم است رعایت ترتیب در میان و تر و نماز و قیام و نزدیک مالک که  
 این وقت یعنی طلوع فجر ضروریست برای و تر و قضائیت و فی مختصر ابن الحاجب آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و تر  
 الی صلوۃ الفجر یعنی آخر وقت و تر تا طلوع فجر است و وقت ضروری و تر تا نماز فجر و الله اعلم باب کیف کان صلوۃ  
 الیه صلی الله علیه و آله باللیل بیان کیفیت نماز نای حضرت صلعم که در شب میگذارد مالک عن ابن شهاب عن حمزة بن ابی  
 عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصلی من اللیل احد عشر رکعة یوتر منها بواحدة  
 فاذا اقموا الصلوة علی شقیه الا این حضرت عائشة نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و تر در شب یازده  
 رکعت و تر میگوید و تر از آن یازده یک رکعت پس وقتی فارغ میشدند و تر از یکیشیدند و تر بسوی راست خود  
 عن هشام بن حمزة عن ابیه عن عائشة ام المومنین انما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم

ساقی قلت  
 منی هذا  
 الشافعی حسیة موقفة  
 بین قضاءها و الاوقات  
 یقصد الی خفیة انما یجب  
 یجب القضاء و یبرک و  
 ۱۶۹  
 یجب علیه عبادة الا ان یترینه  
 و بین الوقتین یؤخذ  
 بالاولی وقت ضروری  
 فی مختصر ابن الحاجب  
 و آخره یعنی الوتر الی  
 طلوع الفجر و ضروری  
 فی صلوۃ الفجر

قلنت

معنى الحديث عند الشافعي ان اكثر الزور

احسن عشرين وثلاث

عشرين وكل ذلك شر

وعند ابى حنيفة

ان الزور ثلاث والثلاث

ركعات نافذة في الصلاة

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

في الصلاة في غير

بصير الليل ثلث عشر ركنة في الصلاة اذا سمع النداء بالعبد لثنتين خفيفتين عود بن الزبير نقل كروا حضرت عائشة كرسول  
صلوات الله عليه وسلم يكره ان يركع بعد اذان يكره ان يركع بعد اذان يكره ان يركع بعد اذان يكره ان يركع بعد اذان  
محمد بن سليمان عن ابي عبد الله بن عباس ان جده بن عباس اخبره انه بات ليلة عند عيينة بن جندب زوج النبي صلى الله عليه  
وعلى خالته قال فاضطجعت في عمن الوسادة وضطجعه رسول الله صلى الله عليه وسلم واهله في طولها فقام رسول الله صلى الله  
حتى اذا انتصف الليل وقبله بقليل وبعد بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس فسمع النغم عن وجهه  
بيد انهم قالوا يا ايها الذين آمنوا انهم من سورة قال عمران ثم قالوا الى شن معلق فتوضا منها فاحسن وضوءه ثم قام  
قال بن عباس فنت فصنعت مثل ما صنعتم ثم ذهبت فقلت الى جنبه فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده  
على راسي اخذها اذ لي العيني يفتلها ففضل رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين  
ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين  
يك شيب نزيك سمونه نذره ان حضرت صلى الله عليه وسلم دوى خاله بن عباس بود گفت پس دراز کشیدم در پهنار بالین  
دراز کشید حضرت صلى الله عليه وسلم اهل اود دخول آن بالین پس بخواب فت حضرت صلعم تا وقتیکه نیشب گذشت  
یا پیش ازین باندک زمانی یا بعد ازان باندک زمانی بیدار شد رسول الله صلى الله عليه وسلم پیش است پس بایده خواب را  
از روی خود بدست خود بعد ازان تلاوة فرموده آیه که آخر سورة آل عمران است بعد ازان بایستاد بسوی مشک آه و خفته  
پس ضم کرد ازان پس نیک کرد وضو و خود را بعد ازان بایستاد که نماز میگذارد گفت ابن عباس پس هتادم من پس  
کردم من مانند آنچه کرد حضرت صلى الله عليه وسلم بعد ازان رفتم پس هتادم نزد یک پهلوی حضرت صلعم پس بنام حضرت  
دست راست خود را بر سر من و بگرفت گوش راست مرا می بایده آنرا پس گذارد و حضرت صلعم دو رکعت باز دو رکعت باز دو رکعت  
باز دو رکعت باز دو رکعت باز دو رکعت یعنی شش دو گانه بعد ازان دراز کشید بر پهلوی خود بعد ازان دو رکعت و تا آنکه آمد  
نزد یکا و نمودن پس گذارد دو رکعت سبک بعد ازان برآمد پس گذارد نماز صبح تشرع میگردید سر و تخصیص این آیات بقرآن  
آنست که این آیات جامع اند در وحد و وحید و مناجات پس اهل بیدار بقرآن آن مشغول شد تا نشیبه باشد بزرگ  
**مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیہ ان عبد الله بن قیس بن خزيمة بنه عن زيد بن خالد الجهني انه قال  
لا رمن الليلة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فتوسد عتيق فسطاطه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس  
طوبتين طوبتين ثم ركعتين وما دون لثنتين قبلهما ثم ركعتين هما دون اللتين قبلهما ثم ركعتين هما دون اللتين  
ثم ركعتين هما دون اللتين ثم ركعتين هما دون اللتين قبلهما ثم ركعتين هما دون اللتين قبلهما ثم ركعتين هما دون اللتين  
ثم ركعتين هما دون اللتين ثم ركعتين هما دون اللتين قبلهما ثم ركعتين هما دون اللتين قبلهما ثم ركعتين هما دون اللتين









له قلت  
 من اجل اين حدی  
 عشر و ثلاث در عشر  
 له قلت  
 ۱۶۲  
 مومن الشا فیه  
 والخفیة و حشر  
 رکعة نزل و یخرج ثلث  
 و رکعت الفریقین  
 مکن قال المجلد  
 استوفی

پس نزد تراخت او حضرت عائشه و شب خیزی میکرد و بخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و مترجم گوید این نماز  
 سنت بود که هر شب نزد یکدیگر نماز و سمنون است در وی جماعت **باب** القیام و بعد از شتر رکعت مع طول القیام و بیا  
 شب خیزی رمضان بیا زده رکعت با و ازین قرار **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن  
 بن حوف انه سال عائشة نذبح النبی صلی الله علیه و آله کیف كانت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله فی رمضان فقالت کان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله یزید فی رمضان و لا فی غیره صلی الله علیه و آله رکعة یصلها اربعاً فلا تسال عن حشمت و طول  
 ثم یصلها اربعاً فلا تسال عن حشمت و طولهن ثم یصلها ثلثاً قالت عائشة فقلت یا رسول الله انما قبل ان توتر  
 فقال یا عائشة ان حشمتی ثلثان و لا ینام قطی البرس لم یبن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز حضرت  
 در رمضان پس عائشه گفت نماز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده نمیکرد و در رمضان و نه در غیر رمضان بیا زده رکعت میگذارد چهار  
 رکعت پس پیرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذارد چهار رکعت پس پیرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذارد  
 سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله آیا بخواب میرود پیش از آنکه وتر بگذارد پس فرمود ای عائشه هرگز نشنیده  
 بخواب میرود و دل من بخواب نبرد **مالک** عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید انه قال قال عمر بن الخطاب ابی  
 کعب یقیم الداری ان یقول الناس صلی الله علیه و آله رکعة و کان القادی یقر بلذین حتی کما افتقد علی الصبح من طول القیام  
 ما لکن انصرف الا فی فیهم الفجر سائب بن یزید گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب تیمم داری اگر قیام بکنند  
 برای مردمان بیا زده رکعت و بخواند قاری همین را یعنی سوره قهای که بعد از صد آیه بودند هر سورتی در رکعتی تا آنکه تکبیر  
 میکردیم بر عصب سبب طول قیام و باز نمیکشیم مگر در اوائل **بخیر مالک** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی  
 یقول کنا نصرف فی رمضان فنتقبل الحمد بالخطوة و نأخذ الحفاة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت  
 باز نمیکشیم در رمضان یعنی بعد از نماز نماز پیشانی میکردیم تا دامن را در آورده و در تمام از بریم طویع **بخیر مالک** عن عبد الله بن  
 فی رمضان ثلاث و عشرین رکعة مع طول القیام **باب** در بیان شب خیزی در رمضان به بیت و رکعت با و ازین قرار  
**مالک** عن یزید بن رمضان انه قال کان الناس یقومون فی رمضان هم بن الخطاب فی رمضان ثلاث و عشرین  
 رکعة مردمان قیام بکن میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان به بیت و سه رکعت **مالک** عن داود بن حصین انه  
 سمع ابا هریرة یقول ما أدركت الناس الا وهم یصلون الکثرة فی رمضان قال کان القادی یقر بصلوة البقرة و یقر  
 و کما فاذا قام جافاً یصلن حشره رکعة و ای الناس انما یصلون ثلاث و اربعین حصین شنید اصح را که میگفت او را که گوید مردم  
 نکرد و خیالت که ایشان من میکردند کافران و در رمضان یعنی قنوت میخواندند و در رمضان به کافران گفت

جمع بود قاری بخواند سوره بقره در شب رکت پس اگر قیام بیل کردی بسجده بقره در دو روزه رکت میدیدند مردمان که در سبک  
 کردن از وتر ترجم گوید رضی الله عنده همین است در شب ششم غصیه بیت رکت را در سجده رکت و ترنم دیگر هر دو فرقه بکنند  
 قال الرجل عن البيهقي وستره تعين اين حدوات که حضرت عمر بن الخطاب است منوره خود یافت که حضرت مسلم در قیام سارا یا م  
 فرموده و از فضل حضرت مسلم یا زود رکت ثابت شده و در قیام رمضان آن ترنم را که بیان فرموده پس انسب بدکان  
 عدد از مضامین فرماید چون ملاحظه در وتر ضرر بود دیگر رکت دیگر از فرود و بلند امام احمد مخیر داشته است در ادای یا زود رکت  
 و بیت و تر رکت بعد علم **باب احتیاط اکثر التکبیر لیلۃ العید و یومہ** باب در بیان مستحب بودن بسیار گفتن  
 در شب جمید در روز جمید قال الله تعالی یا الله بکرم اللیسی و لا حمید بکرم العسل لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هداکم لعلکم  
 تشکرون **له** اینها بر خدا تعالی یعنی شروع میازد برای شما آسانی و مشروع نمیزد برای شما دشواری و مشروع میازد  
 که تمام کنید بشمار و زده بار و مشروع میازد که با صد کبر یا و کنید خدای اشک بر آنکه راه نمود شمار تا بود که شما شکر کنید حاصل  
 آیه آت است که بعد از تقصیر رمضان تکبیر مشروع است در شب در روز ترجم گوید رضی الله عنه از این آیه دانسته شد که ما میرویم  
 با کثرت تجزیه بعد از تقصیر رمضان تا انقضای نماز جمید پس در منازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که  
 رفع صوت کنند و ضعیف گفته اند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه مصدرش آمده باشد  
 بنده و ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام است و اظهار شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه  
 اصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان  
 و از همین جا مندرج بودن زیادگی کبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیاده سه تکبیر در هر رکعتی چنانچه اصل رکت  
 نقل کرده اند و بزیاده هفت تکبیر در رکت اولی و پنج تکبیر در رکت ثانی چنانچه اصل مدینه ذکر کرده اند و حمل اهل حرمین حق است  
 باتباع و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادگی کبیرات در خطبه عید و الله علم **باب استحباب العمل بصلوة**  
**العید مستحب است عمل بر نماز جمید** **عالمک** من ناظر ان عبد الله بن عمر کان یغتسل یوم العید قبل ان ینزل و الاصل  
 جمید الله بن عمر عمل میکرد و روز فطر پیش از آنکه برسد بسوی عید گاه مترجم گوید رضی الله عنه ماخذ فضل ابن عمر قیاس عیدین با  
 بر جمیع جماعت عید بودن و خوف ایذا بر او کبر پس طیب لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد و مقدر نماز عید  
 سنت نموده است نه فرض اما اول بسبب موافقت حضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و سلمین و علم جمیع ائمتانی پس کثرت  
 و شستن قبل اهل علی حرمین قال الا ان تلوح و یا ابرکان و شرط جمیع مستندین یا نه اینجا آورده  
 است یکی آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم برای بسیار عیدین نماز عمل می آورده هر یکی از شما نیست هر یکی مستحب است پس هر یک

قلنت فی ذکر التکبیر غصیه  
 صوم مضاعف الشاکل  
 انه یستحب لیلۃ العید  
 اکثر التکبیر و عدد  
 الی العمل و روی ذاک  
 عن صحیح من العجابه و  
 التابعین و هو فی العلم  
 و غدا بی ضعیف و کثیر  
 فی الفضل بل یسیر  
 فصل الفضل اسلیک  
 قلنت هو فی السنادات  
 یستحب لصلوة العید  
 ما یستحب لصلوة العید  
 من الفضل التخییر  
 و این حسن العجابه

له قنتر  
 عوفية العلم اماره  
 يحسن الفطن ان ياكل  
 في الصلوة ولا ياكل  
 ان يمسك على اكل  
 ان الصلوة  
 له قنتر  
 فقه العبد عند الله  
 من حسن خلق الصلوة  
 في الارزاق من غير  
 الشاخي بكون الناس  
 لا يخلو في الجاهل  
 ويحضر في الامم  
 صلوات في الاضي  
 وخلق في الفطر  
 في خلق في التمسك  
 العالم في التمسك  
 لا يتكلم في الاضي  
 الى المصلين في الاضي  
 ان يجعل في الاضي  
 في الاضي

ترك كذا آن سنته تركه شد و سنتها می گیر از وی صحیح شدند و بر اینها اجماع خواهد شد و می گیر آنکه مجموع این خبر یک است  
 است که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بر آن موافق بوده میفرمودند پس هر که چیزی از آن ترک کرد آن سنت فوت شد و دلیل شافعی  
 اول در مسئله عید کسوف و حاکمان و غیر آن دلیل مالک ابی حنیفه برای ثانی است پس بر قول شافعی نماز گذاردن سنت  
 جد است که شروع شده برای شکر ادای رمضان و مقاصد دیگر مانند آن و جماعه در آن شروع شد بجهت ظهور شعاع  
 اسلام و االی متقدم شد بجهت مشروعیت تقدم او در محل لایست خود و در مصر و قری جماعه عید میباشند در بدو روز که  
 مقصد ازین ظهور شعاع اسلام است و آن بدون جماعه عظیمه میسر نمی آید و جماعه عظیمه در بدو ممکن نیست و تکلیف شروع  
 بجهت شکر ادای رمضان حکما قال غومن قائل و الکبر و الله علی ما هدیکم و خطبه شروع شد بجهت پند دادن مسلمانان و تعلیم  
 سنن عید پس هر یکی سنتی دیگر است اگر یکی اگر دیگری اگر ترک نمود بر آن معمول جز خواهد یافت پس اگر جماعت نیت  
 تنها نماز گذاردن فاصله نماز را میابد و اگر تکبیرات فوت شد عاده لازم نیست و تلافی آن بسجده سه و وقت عید میباشند  
 شدن آفتاب است تا هتوا و فی المنهاج و وقتها بین طلوع الشمس و الهوا و فی نظر زیرا که ناخود وقت محل ستم حضرت  
 و خلفا و مسلمین است و آن بعد از تغیر بوده است محلی در نیاب گفته است و قیل لا یدخل قتها الا با ارتفاع لیفصل من  
 وقت الکراهیه و وقع بانها ذات سبب بنده ضعیف گوید این مصادر است زیرا که ذات سبب بودن آن موقوف بر وقت  
 بودن آن بوقتیکه از طلوع آفتاب باشد و هنوز در تغیرش بهانیم **باب** یا کل یوم الفطر قبل ان یعدو الی المصلی  
 چیزی روز فطر پیش از آنکه برود بعید گاه **مالک** عن هشام بن عماره عن ابيه انه كان یا کل یوم الفطر قبل ان یعدو  
 عمو و یخورد روز فطر پیش از آنکه برود بعید گاه **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان اخبره ان الناس كانوا یخوردون  
 یا کل یوم الفطر قبل ان یعدو این شهادت را بخود سعید بن مسیب که هرگز از مردمان را فرموده میشد که بخورد روز فطر پیش از  
 برآین قال انک لا اری ذلک علی الناس فی الاصحی گفت مالک که نمی بینم این امر را لازم بر مردمان در عهد منی **باب**  
 الخرج الی المصلی یوم العید بیان وقت برآمدن بسوی مصلی روز عید **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسیب کان یعدو  
 المصلی بعد ان یصلی الصبح قبل طلوع الشمس سعید بن المسیب یسیرت بسوی مصلی بعد از آنکه نماز صبح بگذارد و پیش از طلوع  
 آفتاب قال مالک مضیت السنة التي لا اختلاف فيها عندنا فی وقت الفطر الا في ان اكلهم من منزله قديما  
 مصلاه و قد حلت الصلوة گفت مالک که گذشت سنت اسلام که در مدنی اختلاف نیست نزدیکان و وقت عید فطر و عید  
 که امام برآید از خانه خود و تقدیم گاه که برسد بعید گاه عید مالک حلال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شد بعد از آن  
 مترجم گوید رضی الله عنه وقت عید نزدیک جمعه و حلال از وقتیکه حلال شود نماز تا وقت زوال است و بعد از آن نماز است که بجا آید



برآیند مردمان تا بگزیند جامی خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شباب بگذارد و وعید صحیح تا بگزیند در فطر اندک  
 و نزدیک غنی بهتر است تعجیل و منعی تاخیر و فطر باب نداء و اقامه فی العیدین اذان و اقامت ثبت در هر دو وعید  
 مالک انه سمع غیر واحد من علمائهم يقول لم یکن فی الفطر الا صبح نداء و اقامه منذ زمان رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم الی الیوم قال مالک و قلت السنة التي لا اختلاف فیها عندنا امام مالک شنید از جمعی کثیر از علماء اهل مدینه نداء و اذان را  
 میگفتند بنود نماز فطر و منعی اذان و اقامت از ابتدای زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا امروز گفت مالک همین است  
 که خلاف نیست در آن نزدیک باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه در هر دو وعید مالک عثمان بن  
 شهاب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصلی یوم الفطر یوم الاضحی قبل الخطبة آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذاشت روز فطر  
 و روز ضحی پیش از خطبه مالک انه بلغه ان ابابکر و عمر بن الخطاب کانا یفعلان ذلك فخر رسید به مالک که حضرت  
 ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذاشتند پیش از خطبه مالک عثمان بن شهاب عن ابوعبید  
 سولی بن ازهر انه قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب فصلى ثم انصرف فخطب الناس فقال ان هذین یومان منی رسول الله صلی الله علیه  
 عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم و الاخر یوما تا کلون فیمن نسککم قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع عثمان بن عفان  
 فجاء فصلى ثم انصرف فخطب قال انه قد اجمعتم لکم فی یومکم هذین العیدان من احب من اهل العالیة ان یلتقط الجمعة فلیتصل  
 و من احب ان یرجع فقد اذنت له قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع علی بن ابی طالب عثمان محمدا و فجاء ثم انصرف فخطب ابوبکر  
 گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند مردمان را پس گفت هر آینه  
 دو روز ندیده ام که منی کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روزی که رفتن در آن روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز یک نفر خرید  
 گوشت و بجهای خود را گفت ابوعبید بعد از آن حاضر شدم بعید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن  
 بازگشت پس خطبه خواند و گفت هر آینه حال نیست که جمیع شما را ندانم برای شما درین روز دو وعید یعنی جمیع عید پس که  
 دوست دارم از اهل عوال یعنی اهل میهای متصل مدینه که استغفار کنند جمیع اگر استغفار بکنم آنرا و هر که خواهد که رجوع کند  
 پس اذن و ادم او را گفت ابوعبید بعد از آن حاضر شدم بعید همراه علی ابن ابی طالب حضرت عثمان امیر حاضر  
 کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند باب یکو فاولی سبعا و فی الثانیة  
 حجاب القلعة و اسد کبیر گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار پیش از  
 تسبیح مالک عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اضحی و الفطر  
 مع ابی حنيفة فکبر فی الركعة الاولى سبع تکبیرات قبل القلعة و فی الاخرة

لقائلته  
 قبل اهل العلم  
 قائلته  
 ١٢٤  
 موقوف علیہا





غیر امام اگر در میت در پیش خفیه امام و مأموم را در صحنه مکروه است **باب** یستحب ان تکبیر لیلۃ عیدک و یومها و یکبیر  
 انظر ایام التشریق عقیب الصلوة مستحب بسیار گفتن الله اکبر شب عید ضحی روز آخر از آنکه یکبار در روز و روزهای تشریق  
 بعد از نماز ما قال الله تعالی ینال الله لحوها ولا حماء ها ولكن ینال التقوی منکم کذلک سخرها لکم لتکبروا لله علما  
 هدایم و بشر المحسنین میرسد بخدا گوشت قربانیها و یزخون آنها بلکه میرسد بوی پریشکاری از شما بچنین امام که گواهی بدهد  
 برای شما تا به بزرگی بیاورید خدا را بشکر آنکه را نمود شمار او بنابر آن را و قال الله تعالی و اذکروا الله فی ايام حده  
 و یا و کینه خدا را در چند روز شمرده شده قال مالک الا و عندنا ان التکبیر فی ایام التشریق و بر الصلوة و اول ذلک تکبیر الا  
 و الناس مع و بر صلوته لظهور من یوم النحر و لغو ذلک تکبیر ایام و الناس مع و بر صلوته لظهور من یوم النحر و لغو ذلک  
 تشریق تکبیر قال و التکبیر فی ایام التشریق علی الرجال و النساء من کان فی جماعة او وحدا یعنی ایام الا فاکملها  
 واجب نماز ایام الناس ذلک با امام الحلیه و بالناس یعنی لانهم اذا رجعوا و انقضت الاحرام اتموا بهم حتی یتکلموا معهم  
 الحلیه فلما من لم یتکلم حلیا فانه لا یاتهم به الا و التکبیر فی ایام التشریق قال مالک الا یام المحدثات ایام التشریق  
 گفت مالک امریکه مقروم است نزد یک میت که تکبیر گفتن در روزهای تشریق بعد از نماز است اول وقت آن تکبیر گفتن  
 امام و مردمان با و بعد نماز ظهر است از روز آخر و آخر آن تکبیر گفتن امام و مردمان با و بعد نماز صبح است از روز آخر و از تشریق  
 بعد از آن منقطع میشود گفتن تکبیر گفت مالک تکبیر در روزهای تشریق بر مردان و زنان هر یک که باشد در جماعت یا تنها  
 و منی باشد یا در افاق همه آن واجب و غیر ازین نیست که اقتدا میکنند مردمان درین تکبیر گفتن با امام حاج و بر مردانی که  
 و منی باشد زیرا که ایشان وقتیکه رجوع کنند و منقطع میشود احرام اقتدا کنند بایشان تا باشند ایشان مدخل اما تکبیر  
 حاج نباشد پس اقتدا میکنند بایشان کرد تکبیرات ایام تشریق گفت مالک مراد از ایام معد و دات که در قرآن مذکور است  
 ایام تشریق است تشریح گوید همین است ظاهر بدست فاعنی برای نافله و فاعنی در پیش او تکبیر باید گفت و چنان مردمان  
 همه تکبیر گویند و نزدیک خفیه شروط وجوب تکبیر قیامت و مصرف فرض بودن صلوة و جماعت مستحب است و ابتدا می تکبیر بعد از  
 فجر است از روز عرفه و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوة عصر است از روز آخر نزدیک بعید و از آخر ایام تشریق است نزدیک  
 صاحبین و معمول منعی بیهی صیاحین است و همین است قول غیر شهرت فاعنی و عمل شافیه هم برین است و وضع تکبیر  
 که بعد از نماز با فصل با و از بلند یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله اکبر الله اکبر **باب** یستحب  
 سنت قربانی سنت است قال مالک الا خفیه سنت و لیسیت بواجبه لا احب لاحد من قومی حلی غنما ان یدرکها  
 گفت مالک قربانی سنت است و نیست واجب دوست اندازم هر کس از انعامت که قدرت میدارد و بر جهای آن نیاید بزرگ کند

قلنا التکبیر عند یوم النحر و یومها و یکبیر  
 فی ذکر التکبیر عند یوم النحر و یومها و یکبیر  
 التکبیر فی هذه الايام  
 ولا یقال المراد بها التکبیر  
 عند الذبح لا مع قل  
 ذکر فی قوله تعالی و اذکروا  
 اسم الله علیها و الذکی  
 ذکر و مالک و هو الله و اقول  
 الشافعی یکبیر عند  
 النافقه و الفاتنة و یکبیر  
 التشریق و الذکر و عند  
 التفتی شریحه اقامه  
 و معاد و یکبیر و یکبیر  
 مستحب و اوله عقیب  
 صلوة النحر و یوم عید  
 و آخر قولنا یخفیه  
 عقیب صلی العصر  
 یوم النحر و فی قول علیه  
 عقیب صلوة العصر  
 من آخر ایام التشریق  
 و العمل عامه لا معاصر  
 و یکبیر و هو قول شافعی  
 و فی الذکر و هو قول شافعی

و قال مالک و یوم النحر و یومها و یکبیر  
 و قال مالک و یوم النحر و یومها و یکبیر  
 و قال مالک و یوم النحر و یومها و یکبیر  
 و قال مالک و یوم النحر و یومها و یکبیر  
 و قال مالک و یوم النحر و یومها و یکبیر

[illegible]

بيت رعد الخفية  
 الشاة لا تجوز الا من  
 باحد البقرة و البقرة  
 لا تجوز ان الا من سبعة  
 سبعة و اربعة و  
 من اهل البيت و غيره  
 و تاول الحديث عنده  
 ان لا يخفى لا خبر  
 الا على غنى و لم يكن  
 القف و قد اواز ان  
 غالبا الاصل من البيت  
 و نسبت الى العارفين  
 على معنى من العارفين  
 ١٠  
 في التفتيح و الجود  
 لهم و يتفقون بها  
 في قولنا  
 هو قول العلماء قاسوا  
 الاضية على الحق  
 في قولنا  
 هو قول العلماء ١١

[illegible]



[illegible]

وحيث اين سوال گفتند يا رسول الله منع فرمودي بازگشت قربانيا بعد از روزه يعني باز ذخيره آن پس فرمود بخضرت صلعم  
خير از اين نيست كه بنهي كردم شما را از رجه جماعتی كه سوال آمدند بر شما زيك چيست همي پس بخوريد و صدقه دميد و ذخيره نديد  
ميدشت بداف قوم مساكين را كه آمدند بدينه **مالك** عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن ابى سعيد الخدري ان قدم من  
قدم اليه اهلها فقال انظروا ان يكون هذا من لحم الاضاحي فقالوا هي منها فقال ابو سعيد الم يكن رسول الله صلى الله  
نهي عنها قالوا ان قد كان من رسول الله صلى الله عليه وسلم ابعدها بعد ان اخبره ابو سعيد قال عن ذلك فاحضن ان رسول  
صلى الله عليه وسلم قال نهيتكم عن لحم الاضاحي بعد ثلاث فكلوا وتصدقوا واخذوا نهيتكم عن الاضاحي فالتبذوا و  
مسكوا و نهيتكم عن زيارة القبور فزودوها ولا تقولوا هجرنا يعني لا تقولوا سقي ربيعة بن ابى عبد الرحمن روي  
كه ابو سعيد خدرى آمد از سفرى پس پيش او نهادند ابل غازه او گوشت گفت احتيا كنيد در آنكه باشد اين گوشت قربانياست  
گفتند از همان قسم است پس گفت ابو سعيد ايا بنى نغمه موده بود رسول الله صلعم از وي گفتند هر آينه بوده است از خضرت صلعم  
بود غيبت تو امرى پس آن خانه برآمد ابو سعيد پس پرسيد از اين ماجرا پس خبر داده شد كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
هنى كرده بودم شما را از گوشت قربانيا بعد از شب پس بخوريد و صدقه دميد و ذخيره كنيد و بنى كرده بودم از ان اضاخ نهيد  
پس بنيد از اين غيبت را و هر گاه آرنده حرام است و بنى كرده بودم از زياره قبور پس بابت بكنيد آنرا و گويد همچو معنى كلام بد يا  
صفه صلوة النبي صلى الله عليه وسلم عند الكسوف در بيان كيفيت نماز خضرت صلعم نزديك گرفته شدن آفتاب **مالك** عن هشام  
بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت خسفت الشمس في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم  
صلى الله عليه وسلم بالناس فقاموا طال القيام ثم ركبوا طال الركوع ثم قاموا طال القيام وهو دون القيام الاول ثم  
فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول ثم رفع فوجد ثم فعل في الركعة الاخيرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجددت الشمس  
الناس فحمد الله واشتغلوا عليه ثم قال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا يحسفان لموت احد ولا لحققة فاذا رايتما  
ذلك فادعوا الله وكبروا وتصدقوا قال يا امة محمد والله ما من احد اخير من الله ان ينفى عبدا و تزنى امته يا امة  
محمد الله لو تسلمت ما احلم فضلكم قليلا وللبكيتم كثيرا حضرت عائشة گفت كه گرفته شد آفتاب در زمان خضرت صلعم  
پس نماز گذارد خضرت صلعم با مردان پس قيام كرد پس دراز كرد قيام بعد از ان ركوع كرد پس دراز كرد ركوع  
بعد از ان قيام كرد پس دراز كرد قيام را و او كم بود از قيام اول بعد از ان ركوع كرد پس دراز كرد ركوع را و او كم بود از ركوع اول  
بعد از ان سر برداشت از ركوع پس سجده كرد بعد از ان كرد در كته دويم مانند اين بعد از ان باز گشت حالانكه روشن شده بود  
آفتاب پس خطبه خواند بر بنى مردان پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بركه بعد از فرمود هر آينه آفتاب به ماه دون نماز نشاء  
نماز

قلنت  
والله عليه خذاهل  
العلم جزو النفع  
ان اكل من ارضيته  
بعد ثلث الاث  
السيليس البنديد  
ميجنون منها الودك  
بالجيم اى بين بين  
الخطم  
١٨

خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و نه از جهت حیات کسی پس قتیکه بر بیدید شما گرفته شدن را پس حاکمید باینکه  
یا دکنید و او صدقه بدید بعد از آن فرمود ای است محمدتم بخدا که نیت هیچکس عیون تر از خدا برین گناه که زنا کند  
بنده او یا زنا کند کثیرا و ای است محمدتم بخدا اگر بداسید آنچه میدانم من بر آئینه میخندید اندک و بر آئینه میگریستید  
مالک عقیق بن اسلم عن عطاء بن یتساع عن عبدالله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه  
وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال بخوان من سورة البقرة قال ثم رکع رکوعا طویلا ثم رفع فقام قیاما طویلا  
وهودون العیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهودون  
الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهودون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهودون العیام الاول ثم رکع رکوعا  
طویلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیت الله  
لا یخفان لموت احد ولا حیوة فاذا را بیه ذلك فاذا ذکر الله قالوا یا رسول الله دینک تنازلت شیئا فی  
مقامک هذا ثم دینک تکلمت فقال انی را یت الجنة فتنازلت منها عقیق و لو اخذته لا کلمته منه  
ما بقیت الدینا و را یت النار فلهذا لیم منظرا فقطع و را یت الکواهلها للنساء قالوا لیم یا رسول الله  
یکون قیل یکفرن بالله قال یکفرن العشر و یکفر الاحسان لو احسنت الی احد لهن الدهر کله ثم رات منک  
شیئا قالت ما را یت منک خیرا فقطع عبد الله بن عباس و را یت کرد که گرفته شد آفتاب پس نماز گذارد و حضرت صلی  
علیه وسلم مردمان همراه او پس قیام کرد و قیام دراز نزدیک بسورة بقره بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز بعد از آن قیام کرد  
قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجد کرد  
پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد  
از آن قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن  
سجد کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس فرمود بر آئینه آفتاب و ماه و دشت انداز نشا هتاک  
خدا تعالی گرفته میشوند از موت کسی و نه از زندگانی کسی پس قتیکه بر بیدید این گرفته شدن را پس حاکمید خدا عز وجل گفتند صحابا  
یا رسول الله یدیم ترا دوست اندختی بخیر در نیام خود باز دیدیم که عقب عقب با برشتی پس فرمود بر آئینه یدیم ترا دوست  
برم بطرف خوشه انگوری از آن ها که میگرفتیم ترا بر آئینه میخوردید از آن تا آنکه باقی میماند دنیا و دیدم ترا پس یابینی و درخ پس دیدم ما  
امروز جای سخت هوناک دیدم اکثر اهل آن زن را از گفتند بچه جبهه یا رسول الله فرمود کفران میماند گفتند یا کافر میخوردید بخدا فرمود  
کفران میکنند شوهران او کفر می و زنند احسان اگر کسی کاری کمی بکوی از اینها تمام عمر بعد از آن می بیند از تو چیزی یعنی تا

له قلت  
اتفقوا علی صلاة  
اکبر سنة ثم  
اختلفوا فی کثیرتها  
فقال الشافعی یصلی  
م  
اکتفی فی کل رکعة  
قیامان و رکوعان  
وقال ابو حنیفة یصلی  
اکتفی کلا الصلوات



طبیعت خرد میگوید ندیدم از توبیح خرمی و دیگر فی اصلا مترجم گوید رضی الله عنه که سابقا تری گذشت که در مثل احتیاط و احتیاج  
می شود یکی آنکه هر فعلی که صفتی است پس اگر ترک کنی که بدینند دیگر با جز خواهد شد و دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس  
در هر بعضی و در بعضی در هر سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آورد مثل جمعه که یک فرض است و در هر کان و خصوصیات  
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرمودند و خلفاء مسلمین علم جرا و میل شافعی برای اولت و فرق در میان  
و عید کسوف آنست که صلوة جمعه فرض بدین صریح حدیث آنرا در لغت موضوع له بنود پس با استمالا ت ابل شرح رجوع کریم  
خصوصیات لازمه ارکان او ختمیم بخلاف نماز عیدین و کسوف که استننان بر فعل از خصوصیات بنوع یا یا بفعل آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس اقربا است که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسی که در رکعت کسوف لشکل نماز صبح گذارد  
و خطبه انداصل فافا را تیم ذلک فصلوارا کاسته است و هر که در رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند که ابل نتا  
نمود و بهم و فی صیل کرد و همچنین است کلام در نماز استقامت این نماز مای استقامت مختلف دارد شده اند با جمله اکل در نماز  
که قیام اول اطویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر  
و همچنین است حکم رکعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعضی دعاها  
سجدهات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر در خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین  
بیان کند که آفتاب ماه و دایم انداز آیات خدا استعالی و تر خیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و احقاق کند ظاهر است  
که هر که کند در خوف و کسوف هر دو حدیث شیخین من مانده از صلی الله علیه و سلم هر فی صلوة الخوف بقرات و بهر حال  
بر عیدین بجای آید و اسی آن همه بجا آید خطبه بخارن خطبه با حدیث ترمذی من سمره لانسع صوتا من جهه کثرة لصفوف  
و لهذا اللفظ استر بالقرارة اولم بجهر گفت بلکه عدم سماح خود بیان کرد و اما جمیع شافیه در میان هر دو حدیث با کلام سر در خوف  
آمرت و هر دو کسوف شمس پس بدخل است با کلام ظاهر از حدیث حضرت عائشه بنت که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایت  
مشهوره در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استعمال خوف بر شمس غیر قلیل است باب صفة صلوة الیوم صلی الله  
و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در استسقاء مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن مخنف انه سمعهما  
بن تیمیة یقول سمعت عبد الله بن زید لما نذی یقول خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقی فاستسقی و حوّل رداءه حسین بن علی  
القبلة عبد الله بن زید لما نذی گفت که برآمد رسول صلی الله علیه و سلم پس استسقاء کرد و برگردانید چادر خود را و گفت که رو بقبلة  
قال یحیی و مثل مالک عن صلوة الاستسقاء که فی مقال رکعتان و لکن یبذل الاقدام بالصلوة قبل الخطبة فیصل رکعتین  
ثم یخطب یا وینعو و یستقبل القبلة و یحیل رداه و حین یستقبل القبلة و یحیی الرکعتین بالقراءة و ذلک الامام رداه



آنکه بازگشت یعنی از قراءه پس از آن بستم کردن و در اینجا و پس آوردن و این حضرت صلعم پس گفت یا رسول الله هرگز نشنیدم این شخص را که میخواهد سوره فرقان را بخیر و چنانکه آموخته بود آن سوره را بآن وجه پس فرمود حضرت صلعم بگذار و بعد از آن فرمود هشام را که بخوان پس بخواند همان قراءه که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود و همچنین فرمود و آورده شد این سوره بعد از آن فرمود مرا که بخوان پس بخواندم آنرا پس فرمود و همچنین فرمود و آورده شد این سوره هر آینه این قرآن فرود آورده بر بخت عبادت پس بخوانید آنچه از وی آسان باشد و هر گویید رضی الله عنه که علما در تحقیق احرف بسیار اختلاف بسیار دارند آنچه پیش این فقیر مقرر شده است که یک کلام را با رعایت ترتیب نظم عرب بخند و چه میتوانستند ادا کرد و هر یکی حرفیت و این تعدد گاهی بجهت اختلاف مخارج حرفی باشد و گاهی بجهت تعدد و تقویم و ترفیق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادف مانند قاجر و قاص یا مانند قل یا ایها الکافرون قل للذین کفروا قل لمن کفر و ذکر سبع بجهت بیان کثرت است نه برای تحدید پس اختلاف قراءت منبجعه تلفظ و آنچه مکتوب است در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه و تابعین و در ادای کلمه بوجهی که محتمل حصص است نباشد نیز اختلاف احرف است مانند فاصفوا و فاصفوا و صقی ربکم قضی بک و لم یس و لم یس و مانند ما خلق الذکر و الاُنثی و الذکر و الاُنثی و در بعضی صورت هر اختلافات را بوجهی پیدا شد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغییر فاش باید که در قرآن نتوان گفت و کلامی باشد صلعم و دلیل بر آنکه ذکر سبع بجهت بکثرت است نه برای تحدید اتفاق اندک است بر قراءت عشر و هر قرائتی را ازین عشره دور و است هر یکی با دیگری مختلف است پس مرتقی شده و قراءه تأمیت و الله اعلم **باب تعاهد القرآن و خبر گرفتن**

۱۸۷

سنگر کردن آن تا فراموش نشود **عالم** عن نافع عن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلى الله عليه و آله قال انما مثل حسن القرآن كمثل صفاة ابل المعقلة ان عاهد عليها مسكها وان اطلقها ذهبت عبد الله بن عمر روايته که در حدیث صلعم فرمود غیر ازین نیست که صفت صاحب قرآن مانند صفت صفاة است اگر خبر گیران باشد بروی نگاه دارد آنرا و بگذارد و آنها را بگیرند **باب** لا یجوز للبعض علی البعض بالقرآن بل یکنه اذا زاد البعض بر او از بعض بخواندن قرآن **عالم**

عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی حازم التمار عن الکیکان رسول الله صلى الله عليه و آله خرج علی الناس وهم یصلون وقد علت اصواتهم بالقرآنة فقال ان المصلی یناجی بدقلین نظرا ذایناجیه به ولا یجوز لبعضکم علی بعض بالقرآن آنحضرت صلعم بر آنند از خانه حال آنکه صحابه نماز میگزاردند و بلند شده بودند و از نای ایشان بقراءه پس فرمود و هر آینه مصلی نه تنها میکند با پروردگار خود پس باید که تامل نماید که چه چیز سبب آن میکند با پروردگار خود و بلند نکند آواز بعضی شما بر بعضی بخواندن قرآن **باب** یقرأ القرآن علی نقدة و فقه و لا یجوز لخواندن قرآن را با تشکیک و فهمیگوشایی **عالم**

عن یحیی بن سعید انه قال قد کنت انا و محمد بن یحیی بن جابر جالسین فذا محمد رجلا فقال لایخبرنی بالذکر و صحت من ابی





[illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قصد نكاحی از شما که نماز در یک طلوع آفتاب و در نزدیک غروب آن **مألت** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر بن الخطاب كان يقول لا تحرقوا الصلوة تكملوها الشمس لا غروبها فان الشيطان يطعم قوما لهم طلوع الشمس يغربان مع غروبها وكان يصير للناس على تلك الصلوة عمر بن الخطاب يكففت قصد كنيسة بنار خود طلوع آفتاب غروب آفتاب با پس هرگز شیطان بر می آید دو جانب سر او همراه بر آمدن آفتاب و فرو میرود دو جانب سر او با فرو رفتن آفتاب و عمر بن الخطاب میگوید مروان را بر این **مألت** عن محمد بن یحیی بن جابر عن الاحقر عن ابی حمیة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صحی عن الصلوة بعد العصر حتى تغرب الشمس عن الصلوة بعد الصبح حتى تغلظ الشمس ابو هريرة روایت کرد که حضرت صلعم منع فرمود از نماز بعد عصر تا آنکه فرو میرود و آفتاب منع فرمود از نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب این ساعت چهارم و پنجم از شما تا پنجگاه که منوع است نماز گذاردن در آنها **مألت** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید انه رأى عن ابی عمر بن الخطاب يغرب المتكلم في الصلوة بعد العصر سائب بن یزید دید عمر بن الخطاب که میزد و منکر را از چه گذاردن نماز بعد عصر ترجمه گوید رضی الله عنه درین مسأله و قول از صحابه شهرست حضرت عمر رضی الله عنه مطلقا منع میفرمود از گذاردن نفل درین ساعات و حضرت عائشة بنت سبب را جایز میدانستند و قول اول در صحابه شهر بود و عثمان گردانید امام شافعی نمازی را که برای وی سببی قائم شد و نماز در هر یک و نماز بوقت استوار در هر دو و در یک خفیه سجده تلاوت و نماز خازنه اگر درین اوقات واجب شود او باید کرد و اگر گنیم وقت سبب واجب شود و بلا عذر تاخیر کرده شهید جایز نیست **باب** صفة غسل المیت و بیان کیفیت غسل میت **مألت** عن ابی یوسف بن ابی نعیمه الشافعی عن محمد بن سید بن عن ام عطیة الا ضارفة انها قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفيته فقلت قال اغسلنها ثلثا و خسا او اكثر من ذلك بله و سدد و جعلن في الاخرة كافوا و شيئا من كافوا فاذا فرغتن فاذا نهي قالت فليما فرغنا اذا ناه فاعطانا ناسق فقال لشرفها اياه يعني يحقن اناده ام عطية انصاريه گفت داخل شد بر ما رسول الله صلى الله عليه وسلم و قتی که وفات یافت و خرا و پس فرمود میباید او را سار یا پنجبار یا زیاده تر ازین باب و برگ و دخت کنار و داخل کنید و عند آخر کار او را یا لعنت خبری از کار پس قتی که فارغ شد خرا در کنید ام عطیه و قتی که فارغ شدیم خرا در کردیم حضرت اصطفی الله علیه و سلم پس دانای حق خود پس فرمود جایز است بدن وی را بپوشانید این حق و مراد داشت از حق و از او ترجمه گوید رضی الله عنه غسل دادن میت و همچنین بگفتن نماز خازنه و دفن فرض بلکه بگفتار است زیرا که آنحضرت صلعم و صحابه و علم جابران مواظبت نمودند و غیر نماز عادت عرب بوده است و شب بختیان است و اقل غسل تعزیم بدن اوست **باب** بعد از از انجاستی که با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل است و اکمل غسل و **باب** خواهر و برادر باشد خواه گرم بجهت محرم حامله و پیش سداب و اگر زیاده از سداب احتیاج باشد رعایت و ترنگه از سجده است **باب**

منه بآيات







**مألك** عن هشام بن عمار عن اسماء بنت ابی بكر انها قالت لاهلها اجعلوا ثيابا لي اذ كنت في حطائي ولا تدرى اهل كني حيا طاروا فصبوا  
 بنا يا ساريت الي بكرة وصيت كرا اهل خردا كنجر خردو كنيد جاهاهي مرايين كنن راو فنيكه ميرم بعد از ان خطو باليد و بدن من  
 و با شيد بر كنن من خطو را و از بي من ميريد آتش را ترجمه گويد رضي الله عنه تحببت بخرد کردن كنن بعور ميش اگر كه در كنن  
 تحفيط و تحفيط است كه بر قطن خطو پشند و منافذ ميت را از تخرين و اذنين و عيينين و الدينين تان مسدود كنند و كرده  
 برا جنازه بردن **باب** لا فضل ان يمشی انسان امام الجنازة بهتر است كه برود مردان ميش جنازه مالک  
 عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله و ابابكر الصديق و عمر كانوا يمشون امام الجنازة و الخلفاء هكلم جزا و عبد الله  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر الصديق و عمر بن الخطاب يمشون في جنازة و علي بن ابي طالب و عبد الله بن عمر بن  
**مألك** عن محمد بن المنكدر عن ربيعة بن حذافه بن الهادي انه اخبره انه رأى عمر بن الخطاب يقدم الناس امام الجنازة و  
 زبيب بنت جحش ربيعة بن عمر بن الخطاب كه ميش ميش مردان ميرفت ميش جنازه و جنازه زبيب بنت جحش مالک عن هشام  
 بن عمار انه قال ما رايت ابی قطيشي فجاذه الا انها ما قال شرايق بالقيوم فيجلس حتى يمروا عليه هشام گفت منديم بر خود  
 كونه باشد و جنازه مگر ميش ميش او گفت بعد از ان مي آمد ببيع پس نشست تا آنكه مردان نيكند نشند بروي مالک  
 عن ابن شهاب انه قال المشي خلف الجنازة من خطاه السنة ابن شهاب گفت رفتن پس جنازه از غلط کردن را و سنت است  
 ترجمه گويد برين ست شافعي و حنفي مشي در عقب جنازه فضل گفته اند اما سوار پس اتفاق كند چهره گفتند بر و عقب جنازه  
**باب** حمل الجنازة الى المدفنة در بيان برداشتن جنازه را بر بوي مدينه مطيه مالک عن خيرة واحد عن ثوبان بن سعد  
 ابی وقاص و سعيد بن زيد بن عمر بن نفيل توفيا بالعقيق و حملوا الى المدفنة و دفنوها بها امام مالک روايت كرا و غير او  
 يعني از جاها جنازه را كه اعتماد دارد بر صححه روايت آنها كه سعد بن ابی وقاص سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل فات يافتند در او  
 حقيق و برداشته شد بر بوي مدينه و دفن كرده شدند آنجا مسكه حرام است نقل ميت بوي شهر ديگر و قيل مكره الا  
 ان يكون يقرب كذا والمدفنة او بيت المقدس شافعي حله اين محل شرف مكان دانسته و حكم امطر ساخته در كه و بيت المقدس  
 بجهت احاديثي كه در فضل آنها وارد شده **باب** نسخ القيام للجنازة در بيان منوخ شدن قيام براي جنازه مالک  
 عن يحيى بن سعيد عن واقد بن سعد بن معاذ عن نافع بن جابر بن مطعم عن مسعود بن الحكم عن علي بن ابي طالب  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقوم في الجنازة ثم جلس بعد ان حضرت علي بن ابي طالب  
 مرويت كه حضرت علي عليه السلام مي استانده براي جنازه تا باز بنهشت بعد از ان **باب** يسجد  
 بالجنازة من خلع خديك لان عليا شهاب برود جنازه را بغير بوي بوي رفعت و بغير جنبش دادن به

قلنت  
 عليه الشافعي و حنفي  
 الحنفية الى ان انتهى  
 خلفه افضل مالک  
 قلنت  
 عليه ما كثر اهل العلم  
 قال الشافعي و حنفي  
 تاسع الاول اذ اخرج  
 الجنازة فقاموا لها

له قلت  
 عليه اهل العلم  
 له قلت  
 العليكية وادانوا  
 الجنازة على الارض  
 عند القبر فلا بأس  
 بالجلوس وادانها  
 قبل ان يوضع عند القبر  
 الرجال والا فضل ان  
 لا يجلسوا عليه  
 قلت عليه اهل  
 العلم كان في ذلك  
 على الجاهلية  
 قلت قاس القبر  
 اهل العلم على الجاهلية  
 سائر الشيوخ فقالوا  
 يشترط صلوة الجنازة  
 على القبر في الحقيقة  
 واستقبال القبلة وقت  
 العورة كما في الصلوة  
 الا انهم خففوا في غير  
 ذلك وكان جسيما  
 لو طهر الجاهلية فانتبه  
 لصلوة الجاهلية

**مالك** عن نافع ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا جنازة الا بكبيرة او بغيره  
 قلت شهاب بن عبد الجبار في خبره ان من نيت كل ميت جاس نيك است كما في خبره ابو بصير ان يا ميث  
 شربت كما في خبره او ان ذكره في ابي لا يجلس حتى توضع الجنازة من احناق الرجال تنفذه كسلي انك  
 نهاه وشد جنازه ان اردن مردان **مالك** عن ابي بكر بن عثمان بن سهل بن حنيف انه سمع ابا امامة بن سهل بن  
 حنيف يقول كنا نكف الجنازة في الجبل حتى يفرغوا من الجنازة من ابي امامة بن سهل بن حنيف ان يفتتح بعد من تهاد  
 جنازة ليس في نيت اخر جماعة از مردان تا آنكه اذن داده ميشود اين را **باب** لا يقيم الجنازة بناذرا في  
 جنازه برده نشود **مالك** عن سعيد بن ابى سعيد المقبري عن ابي هريرة انه قال ان يفتتح بعد من تهاد  
 ابو هريرة من كذا ان كذا في نيت برده شود بعد موت او **باب** لا يجلس على الجنازة الا طاهر نازك نازك او بر جنازه مكرطه يعني با وضوء **مالك** عن  
 كروم سيد اشعث **باب** لا يجلس على الجنازة الا طاهر نازك نازك او بر جنازه مكرطه يعني با وضوء **مالك** عن  
 ان عبد الله بن عثمان يقول لا يجلس الرجل على الجنازة الا وهو طاهر جسد ابدن عمره كذا نازك نازك او بر جنازه  
 مكرطه ان حال كذا او طاهر باشد تترجم كذا في نيت برده شود بعد موت او **باب** لا يجلس على الجنازة الا طاهر نازك نازك او بر جنازه مكرطه يعني با وضوء  
 عمل شتر مسلمين است وبرد وضوء قياسي بايد كذا وسائر شتر وطرا ماندر شتر عروضة واستقبال قبله وطهارة ثوب **باب** لا يفتتح  
 الامام ويصنف الناس خلفه في كبرون اربع تكبيرات ولو على القبر والغائب يفتتح امام وصفت من كذا  
 بس يفت او والله كبر كذا في نيت برده شود بعد موت او **باب** لا يجلس على الجنازة الا طاهر نازك نازك او بر جنازه مكرطه يعني با وضوء  
 عن امامة بن سهل بن حنيف انه اخبره ان مسكينة تعرضت فاجاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عليها بمصرهما قال  
 وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسمعهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فاذنوني بها فخرج بها زنها ليدفنها ان يوقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجاب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اخبر بالذي كان من شأنها فقال الم امره ان يوقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجاب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صفا بالناس على قبرها وكبر اربع تكبيرات ابو امامة خبره او ابن شهاب كذا في نيت  
 بما شد بس خبر داده شد ان حضرت علي بن ابي طالب وادوات شريف حضرت صلعم كذا عبادت ميغرم ووقر ان  
 واهتفاس من غير ان احوال ايشان بس فرمود حضرت صلعم وقتيكه بمير دان مسكينة خبر كذا في نيت برده شود بعد موت او  
 شهاب بن ابي سعيد داشتند خبر دار كنند در انوقت حضرت راحله صلى الله عليه وسلم بس وقتيكه در صميم داخل شد حضرت صلعم  
 خبر داده شد آنچه واقع شد از حال بس فرمود ايا امر كرده بودم شما را كه خبر دار كنيد مر ابيوت او گفتند يا رسول الله اينست كذا في نيت

٥٠

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

والله التاكيد على ان  
الامر في يد الله

الاتفاق والصلح على التقييد

سواء وقف أو سجد  
قبل الصلوة أو

عبدلحماد شوقي  
عصلي على القبر

قبرستان امامزاده

من المين علي

[illegible]

عبد القادر  
۱۹۵۵

بعد التكبيرة الأولى  
الثناء عند أبي خ

وبعد الثانية صلى على النبي  
صلى الله عليه

وبعد الثانية يدو  
للبيت بالاتفاق  
بعد ذلك

الحقيقة ويستحب عند  
التفكير في الامور

هذه ما أمثلك وأبنتك  
عبدك ووليك

لِيُضَرَّهُ "لِيُضَرَّهُ"











[illegible]

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

[illegible]

فقد

لما اختلفوا

واختلفوا في القلم

قال الشافعي عليه

أما الناس في  
خيفة لاظم على

وَنَسْتَعِزُّ بِعِزِّهِ  
وَذَلِكَ فِي كَلَامِهِ

حرم المضرة للنقل

غسل و افش  
کافی

کافتر قبر مالک عن ابی الجبال محمد بن عبد الرحمن عن ابن عمر بنبت عبد الرحمن انه سمعها تقول لعن رسول  
 صلی الله علیه و آله الخنثی والمختفیه یعنی بنابش القبط لعن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله مسلم خنثی و مختفیه یعنی بنس کنند  
 کور و لعل مالک انه بلغه ان عاشته زوجة النبی صلی الله علیه و آله کان تقول کسر عظم المسلم میتا کسره وهو  
 حضرت عائشه میفرمود شکستن استخوان مسلمان در آن حالیکه زنده است مانند شکستن استخوان اوست در آن حال که زنده  
 باب الشهداء لا یصلون ولا یصل علیهم ویدفنون فی ثیابهم شهیدان را غسل ندادند و دفن شود و نماز گذارده نشود  
 برایشان و دفن کرده شوند در جابهایی خود مالک انه بلغه عن اهل العلم انهم کافوا یقولون الشهداء فی سبیل  
 لا یصلون ولا یصل علیهم و انهم یدفنون فی ثیابهم التی قتلوا فیها خبر رسید با ما مالک از اهل علم که ایشان می  
 شهیدان در راه خدا تعالی غسل داده نشود ایشان را و نماز گذارده نشود برایشان و دفن کرده شود ایشان را در جابهایی  
 کشته شده و در آن مالک عن نافع عن عبد الله بن عثمان عن ابن الخطاب غسل و کفن و صلی علیه کان شهید الله  
 عمر بن الخطاب را غسل داده شد و کفن پوشانیده شد و نماز گذارده شد بروی و بود و شهید رحمت کند او را خدا تعالی قال مالک  
 و تلک النسخة فممن قتل فی المعركة فلم یدون حقومات و اما من حمل منهم فعاتق ما شاء الله بعد ذلک فانه یصل  
 صلی علیه کما فعل بعمر بن الخطاب گفت مالک این سنت در حق کسی است که کشته شد در معرکه پس یافته شد او را تا آنکه بر  
 او کسی که برداشته شد او را از ایشان پس زنده ماند بعد از آن تا وفاتیکه خواست خدا تعالی پس بر آئینه او را غسل داده شود  
 و نماز گذارده شود بروی چنانکه کرده شد بعمر بن الخطاب خبر جمعی که اتفاق کردند علماء بر آنکه شهید یک کشته شد در معرکه کف  
 غسل داده نشود او را و اختلاف کردند در نماز گذاردن بروی شافعی گوید نماز گذارده نشود بروی و نزد ابو حنیفه گذارده شود  
 بروی و اما مرث یعنی تحفیکه از معرکه زنده بر آید و بعد از آن مرد پس غسل داده شود او را و نزد حنفیه این را نظر است نزد شافعی  
 و اما مقتول با غیاب را نزد حنفیه غسل نیست و نزد شافعی نظر است که غسل داده شود و اما علم کتاب الزکوة  
 باب انما هم الزکوة در میان گناه کسی که نهد زکوة را قال الله تعالی و الذین یکنزون الذخیر الغنّة ولا  
 ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ویم محیی علیها فی نازحه فکوی بها جبارهم و جنهم کلهم  
 ههنا ما کنز ولا یفکد فذوقوا ما کنزتم تکتزون و ما ناکم جمع می کنند گنهار زرو فقره و خرج می کنند آن  
 انهار را در راه خدا تعالی یعنی زکوة نمیدهند از آن پس خبر ده ایشان را عذاب در دو دهنه مدوزیکه گرم کرده شود یعنی سوز  
 شود بر آن کنهار در آتش و درخ پس داغ کرده شود و آن اطراف ایشان را ایشان را و پهلوی ایشان را و پشتها را ایشان را  
 لغفته شود و نیست آنچه ذخیره می نهاده برای خویش پس بچشید عقوبت آنچه ذخیره می نهاده و قال الله تعالی

عزلهم عن ارض ادرتس  
كانت في بلاد  
غير القبية وفي العالم الكبرية  
ولا ينبغي اخراج المكيرية  
القبر بعد اذن من البيت من  
بلاد من منصوب على انا كانت  
بشقة ولوضع الميت في  
القبلة لم يلبس وان وقع  
في القبر متاع يمشي  
اتفق العلماء على ان الشهيد  
المقتول في معركة الكفار  
ينسل واخلفوا في الصلوة  
عليه قال الشافعي يصلي عليه  
وقال ابو حنيفة يصلي عليه  
وقال المروزي ينسل عند النفية  
وهو لا يطرح عند الشافعية  
واما مقتول بغاة فلا ينسل  
عند الحنفية ولا يطرح عند الشافعية  
فيما ينسل



له قلت  
 وعليه عمل العبد ومن  
 تركه الزرع لا يشترط  
 لها نصاب عند الشيعة  
 وله يوقف مضافا  
 والوسق مستوفى  
 والصلح عند الشافعي  
 خمسة قائلين  
 البغدادي وعتاب  
 حنفية ثمانية قائلين  
 بالبغدادية ولا يفتية  
 أربعين درهما الخبز  
 ١٢٢  
 في الصلح عند الشيعة  
 اختلف بين من قال  
 مسجعا ثلثي والثلث  
 في الاولين والآخرين  
 في الناس على قولين  
 قلنا

نصاب سوال كدرادون كن زكوة واجب بشروط مالك من خمس من ثمن الماذا من ابيه انه قال سمعت ابا سعيد الخدري  
 يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمس ذرة صدقة وليس فيما دون خمس اواق صدقة وليس فيما دون  
 خمسة اوسق صدقة ابو سعيد خذري ما كفت كزوموه فخرت صلعم نيت دركم از پنج شتر صدقة و نيت دركم از پنج اوقية  
 صدقة و نيت دركم از پنج وسق صدقة مالك من محمد بن عبد الله بن ابي صعصعة لا نصابك ثم الماذا من ابي  
 ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس فيما دون خمسة اوسق من التمر صدقة وليس فيما دون خمس  
 من الوف صدقة وليس فيما دون خمس ذرة من الاكل صدقة از ابو سعيد خذري مرويت كه تخضرت صلعم عليه السلام  
 فرمود نيت دركم از پنج وسق تر صدقة و نيت دركم از پنج اوقية از فقره صدقة و نيت دركم از پنج شتر از شتران صدقة قال  
 قال مالك السنة التي لا اختلاف فيها عندنا ان الزكوة تجب في عشرين دينارا عينا كما تجب في مائة درهم كانت  
 سنتي كاختلاف نيت دران نزد يك ما انت كه واجب مي شود زكوة در بيت و دينار از درهم خالص چنانكه واجب مي شود زكوة  
 درهم قال مالك وليس فيما دون عشرين دينارا زكوة كفت مالك نيت دركم از بيت دينار از درهم خالص كوة بقوى گفته  
 كه وسق شصت صاع و گویند و صاع پنج مصل ثلث رطل است و اوقية چهل درهم و گویند و درهم كی شش دانق است  
 و در حديث آمده است الوزن اهل مكة و المكيال كمال اهل مدینه و ذود جماعة شتر را ميگویند پس اگر نزد يك كس كمال نصاب  
 باشد بردي زكوة لازم نيت و اگر زياده از نصاب باشد اگر چه آن زياده و خيل بود بحساب آن زكوة بايد داد و اگر نيم نصاب باشد  
 و نيم نصاب از فقر يا غنم يا تر پس ضم كرده شود تا زكوة باق حلقا مسلمة نصاب لفضة اتماد درهم و الذهب مشرون مثقالا و  
 زكوة تماريج عشر دري مالك في حديث ابي سعيد ليس فيما دون خمس اواق صدقة و دري في كتاب عمر و في الرقة ربع عشر  
 قال مالك الامر عندنا ان تجب الزكوة في عشرين دينارا الف درهمي زكوة بدان معين شده اختلاف واقع شده است  
 حنفیان بنصابا وجه شعيره نوشته اند و شافعیان بنجهاد و دو وجه شعيره و كسري و اثنان اختلاف جش است كه جميع ان تكان  
 و شعيره و بلاد ما سبك نه چنانيكه بران قرار داده اند درين ديار ده است يعني آید پس انجا بيا بگذايتم حساب بگر گزيتيم كم  
 شش دانق و اثنان اهل حرمين امروزه و اني گویند بخد فاف وزن كويم آن نیز مختلف بر كد بعضي نيم باشد و بعضي نيم باشد  
 و چهار وجه شعيره و بعضي نيم باشد و شش وجه از پنجاه نوشته شد كه درهم سه مائه ست كسري زياده و پنج مائه يازان تعليل  
 بيازيارده ازان تعليل و دينار يك مثقال است و نسبت در بيان مثقال و درهم آنست كه ده درهم هفت مثقال ميشود و درين  
 مسلك چون درهم در زمان تخضرت صلعم قنوج نموده احتياطا اخذ اقل است و الله اعلم باب لا تجب في مال كوة حتى يحل  
 عليه الحول واجب نيت شود و ربع مالي زكوة تا آنكه بگذرد و بركه كمال مالك من ناهن ابن عبد الله بن عمر كان يقول

فی مال ذکوة حق یجوز علیه لکل عبد الله بن عمر سئلت و اجبت فی شیء و در هیچ مالی ذکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال مالک  
 محمد بن حلقه مولى الزید بن القاسم بن محمد ابابکر الصمدی لم یکن یأخذ من مال ذکوة حق یجوز علیه لکل عبد الله بن عمر  
 بن محمد و یست که ابو بکر صدیق منکرست از هیچ مال ذکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال **باب** کتاب عمر رضی الله عنه فی الصدقة  
 بیان مضمون کتاب عمر رضی الله عنه که در باب ذکوة نوشته است **مالک** انه قال کتاب عمر بن الخطاب فی الصدقة قال قال  
 فیہ مالک خزانة کتاب عمر بن الخطاب و صدقة گفت پس باقم در وی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب الصدقة فی أربع عشر  
 من الابل فدونها العذوة فی کل خمسة و فیما فوق ذلک الى خمس ثلاثین بنت مخاض و ان لم یکن بنت مخاض فابن  
 لبون ذکوة و فیما فوق ذلک الى خمسین ابنة لبون و فیما فوق ذلک الى ستین حقة طروقة ففعل و فیما فوق ذلک  
 الى خمس سبعین جذعة و فیما فوق ذلک الى تسعین بنتا لبون و فیما فوق ذلک الى عشرین مائة حقتان طروقتان ففعل  
 فان زاد على ذلک من الابل ففي کل اربعین بنت لبون و فی کل خمین حقة و فی سائمة الغنم اذا بلغت اربعین العشرة  
 و مائة شاة و فیما فوق ذلک الى مائین شانان و فیما فوق ذلک الى ثلثمائة ثلاث شياه فان زاد على ذلک ففي کل مائة  
 شاة و لا یخرج فی الصدقة تیسر لاهرمه و لا ذات عوار لا ماشاء للصدقة و لا یجمع بین مخترق و لا یفتقر بین مخترق  
 الصدقة و ما کان من خلیطین فانما یترا جابا بالسویة و فی الزکوة اذا بلغت خمس اواق ریم العشر یعنی ایزت مکتوبه و یست  
 و چهار رس از شران و آنچه کم ایزت و چهار باشد جنس شاة واجب شود باین حساب که در هر پنج رس یک شاة است و آنچه زیاده  
 از ایزت و چهار باشد تا سی پنج بنت مخاض واجب میشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس ابن لبون که زست بجای او باید گرفت  
 و آنچه زیاده از سی پنج باشد تا چهل پنج بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از چهل پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود  
 که قابل ضرب نباشد و در آنچه زیاده از شصت باشد تا هفتاد و پنج جذعه واجب میشود و در آنچه زیاده از هفتاد و پنج باشد تا نود  
 بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از نود باشد تا صد و بیست رس حقه واجب میشود که قابل ضرب نباشد پس آنچه زیاده بر صد و  
 باشد از شران پس صاحب آن باین حساب که در هر چهل رس بنت لبون است و در هر پنجاه رس قنطریه یعنی بر برده از شران  
 باید که ایزت لبون بمقتضی و از حقه بنت لبون و در هر چنده در زمین از غنم و فقیکه برسد چهل رس تا صد و بیست رس یک شاة  
 و در زیاده از آن تا صد و شاة و در زیاده از آن تا صد و شاة است و در آنچه زیاده باشد از صد و شاة تا بیست و شاة که در هر  
 یک شاة باید گرفت و برادره شود و زکوة فعلی از او بر هر کلان سال او و بیست و شاة اگر آنکه غنم و فقیکه برسد یعنی مال غنیمه و فقیکه  
 در میان متفرق متفرق گردانیده شود در میان محبته بابت از زبان مقبول و زکوة فیکه گرفته میشود از دخیل پس هزاره ایشان میکنند  
 باید که در میان خیرین برابری و در غنم و فقیکه برسد بیست و پنجاه و فقیکه از هر صد رس مال منی صد رس مالک من محمد بن علی

قلنا ما اهل العلم  
 و من یستوی اتفاقا  
 و یختلفون بالتأثیر و انما  
 یأخذون من مال ذکوة  
 حق یجوز علیه لکل عبد الله  
 بن عمر رضی الله عنه  
 فی الصدقة فی أربع عشر  
 من الابل فدونها العذوة  
 فی کل خمسة و فیما فوق  
 ذلک الى خمس ثلاثین  
 بنت مخاض و ان لم یکن  
 بنت مخاض فابن لبون  
 ذکوة و فیما فوق ذلک  
 الى خمسین ابنة لبون  
 و فیما فوق ذلک الى  
 ستین حقة طروقة ففعل  
 و فیما فوق ذلک الى  
 خمس سبعین جذعة و  
 فیما فوق ذلک الى  
 تسعین بنتا لبون و  
 فیما فوق ذلک الى  
 عشرین مائة حقتان  
 طروقتان ففعل فان  
 زاد على ذلک من الابل  
 ففي کل اربعین بنت  
 لبون و فی کل خمین  
 حقة و فی سائمة  
 الغنم اذا بلغت  
 اربعین العشرة  
 و مائة شاة و فیما  
 فوق ذلک الى  
 مائین شانان و فیما  
 فوق ذلک الى  
 ثلثمائة ثلاث  
 شياه فان زاد  
 على ذلک ففي  
 کل مائة شاة  
 و لا یخرج فی  
 الصدقة تیسر  
 لاهرمه و لا ذات  
 عوار لا ماشاء  
 للصدقة و لا یجمع  
 بین مخترق و لا  
 یفتقر بین  
 مخترق و ما کان  
 من خلیطین فانما  
 یترا جابا بالسویة  
 و فی الزکوة اذا  
 بلغت خمس اواق  
 ریم العشر یعنی  
 ایزت مکتوبه و یست  
 و چهار رس از  
 شران و آنچه کم  
 ایزت و چهار  
 باشد جنس شاة  
 واجب شود باین  
 حساب که در هر  
 پنج رس یک شاة  
 است و آنچه  
 زیاده از ایزت  
 و چهار باشد  
 تا سی پنج  
 بنت مخاض  
 واجب میشود  
 پس اگر نباشد  
 بنت مخاض پس  
 ابن لبون که  
 زست بجای او  
 باید گرفت و  
 آنچه زیاده  
 از سی پنج  
 باشد تا چهل  
 پنج بنت  
 لبون واجب  
 شود و در  
 آنچه زیاده  
 از چهل پنج  
 باشد تا شصت  
 حقه واجب  
 میشود که  
 قابل ضرب  
 نباشد و در  
 آنچه زیاده  
 از شصت  
 باشد تا  
 هفتاد و  
 پنج جذعه  
 واجب  
 میشود و در  
 آنچه زیاده  
 از هفتاد و  
 پنج باشد  
 تا نود بنت  
 لبون واجب  
 شود و در  
 آنچه زیاده  
 از نود  
 باشد تا  
 صد و  
 بیست رس  
 حقه واجب  
 میشود که  
 قابل ضرب  
 نباشد پس  
 آنچه زیاده  
 بر صد و  
 باشد از  
 شران پس  
 صاحب آن  
 باین حساب  
 که در هر  
 چهل رس  
 بنت لبون  
 است و در  
 هر پنجاه  
 رس قنطریه  
 یعنی بر  
 برده از  
 شران باید  
 که ایزت  
 لبون  
 بمقتضی  
 و از حقه  
 بنت لبون  
 و در هر  
 چنده در  
 زمین از  
 غنم و  
 فقیکه  
 برسد  
 چهل رس  
 تا صد و  
 بیست رس  
 یک شاة  
 و در  
 زیاده  
 از آن تا  
 صد و  
 شاة و در  
 زیاده  
 از آن تا  
 صد و  
 شاة است  
 و در  
 آنچه  
 زیاده  
 باشد از  
 صد و  
 شاة تا  
 بیست و  
 شاة که  
 در هر  
 یک شاة  
 باید  
 گرفت و  
 برادره  
 شود و  
 زکوة  
 فعلی از  
 او بر  
 هر کلان  
 سال او  
 و بیست  
 و شاة  
 اگر آنکه  
 غنم و  
 فقیکه  
 برسد  
 یعنی  
 مال  
 غنیمه  
 و  
 فقیکه  
 در  
 میان  
 متفرق  
 متفرق  
 گردانیده  
 شود در  
 میان  
 محبته  
 بابت از  
 زبان  
 مقبول و  
 زکوة  
 فیکه  
 گرفته  
 میشود  
 از دخیل  
 پس هزاره  
 ایشان  
 میکنند  
 باید که  
 در میان  
 خیرین  
 برابری  
 و در غنم  
 و فقیکه  
 برسد  
 بیست و  
 پنجاه  
 و فقیکه  
 از هر  
 صد رس  
 مال منی  
 صد رس  
 مالک من  
 محمد بن  
 علی

عن طاووس الي ان معاذ بن جبل الانصافى اخذ من ثلثين بقرم بقبعا ومنا ربعين بقرم مسنة واثنى بحدود ذلالت  
ان يخذل منه شيئا وقال له اسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم في شئ من هذه الاشياء فاسالته فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قبل ان يقدّم معاذ بن جبل طاووس ياني رواية کرد که هرگز معاذ بن جبل گرفت از سی راس گاو یک تیج و از چهل راس گاو  
یک مسند و آورده شد پیش معاذ کمتر از سی راس پس با کرد و از آن که بگیرد و از آن چیزی گفت شنیدم از رسول الله صلى الله  
عليه وسلم در باب کمتر از سی راس چیزی توقف میکنم تا آنکه ملاقات میکنم با حضرت صلى الله عليه وسلم پس سوال کردم از حضرت  
صلى الله عليه وسلم پس متوفى شد حضرت معلم پیش از آنکه بیايد معاذ بن جبل بتوبى گفته است که بشت خاص بچه است  
یک سال بروی گذشت و داخل شد در سال دوم زیرا که حضرت معنی حل است و مادر این بچه حامل میشود و بشت لبون بچا است  
که دو سال بروی گذشت و داخل شد در سال سیوم زیرا که مادر صاحب شیر میشود و بچه بچا است که گذشت بروی سال  
و داخل شد در سال چهارم زیرا که دوی قابل آن باشد که از فعل بار گیرد و بچه بچا است که گذشت بروی چهار سال  
و داخل شد در سال پنجم لاینها تجتمع لهن برای آنکه انداخت و ندان را تیج بچه است که یک سال تمام کند و او را شتر و بچه  
مالک است که دو سال تمام کرده باشد و مسنه است که گذشت باشد بروی دو سال و داخل شد در سال سیوم و او را شتر و بچه  
بچه است که سه سال تمام کرده باشد و مسنه است که گذشت باشد بروی دو سال و داخل شد در سال سیوم و او را شتر و بچه  
انقدر ابل جمع شوند و آن زکوة لازم شود و از آن یک کس چند یا از آن هر کس و همین است در شبانی و تأیید میکند  
یعنی التبیة زکوة بحق المال در آن حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه میکند که دوران زکوة را در هر سال  
مال است زیرا حال مالک آنجا ابراهیم صبی و همچون نزد یک اهل دین و واجب میشود و بر زرع صبی نزد یک پدر لازم می آید  
مصلحت در اداره حکم بر حال مال و آن حال مالک است که صدق از نزدیک امام باجیاد و فری میرود و او را از بخت  
مالکان اطلاع نیست و در قول مالکان امر با میرود و تحقیق حال تسعیر شود و بخت رفها و کله با که بر مشاوع و مشاوع  
و معرفت حال آنها بشا به میتوان حاصل نمود و معنی احتیاج در اینجا اجتماعی است که سبب آن همه یک کلو یک میزند  
میتوان گفت و این باتحاد و مشرع یعنی جای آب خوردن و مسج و خجاییکه از فضای قریه که در آن از میان خانه ها آمد  
جمع میکنند تا همه را صحیح کرده و بر عری می برند و عری یعنی چراگاه و طرح که جای آنها در وقت شب باشد و موضع طلب  
را هم و دخل پس اتحاد و این اشیا کله و در یکی میباشد و مسله زکوة مایه را در شرط قرار دادند تا یکی گذشتن سال بر آن کله و کله  
و اخذ آن حدیثی است که در حدیث آمده که زکوة فی مال حق حیل علیه الحول لیکن اینجا از تضایع تعذر شده است و سال سال از جهات است  
بذل که حضرت عمر در گفتار خود نموده شود بخلاف ظاهر است که هر فردا یک سال گذشت است بخلاف آنکه در تضایع و در تضایع

[illegible][illegible]



که سال اول می شود از وقت تمام نصاب باید بگذرد و بخلاف آنچه گفته شد بمثلک بشمار یا ارث یا یک سال از وجوب باید کرد  
 و باید از منی نصاب صحیح کرده شود و یا نه دو قول است شش ششماه مالک می گوید و بوده است و بعد از آن ده راس دیگر خرید پس  
 چون سال گذرد زکوة سی لازم شود نه زکوة چهل چون شش ششماه دیگر گذشت از این ده راس ربع مسنه برآرد و یا نه نظر  
 بقیاس سال نه برآرد و نظر بآنکه اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه زیاده از نصاب بحساب او زکوة برآرد اگر مالک اشتیاقی  
 زائل شود و یا بخواهد و همچنین اگر از نصاب اشتیاقی عمل کم شود و یا از وقت ملک ثانی و تمام نصاب ثانیاً می باید گرفت شرط  
 دیگر نسوم است که در کلا ربحاً چه اگر کم پس اگر کلا مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوف و دو وجه آمده است و اولی آنکه در یک فقره  
 رعایت معنی انبات است اگر انبات کرده باشد بربع اشتبه شود و اگر کرده باشد به کلا ربحاً اشتبه میشود و شرط سوم و پنجم را خود است و نظر  
 وفقی سائمه آنست که در اقل بقیاس آن دو گوید و ارباب تصریح بآن نشده زیرا که ارباب در وجوب البته سائمه میباید و بخلاف پنجم که بعضی آن  
 و چون معلوف میبویس اگر در اکثر سال علف میدهد بر زکوة واجب نیست اگر علف میدهد بر قدریکه بدون آن ضرر نیاید نمی شود در  
 اوقات دیگر در محل و بجز زکوة واجب است **باب** بستن بالسخل و لا یأخذ بالجدعة و الثنیه شمار کند بر خلاف دیگر و در زکوة گویند  
 و نیزه **مالک** حق خوردن زید الدلیلی عن ابن عبد الله بن سفیان التمیمی عن جده سفیان بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بقوله  
 فكان یعد علی الناس بالسخل فما لاتعد حلیتها بالسحل ولا تأخذ منه شیئاً فلما قدم علی عمر بن الخطاب ذکر ذلك فقال  
 عمر نعم لقد علمهم بالسحلة یحلبها الراعی ولا تأخذها ولا تأخذ الا کولة ولا الریاء ولا الماحض ولا یحل الغنم و تأخذ  
 بالجدعة و الثنیه و ذلك عدل بین خذاء الغنم و خیاره قال مالک السحلة المصغیرة و حین تنقیح و الریاء القی قد و  
 ففی تربی و لدھا و الماحض هی الحامل و الا کولته الشاة الغنم اللتی یمن لتوکل عمر بن الخطاب فرسلو سفیان بن عبد الله  
 فقیل لعل ما یساخته برصدقات پس شیء در مردمان بزغالها را پس صحابه موافق گفتند میساری برابزغالها را و دیگری را یا نه  
 خبری پس گفتند آمد پیش عمر بن الخطاب ذکر کرد این ماجرا را پیش او پس گفت عمر بن الخطاب ای میساریم بل ایشان بزغال را که  
 بردار و از شبنان می گیریم اگر می گیریم کوله را و نه زغال را و نه ماحض را و نه زکشتن را و او میگوید یکسال دو سال را و این یکسال  
 و دو سال یا نه است در میان بجهای گوشتندان و میان بهترین گوشتندان گفت مالک بخوبی خبر میدی گویند و قتی که از شکم مادر  
 میشود و بر آب است که بزایدی را پس او می پرد و بچرخد و او ماحض حامل را گویند و اگر در شاتی است حیایا بر می خوردن گوشت  
 کرده میشود تا خورده میشود و بگویند گفتند بعد از آن گوشت گیرند یا غنیمت از بر و بخورند و گوشت را گوشت است غنیمت آنکه دو سال برآورد  
 و زیاده اش نیست و در کتاب الحرمه مذکور است که مالک میگوید در عارضان و مغز مینان گرفت **باب** الفحص عن التضمین علی الناس  
 الفحص باب منع از رنگ فتن مردان در زکوة گرفتن **مالک** عن یحیی بن یسجد عن محمد بن یحیی بن جحان عن القاسم بن محمد

کرسال اور قیمت از وقت تمام نصاب باید بشمارد و بخلاف آنچه منضم شود بمملوک بشرایا است یا هر یک سال او در حساب باید کرد  
 و باید سنی نصاب صحیح کرده شود یا نه در قریب ششماه مالک سی بقوه بوده است و بعد از آن ده راس دیگر خرید پس  
 چون سال گذرد و زکوة سی لازم نشود نه زکوة چهل چون ششماه دیگر گذشت یا ازین ده راس ربع منه برآورد و از نظر  
 بقیاس سال نیز برآورد و نظر بآنکه اتفاق ملایم حاصل شد بر آنکه زیاده از نصاب بحساب او زکوة برآورد اگر ملک است علی  
 زائل شود و با وجود آنکه همچنین اگر از نصاب استانی حل کم شود و یا از وقت ملک ثانی و تمام نصاب ثانیا باید گرفت شرط  
 دیگر ستم است که در کار مباح چه اگر پس اگر کار مملوک باشد آنرا ستم گویند یا معلوم شود و وجه آنست و این نیز در یک فقیر  
 رعایا یعنی انبات است اگر انبات که در مباح نزع اشبه میشود و اگر در مملوک مباح اشبه میشود و شرط سوم و ختم فاعوذ است و غفر  
 و فی ستم منضم و زائل بقریب قیاس آن و گویا در ابل تصریح بآن نشده زیرا که ابل در عروب البته ستم میشود بخلاف منضم که بعضی آن  
 و چون معلوم میشود پس اگر در اکثر سال مصلحتی در زکوة واجب نیست اگر مصلحتی در تقدیر کردن آن ضرر نماند نمی شود در  
 اوقات دیگر و دیگر در صحیح زکوة و واجب است **باب** یستد بالحق ولا یاخذ بالجدوة والثنية شمار کند بر فراز دیگر و در زکوة اگر چه  
 و غیره **مالک** حق ثورین زید الدلیلی عن ابن عبد الله بن سفیان التمیمی عن جده سفیان بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بقوله  
 فكان يعد على الناس السخلى فقالوا تعد علينا بالسخلى ولا تأخذ منه بشئنا فلما قدم على عمر بن الخطاب بقوله فقال  
 عمر نعم لعلهم بالسخلة يجلبها الراعى ولا تأخذها ولا تأخذها كالكولة ولا الربا ولا الماحض ولا تحل الغنم وتأخذ  
 الجذعة والثنية وذلك عدل بين خذاء الغنم وخيارة قال مالک السخلة الصغيرة حين تنفق والربا التي قد و  
 فهي تربي ولدها والماحض هو الحامل ولا كولة هي الشاة التي من لتوكي عمر بن الخطاب ورسوله سفیان بن عبد  
 نفقة را عامل ساخته بر صدقات پس بشمار در و مان بر نبالها را پس صحاب موشی گفتند مشیاری بر این نبالها را و دیگری بر نبالها  
 چیزی پس گفتند که مشیاری عمر بن الخطاب را که در این ماجرا امیش او پس گفت عمر بن الخطاب ای مشیاریم بر ایشان بر نباله را که  
 بردار و در شبنان و منی گیریم آنرا منی گیریم کوله را و نه زبار و نه ماحض را و زکشتن بر او و میگویی یکا دوسار از دامن یکا  
 و دوسار میانه است در میان بیهامی گوشتندان و میان بهترین گوشتندان گفت مالک بخوبی خبر داری میگویند و فیکه را شکم را در  
 میشود و بر آنست که بر نباله را پس او می پرورد و بخورد و ماحض حامل را گویند و کوله شانی است بر نباله را می خوردن گوشت  
 کرده میشود تا خورده شود و بقوی گوشت خورده گوشتنگریند یا فیکه را و زب و خورده است که یکا سال را گذشت نیزه آنکه دوسال بر او گذشت  
 در شب شانی است و در کتب بار خورده است که مالک میگوید و در زمان و غیره این گرفت **باب** لا یمنع عن الضیق علی الناس فی  
 الصلوة بایمنع از رنگه فتن مردان در زکوة گرفتن **مالک** عن یحیی بن محمد بن یحیی بن جابر عن القاسم بن محمد





مردیت از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق و قتیبه سید و مردمان را عطا کرد ایشان سوال میفرمود که ای ابو بکر صدیق تو مالی هست که  
 در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر نگار کردی تخم فرمودی و در  
 عطای او و نگرفتی از آن چیزی **مالک** عن جبر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال کنت اذا  
 عثمان بن عفان اقبض عطای سالتی هل عندک من مال وجبت فیہ الزکوة قال فان قلت نعم اخذ من عطای زکوة  
 ذلک للمال وان قلت کاذب الم عطای قد مره کنت و قتیبه می آمد هم پیش عثمان بن عفان تا بقض کنم عطای خود را  
 سوال میکرد و آیا هست نزدیک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قد مره پس اگر بگفتم آری میگرفت عطا  
 و اگر ناسیگفتم سیدم عطای من **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الا عطیة الزکوة معوية بن ابي سفيان  
 ابن شهاب گفت اول کسی که زکوة گرفت از عطای یعنی از سایر اشیای یا بسیارها که از بیت المال برمی آید معاویه بن ابی سفيان  
 بود یعنی گرفتن زکوة از سایر اشیای و بسیار در وقتیکه کسی داده شود بدست است و سنت است که بعد از تقضای حل است  
 صاحب مال باید گرفت و الیه ذهب اشافعی بنده ضعیف گوید که گرفتن حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة از  
 عطای واجب است آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بر وی حلالان حل شده بود **باب** لا زکوة فی الحل و واجب  
 در زیور **مالک** عن جده الوثن بن القاسم عن ابیه ان حائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت تلحقها ثیابها  
 یتاهی فی حجرها لهن الحلی فلا تحرم من حلیمهن الزکوة حضرت عائشة متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن  
 قیمه بودند در برورش حضرت عائشة ایشان را زیور میبود پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع بن  
 عبد بن عمر کان یحلی بناته و جواریه الذی یلبس لهن حلیمهن من حلیمهن الزکوة عبد الله بن عمر زیور میباشند دختران خود را  
 و نیز کان خود را از زیور پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را قال مالک من کان عندہ ثیاب و حلیم من ذهاب فیه  
 لیس ذیاب علیه فیه الزکوة فی کل عام یوزن فی خذ ربع عشرة الا ان ینقص من وزن عشرین دینار اعینا او ما  
 و در هر آن نقص من ذلک فلیس فی زکوة و انما تكون الزکوة اذا کان انما یسک لغير اللبس فلما التبر و الحلیم المسکول  
 برید اهل صلاحه و لیس فانما هو من المتاع الذی یشترک به اهل فلیس اهل فیه زکوة قال مالک لیس فی  
 الثیاب و لا فی المسک و لا فی العنبر و لا فی الخشب و لا فی السیک و لا فی غیر مسکوک یا زیور را در زکوة با فقره که دفعه  
 نشود آن از جهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر آنکه لازم است بر وی زکوة همان مال هم سال وزن کرده شود  
 پس گفته شود چهارم صد از هم صد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت دینار خالص یا از دو صد و هم پس اگر کم  
 از آن چیزی پس نیست زکوة و آن در میان نیست که زکوة لایست و قتیبه که بنا بر این میفرمود پوشیدن اما نه غیر مسکوک

لا قلت  
 قال الشافعی فاشتر  
 ابن شهاب بن العطاء  
 فاشترکوا زکوة فیه  
 حتی یجوز علیه الحلیم  
 ذکر قوله البیہقی فی  
 سننه اقول و انما اخذ  
 ابو بکر عثمان من  
 العطاء لا عندهم  
 من الثیاب و ما حال  
 علیه الحلیم  
 قلت قال ابو حنبل  
 فی ظاهر قوله خصه بالیاب  
 و اما الخضر کلا و ان فی  
 کالس و ان فی الحلیم  
 لیس فیہ الزکوة فلیس  
 و عند الشافعی فلیس فی  
 انما کانت من ذهب  
 فیه وزن النساء  
 غیره

قول الشاعر  
قلوبنا

من الارض  
يجيب عليه عش النجار  
حق المال وقال الحفيظة  
لا تجيب وانفقوا له  
يقول في مال الصبي  
الارض تجيب

عن قول الخليفة قالوا  
له طلبين وجوب العبد  
ولا ينتمون وجوب العبد

ولما فرغ في المسئلة الثالثة  
 قولاً أعطاه لولا غير ملحق  
 والثاني في نعم والثالث في نعم  
 في التقدير والعروض ولا غير  
 في الحاشية في الأثر

1

و نیز پوشش که بر او انداخته اند بل آن در دست ساختن آن و پوشیدن آن نیست جز این نیست که آن شبانه تا صبح است که می باشد و در صبح  
پس نیست لازم بر جوب دادن زکوة گفت مالک نیست واجب در موارد و در شک خبر زکوة ترجمه گوید درین مسئله دو قول مشهور  
آمده است و اختلاف و اختلاف ایشانست در آن که زکوة نقد بخیر برادر است یا بمن که زکوة نقدی او مستثنای انتفاع بآنست پس مالک  
واجب شود بر صلی و بر ثانی نه و اگر صلی غیر صلیح باشد مانند سوار و غلام برای مرد انتفاع او کلا انتفاع است باب حجب الزکوة قال  
واجب بشود زکوة در مال صبی حال آنکه بلغة ان عمر بن الخطاب قال فخرنا فی اموال الیتامی لا تا طما الزکوة عمر بن الخطاب فرمود بجهت یکدیگر  
در اصل قضیان تا مخالفی کند آنرا زکوة حال آنکه حسن عبدالرحمن بن القاسم میگوید انة قال کانت عائشة تلذیها و انا و اخای یتیمین فی حجرها  
فکانت تحجرهما من اموالنا الزکوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشة متولی میشد مرا و برادری را از آن من که بودیم یتیم در پدر و شرف من  
بر می آورد و از مالهای ما زکوة ترجمه گوید رضه درین مسئله دو قول مشهور است واجب میشود و واجب نمیشود و اول آنست که زکوة  
حق مال گفته اند پس تعلقی او بمال باشد نه بمال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع یقوم عن ثقیف الحدیث باب مال  
مال متفق بالدين لا زکوة علیه فی ذلک هر که باشد مال او مشغول بقرض نیست بروی زکوة در آن مال مالک حسن بن زید  
بن خضیفة انه سال سلیمان بن یحیی عن رجل لعمال و علیه دين مثله علیه زکوة فقال لا یزید بن خضیفة سوال کرد  
بن یسار را حکم مروی که در مال باشد و بروی دین است مانند آن آیا بروی واجب است زکوة پس گفت سلیمان بن یسار چنین  
مالک عن ابن شهاب عن السائب بن زید ان عثمان بن عفان کان یقول هذا شهر کونیکه فلیکن کان علیه من فلیکن  
دینه حق محصل اموالکم فقیع دون منها الزکوة حضرت عثمان میگفت این ما زکوة شناس نیست یعنی ای که حلالا بر مردمان  
در آن میداد پس هر که باشد بروی قرضی پس باید که او را قرض خود را تا خالص شود مال شناس ادا کند از آن مالها زکوة  
قال مالک الا لعل الذی لا اختلاف فیہ عندنا فی الرجل یدین و عندنا من العرم من مایه و فاء لما علیه من الله  
و یدین عندنا من الناقص سوی ذلک ما یجب فیہ الزکوة فانه یزکوه ما سید من ناقص حقیقه الزکوة قال مالک و اذا لم یدین  
عنده من العرم من و النقص لا و فاء دینه فلا زکوة علیه حتی یکون عنده من الناقص فصل عن دینه ما یجب فیہ الزکوة  
فعلیه ان یرکبه گفت مالک امریکه مسلم است و منقعی بر نزدیک او حکم مروی که باشد بروی دین و نزدیک او از متاع  
انقدر است که در وی گفته است دین را و نزد او از نقد سوا می آن متاع انقدر است که در وی زکوة واجب میشود  
پس هر آینه او زکوة بر آورد و از آنچه بدست او است از نقد گفت مالک اگر نباشد نزدیک او از متاع و نقد الا نقد  
او ای دین او پس زکوة واجب نیست بروی تا آنکه باشد نزد او از نقد زیاد از دین او و نقد  
که واجب می شود در وی زکوة پس واجب است

بر روی زکوة آن جزا و تشریح میدهند و بیجا سه عمل نهی است دین منع میکند وجوب زکوة اصطلاحاً منع نمیکند مطلقاً  
 منع میکند در مال ضمن یعنی نقد و عرض و منع نمیکند در مال ظاهر یعنی ماشیه و زرع منظور اول قیاس بر منع دین است و در ظاهر  
 حج و منظور ثانی اطلاق مخصوص از ده در باب زکوة است و منظور ثالث آنست که اموال ظاهر حقیقه نمودار و اموال ضمنیه  
 بدون تصرف در آن نمونند و مطالبه بل این ازان مانع میشود **باب** من استحق مالاً او کان مالاً صفاً او کفیر یزکی  
 هر که استحق مالی شده یا باشد مال او غائب باشد چگونه زکوة بر او مالک عن محمد بن علفه مولى الزبير انه سئل انما  
 بن محمد عن مكاتب لا تقاطع بالاعظم هل عليه ذكوة فقال القاسم ان ابا بكر الصديق لم يكن ياخذ من مال ذكوة  
 حتى جعل عليه الخول محمد بن علفه سوال کرد قاسم بن محمد را از حکم مکاتبی ازان خود که مقرر کرد با مال عظیم چه بر روی دوان مال  
 زکوة هست پس گفت قاسم بر آینه ابو بکر صدیق نیگرفت از هر مال زکوة تا آنکه بگذرد بر روی کیل مالک عن ابوبکر بن  
 عقیمة الضمیتانی ان عمر بن عبد العزيز كتب مال قبضه بعض الولاة ظلماً یا مبردة الى اهله و اتخذ ذكوة لما مضى من  
 السنين ثم عقب بعد ذلك بكتاب لا تؤخذ منه الا ذكوة واحدة فانه كان صفاً او عمر بن العزيز نامه نوشت در باب  
 مالیکه قبض کرده بود و بعضی ها که آن بطریق ظلم امر میکردند بر دوان مال مالک و نوشت که گرفته شود زکوة او از آنچه گذشته از مال  
 بعد از آن عقب او فرستاد مکتوبی دیگر که گرفته نشود و از دیگرین زکوة زیرا که او صفا بود تشریح میدهند صفا صفاً و بویست زکوة  
 لازم میشود و در صورت مکاتبی که مال عظیم مقاطعه کرده باشد زکوة لازم نمیشود پس در غیور فارقی بنیدایا بگوید که  
 حکم بران و اگر باشد و آن فرق نزدیکش اغیبه مستقرار و تعیین است پس مال مکاتب متفرغیت تجمل که عجز او ظاهر شود پس  
 انصاف سائمه را صدق زنی ساخت اگر تعیین آن سوائم نمود بود بویست شبهه است زکوة لازم شود و اگر تعیین نکرد مال  
 اشبهه است و صفا آنست که وصول با متعذر باشد مثل مال منصرف صفاً محمود و دین صورت سه قول شهید است  
 واجب میشود برای جمیع احوام گذشته لیکن دادن آن واجب نیست تا آنکه مؤکد و حجج کند بر جمیع احوام بعد از واجب نمیشود  
 و واجب میشود نزدیک یا فتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزيز است منظور اول ظاهر شدن ملک است بعد  
 یا فتن و منظور ثانی تعطل نماه است و منظور ثالث خوف اسحاق مال است اگر برای همه احوام بعد و اگر وین دار و این  
 دین ماشیه است یا غیر مستقر مانند مال کتبت زکوة لازم نمیشود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمیشود و در حدیث  
 اگر مومل باشد یا حال باشد و متعذر باشد از ذوات و جهت اعصار یا محمود مانند منصرف است و اگر حال باشد و متعذر است  
 اتخاذ و نیز در روایت است **باب** ذکوة اموال البقاع در زکوة مالها رسود اگر سی مالک عن یحیی بن  
 عن ذریق بن جهمان و کان ذریق علی جواد مصطفی فی زمان الولید و سلیمان و حسن بن عبد العزیز

۹  
 قلت مثله  
 علی التامی مثله  
 الکتابیه بانها علی  
 والعبد یسقطها فی  
 شاء و لا یسقط فی  
 الا ان الحال علی  
 و فی ان فی ذکوة  
 بال فعل و فی الضمان  
 الذین المؤجل و التمتع  
 لعل ان یجب فی  
 اذا وصل الذی مالها  
 فقال مالها علی ذکوة  
 ۲۰۹  
 و لعل علی مثل قول  
 و عند ان عبد العزیز  
 لا یجب فی خفقه  
 و یجب فی الضمان  
 اذا وصلت عن  
 و لعل مالها

[illegible]

انفق على العاشر  
 اثنى عشر من مائة  
 من المسلمين من مال  
 الخراج اذ كان في سنة  
 عشرين وثمان  
 ربيع عشرة واشتغلوا  
 في مسألة الذمي  
 فقال احمد بن حنبل  
 بن عبد العزيز انه  
 يؤخذ منه نصف  
 العشر فصاعدا عشر  
 دينار يقال بوجبة  
 يؤخذ منه نصف  
 العشر فصاعدا نصف  
 المسلم كما في الاصل  
 وفي الاثر في الزكاة  
 قوم لا تؤدى بيسم  
 باسمها لا تؤدى بيسم  
 الصدقة فلا مام  
 اجابهم اذا خرج لك  
 واخذ من مائة ضعف  
 من خمس من الاشياء  
 ومن عشر من  
 دنيا

خروجي حقيقته من مصر فما ظاهره  
انه يفيض في كل سنة  
سواديا من السلطنة  
فيها ولا عليه  
الشافعي في الحديث

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

فان نقصت ثلث دينار فمهم لم يثبت له ذلك في كونه واجبه يستحقه ما يزرعهم ضرر فيكون تأخير زيارته وان سجدت ثلث نوازل  
 نصوص بلغة خمسة اواق مثلاً وادرسه ليس الا خمسة اواق باشد واسم خمسة اواق بروى جارى بود زكوة واجب شود و اگر  
 تجارت سوا هم باشد ظاهر است كه تخير باشد و ادای زكوة بحساب سوا هم و بحساب تجارة باب لا زكوة الا فيما كتب بعض  
 شرا مع مينة التجارة واجب نیست زكوة مگر در مال كه كسب کرده است بغير شرا با نیت سوداگری قال مالك السنة هذا  
 التخيلا اختلاف فيها انه لا تجب على الواث ذكوة في مال و دينة في دين ولا عمن ولا دار ولا عبد ولا ولية حتى يحل  
 على من ما باع من ذلك و اختلف في الحول من يوم باع او قبضه گفت مالك سنتي كه اختلاف نیست در آن نزد يك نیت  
 كه واجب نیست بر وارث زكوة در ماليكه وارث شد آنرا در دين و در عین و در جمل و در غلام و در كنیز و در  
 بگذرد بر قیمت آنچه كه فروخت از آن مال و بدست آورد يك سال از روزيكه فروخت يا قبض کرد باب يعتبر النضا  
 في الحول معتبر بغير مال و آخر سال قال مالك في رجل كانت له عشرة دنانير فأنفقها في مال عليها الحول  
 وقد بلغت عشرها من أين انه يزكها مكانه ولا ينتظر بها ان يحول عليها الحول من يوم بلغت ما تجب فيها الزكوة  
 لان الحول حال عليها وهو عند عشرة دنانير لا زكوة فيها حتى يحول الحول من يوم تركت گفت مالك حق زكوة  
 باشد او داده دينار پس تجارت کرد در آن پس گذشت بروى يك سال و هر آينه رسید بر نیت دينار هر آينه از زكوة آن  
 برآورد در همان وقت و انتظر نگذارد آن كه بگذرد بروى سال از روزيكه رسید بقدريكه واجب است بر زكوة زياره گذشت  
 يك سال بر كوهالا نكته زكوة داده دينار بوده بلكه اعتبار بضا و در آخر سال است بعد از آن نیت واجب بان دنانير و ادان زكوة  
 تا آنكه بگذرد سال از روزيكه زكوة آن داده شد باب قدر الصدقة فيما اخرجت الا من در بیان مقدار صدقه و خبريكه  
 برآورد زمین مالك عن الثقة عنه عن سليمان بن يسار عن شريك بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه قال فيما  
 السماء والاب والمعل العشر ما سقى بالنخه نصف العشر رسول صلعم فرمود در آنچه سیراب کرده است آنرا باران يا چشمها و  
 زمین سیراب نفس خود هم حد است و در آنچه سیراب کرده است آنرا باران و بيشتر آن و گاو و ان میتر حد است قال مالك والسنة هذا  
 في الجرب التي يدورها الناس وياكلونها انه يؤخذ مما سقت السماء من ذلك والعين وما كان بعلا العشر مما سقى بالنخه  
 ففيه نصف العشر اذ بلغ ذلك خمسة اوسق بالصراح الاصل صلح النبي صلى الله عليه و ما زاد على خمسة اوسق ففيه  
 الزكوة بحسب ذلك گفت مالك حكم مقرر نزد يك ادر و انهي كه كذا خير ميكنند آن را مردمان و بجزند آنرا كه گفته شود  
 از آنچه سیراب کرده است آن را باران يا چشمها و آنچه باشد زمین سیراب بخود هم حد است و آنچه سیراب کرده است با  
 ما و ان پس واجب است در آن میتر حد و فتيكه برسد به پنج اوسق و جمع تخمين كه هلال اخضر و صلح الله عليه السلام

لا يجهل فيه التجارة  
 على الا حله  
 على قلنا  
 هو ظاهر في قول الشافعي  
 ان النصاب معتبر بالقيمة  
 المثل قال ابو حنيفة  
 يعتبر القيمة عند جمل  
 المثل بعد ان يكمل  
 فقيها في ابتداء الحول  
 نصا  
 قلنا  
 هذا قول اهل العلم  
 لان النصاب ليس  
 بشرط عند اخذ النخلة







ازانقدر زکوة آن راو نیست بر صحاب شمار در چیزیکه رسید آفت زکوة و اوان گفت مالک همچنین است حکم در انکه  
 مترجم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر ترمذی سب آمده و در نوک با اتفاق علما زکوة واجب نیست پس میان نوک و این  
 چیز فارق میباشد و امریکه جامع اخیر است بر وجهی که از نوک امتنا ز باشد نه است که در ختی که ثرا و فوت میشود و یکل  
 و در حدیث حاکم ذکر خط و شعر آمده است و اتفاق علما حاصل شد بر آنکه در توابع قضیب کوة نیست پس فارق در میان  
 قبیلین نیست الا جب مقتات و در مسئله صاع اهل مدینه پنج رطل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد  
 و سی هم است و در هم چنانکه سابقا گفتیم بحباب یا راسته باشد و ربع باشد است و مجموع باشد هائی رطل چهار صد و سیست  
 و در نیم بالا باشد و بدان سی پیه عالمگیری است و در نیم باشد بالا که قریب پنجم حصه پیه میباشد هر پیه چهار ده باشد و صاع  
 و در نیم سیر عالمگیری است و یازده پیه بالا و در سق یکصد و شصت و یک سیر است که بحباب این دیار چهار سن و یک سیر  
 و پنج و سق است من و پنجم سیر عالمگیری باشد مسئله و چون بنای حساب کیل بموزون بجز تقریب است منی آید این تقریب  
 است ز تعین و از معرفت تحدید بالقطع یا س حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و انما  
 قدره العلماء بالوزن استظهار و قال فی الروضة یختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و الحمص و غیرهما  
 و الصواب قاله الدرر فی ان الاعتماد علی الکلیل بصاع مغائر بالصاع الذی کان یخرج فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و من لم یجد و جب علیه اخراج قدر تعین از لا یقتضی و علی هذا فالقدر یختلفه اوطال ثلث تقریب مسئله قدر رضا  
 کرده می شود در حال ترمذی سب اگر ترمذی سب باشد و الا در حال رطب عنبه اگر بتون از نیز گوئیم حالیت اعتبار  
 شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه قدر السوا تم جمع کرده میشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده شود  
 چنانکه صندان و مغر و بنجی و عرباب با هم ضم کرده میشود و هر چه در یکل باشد با هم ضم کرده شود اگر چه جدا یکی بعد دیگری  
 میباشد مسئله در آنچه باران سیراب شده باشد یا بسبب بل فتوات و زدا و ارض سیراب باشد عشر واجب است و در آنچه بنج  
 باد و لای یا آبی که در اخیذ کرده است سیراب شده باشد نصف عشر پس اگر هر دو نوع بتبای سیراب کرده باشد ربع  
 عشر واجب شود و غالب مغلوب به چنین حساب باید آورد زیرا که شرح تعین کرد واجب در عانتین و ازینجا مال مرکب  
 مستند میشود بآب و اخذ الزکوة من الذروع و یفصل عند الحصاد و لا ینتظر ما الی الحول گرفته شود زکوة از زراعت  
 و درختان خرا و وقت درودن و انتظار کرده نشود تا یکل قال مالک فی قوله ثلث و اقله یوم حصاده ان ذلک  
 والله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله ثلث و اقله یوم حصاده که مراد ازین من  
 زکوة است گفت مالک شنیدم از کسیکه میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و ارضاء واجب شود و

له فقلت  
 هو فی اهل العلم  
 ۲۱۳

عنه قلت  
هو قول اهل العلم  
انه لا يؤخذ بالعيب  
والا يؤخذ من العيب  
الملك الجبل من اهل  
من اهل الجبل من اهل  
رهبان صغار لا يؤخذ  
فيه من العيب الا في  
نوع من التمر الذي  
عكس بن جبير  
نوع من التمر  
كله

٢١٢  
عنه قلت  
وقال به الثوري  
نحو جهم قال لا يؤخذ  
الا انه لا يؤخذ بالعيب  
خمس او سق قال  
يؤخذ من ثمره  
من عصبه

زكوة تتركها حصداً معيناً درودن و جایزه میشود و اگر زکوة نزدیک بدو صلاح و شهادت دهد بزرگتر خیر در صدقات میشود  
شده است و خیر بر ذمه مالک تقرر میشود مسئله سنون ست خیر در تروزیب نزدیک بدو صلاح باشد که خیر حاصل  
کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و وی قبول نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین محروص و ثابت شود بر ذمه او و اگر سن  
بلاک محروص دعوی کند اگر راست است نه شده فيها و الا قسم داده شود باب مالک لا یؤخذ فی الزکوة من اصابه و التمر در بیان  
چیزیکه گرفته نشود در زکوة از قسام ترم مالک عن زیاد بن سعد عن ابن شهاب انه قال لا یؤخذ فی صدقة الخجل  
الخجل زکوة لا یؤخذ من الفارة ولا خدق بن حبیق و هو مثل النعم یعد على صاحب المال ولا یؤخذ منه الصدقة ابن شهاب  
گفت گرفته نشود در زکوة خرماء جرد و را و زهران فاده را و زهق بن حبیق گفت ابن شهاب این را نذر رسد گوشت  
شمار کرده میشود بر صاحب مال گرفته نمی شود از وی در زکوة مجرور و خرماء یزه زهران الفاره خرمای تباه خدق بن  
حبیق نوعی از خرمای تباه را گویند باب زکوة الزيتون در بیان زکوة زیتون مالک انه سال ابن شهاب عن الزیتون  
قال فی العشر مالک سوال کرد ابن شهاب از زکوة زیتون پس گفت ابن شهاب در وی عشر است قال مالک انها جرد  
من الزیتون العشر بعد ان یعصر بیلغ زیتونه خمسة اوسق فالمل بیلغ زیتونه خمسة اوسق فلا زکوة فیہ قال مالک الزیتون  
بهذا الخجل ما کان منه سقفة السماء و العیون و الا کان بعلافه العشر ما کان یسقی بالضمخ فیه نصف العشر گفت مالک  
و جز این نیست که گرفته میشود از زیتون و هم حصه بعد از آن که افشرد و شود و برسد زیتون او پنج و سق پس آنچه برسد زیتون  
پنج و سق پس زکوة نیست در آن گفت مالک در زیتون بنزله در خان خرمایست چیزیکه سیراب میکند از وی باران و سیراب  
یا زمین سیراب پس در وی هم حصه است و آنچه سیراب کرده میشود آب دادن پس در آن بیستم حصه است باب لا زکوة  
فی الرقیق و الخجل و العسل واجب نیست زکوة در بر دما و کلا سب در شهید مالک عن عبد الله بن دینار عن سلیمان  
بن یسار عن عمار بن مالک عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لیس علی المسلم فی عصبه ولا فی سقفة  
صدقة ابو هریرة روایت کرد که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نیست بر مسلمان در سقفة او و نه در سب و نه زکوة  
مالک عن عبد الله بن دینار انه قال سالت سعید بن السیب عن صدقة البواذین فقال سعید و هل  
فی الخجل من صدقة عبد الله بن دینار گفت که سوال کردم سعید بن السیب از زکوة برازین یعنی سبمان ترکش پس  
سعید ایاد کلا سب زکوة میباشد مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار ان اهل الشام قالوا لا بی صدقة  
بن الجمل اخذ من ضلنا و رقیقنا صدقة فابی هریرة کتب الی عمر بن الخطاب فابی هریرة کتب الی عبد الله بن عمر  
الیهم ان اخرجوا اخذوا منهم فاذا ذوقوها حلیم فاذا ذوق رقیقهم قال مالک من قوله و اذ ذوقها حلیم یقول علی















قل  
 جيب استيعاب  
 الاصناف الثمانية  
 ان كان هذا هو عامل  
 ولا فاستيعاب  
 السبعة في خبر  
 التسمية بين الاصناف  
 لا بين احوال الصنف  
 ٢٠  
 وعندنا في حقيقته  
 صنف لكل الى صنف  
 واحد وخص واحد  
 بغيره

حلال است صدقه بجه تو انگر اگر بخیس مرغانی در راه خدا تعالی یا عامل بر صدقات یا قرضه را رایم و یک خبر بد کرد  
 قرضه را مال خود یا مریدیکه او را بهایرست کین بر صدقه داده شد مسکین بر کین بدید و آن غنی که بهایرست با کت  
 یصفی الصدقات الیهم چگونه صرف کرده شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الام عندنا فی قسم الصدقات  
 ان ذلك لا یكون الا على وجه الاجتهاد من الوالی فای الاصناف كانت فی الحاجة والعلة او ذلك  
 بقدر ما یرى الی وحی ان ینقل ذلك الی الصنف الاخر بعد عام او عامین او اعوام فیوثر اهل الحاجة والعلة حیث  
 ما كان ذلك وعلى هذا ادركت من ارضی من اهل العلم کما حکى که مقرر مسلم الثبوت است نزدیک در قسمت صدقات  
 که این قسمت نمیباشد مگر بر وجه اجتهاد از والی پس هر کدام صنفی که در آن احتیاج باشد و کثرت باشد زیاده در صنف  
 با تقدیر که صلاح میند والی و شاید که منتقل شود این زیادت دادن بسوی صنف دیگر بعد یک یا دو سال یا چند سال پس باید  
 زیادت و بد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را هر جا که این خصلت باشد یعنی در هر صنفی که باشد و بر همین قول باقیم کسی که  
 پسند میگویم از اهل علم ترجیح گوید و واجب است نزد شافعی استیعاب اصناف هشتگانه اگر باشد آنجا عاملی والا بر صنف  
 صرف باید کرد و واجب است برابر کردن قسمت در میان جمیع اصناف نه در میان احاد صنف و نه در بر صنفه جایز است  
 صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک شخص **باب النہی عن السؤال لمن یقدر علی الکسب عنده و خواروقیة در بیان منع از**  
 سوال کسی که قدرت میدارد بر کسب یا نزد او باشد بقدر یک قیہ مالک عن عبدالله بن ابی بکر عن ابیہ ان رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 علیه استعمل رجلا من بنی عبد الاشهل علی الصدقة فلما قدم سألہ ابلان من الصدقة فغضب رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 حتى عرف الغضب وجهه وكان ما یعرف به الغضب وجهه ان تحمر عیناه ثم قال ان الرجل لیشکل ما لا یصلح لہ الا ان  
 منعته کوہت المنع وان اعطیة اعطیة ما لا یصلح لہ الا فقال الرجل یا رسول الله لا سألک منها شیئا ایدأ  
 رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> حامل خست مردیر از بنی عبد الاشهل برز کوہ پس گفتیکہ آمدان مرد سوال کرد از حضرت صلعم بعضی شتران از مال  
 بخششم گرفت حضرت تم تا آنکه شتاخته شد از شتم در رو مبارک حضرت صلعم و سلم و از جمله آنچه شتاخته میشد و حضرت  
 در روی مبارک وی صلعم و سلم آن بود که سرخ میشد چشمان مبارک او بعد از آن فرمود هر آینه مرد سوال  
 مرا بخیلایق نیست مرا که بدیم و نه او را که بگیرد پس اگر ندیم او را کرده میدارم ندادن و اگر بدیم و نه او بدیم او را  
 چیزی که لایق نیست مرا و نه او را پس گفت آنمزد یا رسول الله سوال کنم از تو چیزی از زکوہ هیچکدام مالک من الی ان  
 عن الاعراب عن ابی ہریرة ان رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال الذی نفسہ سید لان یاخذ احدکم حبله فینطحط علی  
 ظهره خیر من ان یأتی رجلا اعطاه الله من فضله فیسألہ اعطاء او منعه رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> وسلم فرمود کسی که



وجه ثالث از هوان المعنی واجب علم مسکن علی الذین یطغونه به الفطر فاضطر من الذکر لانه مقدم بر ذلک و در الفجر انما هی المعنی لان الفجر الفطر من ذلک و در الفجر العلم و استنبط من کلام التعلیم و سعید و جید علی ما ساقی و یجاء علی الذین یطغون

خیر که در کتب تعلیم شهر رمضان فی القرآن هکذا للناس بینات من الهدی والفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ومن کان مریضا أو علی سفر فعد من ايام اخره ید الله بکم الیسر لا یرید بکم العسر ولتکون العدة ولتکونوا علی ما هدکم وعلکم تشکرون و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولینوا لعلمهم یرشدون و احل لکم لیلۃ الصیاء الرفث الی نساءکم من لباسکم و انتقل لباس لهن علم الله انکم کنتم تخشون انفسکم فذنب علیکم و عفا عنکم فالان باشره من وابتغوا لکم کتاب الله لکم وکلوا و اشربوا حدیث ینبئ لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر فتم استعاض الصیاء الی اللیل ولا تباشروهن و انتم حکمتم فی المساجد ثلاث حد و الله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیته للناس لعلهم یتقون ای مسلمانان فرض کرده شد بر شمار روزه داشتن چنانچه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شمار روزه یعنی اهل کتاب تا بود که شمار بریز گاری کنین فرض کرده شد بر شمار روزه داشتن در روز بار شمرده شده یعنی روز مار و ابرو پس هر که باشد از شمار یا ریاسا فردا نظر کرد پس واجب است بروی عدد روز مار که افطار کرده است از روز مار و دیگر و بر آنکه نمی تواند روزه داشتن فدییه است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بنا بر آنست که لا تقدر باشد یعنی لا یطیقونه یا و بر آنکه میتواند روزه داشتن و روزه نمیدارند فدییه است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بنا بر آنست که لا تقدر نباشد پس وجوب اول آیه در شیخ فانی که طاق روزه ندارد نازل شده است و محکم است و بر وجه ثانی منسوخ است و اول اسلام اعتبار بود و روزه داشتن و فدییه و اوان بعد از ان منسوخ شد بآیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و در آنکه از سلف منقول است و فقیح فاطم از هر دو نمیزد زیرا که حذف الاجازة در ان جاست که معنی مشتبه نشود و اینجا معنی مشتبه می شود و لهذا جمعی عظیم از سلف قائل شده اند بوجه ثانی و فرو و آوردن آیه به معنی با وجود ابار لغظ گویا بر هم کردن تفسیر آیه است این از سهانی قرآن بر میخیزد و آنکه قائل بر نسخ شده اند زیاده از معنی آیه و عمل ستم مسلمانان بدیشان نیست و در جواب آن درین صورت اگر چه از صحابی منقول شود محل نظر است زیرا که امر اجتهاد نیست پس جمعی دیگر بر فاطم این فیه ترغید که خلق انما بر خاست و الله علم یعنی و واجب است فدییه نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدییه طعام یک مسکین یعنی فدییه یک مسکین با اهل او باشد بر آنکه طاق و اوان آن فدییه دارند پس مراد صدقه فطر است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد و مملوک خود می باید داد و تسمیه او فدییه بجهت آنست که اقباس آدمی تا یک سال نفیست ستم خفیم حوض آن اشباع یک مسکینست با عیال او پس اخفرت صلعم تقدیر فرموده اند آنرا یک صاع از قوت بلد یا نیم صاع اگر گندم و یک صاع از خرما و جو و چهار قبل از ذکر بجهت آنست که وجع مقدم است مرتبه چنانکه فی داره نمید و ضرب فلا محرو و دیگر ضربه بجهت آنست که میل معنی کرده اند

و در الفجر المعنی واجب علم مسکن علی الذین یطغونه به الفطر فاضطر من الذکر لانه مقدم بر ذلک و در الفجر انما هی المعنی لان الفجر الفطر من ذلک و در الفجر العلم و استنبط من کلام التعلیم و سعید و جید علی ما ساقی و یجاء علی الذین یطغون

وهو انما مسأله  
الذين يعطون على  
القضاء لا يعطون  
حتى يمتلئوا  
مسكينين كل من  
دفع على ابن  
انه يجهل على  
ان يجوز من  
البيت بسبب  
شغل من البيت  
بالصوم وهذا  
وجوه صحيحة  
فذهب الى  
مدلول كل واحد  
منها السلف و  
الظاهر انهم خدوا  
من غيلا لا بد  
والله اعلم  
الاشياء اى  
الاشياء

زیرا که فایده بیان علمای سلفین است که قال الله تعالی وان لکم فی الہدای للعباد تسلیک عافی بطلان پس هر که بطریق  
 طاعت بگذرد عمل خیر را یعنی زیاد از قدر واجب در فدی پس این عمل بهتر است برای او و روزه داشتن بهتر است برای او  
 اگر میدانید که بهتر است پس باز نمایند از روزه داشتن این حکام میگویند که روزه داشتن شاق است بنفس پس خداستانی فرمود که روزه  
 اخوی نظر باید کرد از روزه جنبه نظر میباشد پوشیده از مضایق است که نامشروع و مستحکم و در حالیکه کسی راه نماید و دست  
 و در حالیکه آیات واضح است باز شکر بر هدایت و فوق در حق جلای پس که شکرش را بیان باید کرد و روزه را از راه کمال باید پس واجب است  
 خود روزه را که افکار کرده است از روزه نام دیگر یعنی ماه دیگر و این کلمه تکرار نیست بلکه عاده آن برای دفع توهم نسخ است  
 بهیچ وجه من شاهد نیخود خداستانی در حق شما آسانی و نیخود در حق شما دشواری یعنی در شرایط آسانی کرده است و لهذا  
 مرعی و مسافر جایز داشته و حیوان که کامل کند شمار را یعنی امر تشریع است که کامل کند شمار روزه را فائده و قضا و حیوان  
 باشد که باید کند خدا را شکر بر آنکه هدایت کرد شمار را یعنی امر کرد و باین تکریم و در نظر در شمار و غیر آن بعد اتمام منقضیات  
 که شکر کند و وقتیکه پرسند ترا بندگان من از احوال من پس مضمون این کلمه برسان که هر آنکه من نزدیکم قبول میکنم  
 و عاقلند و وقتیکه عاقلند مرا پس باید که قبول کنند ایشان گفته مرا و باید که ایمان آرند من تا بود که ایشان راه یابند  
 و این امر در اصل معنی مربوط است بقول او تعالی یرید الله بکمال اللیس یعنی امر میکند شمار را با کمال حد در قضا و تکریم و هر  
 بدعا و پذیرفتن احکام الهی و الله علم فصل با جنبی نیست در سبب عدم حلال کرده شد برای شما شب روزه تا متصل شد  
 بسوی زنان خود یعنی جمیع زنان از آن لباس باند برای شما یعنی بسبب عفت شما اند و شما بهتر از لباس اید یعنی بسبب عفت اید  
 برای ایشان است خدا استحقاق شما میگردید و حق خویش یعنی معصیت میکردید به جمیع پس جبرانی کرد بر شما عفو نمود و از شما  
 اگر گفت جمیع کنید ایشان طلب کند آنچه نوشته است خدا استحقاق برای شما یعنی طلب کند و بخیرید و بخیرید تا آنکه ظاهر شود بر شما  
 رشته سفید ممتاز شده از رشته سیاه رشته سفید عبارت از خیر صادق است تشبیه داده است خدا استحقاق سفیدی دل  
 صادق را بر رشته سفید و آنچه بالاسی است باشد از سیاهی بر رشته سیاه بعد از آن تمام کنید اما که را تا داخل شدن  
 شب یعنی عروب آفتاب جمیع نکنید باز آن حال آنکه شما متکلف باشید در مسجد یا با شریعت متکلف و اکل و شرب جمیع  
 در صوم حدای مقرر کرده و از عفت یعنی منہیات اوست پس نزدیک شوید تا بهر چه باین میکند خداستانی نشان  
 خود را برای مردمان تا بود که بر سبزه کار شوند متوجه گوید درین آیات خداستالی صحیح کرده است جمله عظیم از احکام صوم را  
 که باید از آن ذکر کنیم پس کلامی که در بیان معنی است دلالت میکند بر فرضیه صوم چنانچه کلامی که در بیان معنی است دلالت  
 میکند و این کلمه فعل است بر فرضیه و صوم در اصل لغت اما که است و در شرح اما که از اکل و شرب جمیع است از آنجا

والله اعلم  
وإذا سألنا الله  
فصلنا يا خبيث فان العصف  
انكتموا العذوب وانكتموا الله  
ولندعوه نحن الكلاب من  
سنة تاكل بالارطوب  
السامع وفي هذا الايات  
ان صبا به رمضان والبرية  
انقول تعالى تتنصرون  
في اصل الفضة اوساك  
ويؤخذ من هذه الايات  
انه في الشرع اسباكن  
الوجه والشرع والتسليم  
من النهي الصاكن والتسليم  
الشرع والشرع رجب  
النية بالخوف من حليز  
انما الاكل بالنيابة وتوفا  
ان المربع في السافر  
نظرا في ثم يقين  
عند ما اظفر وتها على  
المهين اليمعان صد  
القطر فوضه ويؤخذ  
قادر وادقته من الحزن  
توفا ان اكل التكبيرة  
عند اقضاء رمضان  
وان الاحكام قريبة  
مطلوبة وان مباشرة  
المنافق الاحكام  
حرم

۲۲

١٢٠  
 من خازن من حديث  
 ان الامام ابا البيات زكيا  
 ابن الرضا السافر  
 فظن ان ثور قضبان  
 علة ما انظر فيهما  
 ما نهبنا اليه جان صد  
 الغر فوضه ويوجد  
 قدر هاروت في الجرد  
 وفيها ان كل من الكبيرة  
 عند اقتضاء رمضان  
 وان لا يحفل قرية  
 مطلة وان مباشر  
 الشمل والحقاف  
 حم

خبر صادق تا غروب آفتاب نیت قرینه و غیر نیت در آیه فالان باشد و من و ابغوا ما کتب الله لکم تصحیح حسین  
 و نیت قرینه تا خود است از حدیث انما الاعمال بالنیات و از آیه و ما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین  
 و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحساب عرب که نزول قرآن ببلخه ایشان است از روایت بلال است تا رتبه بلال  
 و اگر بعضی باشد یا مسافر در رخصت است که افطار کند و شمار فاست از حد و رمضان روزه گیرد و معتبر در قضاء عقد است نماز  
 در طول قصر و حر و برود و قصد فطر فرض است بر هر کس طاقه ادای آن دارد و حضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بقدر چنانکه  
 بیاید و انکار تکبیر و عید فطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلام است عامه اگر بخت تکبیر گویند در رکعت اول  
 پنج و ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند در هر رکعت میتواند شد و در کتبها رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است اکل  
 و شرب احتکاف یکی از قربات مشرعه است و جماع حرام است بر متکلف و عله آن بودن اوست در مسجد حرام باشد  
 در مسجد اگر چه بغیر احتکاف باشد و الله علم مسئله یکی از ارکان صوم نیت است بحديث انما الاعمال بالنیات و سابق  
 اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر الغنی شی است زیرا که خالی نیت از آنکه معنی نیت در نیت قصد فعل باشد از  
 آن یا قصد قربت بخدا تعالی و قصد قربت اگر چه قصد حله فایه است از فعل از قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود  
 بتغییر حضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرة الى الله الحديث یا قصد فعل قربت برود و حدیث صحیح که صحت نیت مبهم کردند  
 و حضرت صلعم جایز داشتند استقاط احتمال اول و ثانی میکنند پس بر نیت که قصد فعل امر حلی است شارح متوجه آن نشد بلکه مراد  
 فرضیه اخلاص است و آن با صافه فعل باشد بخدا تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا قرار بقربان یا تحقیق ثواب  
 و الله علم و هر روز و طاعتی جدا است و لهذا گاهی مباح میشود فطر بعضی ایام و واجب میشود صوم بعضی از پس نیت برود  
 واجب است و نیت نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن بادل خبر صوم یا ایقاع آن در خبری خاص  
 از لیلانند نصف آخر یا نیت اخیر از شب یا مسا که بعد از آن لازم نیست زیرا که عاده مستمره مردم است لزوم غذا اهل خبر  
 و نوم آخر شب در شتر این چیز مخرج عظیم است و از صاحب شرع لفظی بآن ظاهر شد با وجود شده حاجت معلوم  
 بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارح بر آن عاده مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم  
 صحیح باشد و اگر نیت صوم جازم باشد و تردد در فرضیه دارد ظاهر شد که رمضان سه بار یا بچه گفتیم ظاهر نیت خوردن  
 از رمضان واقع شود و تخری یوم الشک بصوم بجهت رمضان نقل باشد یا فرض باشد نهی است بحديث ترمذی عن حماد  
 من صام يوم الشک فقد صام با اها سم صلی الله علیه و سلم و عله نهی آنست که این نیت است در دین و اگر لیه ثلثین از رمضان  
 نیت کند و میداند که اگر نیت شد بلال ثلثین اظهار کنیم صحیح باشد زیرا که دو حکم شرح از آن جاریست پس اینقدر شک مفسد است

ضرورت در کفر و کفر اساک است از جماع و اکل و شرب نفس قرآن چنانکه گذشت و لاحق کرده شد بپست چنانکه روایت فرمودیم  
 اساک از استغفار و توبه که در اکل و شرب ابوصول العین من الخارج الی ما یسی جو فاسن طریق منفذ مفتوح و قبل الی جو  
 فی تحلیل لغت و در وصول به با حلق و بوی مشک بلع غیر منقطع است زیرا که معین نیست و عطا کردن و طایر سر و شکم پاشیدن  
 آب بر سر و الیدن بن و کشیدن سر و در چشم غیر منقطع است زیرا که از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول  
 تقطیر و در آگوش و حیل منقطع است زیرا که ثانی و بلع رقیق که داخل فم است یا بر زبان است از وی جدا نشده و اگر چه زبان  
 بر آورده باشد و منقطع نیست زیرا که شارب فم را در بنجیم داخل اعتبار کرده است و فم و دوش دارد و شبهی خلط شبهی بخارج پس شارب  
 حکم فرمود که وصول طوبت بحلق مقصد نیست تا دقیقه که بلع نکند و مراد از فم قدر است که چون شفتین را بهم آرد بوجهی که  
 بی تکلف می باشد و دیده نشود پس اگر رقیق را بیرون آرد از آن حد آرد و باز فرو برد و روزه مثل شود بخلاف بر آوردن زبان  
 با آنچه بر ویست از رطوبت و رقیق که بلع آرد و روزه را نمی شکند زیرا که از معدن خود تجاوز نکرده است و اگر در دهان جزوی  
 طعام باقی ماند و در دهان می رود همراه رقیق فرو رفت اگر از قیز او عاجز است ضرر نیکند زیرا که لحق بر رقیق است و داخل در معدن  
 او و سنت ازین عام تخصیص کرده است خوردن و نوشیدن بر بنیان در حدیث شیخین آمده من منعی هو صایم فاکل او شرب

قلیتم صومه فانما اطعمه الله و سقاه و یا جماع بمنزله اکل است درین باب یا نه ظاهر است که بمنزله است و یا سابق اینها  
 منصرفه و یا غیر منصرفه بمنزله است یا ظاهر است که بمنزله است اگر سابق باشد و اگر سابق باشد و اگر سابق باشد و اگر سابق باشد  
 بوجهیکه غالباً منصرفه و وصول عین بمنزله است و سابقاً صائم در منصرفه در حدیث منصرفه شده است و یا اگر کسی بگراهِ دوزخ  
 طعام خورد و روزه اش می شکند یا نه ظاهر است که نمی شکند زیرا که عدم تاثیر چیزی که در آن آرد کند و مواضع بسیار است  
 از کفر و طلاق و غیر آن و معنی جماع و دخول سر ذکر است در فرج و استمناء با شرت در حکم است نه بکفر و زنا شهوت که در بی حرام  
 است بهر است و در این تنفیص است که در قرآن لفظ اکل و شرب ظاهر شده و معلوم شد که اختلال و زهر را نمی شکند و جامع در میان  
 این دو بوجهی که مخالف اختلال باشد و وصل عین است بچون از راه منفذ مفتوح و قیصر را در اینجا بحث است بلکه امر جامع صوم  
 عین است از راه حلق و در نوشیدن از زخم یا تقطیر و حیل یا البته اکل و شرب نتوان گفت و فی صحیح البخاری قال الحسن  
 الا باس بالحق الاصلان لم یصل الاصله لیکن در معرط و وصل بحلق اکثر است و بنبر احتیاط میرسد بخلاف فم که بنبر بلع اکثر  
 از بنبر احتیاط منع است و قضا برای داده چنین تقصد محمول است بر شرب از جهت وصول با معار و معده که قصد شرب است  
 بمنزله استمناء از جماع و غیر این دو مسئله را بر اکل و شرب حمل کردن تکلف شد بدست و اندک علم شرط ادای صوم اسلام  
 و وصل است و تقاضا از حیض نفاس یا اسلام بجهت آنکه صوم طاقه است و طاقه کافر ضبط میشود یعنی آن را اصل پس از جهت آنکه طاقه

قلت انك قد تقيده  
 علم الفقه وجميع سبله  
 الجوهري ومعنى كونه  
 اطيب عند الله  
 رضاه لله تعالى به  
 ومعنى قوله وانا اجزي  
 به اختصاص الشريعة  
 والمغيبين  
 ٢٢٦  
 قلت  
 فانه مفضل ما تشدد به  
 والتخفيف في سائر  
 باب غلال

برون قصد و تميز مطيع است مني آيد پس مجنون از روزه نيت اگر چه اسما کند و استيعاب روز بقصد علم صوم خود البته ضروريست  
 آنچه ثبت شود نوم در روزه و ايا قصد علم يك خط ضروريست يا نه در نوم مستغرق نه بار و اعماى مستغرق تردد است احتيا قضا از روزه  
 است و در حديث وارد شده فانه من افوضن الالبصليين واليعصين اينجا معلوم ميشود كه در نيات صوم و صلوة صحيح نيت بشرط  
 وجوب آن عقل و بلوغ است اگر چه حاليض و نسا باشد يا مريض و مسافر و ايشان قضا كنند و بركا فرج من مسلمان شود قضا لازم نيت  
 بحديث الاسلام نيت قبله آري وجوب براي ظاهر ميشود و عقاب آخرت **باب فضل الصوم و فضيلت روزه مالك** **الحق**  
 الزناد عن الامام جعفر بن ابى هريز ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال والذي نفسي بيده لا تحلوف في الصيام اطيب عند الله  
 ربح المسك انما يد رشفه و قطعا و شرايهم اجله فالصيام لي وانا اجزي به بكل حنة بعشر امثالها الى سبعة ضعف  
 الا نصيا فلهي وانا اجزي به از ابو هريره مرويت كه رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمودم كه كسي نفس من در دست قدرت  
 اوست بر آينه بوي مان روزه و از خوشتر است نزد يك خدا متعالی از بوي مشک خدا تعالی مي فرمايد غير از اين نيت كه ميگذازد  
 خود را يعني جوع را و طعام خوردن و شراب خوردن را براي من پس روزه براي من است و من جزا دهم و ابو جعفر صوم هر حنة فاده  
 بده چند آن تا هفتصد چند مگر روزه پس آن براي من است و من جزا دهم بوض او **باب فضل شهر رمضان و فضيلت**  
**ماه رمضان مالك** عن عبد الله بن مسهيل بن مالك عن ابيه عن ابى هريز انه قال اذا دخل رمضان فافتحت ابواب الجنة  
 و غلقت ابواب النار و صدقوا الشياطين ابو هريره گفت و وقتيكه در آيد رمضان كش او كه روزه ميشود در روز نيامي بهشت  
 بسته ميگردد و در روز نيامي و فرج و در زنجير كه ميشود شيطانان **باب يجب الصوم و العطر بروية الهلال فان غم الحمل**  
 شهر صوما و افطر او واجب است گرفتن روزه بدين هلال افطار نيز پس اگر پنهان شود ماه تمام كنند سي روزه از شعبان  
 بعد از ان روز گيرند يا از رمضان بعد از ان افطار كنند **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله  
 عليه و آله انه قال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا له رسول الله صلى الله  
 عليه و آله كه روزه رمضان را پس فرمود روزه گيريد آنرا تا آنكه ببينيد ماه را و روزه كشيد تا آنكه ببينيد ماه را پس اگر  
 پنهان كرده شود و از شما پس اندازه كنيد براي او و ما از اندازه كردن است كسي روز از شعبان تمام كند و بعد از ان  
 رمضان اعتبار كند ماه عيدا اگر مغوم شود سي روزه تمام كند بعد از ان عيدا اعتبار كند و در روايت ديگر صريحا و روشن  
 فاكندوا ثلثين **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه و آله قال الشهر شهر صوم  
 فلا تقصروا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا له رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود ماه رمضان  
 احيان نيت و نه روز نشود پس روزه گيريد تا ببينيد ماه را و روزه كشيد تا آنكه ببينيد ماه را پس اگر پنهان كرده شود و از



٤٠

[illegible]

اندا از کفیند برای آن مالک سخن تودین زید اللیللی عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فان غم عليكم فأكملوا العدة ثلثين رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فکر در رمضان عا پس فرمود در روز یکم بیدید تا آنکه ببینید ماه را و در روز یکم شاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر در این میان گریه شود از شما پس تمام کنید شمار ماه را که عبادت از می روز است مالک اند ببلغه ان الهلال دق فی امان عثمان بن عفان

فلم یقطر عثمان حتی یموت و غابت الشمس خبر رسید امام مالک که بلال دیده شد در زمان حضرت عثمان بن عفان در وقت غروب یعنی بعد از غروب و در آنکه در شام داخل شد و غائب گشت آفتاب متوجهم گوید رضی الله عنه که او از تیره دانه آلت

کہ میرا خدا واحد ہے۔ نیز اگر در حدیث ابو داؤد آمد کہ است عن ابن عمر أخبرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم انی رأیت اللہ لالہ  
فما دام نصیب پس بنا بر اخبار واقع نمیشود بعد از ان صورت کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ندیدہ شد و چون غیب پس منکر کلام

اینست که حتی بری بعضی که در قرآن عظیم کلمه است ان جابر که فاسق نباشد و فتنه و پس بداید که مخبر عدل باشد و اگر چه یکی باشد چنانکه مضمون حدیث ابن عمر دلالت کرده و اگر چه مین فاضی گویاند از جهت سکوت ازان در حدیث مسبله اگر لعل ادیان

و دیده شد و در شهر دیگر تخصص کردند و ندیدند اگر آن شهر قریب است لازمست حکم و تیر ایشان و اگر بعید است لازمست تجدید این عباس بقیاس بر مسئله فطر و چون که در حدیث مخصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بعد سافت قصرست و ایراد کرده اند

که مسافه قصر را بمطال میچر بتعلق نیست زیرا که مشروط عتیه الکفای می باشد و از جهت حج است در تکلیف با بلوغ اخبار  
نه از جهت اختلاف مطالع و عاده قاضیه است ببلوغ اخبار در موضع قریه پس اگر از آخر شهر یک دران رویه متحقق شود در

مرحله باشد حکم آن لازم نیست **باب الصوم لمن لم یبیت الصوم** روزه نیست کسی که نیت روزه در شب نکرده است  
عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لا صوم الا من آجهم الصيا قبل الفجر عبد الله بن عمر می گفت روزه ندارد و اگر

کسیکه عزیمت کند بهشت روزنه را پیش از فجر صادق مالک عن ابن شهاب عن عائشة و حفصة زوجات النبی صلی اللہ علیہ وسلم مثل ذلک ابن شہاب یا حضرت عائشہ و حضرت حفصہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما همچنین روایت کرده است تبریم گو

ایحکم نزدیک جمهور اہل علم مخصوص بضرورت و موصوفات و در روز درست است کہ نیت کند بکہ لغوی می اراخذ فیما یقلد و  
ست کہ بخاطر اذکنشت کہ روزہ بگیرد بعد زوال آفتاب پس روزہ گرفت و حدیث ابن عمر مرفوع است بتجاہد و اراخذ فیما یقلد

و گفته است روایت ثقاته و آن مخصوص است به - ترجمه می دهیم و در این قضیه و بر می آید عن عائشة و دخل علی ابی حمزه علیه السلام  
یوم فقال هل عندك شئی قالت لا قال فانی اذا اصوم و رخصه این صوم شرط است اما که از مفسطرات و اول بنا

باب یاکل و شیرج حق بتین اہم المستطیل و مجر و بنو شد تا انکہ طر و صبع متشرعین صادق مالک

أخبرني  
بليزكم بذلك الفقيه  
العبيدي عند أبي خزيمة  
بليس مطلقاً وهذا شك  
لا ثبت لا يقول ابن  
حنبل أهل العلم نقلوا  
في هذا من مخرن فليل  
ثبت فيها رقة الواحد  
وطه أبو خزيمة وثبت  
لابن من علي بن رطبه  
مالك والشافعي فلو كان  
كاملين صديقاً لهم  
أجل ذلك فرق عند ابن  
٢٢

لا يكون السماء ممتلئة  
 أو ممتلئة وقالوا بوجوه  
 في الصبح لا يرين جميع  
 كبر وفي العالمين  
 من الأهل قبل الأهل  
 أو بعد لا يصام به و  
 لا يفطر به من الدنيا  
 المستقبلة في الأهل  
 أو في أهل الأهل  
 يوم الاثنين فهو  
 ليلة المستقبلة  
 ٥٥

الخروج الترقى من  
عائشة بن النعمان  
عليه

عند الاستماع

من التبييت " والكلمات  
كلاب في القضاء  
نصف المراح  
المنوى قبل  
في العرفي العطل  
الوحيدية ينفخ  
قبل الزوال قال  
ويصح التخييل  
للعرض البديرة  
الشاعرية توط  
فاختلوا قال  
فيقول اني صابر  
عزله فاقول ما  
يقول



عنه  
عليه السلام  
عليه السلام

ميدانست مالک من عبدالله بن سعيد عن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة وام سلمة زوجتي  
النبي صلى الله عليه وآله انما قالنا كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصير جنبنا من جماع غير احتلام في رمضان ثم يصوم  
حضرت عائشة وام سلمة معي الله عنهما سيقفند ان حضرت صلى الله عليه وآله يصوم بصبح در می آید در آن حال که با جنابت بود و بسبب طبع  
نه بسبب احتلام بعد از آن روز میگرفت مالک من عبدالله بن عبدالله بن عمر لا اختار حرمنا ابی بکر بن عبد الله بن عمر  
ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وآله وهو واقف على الباب انا اسمع يا رسول الله انما يصير جنبنا وانا اراد  
الصيا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله انا اصير جنبنا وانا اريد الصيام فاغتسل واصوم فقال له الرجل يا رسول الله  
انك لست مثلنا قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وقال  
الى ارجوان ان اكون اخشاكم الله واعلمكموها انني حضرت عائشة فرمود که شخصي گفت در غيبت حضرت صلى الله عليه وآله  
استاده بودند در دروازه ومن می شنیدم يا رسول الله هرگز نمي بصر در می آید حال آنکه بمن با جنابت ومن اراده صوم  
دارم پس فرمود او يا رسول الله صوم ومن بصبح در می آید و حال آنکه بمن با جنابت ومن اراده صوم دارم پس غسل میکنم  
و روز دیگری بمن گفت او را آن شخص يا رسول الله هرگز نمي توانستی باز نماند ما هرگز نمي توانست ترا خدا تعالی آنچه ميش  
ازين گذشت از گناه تو و آنچه موشوشد پس خشم گرفت ان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود و الله بر آيم من امهد يديكم  
باشم تر سنده ترين شما از خدا و از ان ترين شما با نجييز که بر سيز كنم از ان مالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبدالرحمن بن مالک  
بن هشام انه سمع ابا بکر بن عبدالرحمن يقول كنت انا وابي عند مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ان ابا  
يقول من اصير جنبنا فاطرف لك اليوم فقال مروان اقممت عليك يا عبد الرحمن لقد هبنا الى عى المؤمنين عائشة  
وام سلمة فلتسا لهما عن ذاك فذهب عبد الرحمن وذهبت معهما حتى دخلتا على عائشة فسلم عليهما عبد الرحمن  
فقال يا ام المؤمنين انا كنا عند مروان بن الحكم فذكر له ان ابا هريز يقول من اصير جنبنا فطرف لك اليوم قالت  
عائشة ليس كما قال ابو هريز يا عبد الرحمن اتوغب كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصير جنبنا قال عبد الرحمن لا والله  
قالت عائشة فاشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله انه كان يصير جنبنا من جماع غير احتلام ثم يصوم ذلك اليوم قال  
خرجنا حتى دخلنا على ام سلمة فسا لهما عن ذلك فقالت مثل ما قالته عائشة قال فخرجنا حتى جئنا مروان بن الحكم فذكر  
عبد الرحمن قالنا فقال مروان اقممت عليك يا ابا عبد الرحمن فذكرت دأبى نأربا الباب فلتد هبنا الى ابى هريز فانه ياتى  
بالعقيق فلتد به بذلك فرك عبد الرحمن وكتبته معهما اتينا ابا هريز فحدثنا عبد الرحمن عن عائشة فذكر له ذلك فقال  
لا علم لي بذلك انما اخبرني به ابو بکر بن عبد الرحمن عن عائشة فذكرت دأبى نأربا الباب فلتد هبنا الى ابى هريز فانه ياتى

ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بروی  
 بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را از این مسئله پس گفت عبد الرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه درآمدیم بر  
 حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المومنین هر آینه ما بودیم نزدیک مروان پس گفت  
 کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه  
 آنچه که چنانچه گفته است ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میکرد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن  
 اعراض نمیکند چنانچه گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح در می آمد و او  
 با جنابت بود بسبب جماع نه از احتلام بعد از آن روزه میگرفت آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه داخل  
 برام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را از این مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم  
 مروان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه گفت مروان قسم میدهم ترا ای اباجه که  
 سوار بشوی بر جانور من پس هر آینه ستاده است بر دروازه پس بروی بسوی ابوهریره پس هر آینه او در زمین خود است  
 در وادی محبت پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شدیم من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره  
 پس سخن گفت با عبد الرحمن سحری بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم حقیق نیست مرا باین مسئله  
 غیر از این نیست که خبر داده و من خبر دهنده **باب** اختلفوا فی القبلة للصائم و لا قبحی ان ترکها اولی الاملی اداء  
 بیان الجواز و انک التخص اختلاف کرده اند سلف و قبله صائم و اقوی آنست که ترک قبله بهتر است مگر در حق کسی که اراده  
 کرد میان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا ساختار کرد و عمل بر خست را چنانکه سائل کرد در قصه که می آید  
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن جابر امارة و هو صائم فی رمضان فوجئ من ذلك فجاءه شديدا فاد  
 امراته لتساله عن ذلك فدخلت على امر سلة زوج النبي صلى الله عليه و سلم فذكرت ذلك لها فاجبت لها امر سلة  
 ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قبل وهو صائم فوجئت فاجبت زوجها فزاده ذلك ثم قال لسنا مثل  
 رسول الله صلى الله عليه و سلم **مسئل** رسول الله صلى الله عليه و سلم ما ايشاء ثم رجعت امراته الى امر سلة فوجدت عندها  
 رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ما ايشاء **مسئل** الامرأة فاجبت امر سلة فقال رسول الله  
 الا اخبرتيها اني اهل ذلك فقال تعذر خبرتها قد هبت الى زوجها فاجبت فزاده ذلك ثم قال لسنا  
 رسول الله صلى الله عليه و سلم **مسئل** رسول الله صلى الله عليه و سلم ما ايشاء فقضيت رسول الله صلى الله عليه و سلم وقال والله اني لا اتيكم الله  
 فاعلمكم بعد و قد مر في بوسه که روزن خود را مالانکه و صائم بود در رمضان پس محزون شد بسبب بوسه او را پس

سخت پس فرستادن غلامی سوال کند برای امانین مسئله پس آمد برام سلمه و ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه زن  
 که آنحضرت صلعم بوسه میکند حالانکه او روزه دار میباشد پس بازگشت آن زن پس خبر داد و شوشه خبر داد پس یاده کرد این خبر  
 عن آن مرد و روزه را گفت میستم ما مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود و آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد  
 آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت چیست این زن آن پس خبر داد ام سلمه  
 آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم آیا خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه هرگز خبر  
 داده بودم او را پس رفت بسوی شوشه و پس خبر داد او را و پس زیاد کرد این ماجرا در حق او عزم داند و روزه را گفت نمیدانم  
 آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود و آنچه میخواهد پس ملکین آنحضرت صلعم الله علیه و سلم فرمود قسم بخدا که هرگز  
 من متقی تر و پرهیزگار تر از شما و دانای ترین شما ام با حکام خداست **مالک** عن هشام بن حمزة عن ابيه عن  
 عائشة ام المؤمنين انها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل بعض ارجاء وهو صائم ثم تقطعت عرو  
 روايت کرد که حضرت عائشه صغیرة در آن حال این بود که آنحضرت صلعم الله علیه و سلم بوسه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم  
 بعد از این عائشه میخندید **مالک** عن يحيى بن سعيد ان عائشة بنت زيد بن عمرو بن نفيل امرأة عمر بن الخطاب كانت  
 تقبل رأس عمر بن الخطاب وهو صائم فلما نهأها عائكة زوجة عمر بن الخطاب بوسه میکرد و عمر بن الخطاب او را صائم بود  
 پس منع نیکو را و او **مالک** عن ابی الخضر مولى عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها كانت عند عائشة  
 زوجة النبي صلى الله عليه وسلم فدخل عليها زوجها هناك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى بكر الصديق وهو صائم  
 فقالت له عائشة ما يمنعك ان تدنوا من اهلك فتقبلها وتلاعبها فقال قبلها وانا صائم قالت نعم عائشة بنت  
 طلحة بود نزد یک حضرت عائشه صدیق رضی الله عنهما پس داخل شد بروی شوشه و ابی بکر و عبد الله بن عبد الرحمن بن  
 ابی بکر الصديق بود و او روزه دار بود پس گفت او را حضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزد یک شوی زن خود پس  
 بوسه کنی او را و بگوید که لب کنی با او پس گفت عبید الله یا بوسه کنم او را و من صائم شدم گفت حضرت عائشه آری کن  
**مالک** عن زيد بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابى وقاص كانا يخرصان القبل للصائم ابو هريرة وسعد بن  
 وقاص شخصت میدادند بوسه کردن **مالک** انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت اذا  
 ذكرت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقبل وهو صائم تقول واياكم املك لنفسي من رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد و این حدیث را که آنحضرت صلعم الله علیه و سلم میداد حالانکه او صائم می بود میگفت محبت  
 حدیث و کدام یک از شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلعم الله علیه و سلم **مالک** عن هشام بن حمزة قال





ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 امر الناس في سفرهم عام الفتح بالقطر قال تقوا العدو وكم وصار رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قال الذي حدثني  
 لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالهجر يصحب راسه الماء من العطش ومن الهجر فقل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ان طاعة من الناس قد صاموا حين صمت قال فلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالكديد دعا بقدح فشرب فاقطر  
 الناس ابو بكر بن عبد الرحمن روايت كردان بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم برأيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مردمان در سفر خود  
 سال فتح مکه با قطره فرمود قوه حاصل كنيد براي قاتل دشمن خود در روزه گرفت بخضرت صلى الله عليه وسلم گفتم ابو بكر بن  
 كرم گفتم كيكم اين حديث بمن رسانيد برآينه ديوم بخضرت راضى صلى الله عليه وسلم در حج كمي سخت بر سر خود آب السبيل گفتم  
 بسبب گرمي پس گفته شد پيش بخضرت مسلم كدام نفع از مردمان روزه گرفتند و قتيكه تور روزه گرفتني گفتم راي پس قتيكه  
 رسيد بخضرت مسلم كمي يد طلب كرد پايه را پس آب خورد پس نظر كردند مردمان مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك  
 انه قال سافرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فلم يصعب الصيام الا المظفر لا المظفر صلى الله عليه وسلم ان ابن مالك گفتم  
 سفر كرديم باهمراه بخضرت صلى الله عليه وسلم در رمضان پس عيب كرد روزه داران نظر كنند و نه انظر كنند و بر روزه داران  
 عن هشام بن عمار عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال لا تسلي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله اني رجل افا صوم  
 فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت فصم وان شئت فافطر حمزة بن عمرو سلمى گفتم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 برآينه من مردمي ام كرو روزه مي دارم پس ايا روزه دارم در سفر پس فرمود او را بخضرت صلى الله عليه وسلم اگر خواهي روزه  
 دار خواهي انظر كن مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه مي گرفت در سفر  
 مالك عن هشام بن عمار عن ابيه انه كان يسافر في رمضان ونساء فومعه فومعه عن فلفظ بن فلان يا ابا الصديق  
 هشام بن عمرو گفتم كه سافر ميشد عروه در رمضان و سافرت مي كرديم باهمراه او پس روزه مي گرفت عروه و انظر مي كرديم  
 مي كرد او را بر روزه داشتن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلد اول يومه يتعبد للصوم و قتيكه بخوابد كه داخل شود شهر خود  
 فدا اول روز سنت مي كند و او را روزه داشتن ان روز مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر في رمضان  
 فسلمه انه داخل المدينة من اول يومه دخل وهو صائم عن بن الخطاب قتي در سفر ميورد روزه رمضان پس مي دانست  
 داخل خوابد در رديت اول روزه خود داخل مي شد حالانكه روزه دار سه بود قال مالك  
 من كان في سفر في رمضان فسلمه انه داخل من اول يومه و طعم له  
 الفجر قبل ان يدخل و هو صائم قال يحيى بن مالك اذا كان في شهر رمضان و طعم له

قد سئل عن النبي  
 روى عن جده عن  
 بين لا تار ما خزن من  
 قول الشافعي وعليه حل  
 العلم في شهر السنة  
 قال الشافعي واما معنى  
 النجى على الله صلى الله عليه وسلم  
 ليس من الدين الصوفى  
 السفر قوله حيث  
 بلغه ان ناسا صاموا  
 فقال اولئك العصاة  
 فذلك اذا لم يحل  
 فمهم  
 فله قبل الرخصة  
 واما من راي الفطر طحا  
 فولى على الصيام  
 فله ان





فصل  
وهو في اكثر اهل  
العلم في الانوار  
ولا يجب التتابع في  
النظام والستيعاب

پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقوال است که پی در پی قصا کردن بهتر است و دوست ترست و جدا جدا کردن کفایت کننده است  
**مالک** عن نافع بن عبدالله بن عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان افضل من مرض او في سفر عبد الله بن عمر سمعت  
روزه دارد رمضان را پی در پی یکسکه افطار کرد و از بسبب مرض یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس  
و با همی را اختلافی قضاء رمضان فقال الحد هما يفرق بينه وقال لا خلاف بينه لا ادري ايها قال يفرق بينه و  
ايها قال لا يفرق بينه ابن شهاب را عایت کرد که عبد الله بن عباس ابو هريره اختلاف کردند و قضاء رمضان گفت یکی از  
ایشان که تفریق کند در میان آن و گفت دیگری تفریق نکند در میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک از این  
گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب  
يسال عن قضاء رمضان فقال سعيد ان لا يفرق قضاء رمضان وان يؤخر سعيد بن المسيب قال كذا وادار  
قضاء رمضان پس گفت سعيد بن المسيب دوست تر نزدیک من است که تفریق نکند قضاء رمضان را و آنکه پی در پی  
قال يحيى سمعت مالكا يقول فبين فرق قضاء رمضان فليس عليه اعادة وذلك من غير شعبة واحب لك ان يتا  
**مالک** میگفت در باب شخصی که جدا جدا کرد قضاء رمضان را پس نیست بروی اعاده و این تفریق کفایت کننده است و او را  
و دوست ترین و جود فضا نزدیک من است که پی در پی کند از باب من اصحابه في قضاء وهو قضاء و كذا  
بمعن کند اهل خود را در رمضان و حال آنکه او صائم است فضا کند و كفارة دهد **مالک** عن ابن شهاب عن حميد بن  
عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رجلا اضطر في رمضان فامره رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكفر بعقوبة  
و صيا شهرين متتابعين او اطعم استين مسكينا فقال لا اجد فاقى رسول الله صلى الله عليه وسلم عقرى فقال  
خذ هذا فقصه بـ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احمل حوزة مني فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابا ثم قال  
مروني افطاركم في رمضان پس مرا کرد و او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که كفارة بدنا را و کردن یک برده یا برقه داشتن  
و ماوی پی یا طعام خوانیدن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا بم پس آورد و شش پیش حضرت صلى الله عليه وسلم  
ز میل خرد پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله منیت میچاک محتاج ترا در من بخشیدن حضرت  
صلى الله عليه وسلم تا آنکه ظاهر شد دندان دراز از حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن فرمود بخور این **مالک** عن عطاء  
الله بن اسحق عن سعيد بن المسيب قال جاء امرأتي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يا يفرق بينه ونيثف شعره ويقول هلاك  
بعد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذلك قال اصببت اهل وانا صائم في رمضان فقال له رسول الله صلى الله  
هل تستطيع ان تعق رقبة قال لا قال هل تستطيع ان تهك بدنة قال لا قال فاجلس فاقى رسول الله صلى الله عليه وسلم

فظفر على مقدر  
 كفاة عليه ومن  
 فوله صلى الله عليه وسلم  
 نكحوا عتق الناس من  
 بني جلدته ومن  
 الكفاة قبل التي هي  
 الله في سلم الله في  
 عليه والماله عتق  
 شيء هو يسقون منه  
 فيه وكان الطاهر  
 في ذمة الله والله على  
 خصلة نعم الله لا تسق  
 ما أسقركم ولا تسق  
 قيل معنا في جلدته  
 ٢٣٦  
 صفقاته إلى العبد  
 المذكور في تسبب الخفية  
 انه خاص من الكفاة  
 ومكسب النوى على العبد  
 وسبب من كفاة المرأة  
 فلتختلف في العداة  
 بالوضف على المرأة  
 لمعنى الرجل ان كانت  
 مطاوعة فلان كانت  
 فعمل في القضاء دون  
 الكفاة وهو لا الشقة  
 كذا في الرجل

ان الله يحب  
على الرجل من نفسه  
عن الزم من غيره  
منها وقولهم  
كلما كفتم  
تقوى اولئك  
كل ما كلفكم  
منه فذلك

نه بار بود و نه بر کسی که فعلی که مفسر نیست از وی بوقوع آمد و او احتیقا و کرد که مفسر است بعد از آن بنا بر آن اظهار جماع کردن  
 بر کسی که زن کند یا بنیان یا در حال سفر زیر آثم در صورت بیجهت مفسر زن است بیجهت تفرص صوم و غیر جماع را بر جماع حمل  
 نتوان کرد زیرا که جماع فحش است و اینها در احکامات اکل و شرب جایز داشتند جماع را و نه غیر ادای بر رمضان ابرادای  
 رمضان و نه خطا و جعل ابر تفرص صوم همدا مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفارة بر زن پس لحاظ است  
 که مقتصر باشد بر وی و بر زن وی واجب نباشد و محتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم دست از حکم مرد چنانکه حدیثا  
 بر مرد واجب میشود و حمل بر مرد واجب میشود و ظاهر آنست که اگر در روز تفرص صوم کرد جماع دو کفارة لازم آید  
 و نه اخل کفارات امریت که از شرح نفی بران دلالت نیکند و یا قضا بوم افساد لازم است همراه کفارة ظاهر آنست  
 که لازم است مسئله درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفارة مستقر شد در روز اول و بقی قنیکه قادر شود بر یکی  
 ازین امور واجب شود و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه نظر سکوت بخفرت صلوات علیه و سلم مؤدیان است  
**باب بیصوم فی الکفالت** اجتماع روز و دارد در کفارات بی در پی مالک عن حمید بن قیس المکی انه اخبرنا قال  
 كنت مع مجاهد وهو يطوف بالبيت فجاءه انسان فساله عن صيام ايام الكفارة امتنا بها و يقطعها قال  
 قلت له نعم يقطعها ان شاء قال مجاهد لا يقطعها فان قراة النبي بن كعب ثلثة ايام متتابعات حميد بن قيس  
 بودم همراه مجاهد و او طواف میکرد و مجاهد پرسید پیش او آدمی پرس سوال کرد از وی از روزه گرفتن روزها کفارة و یا  
 بی صبی باشد یا قطع کند آنها را از یکدیگر گفت حمید پرس گفتم آری قطع بکند آنرا اگر خواهد گفت مجاهد قطع کند آن  
 زیرا که در قراة ابی بن کعب ده است ثلثة ايام متتابعات یعنی سه روز بی در پی قال مجاهد قال مالک و محب الی  
 ان یكون ما سمعی الله فی القرآن ان یصام متتابعات مالک درست تر نزدیک من آنست که باشد آنچه خدا تعالی فرموده  
 در قرآن که روزه گرفته شود بی در پی **باب من وجب علیه التتابع** نعم من له مرض او حیض بنی حل ما صام کسیکه وجوب  
 بر وی بی در پی گرفتن روزه مثل کفارة قتل یا غهار و غیر آن پس پیش آمد او از مرضی یا حیضی بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و قتل  
 یحیی صحت ما لکما یقول احسن ما سمعت فیمین وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی قتل خطا و اظهار نعم من له مرض  
 یغلبه و یقطع علیه صیانا ان اذا صح من مرضه و قوی حل صیانا فلیصل ان یتخذ ذلك و هو بنی حل ما قد مضى من صیامه  
 و كذلك المرأة التي حجب علیها الصیاء فی قتل النفس اذا احضت بین ظهر صیامها انها اذا طهرت لا تفرص صیام  
 و هو یخلف علی ما قد صامت و لیس لاحد وجوب صیام شهرین متتابعین و کتاب الله ان یفطر الا من عذر  
 مرض او حیضه و لیس له ان یسافر فیقطع قال مالک و هذا احسن ما سمعت الی فی ذلک

قلنا  
 و یحیی اهل العلم بالشرع  
 فی صوم کفارة العیون  
 و یقولان احدهما کما  
 قال مجاهد  
 قلنا  
 عند الشافعیین  
 التتابع یفوت بی بلا  
 عند مجاهد لا یستتاف  
 لا حیض و لا طهر بعد  
 حیض یستأنف فی  
 عذر المرض و لا ان  
 التتابع یفوت

[illegible]

مالک گفت بهترین احکام که شنیدم در حق کسی واجب شد بروی روزه و ماهی در پی ذوق خطایانها پس پیش آمد  
 مریضه غالب آید بروی قطع کند بروی روزه ویرا که برآیند او و قتیکه صحت یافت از مرض خود و توانا شد بروی روزه و شستن  
 نیست او را که تاخیر کند آن روزه و شستن او بنا کند بر آنچه گذشت از وی همچنین زنی که واجب شد بروی روزه گرفتن و ذوق نفس  
 حایض شود در میان روزه خود برآیند وی چونکه پاک شود تاخیر نکند روزه و شستن او وی بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و جایز  
 کسی اگر واجب شد بروی روزه گرفتن و ماهی در پی در کتابه استعالی که افطار کند مگر سبب عیسی از مرض حایض و جایز است  
 او را که سفر کند پس افطار نماید گفت مالک این بهترین اقوال است که شنیدم آنرا درین مسأله نزدیک من ترجمه گوید رضی الله عنه  
 زایل می شود تا پنج نزدیک شافعی بقول یکروز که بغیر عذر باشد پس واجب است استیناف یعنی از سر نو روزه گرفتن مگر بحیث  
 افطار کند بعد از سفر از سر نو باید روزه داشت و در عذر مرض و قول است الحدید بقول التتابع **باب** المریض اذا اشتد  
 علیه الصق افطره ليس لذلك حد يوصف مريض قتيكه و شوار شود بروی روزه گرفتن افطار کند و رعیت آن نخست  
 حد یک بیان کرده شود بلکه مفوض به تحریری بمایست قال یحیی سمعت ما لکا یقول اهلهم الذی سمعت من اهل العلم ان  
 اذا اصابه المرض الذی یثقی علیه الصیامه و یقعبه و یبلغ منه ذلک فان لدن یفطره کذلک المریض اذا اشتد علیه  
 القیام فی الصلوة و یبلغ منه ما الله علم بعد ذلک من العبد من ذلک ما لا تبلغ صفته فاذا بلغ ذلک منه صلی و هو  
 جالس و دین الله یسیر قد اخص الناس فی العطر فی السفر و هو قوی علی الصیام من المریض قال الله تبارک و تعالی  
 فی کتابه من کان منکم مریضاً او علی سفر فعد من ايام اخر فاخص الله عز وجل الناس فی العطر فی السفر و هو قوی علی الصیام  
 من المریض فهذا احب ما سمعت الی فی ذلک و هو اهل الحقیقه علیه عندنا الحقیقت مالک حکمی شنیدم آنرا از اهل علم نیست  
 بسیار و قتیکه برسد او را مرضی که دشوار باشد بروی روزه گرفتن با وی و در تعب اندازد او را و برسد انیمرض از آن شخص  
 بعد از تعب پس جایز است او را که افطار کند و همچنین مریض و قتیکه دشوار شود و ایستادن در نماز بروی و برسد مرض از آن شخص  
 بعد که خدا استعالی دانا ترست بعد از آن منبت بنده و ازین مرض که عذر سبب آن محقق میشود و رعیت که رسیدن می شود  
 بصفت او یعنی تجامع و مانع او را هر نیست پس قتیکه برسد مریض باین حد از مرض نماز گذارد داشته و دین خدا استعالی آن است  
 و هرگز رخصت داده است خدا استعالی مسافر را در افطار در حال سفر و توانا ترست بروی روزه گرفتن از مریض گفت خدا استعالی  
 در کتاب خود و من کان منکم مریضاً او علی سفر فعد من ايام اخر فاخص الله عز وجل الناس فی العطر فی السفر و هو قوی علی الصیام  
 گرفتن از مریض پس این قول احب اقوال است که شنیدم آنرا نزدیک من درین باب و همان است امریکه اتفاق واقع شد  
 بران نزدیک **باب** من علیه صوم واجب فلیبذنه قبل المتطوع کسی که بروی روزه واجب باشد پس شروع کند آنرا

فما أشد به  
الضرب الشديد في قلب  
التيمن إن يحاق طائفة  
عضو كذا بطوبى له  
والشئ الفاحش  
في عضو ظاهر  
في الأظهر

۲۲۸

پیرشد تا آنکه توانای نداشت بر روزه گرفتن پس فدیہ میداد قال مالک ولا ادری ذلک وجبا وعلی الی القیل  
الحاج قویا علیہ فمن افندی فانما انظیم مکان کل یوم مکررا یلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مالک من بینہم ان الطعام  
واجب ودر سرست نزدیکی من آنکه بکند از این معنی الطعام را اگر باشد فادبر وی پس یک فدیہ و غیر ازین نیست کما علم

[illegible]



قال ابو حنيفة تقضي  
ولا طعام كما لم يقض  
قال اسحق ان شاء الله  
اطعمت ولا قضاء  
وان شاء تقضى ولا  
اطعام ولا قضاء ولا  
احد ما قضيت ولا كان  
والله ان خافت على  
نفسها قضت على  
م  
اطعام وان خافت على  
الطفل قضت على  
وهو لا يطعم  
على قلبي  
وطيها اهل العلم ان  
ذلك جائز وكاشف  
عليه في ذلك

جای هر روز یک در این حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید رضی الله عنه که در حکم شیخ کبیر السیاحه کینه ضعف دارد و جلی میاید  
که شفا از آن متوقف نیست و قدرت بر صوم با آن ضعف میباشد و او ایامین غدیر بر سبیل وجوب است یا بر سبیل احتیاج  
شافعی و درین مسئله و قول آمده است از آنست که بر طریق وجوب است زیرا که عوض نقص است و تعیاض طعام  
از مرده و اگر کسی طعام نتواند یا از مرده و مطلقاً ساقط میشود یا تا یافتن قدرت ظاهر اول است مانند صدقه لفظی است  
الحامل اذا خافت على ولدها تقطر و تطعم عن كل يوم مسكينا زن حامل و فقیه که برسد از ضرر فرزند خود بسبب  
افتار یکبند و طعام دهد عوض هر روز یک مسکین را مالک الله بلغه ان عبدالله بن عمر مشل عن المروة الحامل  
اذا خافت على ولدها واشتد عليها الصيام فقال تقطر تطعم مكان كل يوم مسكينا اما من حنطة عبد الله  
عليه عبد الله بن عمر را سوال کرده شد از حکم زن حامل و فقیه که برسد بر ضرر فرزند خود و شوار شود بر وی و در حد  
پس گفت ابن عمر افتار کند و طعام دهد بجای هر روز یک مسکین را یک در گذرم بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم قال مالک  
واهل العلم یرون عليها القضاء كما قال غز و جعل فتن كان منكم و ايضا و حل سفر فداء من ايام اخو و یرون ذلك  
مروان الا و ان هم الخوف على ولدها گفت مالک اهل علم می بینند بر زن حامل لازم قضا را چنانچه فرمود خدا تعالی  
فمن كان منك و ايضا الخ و می بینند آن محل را رضی از امر امن با خوف ضرر بر فرزند او بقوی گفته که محل مختلف اند  
و شیخ فانی و عامل مرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیله لازم نیست و فدیله سنت است نزدیک مالک و واجب نزدیک  
غیر او و حامل که برسد بر ولده خود قضا کند بغیر طعام نزدیک مالک ابو حنیفه زیرا که وی مبتدع است و یسار است و یسار بن راهبه  
گفته است که حامل و مرضع اگر خواهند طعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر طعام مترجم گوید این قول غیر معتبر  
اوله مناسب تر میباشد و الله علم مسئله یا حکم مرضع مثل حکم حامل است ظاهر آنست که مثل او است و در حکم مرضع است  
چونکه افتار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن باب لا باس بتأخير القضاء الى شحها باک نیست بک  
کردن قضا تا شعبان سال آینده مالک عن یحیی بن سعید عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه سمع عائشة زوجة النبي  
صلى الله عليه وسلم تقول ان كان ليكون على الصيام من رمضان فما استطعت ان اصومه حتى يأتي شعبان حضرت  
عائشة رضی الله عنها میفرمود هر آنکه حال این بود که لازم میشد بر من روزی از رمضان پس نمیتوانستم که روزی بگرم  
آنرا تا آنکه می آمد شعبان مراد آنست که بسبب شغل حضرت صلی الله علیه وسلم قضای من کرد و چنانکه هر سحاه در روایت دیگر  
آمده است باب ان لم يقض حتى حل رمضان لهم و قضى فتيكه قضا نکرد و آنکه داخل شد رمضان سال آینده طعام کند بجا  
هر روز یک مسکین یا قضا کند مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه ان كان يقين من كان عليه قضاء رمضان فليقضه



وهو قوي على صيامه حتى جاء رمضان أخره فانه يطعم مكان كل يوم مسكينا ثم ان حطة وعليه مع ذلك القضاء فاسم  
 محمد يكتف بركة واجبة بروى قضاء رمضان پس قضاء كره وازادوا وتوانا ست بر روزه گرفتند تا آنكه آمد رمضان دیگر پس بر آن  
 وی طعام کند بجای هر روز یک مسکین یک مد از کندم و بروی لازم است قضا با وجود طعام **مالک** ان بدله عن سعد بن  
 مثل ذلك جبر سید مالک سید بن جبیر انند این بقوی گفته است هر که تاخیر کند قضا را غیر عذر تا آنکه دخل شده رمضان  
 از سال آینده لازم میشود بر قضا بعد رمضان و لازم میشود بروی طعام دادن بحباب هر روز یک مسکین نزد یک اهل علم  
 و چنین قائل اند هر روزی و مالک ثوری و شافعی و احمد و حتی ابو حنیفه گفته قضا کند و بروی فدیة لازم نیست مسکین کند  
 اثر قاسم بن محمد و سعید بن جبیر حدیث دارقطنی و بیقیه است عن ابی هريرة بهین مضمون لیکن رفع او صیغ است و وقف  
 صحیح و گویا مصلحتی در مشروعتی آن دفع تسویف قضا است بعد سنه و اگر رمضان ثالث نیز داخل شد و هنوز قضا نگذرد  
 انظر انت که مدکر شود باب بنا که تذکره الصوف من الرقت والشفعة والغیبة لازم است با که درون روزه از آن  
 شهرت و سب غیبت **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه قال الصیاحنة  
 فاذا كان احدكم صائما فلا یفوت ولا یجمل فان امره شأنا ما و قاله لقیل فی صیامهم انما امره صلعم فمروا روزه  
 است یعنی از روزه شیطان پس قنیکه باشد یکی از شمار روزه و ارباب کلام شهوت نکند و بدخلقی نکند پس اگر بروی سب کند  
 با و یا جنگ کند با و پس بگوید بر آئینه من روزه دارم بر آئینه من روزه دارم **باب** لایکوه السواک للصائم  
 بعد الزوال کرده نیست سواک کردن روزه دار را اگر چه بعد زوال آفتاب کند **مالک** ان سماع اهل العلم لایکوه  
 السواک للصائم فی رمضان فی ساحة من ساعات النهار الا فی اوله و لا فی اخره قال ولم اسمع احدا  
 اهل العلم یکوه ذلك و لا یخف عنه مالک شنید اهل علم را که روزه بند شستن سواک کردن برای روزه دار در روزه  
 در هیچ ساعت از ساعات چهارده در اول او و نه در آخره او گفت مالک نشنیدم هیچکس را از اهل علم  
 کرده و دار آن را یا نهی کند از آن متنه جم گوید همین است قتل ابو حنیفه و اکثرا علماء و شافعی کرده  
 میدارد سواک کردن در صیام را بعد زوال از جهت خوف از اربوبی و من صائم که صیاب است نزدیک است احتیاج  
 و الله علم **باب** من استقاء فلیصوم فلیله القضاء لا من ذرعه الفقیه کیسه بقصد کند فی در روزه  
 واجبست بروی قضا و واجب نیست بر کسیکه غالب آمد بروی قی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن  
 انکان یقول من استقاء وهو صائم فلیله القضاء و من ذرعه الفقی فلیله القضاء عبد الله بن عمر  
 میگفت کسیکه بقصد قی میکند و در روزه درست پس واجبست بروی قضا و هر که غالب آمد بروی قی نیست

قلت و علی  
 الشافعی قال لا یخف  
 فیضی و لا قلت تعلیه  
 قلت  
 و علی اهل العلم ان  
 ذلك متناکد الصوا  
 و لا فیصل صومه  
 قلت  
 و علی اکثر العلماء  
 و فی المالکیین انه اذا قام  
 او استقاء ملا الفم  
 او روزه عادی صومه  
 او اعاد الخروج فلا یقض  
 علی الاصح ان لا یقض  
 و لا استقاء و لا فاته  
 ملا الفم و فی المالک  
 و الاصح ان لا یقض  
 انما علم بر وجه شیخی  
 جوفه بطل و لا یخف  
 الفقی فلا یاس ۱۰

لا تقبل  
 شرب  
 فانهما  
 معناه  
 العلم  
 اكل  
 لوصف  
 فانهما  
 قاله  
 دون

لازم بر روی قضای مترجم گوید رفع کرده اند این حدیث را صاحب بن ابی اربعه و غیر ایشان و یا با فساد استقاره معلوم از ترجمه عین است  
 پس سگند اگر چه تعیین باشد که چیزی بخورده است یا از جهت آنکه منظر رجوع است پس اگر تعیین شد که چیزی رجوع کرده  
 ناسد نشود تحقیق نزدیک فیه التثبت که استقاره بمنزله نوم است که شارع آنرا منظر رجوع ساخته در جایگاه اعتبار نیست بخورده  
 است و با اینکه با اختیار است حکم لغیا و نوم نموده است چنانکه نوم از منظر خروج سبج گردانید لکن چون شارع خود نصبت فرموده  
 حکمی علیها پیدا شد و اثر بر غلظت خود پس حق نیست که روی مفید است از جهت منظر رجوع لیکن اگر تعیین باشد که هیچ چیزی رجوع نکرده  
 نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر و غیره که مصلحت خارج

**باب من اكل او شرب في الصوم ناسيا** حکم کسی که خود یا آشامید در روزه بنسیان قال عیسی سمعت ما لک اقول من اكل  
 او شرب في رمضان ناسيا او ساهيا او ما كان من صيا واجبت قضاء يوم مكانه و سمعت ما لک اقول من اكل او  
 شرب ناسيا او ساهيا في صيا نطوع فليس عليه قضاء و لیتیم یوم الذی کل فیہ او شرب هو متطوع و لکن من اصاب  
 امر یقطع صیا و هو متطوع قضاء اذا كان انما افطر من عذر غیر متعمد المظن لا اری علیه قضاء صلوة نافله اذا هو  
 قطعها من حدث لا یتطعم حبسه علیها فیه الی الوضوء گفت عیسی شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید  
 بنسیان یا بسهو در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و کفاره پس بروی واجبیت قضا در روز دیگر  
 این روز و نیز شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید بنسیان یا بسهو در روز نفل پس نیست بر قضا و تمام کند  
 روزه آن روز را که خورد یا آشامید بروی و او روز نفل داشت و نیست بر کسی که رسید او را چیزی که تباها کند روزه او را  
 و حال آنکه او روز نفل داشت قضا آن روزه و قتی که افطار کرده باشد بسبب عذر آنکه مقصد افطار کرده باشد و نمی بینیم  
 گذارنده قضا نماز نفل چون بشکند او را بسبب حدیثی که منتهی اند بند کردن آن از آنچه محتاج میشود بروی بسوی صورت مترجم گوید  
 تعقب کرده اند این حدیث را بحدیث مسلم که اذا نسى احکم فاکل او شرب فلیتم صومه فانما اطعم الله تعالى و سقاه و لکن اکثر  
 علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا بنسیان یا بسهو در روزه او تباها نشود خواه فرض باشد خواه نفل مالک نفل تخصیص کرده  
 و الله اعلم **باب یتحب صوم عاشوراء** مستحب است گرفتن روزه روز عاشورا **مالك عن هشام بن عمار**

عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كان يوم عاشوراء يوم ماتت فيه قريش في الجاهلية  
 وكان رسول الله صلى الله عليه وآله في الجاهلية فلما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله المدينة صام و امر الناس  
 بصيامها فلما فرض رمضان كان هو الفريضة و ترك يوم عاشوراء فمن شاء صام و من شاء تركه حضرت عائشة  
 فرمود که بود روز عاشورا روزی که روزه می گرفتند آنرا قریش در جاهلیه و آنحضرت صلعم نیز روزه می گرفتند آنرا در جاهلیه

وقيل قد روي في موطأ عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 رمضان فرض هب من شهرتك وكرهه وشد روزه عاشوراء ليس بهركم وكرهه وشد روزه عاشوراء ليس بهركم  
 عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف أنه سمع معوية بن أبي سفيان يوم عاشوراء عام حج وهو على  
 يقول يا أهل المدينة ابن عماءكم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لهذا اليوم هذا يوم عاشوراء ولم يكتب  
 عليكم صيامه وأنا صائم فمن شاء فليصم ومن شاء فليغتفر معوية بن أبي سفيان لم يكتب لكم صيامه  
 شما یعنی عالمان شما که شنبه و پنجشنبه را از مسائل مهمه بشنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت این روز را که این  
 عاشور است فرض کرده شده است بر شما روزه گرفتن آن و من روزه دارم پس هر که خواهد روزه بدارد و هر که خواهد نهار  
**مألك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب ادس الى الحارث بن هشام ان هذا يوم عاشوراء فصموا ما اهلان  
 يصوموا عمر بن الخطاب كس فرستاد لبوی حارث بن هشام باین پیغام که فردا روزه عاشور است پس روزه گیر و اگر کن  
 خود را که روزه گیر نپذیرد هم گوید مستحب است نزدیک اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم و فی الحاکم المکیرة بکیرة صوموم یوم عاشور  
**باب** انتهى عن صوم يوم الفطر ويوم الاضحية وايام منى باب در منع از روزه گرفتن روز فطر و روز اضحی ایام منی  
**مألك** عن محمد بن يحيى بن حبان عن الاوزاعي عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين  
 يوم الفطر ويوم الاضحية رسول الله صلی الله علیه و آله منع فرمود از روزه داشتن روز فطر و روز اضحی  
 عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى بن اذهر عن عمر بن الخطاب قال ان هذا يومان نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عن صيامهما يوم فطرکم و صیامکم و الاخر يوم تاكلون فيه من سننکم حضرت عمر فرمود هر آینه این دو روز آن دو روزی است  
 که منع فرمود بخضرت صلی الله علیه و آله از روزه گرفتن و آنها روز افطار شما و دیگر روزیکه میخوردید در آن از قربانیهای خود  
**مألك** عن ابي النضر مولى عمر بن عبید الله عن سليمان بن يساب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام ايام منى  
 رسول الله صلی الله علیه و آله نهی فرمود از روزه گرفتن در ایام منی یعنی ایام تشریق **مألك** عن ابن شهاب ان رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين يوم الفطر ويوم الاضحية ايما هي ايام اكل شرب وذكر الله رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم فرستاد عبدالله بن خذافه را در روز فطر منی تا بگوید در میان قافله حج گوید غیر ازین نیست که این روز را روزه  
 خوردن و آشامیدن و ذکر خدا متعالی است **مألك** عن يزيد بن عبد الله الهادي عن الجهمي عن امرأة عبد الله  
 بن ابي طالب عن عبد الله بن عمر بن الخطاب انه دخل على ابي عبد الله بن العاص فوجد اياه قال فدعا فقلت  
 اني صائم فقال في هذا الايام التي نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صيامها منى واما بغير منى قال سألت ابا عبد الله

لا قلت  
 وطيب اهل المدينة  
 اكثر من يصوم التاسع  
 والعاشرة في العاشرة  
 ويكره صوم يوم عاشوراء  
 منقذ  
 قلت وعليه  
 العلم فلو ان يصوم يوم  
 العاشرة قال الشافعي فيعتقد  
 فاما فان ابو حنيفة يفتي  
 بانه وان صام فمجا  
 وقبضي وان صام فمجا  
 كان صائما وتختلف  
 ٢٢٢  
 وصيام ايام التي لا تقدر  
 ان يصوم بها ولا يمكن  
 صام قال ابو حنيفة  
 لا يصوم يومين الا اذا  
 قال مالك انهما يوم  
 والشافعي قال لا يصوم  
 الا في يومين الا اذا  
 نظرهما الاول والثاني  
 فقلت اني نهى عن صيام  
 عتيل وهو يوم فطر  
 والصواب انما عتفا

عليه اهل العلم  
وقالوا في حرم  
الوصال بقوله النبي  
صلى الله عليه وسلم  
في قوله تعالى  
يا ايها الذين آمنوا  
معه في الصلوات  
واذوا للرب  
والله اعلم  
بما لا تعلمون  
وقالوا في حرم  
الوصال بقوله النبي  
صلى الله عليه وسلم  
في قوله تعالى  
يا ايها الذين آمنوا  
معه في الصلوات  
واذوا للرب  
والله اعلم  
بما لا تعلمون

عبد الله بن عمرو بن العاص خبرنا ابو مره را كه عبد الله داخل شد بر پدر خود و بن العاص پس بآيت آورد كه مسجود  
گفت عبد الله پس خواند مرا يعني براي خردن پس گفتم او هر آينه من روزه دارم پس گفت ايا درين ايام روزه داري  
گفتمي فرمود حضرت صلعم از روزه گرفتن دران دامن فرمود ما را با فطار كردن دران گفت مالك آن ايام شنيق بود  
مسئله اگر شخصی نذر كرد كه روزه غير روزه گيرد ايا اين نذر منعده ميشود و نظر بآيه يا ذريرك اكل مما صلبك بنو حكيم شرح  
و قول است و اول فطره غنيه است و ثانی مرضی شافیه و در صورت انعقاد قضا بايد كرد و اگر روزه گرفت روزه او رواست  
اگر چه شام شد مسئله شنيق چون بدی نیافت و قبل از ايام تشریق روزه نگرفت ايا درين ايام روزه گيرد و اخلاص است  
نزد يك ابو صفينه روزه گيرد و بدی متعين شد و نزد يك مالك روزه گرفتن جایز است باین عذر و لافضی قولان  
كالمذنبين و الاظهر هو الاول باب الله عن الوصال باب در منع گرفتن روزه طی ما لك  
بن عثمان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الوصال فقالوا يا رسول الله فانك تو اصيل فقال اني لست كه شيك  
اني اطعم و اسقي رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود اگر گرفتن روزه طی پس گفتند صحابه يا رسول الله هر آينه تو وصال  
يكس پس فرمود هر آينه من فيستم مانند شما هر آينه مرا طعام خورائنده ميشود و آب نوشائنده ميشود يعني از عالم غيبا لك  
عن ابي الزناد عن الاحمر عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ياكم و الوصال قالوا فانك تو اصيل يا رسول الله  
اني لست كه شيك كذا في آيهت بطيخه ربي و كسيفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و در ديدن عذر از وصال يعني روزه طی صحابه گفتند  
هر آينه تو وصال يكس يا رسول الله فرمود هر آينه من فيستم مانند شما هر آينه من شب بگذرانم و در احوال كه طعام بخورم و در هر روز  
و آب مي نوشانم و در دكان مسئله شافیه است كه در حقيقت وصال نيت تقر بآصل است پس اگر اتفاق چيزي افتد و در وصال  
و اصيل نباشد همچنين نيت روزه گرفتن فرمايد و اصيل است پس اگر بدو نايست ترك اكل و شرب كرد و واصل نباشد مسئله  
وصال اصيل ميشود بیک قطره آب يك نقره طعام زیرا كه حقيقت در صوم سه في غير وقت و در بجه سبيل صوم است سبيل آن نيز باشد الله اعلم  
باب صوم الدهر و بيان روزه گرفتن تمام سال ما لك الله سمع اهل العلم يقولون لا باس بصيا الدهر اذا فطر لا باس  
التي في رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صياها و هي ايام حتى يوم الفطر الا في ما اخذوا ذلك احب ما سمعت الي قولك  
مالك شنيق و اهل علم كه گيفتند پس بآيت روزه و هر وقتيكه فطار نايد آفرند و اگر كسي فرموده است حضرت صلعم از روزه گرفتن اينها  
و ان ايام تشریق در روزه فطر و روزه نهی است در پنج رسيد با و است و دست ترين پنج شنيق من نهند در نياب ترجمه كويد كه  
قول مالك ايجد شنيق كه حضرت صلعم از صوم و هر بني مي فرمود و از ابصف و قوت حقوق معلل فرمود و امام شافيه هم كه روزه است و اما  
مختلفه در نياب بلكه صوم و هر منع است براي كس كه خوف ضرر داشته باشد يا فوت حق كسان رود و مستحب است بر غير آن نيز سبب

و قالوا في حرم  
الوصال بقوله النبي  
صلى الله عليه وسلم  
في قوله تعالى  
يا ايها الذين آمنوا  
معه في الصلوات  
واذوا للرب  
والله اعلم  
بما لا تعلمون





حج واجب است و تصار نفل نماز و روزه لازم نیست اگر قطع کند بلا عذر ثواب بعضی نماند و اگر بگذرد قطع کند ثواب بارضی بماند بآب  
 کیف کان البقی صلی الله علیه وسلم یصوم تطوعاً چگونه میگرفت خفرت صلعم روزه نفل **مالک** عن ابی النضر مولى  
 عمر بن عبد الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبى صلی الله علیه و آله قالت کان رسول الله صلی  
 علیه و آله یصوم حتى نقول لا یفطر یفطر حتى نقول لا یصوم و ما رایت رسول الله صلی الله علیه و آله استكمل صیام شهر  
 الا رمضان و ما رایت فی شهر الا تصیماً مأمناً فی شعبان حضرت عائشة فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزه  
 میگرفت تا آنکه میگفتم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتم روزه نخواهد گرفت و ندیدیم که حضرت صلعم کامل روزه باشد  
 روزه یکماه بجز یکا و مگر رمضان و ندیدیم حضرت صلعم در هیچ ماه که زیاده گرفته باشند روزه را از خود در شعبان **باب**  
 الشک باب در حکم روزه شک یعنی روز آخر شعبان که سبب بر ماه نموده نشود **مالک** ان سمع اهل العلم یقولون  
 ان یصام الیوم الذی یشتک فی من شعبان اذا نوى به صیام رمضان و یرون ان علی من صام من غیر روية ترجأ  
 الثبت ان من رمضان ان علیه قضاءه و لا یرون بصیاً تطوعاً باساقال مالک و هذا الامر عندنا و الذی ادلت  
 اهل العلم ببلدان مالک شنید از اهل علم که نمی میکردند از آنکه روزه گرفته شود روز یک شکی قطع می شود و در آن از روزهای شعبان  
 و قبیله نیست کرد و در ایام رمضان باشد و می بینند بر هر که روزه گیرد یوم شک از غیر دیدن ماه بعد از آن آنکه گواه کردی  
 از رمضان است واجب تصار آن روز بر وی و نمی بینند بر روزه گرفتن آن بطریق نفل هیچ باکی گفت مالک که همین است  
 امر مسلم نزد یک حکمی گفتم بران اهل علم را در شهر خود بگوئی گفته است که اکثر اهل علم گفته اند که روزه بگیر و در شک نیست رمضان  
 و همین در شعبان ای رابع و چهارم میگویند که نیست نفل کند جایز است و شافعی از آنیز مکرره داشته مگر آنکه عاقل داشته باشد این روزه  
 موافق عادت و اوقات حججه حدیث ترمذی از عمار بن یاسر من صام الیوم الذی یشتک فی شعبان فقد عصی ابا القاسم فقیر میگوید آنکه بر  
 احتیاط رمضان روزه بگیر و البته نیست رمضانیت خواهد بود باشد متصور میشود که برای احتیاط رمضان کسی روزه  
 گیرد بدون شک مسلم یوم الشک یوم ثلثین است از شعبان اگر مردمان خبر رویه او فاش کنند و لازم نشود از حججه فسخ بخیر  
 یحیی بودن او اگر خبر فاش نشد یوم الشک نیست و بعضی مطابق غیم یوم الشک می شود و نه باخبار اهل زیج که طالع از  
 دوازده درجه و در شده است و الله علم **باب** استحبنا اعتکاف الغسل الا و اخر من رمضان طلباً لليلة القدر **باب** استحبنا  
 استحبنا اعتکاف و در روز آخر از رمضان حججه طلب شب **مالک** عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن  
 ابرهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن حوف عن ابی سعید الخدری عن ابی هريرة عن رسول الله  
 صلی الله علیه و آله یعتکف العشر الوسط من رمضان فاعتکف علماً حتى اذا کان ليلة احدى وعشرين من الیلة

ما قلت  
 و علی اهل العلم  
 ما قلت  
 عن ابی عامر من صام  
 الیوم الذی یشتک فی  
 شعبان  
 فقد عصی ابا القاسم  
 فاختلفوا فی معناه  
 و عند اکثر اهل العلم  
 لا یصوم یوم الشک من  
 رمضان و ان صام من  
 شعبان تطوعاً فافضل  
 الشافعی لا یجوز له ان  
 یلتزم صوماً کان یصومه  
 ۲۲۶  
 و التعمیر علی انه ان  
 نوى النفل لا یجوز  
 عن الذم و قال ابو  
 حنيفة یجوز



التي يخرج فيها من صبيحتها من اعتكافه قال من اعتكف مع فليعتكف العشاء والاخر وقد اريت هذا الليل  
 ثم انسيتمها وقد رايت من مسجد من صبيحتها في ماء وطين فالتسوها في العشاء والاخر والتسوها في كل وتقال  
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش فوكف المسجد قال ابو سعيد فابصرت عينا  
 رسول الله صلى الله عليه وآله في النصف وعلى حبهته وانف اثم الماء والطين من صبيحة ليلة احد وعشرين من شهر رمضان  
 اعتكاف بيكر وعشرة مائة من رمضان پس اعتكاف كد كمال تا وقتيكه شد ميت ويكم وآن شبی بود كه بر می آمد در وقت  
 وقت صبح آن از اعتكاف خود فرمود كه اعتكاف كرده است با من بايد كه اعتكاف كند عشره اخيره را و هر آينه ديدم  
 اين شب يا عني شب قدر را در خواب بعد از آن فراموش گرداينده شد از خاطر من و هر آينه ديدم خود را درين خواب  
 در بختال كه سجده يكدم صبح او را بگل پس طلب كنيد آنرا در عشره اخيره و طلب كنيد آنرا در هر شب طاق گفت ابو سعيد  
 پس بارانيد آسمان همان شب يعني شبی كه بعد از شروع اعتكاف عشره اخيره آمده بود مسجد بنا كرده شد بعرضش بكن  
 مسجد گفت ابو سعيد پس ديد در چشم من رسول الله صلى الله عليه وآله سلم كه بازگشت از نماز و بر جبين مبارك و بيني مبارك  
 انحضرت صلعم اثر آب گل بود از صبح شب ميت ويكم مقدمه لابد است از تفحص آيات اعتكاف و مفيدات و مسائل  
 پس حقيقتا اعتكاف درنگ نمودن است در مسجد قدر يكه آنرا درنگ توان گفت به نيت آن اما درنگ كردن با نيت  
 از استعمال اهل شرع لفظ اعتكاف ابرين حقيقت يقال عكف واعتكف اى اقام و مكث پس مجرور و مسجد بنجر درنگ  
 نباشد اما قد مجرور تحكاف شرعى پس انچه التزام اهل شرع است مسجد را در اعتكافات فلو شئنا حجة آنكه سنها عكف  
 بسبب مرابطه است در مسجد و از حجة آنكه خدا تعالى مقرر مايد و انتم عاكفون فى المساجد امانيت پس عكف اى اقامه  
 بالنيات و فيه نظر زير كه مكث در مسجد و قسم قسم است كه اول اعتكاف گويند و قسمي هست كه آنرا انتظار نماز و اقامه  
 مى نماند پس فرق در دو قسم بقيدى مى بايد كرد و نيت اعتكاف صلاحية فرق ندارد زير كه مصداق لازم مى بايد پس  
 از مكث طويل كه مصليان انقدر نيكند مثل كيد و زواله صلعم در اعتكاف دوراى ظاهر ميشود چنانكه در صلوة اعيد گفته شده  
 سبيل شافعى آنست كه اعتكاف مرابطه است و مسجد و تحباب آن از حجة معني مرابطه است الا كه خروج براى حاجت قاطع  
 اعتكاف عشره اخيره مثلاً اخذ از حجة مضروبه و حجة آنكه گويامشئى هست در اول نيت پس اگر نيت مطلق اعتكاف كرد  
 تا وقتيكه از مسجد برآمده است براعتكاف خود است و چون از مسجد برآمد براى حاجت ضرورى يا غير آن اعتكاف نيت  
 تمام شد و اگر باز اعتكاف بخواند نيت جديد ميايد كه در اين معنى هست بران راى كه بناضى نسبت كرديم پس مضروبه در  
 مرة متنا بعد است مطلق اعتكاف و بر راي ديگر در اين نظر است بلكه ظاهر آنست كه اگر نيت محدود دارد و براى حاجت

نقلت  
 ز عينا اهل العلم  
 وفي هذا الحديث ان  
 من نال اعتكافا في شهر  
 رمضان اخذ من فضل  
 غدير النصف من  
 ٢٨  
 يوم العشرة  
 و عليه الشافعي و  
 ابو حنيفة

براید بر اعتکاف خود است و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروری و غیر اعتکاف ندارد و قاطع  
میباشد بود الا خروج بر نیت نقص اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متناهی کرده باشد  
عشره و غیره رمضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر یک شب این مدت در خروج برای حاجت ضروری یا مستثنی است اما خروج  
برای غیر آن اگر در اول نیت تعویض مستثنای آن کرده باشد پس جایز است و اگر تعویض نکرده باشد جایز نیست و ایا قاطع آن  
اعتکاف است یا قاطع آن نیست بغیر نیت قطع یا قاطع نیست در صورت طول مدت خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه  
اول جایز است و مشروط به نیت اخذ است از آن لای که با نیت نیت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض نیت است  
میکنند از جهت آنکه کاستن است پس آنچه مستثنا و اقصی کرده باشد اولی است بعدم نقص و بر برای دیگر ظاهر عدم  
مشروطیت است مستثناست و فقیر گوید محل اختلاف بین الراغبین است اگر مطلق اعتکاف یعنی یک شب در مسجد نیت کرده است  
محقق میشود در صورت مستثنا و غیر آن و ظاهر در آن رای مانعی است و اگر اتباع حکم که حضرت حبیب علیه السلام  
در عشره و غیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حامل میشوند مستثنا و مانند آن و ظاهر در آن سکوت رای  
و ابی حنیفه است و شرط متکلف اسلام و عقل و نقا از حیض و نفاس جنابت اما سلام و عقل پس زیرا که وی طاعت  
و طاعت بطن اسلام و عقل صحیح نباشد مگر آنکه اخباری طاری گرد و طریان آن ضرر نیند و مانند نوم و انقضا از حیض  
بر این جهت آنکه ایشان منع اند از کثرت در مسجد پس تقرب معصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود از مسجد برآید و مدت  
محدود بخوابد از اعتکاف و مگر جنابت طاری شود و مباد که بخروج و اعتکال آن مانند سایر عیال ضروری است حرام است بر  
جماع کردن در مسجد و بیرون آن قائل اند که لا یلزم من دانتم عاکفون فی المسجد لغفوی المساجد من بعد اکفون  
پس متکلف است اگر چه از مسجد برآید حاجه ضروری برآید و است مباشره ضروری حرام باشد و مباشرت و آن جماع مانند پس  
قبله نیز حرام است بجهت عموم لغفوی مباشرت و جماع متکلف پس باین ناقض نیست مانند جماع صائم یا مسافر یا مسافر  
اعتکاف است یا نه و قائل است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند متکلف از تعقیب و تزمین زیرا که آنقدر مدتی در محل است حضرت  
از حضرت حبیب در محل او را ماله اعتکاف اگر کرده اند باب اختلاف فی لیلته می ای و الا قوی آنها لیلته فی او تا العشاء الا  
تقدم و تناظر قول ابی سعید بن ابی لیلته احد و عشره این اختلاف کرده اند در شبی که وی اسید و در ترین شبهاست اقوی  
که آن شبی است از شبهای طاق در عشره و اخیر و گاهی پیشین شود و گاهی پس گذشت قول ابی سعید معندی که آن شبیست نیم  
است ما لک عن ابی المنذر و ابی عمر بن عبد الله ان عبد الله بن انیس الجهنی قال لرسول الله صلی الله علیه و آله انی رجل  
شاسم القادری لیلته انزل لها فقال لرسول الله صلی الله علیه و آله انزل لیلته ثلث و عشره من رمضان

قلت قال الحل  
قال ابن دین حریبه  
انما سئل عن حریبه  
جماعین استنبطه  
الاصحاب فوافقوا  
الشافعی انما لا یسبیه  
بمعنا فی البیاض  
الشافعی فی البیاض  
والثالث والایله  
العالمین فی العلم  
العلمین فی العلم  
عن ابن حنفیه انما  
رمضان ویتبعها  
عن قتاده بن شاذان  
عن ابن النکاح  
عن ابن النکاح  
منسوبة لا تقدم ولا  
تأخر

عبد المدين انيس التماس نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من مردی ام که در دست خانه من پس بفرما مرا بشی که فرود آیم در آن  
میدین پس فرمود او را آنحضرت صلعم نازل شد شب بستم دیدم از رمضان **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابيان  
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تحرم ليلة القدر في الشهر الا واخبر من رمضان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قصه  
شب قدر را در عشره اخيره از رمضان **مالک** عن حميد الطويل عن انس بن مالك انه قال خرج علي بن ابي طالب  
عليه السلام فقال اني اريت هذه الليلة في رمضان حتى تلاحق الرجلان فرفعت فالتصوها في التاسعة والستة والحق  
انس بن مالك فقلت برأيه برأ رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آینه نموده شد مرا این شب رمضان تا آنکه  
افتگو گردید و شخص پس برداشته شد معرفت آن شب از خاطر من پس طلب کنید آنرا در شب نهم یا هفتم یا پنجم یعنی از  
اخيره **مالک** انه بلغنا ان رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل ليلة القدر في المنام في السبع الاواخر  
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اني اري اكم قد اوطأت في السبع الاواخر فمن كان متحريا فليتحها في السبع  
الاواخر كذا عن اصحاب آنحضرت صلعم نموده شد شب قدر در خواب در هفت شب آخر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
هر آینه من دیدم خواب شمارا که موافق شده است در هفت شب آخر پس هر که خواهد آن باشد پس بخیرید آنرا در هفت  
شب آخر گوید قال الحل في ابن خزيمة انها تنقل كل سنة ليلة جماعين الاخبار قال النووي في الروضة هو قومي  
نذهب ان شاء الله انها لا تكتم ليلة بعينها **باب** فضل ليلة القدر در بيان فضيلت شب قدر قال الله تعالی ان انزل  
في ليلة القدر وما ادر ذلك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم  
من كل امر ساجد حتى مطلع الفجر هر آینه ما فرود آوریم قرآن را در شب قدر که در فرائض محفوظ باسمان دنیا و آخر  
مطلع خست ترا که صیت شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی هزار ماهی که نباشد در آن شب قدر نازل شود و شش  
و جبرئیل در آن باذن پروردگار خویش بسبب انجام کردن هر کاری یعنی هر کاری که در آن شب قدر شد برای تمام سال  
آن شب سلامت تا طلوع فجر یعنی تمام شب فرشتگان دعا و سلامت بر مسلمانان میگردد **مالک** انه سمع من النبي  
من اهل العلم يقول ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اري اعيان الناس قبله او ما شاء الله من ذلك فكانه نقاصا  
امته عن ان لا يبلغوا من العمل الذي بلغوا خيرا في طول العمر فاعطاه الله ليلة القدر خير من الف شهر  
شديد ان شخصه که اعتماد داشت بر او اهل علم که میگفت هر آینه رسول الله صلعم نموده شد عمرهای مردمانیکه پس آنحضرت  
بودند و یا آنقدر که خدا تعالی خواست از اعمار ایشان پس گویند که گناه نداشت آنحضرت صلعم عمرهای امت خود را از آنکه بر  
از عمل مثل آنچه رسیده بودند با غیر ایشان و طول عمر عیسی فرمود او را خدا تعالی شب قدر که وی بهتر است از هزار ماه **مالک**

قلت  
عليه اهل العلم

انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فخذ بحظه منها سعيد بن المسيب كره  
 در نماز عشا از شقیه پس بر آئینه حاصل کرد و بعد خود از آن شب استیقام **باب** المعتكف یوم راسه و یفعل ما یشاء  
 ولا یخرج لعیادة مریض و شهود جنازة ولا یخرج الا لحاجة الانسان معتكف شانه کند سر خود را و بکند هر چه خواهد و مسجد  
 و نه بر آید از مسجد بر آیدن بیمار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه بر آید مگر برای حاجت انسان **مالک**  
 عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه و آله انها قالت كان  
 رسول الله صلى الله عليه و آله اذا اعتكف يد في التي راسه فارجله و كان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت  
 عائشة گفت که آنحضرت صلعم چون اعتكاف میکرد نزد یک میگردانید من سر مبارک خود را بشانه مینمودم او را و داخل  
 در خانه مگر برای حاجت انسان **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت  
 لا تسال عن المریض الا وهی تمشی لا تقف حضرت عائشة وقتی که اعتكاف میکرد و منی پرسید مریض اگر در اثنا آنکه میرفت  
 و استاده نمیشد قال یحیی قال مالک لا یاتی المعتكف حلجة ولا یخرج لها ولا یعین احدا الا ان یخرج لحاجة الانسان  
 و لو كان خادجا لحاجة احد كان الحق ما یخرج الیه عیادة المریض و الصلوة علی الجنائز و اتباعها گفت مالک نباید معتكف  
 بسوی هیچ حاجت و نه بر آید بسوی هیچ حاجتی و اعانت نکند هیچکس را مگر آنکه بر آید برای حاجت انسان و اگر معتكف را بآید  
 بودی بر آمدن برای کاری بر آئینه سر او از تر بود بر آنکه بر آید بسوی آن عیادة بیمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال یحیی  
 مالک و لا یكون المعتكف حتی یجتنب ما یجتنب المعتكف من عیادة المریض و الصلوة علی الجنائز و دخول البیت  
 الا لحاجة الانسان گفت مالک نمی شود معتكف صاحب اعتكاف تا آنکه بازماند از آنچه بازمیناید معتكف از عیادة مریض و از  
 نماز جنازه و داخل شدن بخانه مگر برای حاجت انسان قال مالک لا یبیت المعتكف الا فی المسجد الذی اعتكف  
 الا ان یكون خباله فی رحبة من رحاب المسجد قال مالک و لم اسمع ان للمعتكف یضرب ببناء بیت فیدل فیها  
 او فی رحبة من رحاب المسجد و ما یدل علی انه لا یبیت الا فی المسجد علی عائشة و همما الله تعالی کان رسول الله صلى  
 علیه و آله اذا اعتكف لا یدخل البیت الا لحاجة الانسان گفت مالک شب نگذارند معتكف مگر در مسجد یکا اعتكاف کرده است  
 در آن مگر آنکه باش خیمه او در رحبه از جهه مسجد گفت مالک نشنیدم که معتكف بزند خیمه که شب بگذرانند در آن مگر در مسجد یا در خیمه  
 از جهه مسجد و آنچه دلالت میکند بر آنکه شب نگذارند مگر در مسجد قول عائشة رضی الله عنها که کان رسول الله صلى الله علیه و آله  
 اذا اعتكف الخ قال یحیی عن زیاد عن مالک عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله علیه و آله کان یدهب لحاجة  
 الانسان فی البیت آنحضرت صلعم میرفت برای حاجت انسان در خانه های منی در ایام اعتكاف **مالک** اند سال ابن



[illegible]

انصبا الى الليل ولا تبشروهن وانه عتف في النسا فانما ذكر الله الاحتكاف مع انصبا انام مالك اخبر زبيد كذا قسم بين  
 ونافع مولى عبد الله بن عمر يكفون كذا عتف ودرست نيت مگر بار وروشن خداعتقال فرمايد بکلواد شرب الاله بجز نيت  
 که ذکر کرده است خداعتقالی احتکاف را بار وروزه قال مالک وعلی ذلك الامر عند نالا احتکاف الا بصیلة انت مالک  
 بر بلیس هست حکم نزدیک که احتکاف نیت مگر بار وروزه مترجم گوید درین مسئله و قول مشهور است اشتراط صوم و عتقا  
 و درم اشتراط آن محل اختلاف همانست که سابقا بیان شده رفت باب یدخل قبل غروب الشمس من اللیلة اقل  
 یوید احتکافها داخل شود و عتف پیش از غروب آفتاب از شبی که احتکاف آن قصد میکند قال مالک یدخل المعتکف  
 المكان الذی یحیی یدان یتکف فی قبل غروب الشمس من اللیلة التي یوید ان یتکف فیها حتی یتقبل باعتقا اول اللیلة  
 التي یوید ان یتکف فیها گفت مالک اعل شود و عتف در مکانیکه میخواهد که احتکاف کند در آن پیش از غروب آفتاب از شبی که  
 میکند احتکاف او در آن تا آنکه استقبال نماید با احتکاف خود اول شبی که اراده کند عتکاف در آن باب السنه ان لا یجوز  
 المعتکف الی بیته حتی ینتهدا العید مع المسلمین سنات که رجوع کند عتکف بخانه خود تا آنکه حاضر شود بنهار عید  
 با سلمان بن یحیی عن زیاد عن مالک عن سبی مولى ابی بکر ان ابابکر بن عبد الرحمن اعتکف فکان ینهب لحاجته  
 تحت سقفة فی فجوة مغلفة فی دایع الدین الولید ثم لا یجوز حتی ینتهدا العید مع المسلمین ابو بکر بن عبد الرحمن  
 احتکاف کرد پس میرفت برای حاجت خود نیر خانه سقف دار از چادر دیواری که دروازه داشت بسته از سرای خالد بن لید بود  
 مازنی گشت تا آنکه حاضر شد بعد مسلمانان یحیی عن زیاد عن مالک اندر رای بعض اهل العلم اذا اعتکف العشر الاخر من رمضان  
 لا یجوز الی اهلیم حتی ینتهدا العید مع المسلمین مالک ید بعض اهل علم و فیکف احتکاف یک روز عشره و اخر رمضان  
 باز می گشتند بر روی بخانه زوفا تا آنکه حاضر شدند زوفا را با مسلمانان قال مالک وبلغنی ذلک عن اهل الفضل الذین ضحوا قال  
 مالک و هذا احب اصححه ان فی ذلک گفت مالک خبر رسید مرا این طور از اهل فضل که گزشتند گفت مالک این دوست ترا احوال  
 است که شنیده ام از ابو یوسف بن درین مسئله مترجم گوید اجماع همانست بر آنکه لیلة العید و احتکاف عشره ایضه داخل میشود و قول ابو بکر  
 بن عبد الرحمن محمول بر آنست که احیا لیلة العید تجزأت و بدون در مسجد بمیة احتکاف صحه است برای احیاء اوله علم را  
 تقیة الاحتکاف اذا فات فی رمضان یا بدربیان تقیة احتکاف چه که فوت شود در رمضان یحیی عن زیاد عن مالک عن ابن  
 عمر ان جئت عبد الرحمن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نادان یتکف فلما انصرف الی المكان الذی نادان یتکف فیه  
 اخذ به حبله عائشة و حبله حفصة و جاءه زینب فلما راها سالها ان فقل له هذا جاءه عائشة و حفصا و زینب فقال  
 و صلی الله علیه و سلم ان یقولون بهن ثم انصرف فلم یتکف حتی اعتکف عشرا من شعبان

قل للمسلمين  
 لا اله الا الله  
 ويستحب بحيا اليه  
 بالعبادة ويجعل لهم  
 الدليل ٢٤  
 وعليه اهل العباد  
 عند الشفاعة ان الواف  
 الموقنة اذا كانت  
 ان تقضى كما امر الله  
 هذا النامية وادان  
 مدة معينة متابعه  
 ومعناه عند ان يفتي  
 ٢٥  
 ثم طاعة  
 فدها قضاها  
 وجوبها كذا وقع  
 هنا عن ابراهيم  
 والصواب عند  
 الحفاظ على  
 يعني ان سعيد  
 عن عثمان بن  
 لجاه القط من  
 او من زياد



قلت  
عليه اجماع  
قالوا لا  
في فرضه  
ثم كذا  
وقالوا لا  
اذا وجد  
وامن الطريق  
الحج

رسول الله صلى الله عليه وسلم اراده عتکاف فرمود پس قتیکه بازگشت بسوی مکانی که خواسته بود عتکاف را در وی یافت خیمه را  
حضرت عائشه و خیمه حضرت حفصه و خیمه حضرت زینب پس قتیکه دید این خیمه را بر سیدان زن پس گفته شد آنحضرت را صلوات الله علیه  
که این خیمه حفصه و این ازان زینب است پس فرمود آنحضرت صلوات الله علیه ایانیکو کاری گمان میکنید درین زنان یعنی ظاهراست که  
نیت اخلاص ندارند بلکه میروانفت قصد کرده اند بعد ازان بازگشت و اعتکاف نمود پس قتیکه گذشت رمضان

فرومود یک عشره از شوال **کتاب الحج** **باب** حج البيت فخرج من استطاع اليه سبيلا  
حج خانه کعبه فرض است بر هر که توانائی توجه بآن دارد و قال الله تعالی اول بيت وضع للناس للذي ببكة معادكا

هکذا للعلین ۵ فیه آیت بدینت مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البيت من استطاع  
الیه سبیلا ۵ و من کفر فان الله غنی عن العالین ۵ براینه نخستین خانه که عبادتگاه مقرر کرده است برای این  
آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و ایمنای صناف عالم را در آن خانه نشانیهای ظاهری است از آنجمله  
ایستادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر وی استاده و دو پای او در آن سنگ فرو رفت و از امر و زور  
او بر آن سنگ برست و هر که در آید بآن خانه ایمن باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم سبکه که در آید بحوالی آن خانه از  
حرم و اندک علم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه کعبه و جهت بر هر که توانائی دارد بر قصد آن خانه اجتناب از  
راه یعنی سر انجام زاد و راحه داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیه حج پس براینه خدا تعالی بی نیاز است از صنف  
عالم مقدمه ترجمه گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعا و لابد است از شناختن شروط صحه حج و وجوب آن  
پس ضبط شدن اعمال کافر معلوم است از ایجاد آنست که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع القلم عن ثلثة اشیاء و احدها  
دانسته میشود که بلوغ و عقل شرط تخفیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق صبی فرمودند  
که او را حج است حاصل و بر حج ثواب می یابد و ظاهر آنست که او غیر مجزیه بود پس مجزیه را بطریق اولی حج صحیح باشد و مجنون  
در حکم صبی غیر مجزیه است و در قرآن عظیم آمده من استطاع الیه سبیلا پس آنست که سبکه راه شرط وجوب حج است  
و در حدیث موطا آمده که کسیکه عاقله سفر ندارد بسبب کبر او را حج نبایسته میشود ازین دلائل نزدیک فیه تفصیل شد که صحه حج  
دیگر است و وجوب حج دیگر باز صحه حج بمباشرت دیگر است و همچنین وجوب حج بر نیایه دیگر است و بمباشرت دیگر است شرط  
صحه مطلقا اسلام است زیرا که عبادات کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیلا دارد در دنیا از وی مطالبه  
نمیکند و در آخرت ترک آنها مأخوذ خواهد بود و از صبی غیر مجزیه نیز نیابت متصور نیست زیرا که نیت بر تیره نیت و قوف است  
و بنیز نیت حج عبادت صحیح نمیشود پس شرطا صحه بمباشرت اسلام و تیره نیست و در حدیث بیعتی آمده است ایایا صبی حج



بلغ فضيلة حجة اخرى ايا عبد حج ثم تحقق فضيلة حجة اخرى قال النووي سناوه جیدا وینجا دانسته شد که شرط وقوع از حجة الاسلام  
تکلیف و حریت است پس حج غیر از حجة الاسلام واقع میشود مانند رضی که طاقه وضو داشت و ضو کرد و شرط وجوب حج  
اسلام تکلیف و حریت و استطاعت است باز استطاعت با شرط دیگر از استطاعت نیابت دیگر و استطاعت راه رفتن بچند  
چیز حاصل میشود بعضی صفات در فاعل معتبر است و بعضی در راه از جمله قوه ثبوت بر راحله است بغیر مشقة شدید و زبر که هر  
سالم قدر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وجوب با شرطه به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب  
چون قائم بیا بد و این فقیر را درین مسئله نظر است زیرا که خدا تعالی میفرماید لیس علی الکی حرج الایة و این آیه اگر چه  
در جهاد است در حج نیز متکبان آن توان نمود و جمیع سفر و از جمله یا فتن زاده و راحله است و اما با و یا با زید اگر حضرت  
تغیر فرمودند استطاعت سبیل از او راحله و در عرف کسیکه طاقه ندارد از جهت ضعف بدن یا اعوار زاده و راحله میتواند  
لاستطیع و معتبر در زاده و راحله است که فاضل از حرج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و مسکن  
و جسد که بآن محتاج باشد ضرورت و کسیکه در میان می و مکه حد سفر نیست و قوه مشه دارد راحله در حق او شرط نیست  
زیرا که عرف آنرا استطاعت بشمارد و از جمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایا فتن طعام و آب در مواضع  
مسافران حمل میکنند و از آن مواضع و نایا فتن علف در مراحل در حق زن ثور و زوج یا محرمی که همراه باشد از جهت  
هنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث شریفین از مسافره زنیکه زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نبی خوف فتنه  
فهمید است و جماعه از سنو ثقات را بجای محوم ساخته است و استطاعت نیابت بهال و وجود کسیکه با جرة مثل بحر و  
یا وجود ولد و بذل طاقه او در حج میباشد زیرا که در حدیث موافق آمده است که ولد را فرمودند فاجع عنه و کسیکه مال و حجر  
دارد مانند آنست یا قوی زن زیرا که هلا در صورت منت نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح است  
بحديث مسلم عن بريدة ان امرأة قالت يا رسول الله ان امي ماتت ولم تحج قط فاجع عنها قال حج عنها و هذا هو التمسك  
بدارك واجب احب اليك ان طاقه باشد پس کسیکه میرود در ذمه او حج باشد و مال دارد اجماع از وی واجب و ذکر آن  
حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة** در بیان فضیلت حج و عمره **مسألة** عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن

ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج للمبرور و ليس جراه  
الا الحجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عمره تا عمره دیگر كفارة است آن گمان را که در میان این بر دو بود است و حج مبرور است  
آنچه از مکره است حج مبرور آنست که عمل طنباشد با آن چیزی از گناه **باب** من اراد الحج فليحج في شهر الحج وليتق الله  
و الغشوق و الحال ان حج را حج گذاردن پس باید که احرام نهد و در ماهها حج واجب باشد و جمیع آن و از سحریه و از

عقل است  
الحج المبرور و المأثم  
ثقی من المأثم  
۲۵۵

له قلت انفق  
 اهل العلم على هذا  
 على انفقوا على هذا  
 من طواف وصلى قبل  
 اشد الطلوع لا يجوز  
 وهي شوال دون الفحل  
 ٢٥٦  
 وتسمع من ذي القربى  
 اختلافوا في احوال تقاضا  
 الشائع ان احرم فليحيا  
 لا ينفصل جبا كيقين  
 عن تقاضا ابو خنيفة  
 ينفصل احرام الجاهل

تكابره دون قال الله تعالى الحج اشهر معلومات فمن فرض فيه الحج فلا نفق ولا فسوق ولا جدال في الحج ومنع  
 من خدع الله وتزودوا فان خيرا زاد التقوى والتقوى يا اولي الابواب وقت جباهها من دانسته شدة يعني شدة  
 وفيه نفعه ودر روز از سجده پس بر که لازم کند بر خروج در آن ماهها یعنی احرام بند برای حج پس نیست جماع ودر حج  
 و نیست معصیت و نیست مکابره کردن در باب حج و هر چه بکنید از نیکی میداند از خدا و از او بهره و خیر پس آیه بهترین فوائد  
 زاده بر نیز گارست از سوال سرقر و خیانت و ترسید از من ای خدا و ندان خود قال مالك قال الله تبارك وتعالى فلا نفق  
 ولا فسوق ولا جدال في الحج قال فالرفق اصابة النساء والله علم قال الله تعالى احل لكم ليلة الصيا الورث النساء  
 الآية قال والفسوق الذبح للانصاب الله علم قال الله تعالى او فسقا اهل لغیر الله به قال والجدال في الحج انفق  
 كانت تقف عند المشعر الحرام بالمراد لغة بقرح و كانت العرب خیر هم یقفون بعرفة فكانوا یجاءون یقول هؤلاء  
 نحن اصوب یقول هؤلاء نحن اصوب فقال الله تعالی کحل امه جعلنا منسکاهم ناسکوه فلا یزعمونک ولا یحسد  
 و ادع الی ذلک انک لعلک مستقیم فهذا الجدال في الحج فيما نرى والله علم گفت مالک فرمود خدا تعالی فلان  
 و لا فسوق و لا جدال في الحج پس نفق رسیدنت بزنان چنانکه مدلول این آیه است اصل کم لیلته بهیام الرفق الی این  
 و فسوق ذبح کردن برای بت است چنانکه مدلول این آیه است او فسقا اهل لغیر الله به و جدال در باب حج ایست که قریش می  
 نزدیک مشعر حرام و در مدخل جبل قریح و عرب غیر قریش می ستاندند و بعد از پس با یکدیگر جدال میکردند و با هم می گفتند و از  
 ترسیم و انجاء می گفتند و راه یاب ترسیم پس خدا تعالی فرمود و کحل امه جعلنا منسکاهم ناسکوه الآية پس نیست جدال در حج  
 نموده میشود با بقوی گفته اکثر علما قائل اند بر توقيت احرام با شهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج نخواهد بود  
 و ابو حنیفه گفته که موقت نیست باین ماهها مگر هم گوید رضی الله عنه که ازین آیه توقيت حج با شهر معلوم می شود معلوم  
 که وقت موقوفات جز در روز عرفة صحیح نیست نه قبل اذان و نه بعد از اذان پس مراد توقيت احرام خواهد بود و من فرض فیهن  
 اوست پس احرام حج پیش از اذان منع نمی شود و اگر کسی احرام حج پیش از اذان کرد عمره کند زیرا که خدا بداند که در صورت  
 فوت حج عمره لازم می آید مسئله وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که کمی تمتع کند باب مواقیت کاهلا  
 در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام مآلک عن نافع عن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر  
 صل الله علیه وسلم قال یحل اهل المدينة من ذی الحلیفة و اهل الشام من الحلیفة و یحل اهل نجد من  
 قرن قال عبد الله بن عمر یلحقه ان رسول الله صل الله علیه وسلم قال و یحل اهل البین من یحل  
 رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفة و حرم بندند اهل الشام از حلیفة

ما حرام کنند اهل بخارا از قرن گفت عبد الله بن عمر و خبر رسید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احرام کنند اهل من از علم  
ما لك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال امر رسول الله صلى الله عليه وآله اهل المدينة ان يهلوا من البيت  
واهل الشام من الحجة واهل بخارا من قرن قال عبد الله بن عمر اما هو ولا مثله الا في حقه من رسول الله صلى الله  
وسلم و اُخبر ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال يهل اهل اليمن من يلمهم حكم فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اهل  
که احرام کنند از ذی الحجة و اهل شام که احرام کنند از حجة و اهل بخارا که احرام کنند از قرن گفت عبد الله بن عمر اما این  
پس شنیدم آنها را از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و خبر داده شد مرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که احرام کنند اهل من از علم  
عن نافع بن عبد الله بن عمر اهل من الفهر عبد الله بن عمر احرام که از فرج و فرج موضع است متصل دریا با من که در وقت  
محمد بن الحسن گفته است که اهل مدینه را در میقات پیش می آید ذی الحجة و حجة و اهل مدینه را رخصت است که احرام آنجا کنند  
فیقر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد که این عمر برای حاجتی بفرج رفته باشد و از آنجا عزم حج یا عمره بخاطر من رسید  
و هم از آنجا احرام کردند برای آنکه و راهی او حجة است و همین است ظاهر زیرا که فرج در وسط راه نیست پس آنجا رفتن از راه  
حاجتی خواهد بود و الله اعلم ما لك عن الثقة سعد بن عبد الله بن عمر اهل من ایلایه عبد الله بن عمر احرام که از ایلایا یعنی  
شهر بیت المقدس بغوی گفته است که توفیق با نیت است که حاج و معتمر را بغير احرام ازین مواضع نباید گذشت نه آنکه بیشتر  
از آن احرام کنند و همین است مذکور به جهت فیر گوید الا آنکه احرام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از میقات بوده است پس آن  
فضل باشد ما لك انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وآله اهل من الجحفة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم احرام که از  
جحران برای عمره و آن نزدیک بقرن است و محاذی ما و ما لك باسناده عن عائشة قالت فلما قضيت الحجة أرسلني  
رسول الله صلى الله عليه وآله مع عبد الرحمن بن ابی بکر الى التنعيم فاعطيت حضرت عائشة فرمود پس وقتیکه بجای وزیم  
ج را رخصتاد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه عبد الرحمن بن ابی بکر بسوی تنعيم پس مجاء آورد و عمره را بمن از تنعيم  
احرام عمره بستم قال ما لك و انما يهل اهل مكة بالحج اذا كانوا بها و من كان مقيم بمكة من خيرا اهلها من جوف مكة  
لا يخرج من الحرم و مثل ما لك عن رجل من اهل مكة هل يهل من جوف مكة ليعرج فقال بل يخرج الى الحل فخرج منها  
قال ما لك لما اعزمت من التنعيم فانه من شاء ان يخرج من الحرم ثم يحرم فان ذلك محض من عند ان شاء الله و  
الفضل ان يهل من الليقات الذي وقت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو ابعد من التنعيم قلت ما لك  
جزاين فیت که احرام کنند اهل مكة براسه حج و وقتیکه هستند در آن و کسیکه باشد  
نقیم که از حصار ساکنان که احرام کنند از حصار من مكة نه برآید از حصار

٢٥٤  
 وقيل لأهل العلم  
 فائدة الثانية التي  
 عن تأخير الجاز ومقتضى  
 قدم عليه الجاز ومقتضى  
 المكي للبحر جوازها والحق  
 الحق في العالم الكبرية  
 والتسليم أفضل وفي  
 المنهاج أفضل بقاها  
 الحق الحق  
 التسليم في العالم الكبرية  
 ٢٥٤  
 ومضى هذا إلى أن  
 من الفرق عند الحنفية  
 أن لأهل المدينة  
 ميقانين في الخليفة  
 والخليفة ولا يتم عليهم  
 إذا خروا لأهل العلم  
 نطقاً الثاني في تركه  
 محذوراً لولا ما يحتمل  
 أيضاً أن هذا أنه  
 يدخل مكة فلا يصل  
 إلى الحرم ومعه عند  
 الشافعية أنه يجب  
 أن يمشوا

الحق

و سوال کرده شد مالک حکم شخصی از اهل مکه یا احرام کند از اندرون که برای عمره پس گفت مالک بلکه برآید بسوی حل سحر اهل مکه از مکه  
گفت مالک که عمره از تنعیم پس حال نیست کسی که خواهد که برآید از حرم بعد از آن حرام کند پس هر آینه آن کفایت کننده است از وی  
اشاره شده و لیکن بهتر است که احرام کند از میقاتیکه معین فرموده است بخضرت صلعم و آن دور تر است از تنعیم شمر حکم  
رضی الله عنه که در حدیث شریف آمده است عن ابن عباس قال قلت رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المدينة ذاهل حلیفه و لا  
اشام الحلیفه و لاهل نجد قرنا و لاهل الیمین فلیکم قال بن لهن و لمن اتی علیهن من غیرهن من من اراد الحج و العمره فمن کان ذلک  
ذلک فمن حیث انا حتی اهل مکة من مکة ازینجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه بکعبه باشد خواه متوطن بکعبه  
خواه افغانی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکة است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است  
و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب جمعه است و میقات متوجه از تهامة فلیکم است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داؤد  
و سنائی روایت کرده اند عن عائشة ان اهلنی صلعم وقت لاهل العراق ذات عرق و کسیکه باین میقات و مکة ساکن باشد میقات  
او مکن است و از حدیث مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج بمکانی که در میان مکة و میقات باشد درآمد  
و از آنجا دور نیست حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون من کان دون ذلک من حیث انا و دخل است  
مانند افغانی مقیم بکعبه در احرام از نفس مکة و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات  
احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریف آمده است که بخضرت صلعم حضرت عائشة را بعد قضای حج  
بتنعیم فرستادند و نشان دادند که از و رای آنکه احرام کند و تنعیم اقرب اطراف حل است بکعبه و در آن حال وقت تنگ است و بخضرت  
صلی الله علیه و سلم غایم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد بخضرت صلعم در جهان وقتی تکلیف خروج بکعبه  
حل نمیداد مسئله فائده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از مواقیت احرام کند  
جائز باشد لیکن بخضرت صلعم و خلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات افضل باشد و افضل است  
که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بکعبه و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از ایستادن  
بر آن و اگر وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر است که دم لازم میشود و بقول ابن عباس من لم یسکن شیا  
او ترک غیره در ماسکله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات میباید که احرام بندد و اگر محاذات  
کرد و بر میقات اعتیاد است که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب بکعبه لازم نیست بکعبه عمل بخصت شریف  
است **باب** حلی رسول الله صلى الله عليه وسلم و صحبه ذی الحلیفه و کعبین فلما استوت به و لاحتله اهل گذار بخضرت  
صلی الله علیه و سلم در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت پس قنیکه است شد بخضرت صلعم شمر بخضرت لبیک گفت مالک

عن هشام بن عمرو عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي في مسجد الحليفة ركعتين فاذا استوت به جللة  
 اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگزارد در مسجد دو الحليفة در ركعة پس قتيبة راست ميشد باحضرت صلى الله عليه وسلم شتر او  
 ميگفت **مالك** عن موسى بن عقبة عن سلم بن عبد الله انه سمع اباہ يقول ميدها كوهذا التي تكذبون على رسول  
 صلى الله وسلم فيها ما اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم الا من عند المسجد يعني مسجد ذي الحليفة سالم بن عبد الله شنيدي  
 از پدر خود عبد الله بن عمر كه ميگفت اين بيدار شاست كه بربست ميكنند برحضرت صلعم در ان احرام نكرده حضرت صلى الله عليه وسلم  
 مگر از نزد يك مسجد يعني مسجد ذي الحليفة **مالك** عن سعيد بن ابى سعيد المقبري عن عبيد بن الجراح عن ابن عمر قال  
 واما الالهلال فاني لم ارد رسول الله صلى الله عليه وسلم يهل حتى تنبعث به داحلة فحضرت عبد الله بن عمر ميگفت كه اين  
 نذيرم حضرت صلعم كه لبك گفته باشد تا آنكه بر ميخاست باحضرت صلعم شتر او **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر  
 يصلي في مسجد ذي الحليفة فخرج فيركب فاذا استوت به داحلة احمر عبد الله بن عمر نماز ميگزارد در مسجد ذي الحليفة  
 بعد از ان بر مي آمد و مسجد پس او شيد پس قتيبة راست ميشتاد او شتر او احرام ميكرد يعني لبك ميگفت **مالك** انه  
 بلغه ان عبد الملك بن مروان اهل من عند مسجد ذي الحليفة حين استوت به داحلة وان اباان بن عثمان اشك  
 عليه بذلك جرسيد بالاك عبد الملك بن مروان لبك گفت از نزد يك مسجد ذي الحليفة وقتي كه راست شد او شتر خود  
 نرسيد بالاك كه اباان بن عثمان مشورة داد او را بر نخل مترجم گويد رضى الله عنه مختلف شدند احوال و احوال اهل اهل  
 و صح احوال قول ابن عمر است كه كور شد و ترجمي روايت كرده است عن ابن عباس انه صلى الله عليه وسلم اهل الحجر حين  
 من ركعتيه **باب** صفة التلبية و صفت لبك گفتن **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عثمان تلبية رسول الله صلى  
 عليه وسلم لبك اللهم لبك لبك لا شريك لك لبك ان الحمد والتسعة لك والملائكة لا شريك لك قال كان  
 عبد الله بن عمر يزيد فيها لبك لبك وسعديك والخير بيدك لبك والزعماء اليك والعمل  
 تلبية رسول الله صلى الله عليه وسلم است لبك الخ ترجمه لبك لبك انيت كه توجه من اولاد ثانيا بسوي است يا محبت من اولاد  
 و ثانيا براي است يا اجايه من اولاد و ثانيا براي است يا اخلاص من اولاد و ثانيا براي است هر آينه تا بش و نعمت  
 است و ادا شاي تر است نيست همچو شريك او عبد الله بن عمر زياده ميكرد و تلبية اين كه است لبك لبك لبك  
 و سعديك الخ يعني خدمت ميكنم تر او اولاد و ثانيا و خير بد و دست است و توقع بسوي است و عمل براي است مترجم گويد  
 رضى الله عنه لا بد است از نيست شك سجده ثانيا اعمال بالغبنيات و تعيين اعدا لكين لازم نيست زير كه در حديث  
 بخنن آمده است كه باحضرت صلى الله عليه وسلم تغيير دادند نيت را پس بر نيت اعدا لكين آن كه لازم مني شود پس

٢٥٩

فصل في  
 في معنى ابن عباس  
 انه صلى الله عليه وسلم  
 اهل بالحجر حين  
 ركعتيه قال النبي صلى  
 على هذا عند اهل العلم  
 يستحبون احراما في  
 الصلوة ثم يرفعون  
 يذهب الى التلبية  
 من مكانا و اخرج من  
 الصلوة و منهم من قال  
 في ركعتين و استوت  
 في احرامه و التباح  
 لا فضل في اهل ان  
 استوت به من احلته  
 او توجه لطلوعه  
 ما شيا و اقول  
 محرم عقيب الصلوة  
 في الطلوع و التلبية  
 يعني في ذروة الصلوة  
 او بعد ما استوت  
 به من احلته و التلبية  
 في ذروة الصلوة افضل  
 قلنت  
 و منهم من قال  
 في ركعتين و استوت  
 في احرامه و التباح  
 لا فضل في اهل ان  
 استوت به من احلته  
 او توجه لطلوعه  
 ما شيا و اقول  
 محرم عقيب الصلوة  
 في الطلوع و التلبية  
 يعني في ذروة الصلوة  
 او بعد ما استوت  
 به من احلته و التلبية  
 في ذروة الصلوة افضل  
 قلنت

فصل في  
 في معنى ابن عباس  
 انه صلى الله عليه وسلم  
 اهل بالحجر حين  
 ركعتيه قال النبي صلى  
 على هذا عند اهل العلم  
 يستحبون احراما في  
 الصلوة ثم يرفعون  
 يذهب الى التلبية  
 من مكانا و اخرج من  
 الصلوة و منهم من قال  
 في ركعتين و استوت  
 في احرامه و التباح  
 لا فضل في اهل ان  
 استوت به من احلته  
 او توجه لطلوعه  
 ما شيا و اقول  
 محرم عقيب الصلوة  
 في الطلوع و التلبية  
 يعني في ذروة الصلوة  
 او بعد ما استوت  
 به من احلته و التلبية  
 في ذروة الصلوة افضل  
 قلنت









اکثرین اهل بیت کما گفت مالک شریعت است که باشد نزدیک پنج خرابن جمیع گوید رضی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه  
 میتوان بود یکی آنکه از حدیث اعرابی عموم بنی معلوم کرده باشند و بران عمل نموده و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد  
 لازم آمد اخذ بان زیر که همین است و اول مبهم دوی در وجه الوداع بود و اول و چنین دیگر آنکه قصد ایشان زیاده و تنگی  
 باشد نشود که مردمان اقتدا باین جمیع کنند پس واقع شوند در منهی عنه چنانکه خود تصریح کرد در باب ثیاب صغیر و یا تا ستمها  
 بوجهی که جامه برسد و الله علم مسئله شافعی اختیار کرد استحباب تطیب بدن و ثوب نزدیک احرام بهین حدیث جرب  
 داده اند از حدیث اعرابی تا آنکه امر فرمودون بخضرت صلعم او را غسل صفره از جهت حرمت تقصیر و عفران و خلوق است  
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام باجمعه در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این اختلاف  
 بان است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال کند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود **باب المناکلت** احرام  
 عمره مفرقه و حج و قرآن و عتقه عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمره تنها حج تنها و جمع کردن در میان حج  
 و عمره و تنسیع یعنی افاقی عمره کند در شهر حج و حلال شود و در مکه بماند تا آنکه حج نیز گذارد و **مالک** عن ابی الاسود محمد

بن عبد الرحمن بن نوفل دکان یثیما فی حجر عرو و ابن الزبیر عن عرو و ابن الزبیر عن عائشه زوجة النبی صلی الله علیه و سلم

انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فقام من اهل بجرة و من امن اهل بجرة و من امن

اهل بالجه و اهل بالجه و اهل بالجه فاما من اهل بجرة فخل و اما من اهل بجرة اجمع الحج و العمرة فلم یحلوا حتی

کان فی الفجر حضرت عائشه گفت برآمدیم با همراهِ آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس از ماکسی بود که احرام کرد بجه

و کسی را نبود که احرام کرد حج و عمره یعنی قرآن کرد و از ماکسی بود که احرام کرد و حج و احرام کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج

پس ماکسی که احرام عمره کرد پس حلال شد یعنی وقتیکه فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرد و حج تنها یا حج

حج و عمره را پس حلال نشد تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار ان سبیل

الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرج الی الحج فمن اصحابه من اهل بجه و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل

فاما من اهل بجه اجمع الحج و العمرة فلم یحل و اما من کان اهل بجرة فخل رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد سال

حجة الوداع بسوی حج پس از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرد و حج و از یاران آنحضرت صلعم کسی بود که

جمع کرد حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس ماکسی که احرام حج کرد و میان حج و عمره پس

حلال نشد و ماکسی که احرام عمره کرده بود از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم

و سلم احقر ثلثا هام الحديبية و عام القضية و عام الحجة انه خبر سید بالک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را

عليه اهل العلم  
 روى عن اهل العلم  
 النجيم وهو ان  
 العلف من الخط  
 الدقيق من الخط  
 تسقاء الابل والتم  
 بالفتح الفتي من  
 بئر القلعة من  
 الناس ولا يترك  
 الخط بفتحين ما  
 يتم على ما  
 من الخط وهو  
 العلف العلف  
 ورواه  
 عليه اهل العلم

سال حديد سال مضيه سال جبرانه سالك عن جعفر بن محمد عن ابيه ان المقداد بن الاسود دخل على علي بن ابي طالب  
 بالسقياء وهو يخرج بكرات له دقيقا وخبطا فقال له هذا عثمان بن عفان ينهي ان يقر بين الحج والعمرة فخرج علي  
 وعلى يديه اثر الدقيق والخبط فانه في الدقيق والخبط على ذراعيه حتى دخل على عثمان بن عفان فقال انت تنهي عن ان  
 يقر بين الحج والعمرة فقال عثمان ذلك راى في فخره على من مضى وهو يقول لبك اللهم لبك بحجة وعمر معا فقد  
 بن الاسود دخل شد بر علي بن ابي طالب على كراة راسيا كونه واوعف سيدا وشران جوان را از ان خود بار و برگ  
 درختان پس گفت او را اينست عثمان بن عفان منع ميكند از جمع كردن ميان حج وعمره پس برآمد حضرت علي برود  
 وي اثر ارد و برگ درختان بود گفت راوي پس فراموش نميكنم اثر برگ درختان و ارد را برود دست او تا آنكه دخل شد  
 بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع ميكني از آنكه جمع كرده شود ميان حج وعمره پس گفت حضرت عثمان اينست  
 پس برآمد حضرت علي در ششم آمده و او ميگفت لبك اللهم لبك بحجة وعمره معا سالك عن ابن شهاب عن محمد بن  
 عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انه قد حدثه انه سمع سعد بن ابى وقاص والصفاح بن قيس عام حج  
 معاوية بن ابى سفيان وهما يذكران التمتع بالعمرة الى الحج فقال الصفاح بن قيس لا يصنع ذلك الا من حمل امر الله  
 قال سعد بن قيس ما قلت يا بن اخي فقال الصفاح فان عمر بن الخطاب قد نهى عن ذلك قال سعد قد صنعها رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم وصنعها معه محمد بن عبد الله شنيذ سعد بن ابى وقاص و صفاح بن قيس سال اليك حج كرد معاوية بن  
 ابى سفيان وايشان ذكر ميكنند تمتع را بعمره تا آمدن حج پس گفت صفاح بن قيس نميكنند اين را مگر كسي كه بداند  
 حكم خدا تعالى را پس گفت سعد بد چيزيست كه گفتي اى پسر برادر من پس گفت صفاح بن قيس هر آينه عمر بن  
 الخطاب منع مي كند و از اين كار گفت سعد هر آينه كرد اين را رسول الله صلى الله عليه وسلم و كرديم با آنرا همراه او باب  
 الفصل بينهما و ز بيان فصل در ميان حج وعمره سالك عن نافع عن عبدالله بن عبدالله ان سمعا  
 بن الخطاب قال افصلوا ما بين حجكم وعمرتكم فان ذلك اتم للحج احدكم والتمرة لعمرة ان يصنعها  
 في غير شهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل كنيد ميان حج خود وعمره خود پس هر آينه اين تمام كننده تر است حج كني  
 از شما و تمام كننده تر است عمره را و امر ادين بود كه عمره در غير شهر حج بجا آورد يعني تمتع نمكند و شهر حج سالك عن  
 علقمة بن ابى علقمة عن امه ان عائشة كانت تقم بعد الحج من مكة في ذي الحجة ثم تكثرت ذلك فخرجت  
 فخرج قبل هلال المحرم حتى تافى الحجة فقدم بها حتى توها للال فاذا رات الهلال اهلت بمحرم فخصصها  
 حضرت عائشة عمره ميكرد بعد حج از كه در ذى الحجة بعد از ان ترك كرد و اثر ايس بر مي آمد پيش از هلال محرم تا آنكه

می آید بجهت بس حکومت می نمود و آنجا تا آنکه بر بنیدن مال ابن قتیله دید مال احرام میکرد و بعد باب احرام می آورد افضل و افضل  
 و القرآن ایاز و افضل است یا متع یا قرآن ممالک عن صدقة بن يسار المكي ان رجلا من اهل اليمن جاء الى عبدالله بن  
 عمر قد صغره راسه فقال يا ابا عبد الرحمن اني قدمت بعمرة مفردة فقال له عبدالله بن عمر لو كنت معك و سئلته ان  
 ان تقرب فقال ليما في ذلك كان ذلك فقال عبدالله بن عمر قدما تطائروا من راسك واهد فقالت امرأة من اهل  
 ماهدية يا ابا عبد الرحمن قال هدية فقالت ماهدية فقال عبدالله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الي  
 ان اصوم مردى از اهل بين آمد پیش عبدالله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سرخورد را پس گفت ابا عبد الرحمن هرگز  
 آمده ام برای عمره تنها پس گفت عبدالله بن عمر او را که اگر من می بودم با تو سهواً میگردی مرا میفرمودم ترا بقرآن پس  
 آن بینی هرگز نمیستحق شد قرآن پس گفت عبدالله بن عمر بگیر آنچه برایشان شده است از موسی سر تو و دهی ذبح کن پس  
 گفت زنی از اهل عراق حبیبی هست یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کن دهی خود را پس گفت آن زن حبیبی هست یا  
 گفت عبدالله بن عمر اگر نیابم مگر آنکه ذبح کنم یک بز می آید بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزی دارم ممالک عن صدقة  
 بن يسار عن عبدالله بن عمر انه قال والله لكان اعظم قبل الحج و احدا احب الي من ان اعتمر بعد الحج و في الحج عبدالله بن  
 گفت قسم بخدا اینک عمره کنم پیش از حج و دهی ذبح کنم یعنی منو کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج در دهی حج  
 شرم گوید بهین است نه بخت خفیه که قرآن مطلقا افضل است و متع افضل است از افراد و نزدیکش افضل است از  
 افراد است و بعد از آن متع و ثا این اختلاف اختلاف ایشانست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ثا فی  
 ترجیح داده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفرد حج بود و الله علم باب شرم طام القمعه در بیان  
 شرم طام متع قال الله تعالى فاذا امنتم فمن ثمة بالعمرة الى الحج فاستسبر من الهدي فمن لم يجد  
 ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا جئتم تلك حشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضرون للمسجد الحرام والتقوا الله  
 واعلم ان الله شديد العقاب پس وقتیکه این شد یعنی احصار بعد و نباشد پس یک بهر روز شایسته بخیرات  
 احرام از ران و طیب لباس سبب فراغ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجبست بروی آنجا آسان باشد  
 از قربانی پس هر که نیابد قربانی را پس واجبست بروی روزی که فتنست روز در وقت حج و روزی  
 که فتنست روز و وقتیکه رجوع کنید بوطن خود این یک بهر کامله است این حکم کسی است که نباشد آن  
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حال آن و تبرسید از خداوند و بدانید که خدا سختست عقوبت او  
 ممالک عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمر انه كان يقول من اعتمر في اشهر الحج

لما قلنا

وعليه ابو خفية و

في الوفاية القات

افضل مطلقا و المتع

افضل من الافراد

قال الشافعي فضلهما

الافراد و بعد القمعه

وفي قول التميمي افضل

و من شاذ ذلك لا خلاف

في نسك النبي صلى الله

عليه و سلم و ترجح الشافعي

٢٤٥

في ظاهر قوله انه كان

مفردا

فی سؤال اودی القعدة اودی الحجة قبل الحج ثم اقام بمكة حتى ياتي له الحج فهو متمم ان حج وعليه ما استيسر من الهدى فان لم يجد  
فصيا لثنتا يام في الحج وسبعة اذا جهر اصد بن عمر مكيفت بر كمره كند ويا بهاج در شوال نذی تعذ نذی جمعی پیش از حج  
بعد از ان اقامت کرد وركه تا آنكه دریافت اوج پس او متمم است اگر چه كند و بروی واجب است بخاستان باشد وركه  
پس اگر نیا بد قربانی را پس اجبت بروی روزه و داشتن سه روز و حج و روزه گرفتن هفت روز و قتيكه رجوع كند حال  
عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يقول من اعتمر في شوال اودي القعدة اودي الحجة ثم اقام بمكة حتى ياتي له  
الحج فهو متمم ان حج وعليه ما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيا لثنتا يام في الحج وسبعة اذا جهر اصد بن عمر  
كفت بر كمره كند در شوال يا روزه قعدة يا روزه الحج بعد از ان اقامت کرد وركه تا آنكه دریافت اوج پس او متمم است  
اگر چه كند وركه واجب است بخاستان باشد از قربانی پس هر كه نياقت قربانی را پس لازم است بروی روزه گرفتن سه روز و حج  
وروزه گرفتن هفت روز و قتيكه باز گردد بر وطن خود قال مالك الامور عندنا ان من قرن الحج والعمرة لم ياخذ من شعرة ستيها  
ولم يحلل من شئ حتى يخبر هديا ان كان معه رجل معنى يوم النحر كفت مالك امر كيه مسلم است نذيك يا انت كه بر كمره كند حج  
عمره را نكرد و نموی خود چيزی و حلال نشود و از چيزی تا آنكه بخردن قربانی را اگر باشد نذيك و حلال شود در منا روز نحر و حج  
گويد از چها معلوم شد كه شش آفاقی راست نمي را و جمع كردن میان حج و عمره در شهر حج بطل حل نيز در روی و فعل است اقامت  
بكنيز داخل است و حكم او قربانی است بزوي باز ياد و از ان يار روزه داشتن ده روز تبصيل مذکور و از صريح آية معلوم شد كه  
شرط صحت است كه وجوب بران متفرع ميگردد است كه از متوطنان مكه يا مومنيكه نذيك كه اندكتر از دو موله نباشد و از  
قول ابن مسيب معلوم شد كه شرط متع جمع كردن عمره و حج است در يك اوقات شدن عمره در شهر حج و عدم حدود ميقات بر  
احرام حج و شرط قران نيز است كه از متوطنان مكه نباشد و جمع در نيت میان حج و عمره و پیش از اداي افعال كمي پس از افعال  
حج بر عمره صحیح است قلعا و در افعال عمره بر حج و دو قول از شافعي آمده جديد منع است و نذيك متفرع بر حج می نماید  
حدود ميقات و حكم بر دو وجوب است و اگر دم مير نيايد واجب شود سه روز بعد بلبس احرام حج و هفت روز بعد از رجوع  
مقدمه منوعات احرام چند قسم است يكی شتر اسب بچر كيه و اربعه سائر گویند مانند فلفله و حمامه عصابة نه مانند وضع  
بر اسب چل تناسی یا توبه بوساده یا تناسل آبا بن یا خوا و از منع حمامه است و دیگر لبس محظوكه و اربا بر و فتن بدن آدمی  
دخته باشند مانند قميص سراويل و بر لبس مخف و در حكم اوست خروج بر و فتن بدن آدمی و معفو و بر كاندن نذيك چادر كند  
يك حلقه را بطا قه دیگر دخته باشند و این دو منوع در حق رجال است نه در حق زنان و زنان روی خود را نپوشند الا آنچه بپوشند  
از روی مانند پرد كه بچوبها از روی خود در بسته باشند و بگراستمال حسيب و نيكم ما خذ دست از منع و رس و عفران و نيكم

فليست  
 وعليها الشافعي الخ  
 على المتقدمين  
 لا يكون من حصر  
 ظاهراً وحاضراً  
 محليين من كراهة  
 الحرم  
 وإن يقع عرض في أشهر  
 الحرم من سنة  
 فلا الحلي ولا اعتبار  
 الشافعي في السنية  
 ٢٢٢  
 وفيه تضاد بين الشافعي  
 لوقايت شرط من كبر  
 أدنى وأصل من لا يخلو  
 اختلافهم في موضع  
 فذلك لا يخلو أن يرد  
 إلى المتقدمين  
 الرشد في العالمين  
 المقصود من أن لا  
 في أشهر الحرم  
 طولها في أشهر الحرم  
 يجوز بالحج من مكة  
 ذلك قبل أن يغادره  
 بينهم المأما  
 من شرط المتقدمين  
 هو الحرم الع

است مسک کا فور و مار الور و ادا ان مقتنه و درین غیر مقتت نیز ممنوع است بحديث المخرج اشعث اخبر و قول عمر ما شان اننا  
 يا تون شعا و انتم مهنون و غسل بدن و سر اگر چه بخیلی و سدر باشد ممنوع نیست چنانکه خواهد آمد دیگر حلق راس بآیه و لا تخلقوا  
 رؤسکم حتی يبلغ الهدی محله و با سیاح و نداد حلق و موجب اول آنچه بروی نام حلق توان اطلاق نمود در حکم است قطع ظفر  
 و نقب شعر و دیگر شجاع و دواهی آن بجهت قول خدا است که فمن فوض فیهن الحج فلا دفن ولا فسق لیکن بجلاء عمدان فاشع  
 و لازم میشود بدین مضمون در کسی که شرع کرده است و تصدیا چنانکه خواهد آمد و بر بفاخذ و قبله و لم یس فیہ واجب میشود و دم و  
 فاسد بشکری و دیگر اضطیاء و صید بری بقوله تعالی و حرره علیکم صید البوما و متم حرم را آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد  
 و دیگر نکاح و الناحی تفصیل این منوعات در ابواب آینده مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و فقیه یروى ان  
 کند بری چه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت لرسول الله صلى الله عليه  
 ما شان الناس حلوا لم یحل انت من عمرات فقال انی لبدت راسی و قللت هدی فی فلاحی حتى اخرت حضرت حفصة فغضت  
 صلی الله علیه و سلم چه حال است مردان که حلال شدند و حلال نشدی تو از عمره خود پس فرمود و انحضرت صلعم بر آنینه یعنی  
 جمع کردم موی سر خود را و قلاده بستم قربانی خود را پس حلال شوم تا آنکه بخر کنم **باب** کیف یطوف للمتنمة والقارن  
 چگونه طواف کند متنمة و قارن **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة وظائف الذين اهلوا بالعمرة **باب**  
 و بین الصفا والمروة فحل طوافا فانما بعد ان رجعا من منى الحج و اما الذين كانوا اهلوا بالحج و جعلوا الحج و جعلوا الحج و جعلوا الحج  
 فانما طافوا طوافا واحدا مختصرا حضرت عائشة گفت پس طواف کردند تا آنکه احرام عمره بپوشیدند و بجا نهدند کعبه میان صفا و مروه و بعد  
 از آن طواف کردند یکبار و بعد از آن که رجوع کردند از منی برای حج خود و اما تا آنکه احرام کردند بجز یا جمع کردند و عمره را پس ازین  
 که طواف کردند یکبار **باب** المتنمة یقیم الترویة بیان حال متنمة که عمره کند در روز ترویة **مالک** عن نافع عن عبد  
 بن ابی بکر ان مولاة لعمره بنت عبد الرحمن یقال لها رقیة اخبرت انها خرجت مع عمره بنت عبد الرحمن الى مكة قالت قد  
 جمعت کل يوم الترویة و انما معها نطافت بالبيت بین الصفا والمروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت اعلت متنمة فقلت  
 لا قالت فالتفت لی فالتفتة حتى جئت به فاحذت من قرون داسها فلما كان یوم النحر خرجت شاة رقیة مولاة عمره  
 بنت عبد الرحمن خبر داد که هر آینه دی همراه عمره برآمد بسوی کعبه پس داخل شد عمره و در مکه و ترویة و من همراه او بودم طواف کرد  
 خانه کعبه و میان صفا و مروه بعد از آن داخل شد در صفا مسجد پس گفت ای ابات متراض پس گفتم فی گفت جبت و جگر و  
 بیار از برای من پس جستم تا آنکه آدم از من برگشت از قریهها و سر خود یعنی موی را پس و فقیه شد و در بخود حج کرد بری **باب**  
 ما استیس من الهک و بیان آنچه میسر شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه عن ابن عباس ان ابی طالب کان یقول

قلین  
 علیه ابو خفیه ان من  
 تمتع بسوا الحجی فانه  
 یاتی با حال العمرة و یحکم  
 منها حتی یخرج من الحرم  
 و قال الشافعی ان كان  
 ساق الهدی یباح له  
 ففعلت لا تلاحم عبد  
 الفرج من عمل المتنمة  
 بمزلة من الترویة و ما  
 فعله الذي على الله عليه  
 و سلم استسما و سنة  
 ٢٤٤  
 علیه الشافعی ان كان  
 یقبله طواف واحد  
 و قال ابو حنیفة یطوف  
 طوافین احدهما قبل  
 الوقوف عن الصفا  
 والآخر بعد عن  
 الحج  
 ٢٤٥  
 هو جازع عند أهل  
 العلم



ما استيسر من الهدى شاة حضرت علي بن ابي طالب ان كان بك برزت مالك ان يلقه ان عبدالله  
 بن عباس كان يقول ما استيسر من الهدى شاة خبر سيد باهك بر ائمة عبد الله بن عباس سبغت انجاسان باشد از  
 يك برزت مالك عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول ما استيسر من الهدى شاة او بقره عبد الله بن عمر سبغت  
 انجاسان باشد از قراني بك برزت يابك او باب اختلاف في احوام رسول الله صلى الله عليه كان حفص بن الجراح  
 متوتعا اوقانا اختلاف نمودند و احوام حضرت صلى الله عليه سلم كآياتها حج گزارده بودند يا متتبع بودند حج بعد فراغ  
 از عمره يا صحيح فرموده بودند در حج و عمره و اقوى اقوال انت كه حضرت صلى الله عليه سلم تنها حج گزارده بودند مالك  
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه افرد الحج از حضرت  
 عائشة مرويت كه ان حضرت صلى الله عليه سلم تنها حج گزاره و راجع مالك عن ابى الاسود محمد بن عبد الرحمن قال كان  
 يتبعني في حجر عروة بن الزبير عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه افرد الحج از حضرت  
 عائشة روايت كردند ان حضرت صلى الله عليه سلم تنها حج گزاره و راجع مالك باسناده ان سعد بن ابى وقاص قال قد  
 رسول الله صلى الله عليه وصنعنا هاما معه يعني التمتع بالعمرة الى الحج فخصني سعد بن ابى وقاص گفت تخميت كرد از ان حضرت  
 صلى الله عليه سلم و كرويم با آنرا همراه او يعني تمتع را و حديث حفصة ام المؤمنين انها قالت لرسول الله صلى الله  
 وسلم و ماشان الناس حلوا و لم يحل انت من عمرتك فقال اني لبدت راسي فقلت هديني فلا احل حتى انحلت  
 اين حديث عفره گيشت باب امر النبي صلى الله عليه سلم لم يكن معه هدي من حتى ان يحلها و اعمره فزوت  
 ان حضرت صلى الله عليه سلم كسي كه با او قراني نبود از صحاب او انكه گردانند از عمره مالك عن يحيى بن سعيد قال  
 اخبرني عروة بنت عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه  
 لخمسين ليال بقين من ذي القعدة و لا نرى كالا ان الحج فلما دونونا من مكة احر رسول الله صلى الله عليه سلم  
 مع هذا اطاف بالبيت و سمع بين الصفا و المروة ان رجل قال عائشة فدخل علينا يوم النحر يلطم  
 فقلت ما هذا فقال لي رسول الله صلى الله عليه سلم ان اذ واجهه قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم  
 ابن محمد فقال انتك والله بالحديث على وجه يحيى بن سعيد گفت خبر او در عمره بنت عبد الرحمن بر ائمة و سبغت  
 ان حضرت عائشة كه سبغت بر ائمة همراة حضرت صدمعني از يزيد و فتية كآياتها حج گزارده بودند يا متتبع بودند حج بعد فراغ  
 كذا كذا ان حجست بس و فتية نزدك رسيديم بكذا فرمود و حضرت صلى الله عليه سلم كآياتها حج گزارده بودند يا متتبع بودند حج بعد فراغ  
 كذا كذا ان حجست بس و فتية نزدك رسيديم بكذا فرمود و حضرت صلى الله عليه سلم كآياتها حج گزارده بودند يا متتبع بودند حج بعد فراغ

[illegible]







قلہ

عالمکینی  
الفرقان

سیدنی

من الميقاتين

وَقَبِيلُ

سید محمد علی

محکم دلائل سے مزین و اضافی

والله اعلم

تمت

...

三

الحمد لله

و

الى اصحابه فقال يا صهرها لا واحد اشد منكم الا قد اجبت بالحج مع العمرة امام مالك شيخنا بعض اهل العلم انك لم تقف عند سبيل الاحرام  
 بعمره بعد از آن ظاهر شد او را که احرام کند برای حج همراه عمر و پس این جایز است او را تا وقتیکه طواف نکند و بجا نگیرد کعبه میان صفاء  
 و بر تئیه کرد این کار را بعد از عمر بن عمرو وقتیکه گفت اگر باز داشته خواهی شد مرا از خانه کعبه خواهیم کرد و چنانکه کردیم همراه حضرت صلعم  
 پس ابن عمر التفات کرد بوسی یا ابن خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شما را بدانند من لازم کردم بر خود  
 حج را با عمره حال مالک و قد اهل اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله حجة الوداع بالعمرة ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
 من كان مع هذا فليصل بالحج مع العمرة فلا يحل حتى يحل منها جميعا گفت مالک براینیه احرام کردند و باصحاب حضرت صلعم  
 سال حجة الوداع بعمره بعد از آن فرمود حضرت صلعم سبکه باشد همراه او بدی پس باید که احرام کند بحج با عمره باز حلال نشود تا آنکه  
 حلال شود از هر دو و همین آن **باب** لا یلبس المحرم قمیصا ولا عمامة ولا سراويل ولا خفافا ولا نساء ولا حصی غبار عفران  
 او و دس و كذلك لا يجوز له استعمال كل طيب ينوشد احرام کند و کرترا و نه دستمال و نه پانجمه و نه موز و نه برنس و نه آن  
 است برشش متصل با و باشد و نه جامه که رنگ کرده باشد بزعفران و یا اسپرک همچنین جایز نیست او را استعمال هر چه  
**مالك** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه و آله ما یلبس المحرم من الثياب فقال رسول الله  
 صلى الله عليه و آله لا تلبسوا القميص لا العمامة ولا السراويلات ولا البدائن ولا الخفاف الا احدا لا یجد فلیلبس  
 خفین و لیقطعها اسفل من الکعبین و لا تلبسوا من الثياب شيئا من الزعفران ولا الودس مروي سوال کرد حضرت  
 صلى الله عليه و آله سلم آنچه پوشد محرم از جامها پس فرمود حضرت صلعم می پوشید که تهار و نه دستمال و نه پانجمه و نه برنس و نه  
 الا شصیکه نیافت و دو پا پوشش اسپرک می پوشد و موز و را قطع کند آنها را پانین تراش تا انگ می پوشید از جامها چیز که  
 باشد بوی عفران و اسپرک **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عثمان قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
 ان یلبس المحرم ثوبا یصبو غبار عفران او و دس و قال من لم یجد فلیلبس خفین و لیقطعها اسفل من الکعبین  
 بن عمر گفت که منع فرمود حضرت صلعم از آنکه پوشد محرم جامه رنگین کرده شده بزعفران یا اسپرک و فرمود هر که نیا بد و پا پوش  
 پس باید که پوشد و موز و را قطع کند آنها را پانین تراش تا انگ ترجم گوید بر زمین است اتفاق جمهور علماء که جایز نیست  
 پوشیدن سر بخیزیکه آنرا ستر گویند مثل عمامه و قلنسوه و جایز نیست پوشیدن جامه که دوخته باشند بر بدن انسان  
 کرت و الا و از موز و جامه نیز نیست استعمال خوشبو در جامه بدن محرم و شافعی مخصوص داشته است چیزی که از خوشبویش از  
 احرام در جامه بدن مایده باشد باقی ماند بعد احرام بعد از حضرت عائشه که گذشت اگر در کرد و بجامه خوشبو مایده بود  
 از بدن خود آن طیب باز احادیث آن جایز نیست و گفتند اگر که چیزی را از این چیز با بعد از بغیر از اسپرک بوی لازم نیست

البياض  
 العرق فقلنا  
 فيما ضحك وقال النعمان  
 احرم عيني في اثم الحرام  
 فخرج قتل الطراف كان  
 قاتلا ولا يجوز تكسبه  
 في الجريد قال الحلي  
 جزء القدر  
 على قلت  
 وطبع اهل العلم ان  
 لا يجوز العزم بغير  
 بما بعد سائر من كان  
 وقلنا سوف لا ينجي  
 على من الانسان كالتجسس  
 والاساءة بل والتفكير  
 في جز استعمل الطبيب  
 ٢٦  
 ورواية وبه  
 على الشافعي فيمنع  
 لقوله اردنه استعمل  
 وفي هذا الحديث  
 وقد مرناه

قلته عليه الشافعي في شرح السنة والمصنف ليس بطبيب هو قول اكثر اهل العلم وقال العجينة هو طبيب يجب فيه الفريضة  
 قلته في شرح السنة وروي عن ابن عمر انهما سئلا النبي في لبس المنطقة المحرم فقال لا بأس بذلك  
 قلته في شرح السنة وروي عن ابن عمر انهما سئلا النبي في لبس المنطقة المحرم فقال لا بأس بذلك  
 قلته في شرح السنة وروي عن ابن عمر انهما سئلا النبي في لبس المنطقة المحرم فقال لا بأس بذلك

چنانچه می آید در باب صلت باب الثياب المصفرة بیان حکم جامه های رنگین کرده شده بعصفر و مالک عن هشام بن عمار عن ابيه عن اسماء بنت ابی بکر انها كانت تلبس المصفرات المشبعت و صحیح منہ لیس فیها زعفران است ابو بکر می پوشید جامه های مصفر نیک سرخ را و او محرم بود و نبود در آن جامه های زعفران مالک عن نافع انه سئل مولی عمر بن الخطاب یحدث عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب ای علی طلحة بن عبید الله ثوبا مصبوغا و هو محرم فقال ما هذا الثوب المصبوغ یا طلحة یا ایہ المؤمنین انما هو مدر فقال عمر انکم اھما الوھط اثمۃ لیتقد بکم الناس فلو ان رجلا جالسا لادای هذا الثوب لقال ان طلحة بن عبید الله قد کان یلبس الثياب المصبغة فی الاحرام فلا تلبسوا ایہا الرھط شیئا من هذا الثياب المصبغة سلم مولی عمر بن الخطاب یحدث باعبد الله بن عمر عن عمر بن الخطاب ید طلحة جامہ رنگین را و محرم بود پس گفت حضرت عمر حبیبیت این جامہ رنگین ای طلحہ گفت طلحہ ای امیر المؤمنین جز این نیست او ترابست پس فرمود حضرت عمر ترابست شما ای جماعه پیشوایانید که اقتدا میکنند بشما مردان پس اگر مردی جاہل بدیند این جامہ را گوید طلحہ می پوشد جامه های رنگین در احرام پس می پوشید ایها عمر خیری ازین جامه های رنگین مترجم گوید همین است مذہب شافعی یعنی گفته که مصفر خوشبو نیست و همین است قول اکثر علماء ابو حنیفہ گوید که مصفر خوشبو است و حبیبیت فدیہ دادن و روی و الله علم باب المنطقة المحرم بیان حکم کمر بند محرم مالک عن نافع ان عبید الله بن عمر کان یکره لبس المنطقة المحرم عبید الله بن عمر مکرر و میداشت پوشیدن کمر بند برای محرم مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول فی المنطقة یلبسها المحرم تحت ثیابه انه لا بأس بذلك اذا جعل فی طریق فیها حنظل یا سیم یعتقد بعضها الی بعض سعید بن المسیب در باب منطقه که می پوشد آنرا محرم زیر جامه خود که هیچ باک نیست در آن و وقتی که در دو طرف او دو اہلها که بر بند بعض را بعض را بعض قال مالک و هذا الخبیر ما سمعت الی فی ذلک گفت مالک این درست است اقوالی است نزدیک من که شنیدم آنرا در ثياب باب اختلافوا فی تغطية الوجه المحرم اختلاف کردند در پوشیدن روی محرم مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال اخبرنی القرافصة بن عبد الحنفی انه دای عثمان بن عفان بالھجر یغطف وجهه و هو محرم قرافصة ید حضرت عثمان را در عجب که می پوشید روی خود را و محرم بود مالک عن نافع ان عبید الله بن عمر کان یقول ما فوق الذقن من اللباس فلا یحرمه المحرم عبید الله بن عمر گفت آنچه بالاتر از رنخ است از جمله سرست پس باید که نبوشد آنرا محرم مترجم گوید شافعی تجویز کرده که مرد محرم روی خود پوشد و ابو حنیفہ میل کرده است به تجویز آن و الله علم باب لا ینتقب المودة المحمۃ ولا یلبس قفازین زن محرمہ نقاب نبوشد و نہ قفازین مالک عن نافع ان عبید الله بن عمر کان یقول لا ینتقب

المنة المحقة ولا تلبس القفازين محمد بن عبد الله بن عمر كلفت نقاب يوشد زن محرمه و زن قفازين يعني يوشد دست  
**باب** ان تعلمت لستر الوجه سدك نقابا على وجهها متجافا عن بشرة الوجه الرخايج ثوبون محمد بن موسى  
 روى اويزان كنه جانه اگر دور باشد از ظاهر روى مالك عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر  
 انها قالت كنا نحن ووجهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابي بكر الصديق فلما تنكر علينا فاطمة  
 منذر كلفت مامى پوشيد يرمى روى خود او را محرم بوديم و ما همراه اسماء بنت ابي بكر الصديق بوديم پس انكار كنيد  
 بر ما **باب** اذا مات المحرم هل يطيب وهل يحجر وجهه وقتيكه فوت شود محرم آيا خوشبو مالیده شود و او را  
 شود سر او را مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كفن ابنه و اقد بن عبد الله ومات بالحجة  
 وقال لولا ان احوه لطيفنا و نهم راسه و وجهه عبد الله بن عمر و كفن كرويه خود و اقد بن عبد الله  
 و او مرده بود و وجهه در حال احرام پس كلفت عبد الله اگر نه آن بودى كه ما محرميم خوشبو مالىديم او را و پوشيد  
 سر او را و روى او را متوجم كويد اين قول متروك است بحدیث متفق عليه كه بگذاريد او را تا بر خيزد و روز قیامت  
 لكبتك يان **باب** المحرم يغسل راسه و يغسل محرم بشوید سر خود را و غسل كند مالك عن زيد بن اسلم  
 نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسئومين محرمه اختلعا بالارواح  
 فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه وقال المسئومين محرمه لا يغسل المحرم راسه قال فارسلني عبد الله  
 بن عباس الى ابي ايوب الانصاري قال فوجدته يغسل بين القرنين وهو يستر بثوب فسلمت عليه فقال  
 من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس استأثك كيف كان رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم يغسل راسه وهو محرم قال فوضع ابو ايوب يده على الثوب فقطط حتى بالى راسه ثم قال لا شأن  
 يصيب عليه الماء اصاب نصيب على راسه ثم حرك راسه بيديه فاقبل بها وادبر ثم قال هكذا رايت رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم يفعل عبد الله بن عباس بن مسور بن محزمة خالف كردند و موضعيكه مسمي است بابو ايس كلفت عبد الله  
 بن عباس بشوید محرم سر خود را و كلفت مسور بن محزمة بشوید محرم سر خود را كلفت عبد الله بن حنين پس فرستاد  
 عبد الله بن عباس بسوسى ابو ايوب انصاري كلفت ايس يافتم او را كه غسل يكروز میان دو جوب كه نصب ميكنند  
 آنرا بر سر جبهه تا آن بنیاد نيزند بگردد او برده كرده ميشد بروى بجام پس سلام كردم بروى پس كلفت اين كستم من  
 عبد بن حنين فرستاد او را بر سر جبهه تا آن بنیاد نيزند بگردد او برده كرده ميشد بروى بجام پس سلام كردم بروى پس كلفت اين كستم من  
 عبد بن حنين كلفت ابو ايوب دست خود را بران خانه پس بپشت كرد و آنرا تا آنجا هر شد بر من سر او را و ان كلفت شخصى

له قلت

فانها لم تلبس القفازين

وفي شرح السنة ان

جاء القفازين لما ظهر

قال الحلبي في الشافعي

في الامم عن سعد بن

ابى وقاص ان كان

باسمها يلبس القفازين

في الاحرام

قلت معناه

منذ توجه هذا السند

التي لم يصبها

الذي عليه اهل العلم

ان ذلك جواز اذا كان

طيبا فانما يغسل راسه ولا يمسو  
 طيبا فانما يغسل راسه ولا يمسو  
 طيبا فانما يغسل راسه ولا يمسو  
 وقال ابو حنيفة يوشد  
 فلهذا









بعلی الحاکم فقلت فاکمل منه بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله والى بعضهم فلما ادرکوا رسول الله صلى الله عليه وآله  
عن ذلك فقال ناهي طبعه اطعمكموها الله ابو قاده انصارى بود همراه حضرت صلى الله عليه وسلم تا آنکه در آمدند بعض  
که عقب ماند از حضرت صلى الله عليه وسلم ابو قاده همچو از یاران خود که محرم بودند و محرم نبود پس دید که گور خیزی است  
براسپ خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند تا زیاده او را پس قبول نکردند و سوال کرد از ایشان که بدست  
دهند نیزه او را پس قبول ننمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیاده را بعد از آن حمله کرد بر گور خیز پس گشت او را پس بر دند از  
بعض اصحاب حضرت صلى الله عليه وسلم و باز ماند بعض دیگر پس قتیقه در یافتند از حضرت اصبه الله علیه وسلم  
نمودند او را از گوشت آن گور خیز پس فرمود جز این نیست که آن طعام پرست که داده است آنرا خدا تعالی شمار  
مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن یساحه عن ابی قتاده فی الحمار الوحشی مثل حدیث ابی الفضل ان قد  
زید بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هل معکم من لحد شی عطاء بن یسار روایت کرد پس زید بن اسلم  
از ابو قاده در قصه گور خیز مانند حدیث ابی النضر مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاده بود که رسول الله  
فرمود یا هست با شما از گوشت او چیزی یعنی تا من بهم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني محمد  
بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن عیسی بن طلحه بن عبید الله عن حمید بن سلمة وهو یخصی انه لخبوه عن البهزخانی  
رسول الله صلى الله عليه وسلم یومئذ مکة وهو محرم حتی اذا کان بالروحاء اذا حمار وحشی عقیر فذک ذلك رسول الله صلى  
الله علیه فقال دعوه فانه یوشک ان یاتی صاحب فجاء البهزی هو زید بن کعب هو صاحب الی رسول الله صلى الله علیه  
فقال یا رسول الله شأنکم بهذا الحمار فامس رسول الله صلى الله علیه و آله ابکر فقصه بین الوفاق ثم مضی حتی اذا کان بالروحاء  
بین الروثیة والعرج اذا طلب حاقف فی ظل وفيه سهم فرغم ان رسول الله صلى الله علیه و آله امر جلا یقف عندا لا یرید  
من الناس حتی یذبه بهزی خبر داد حمید بن سلمة اگر حضرت صلى الله علیه وسلم بر آمدند بار او مگر حال آنکه از حضرت صلى  
الله علیه وسلم محرم بودند تا چون رسیدند بروحاناگاه دیدند که گور خیزی زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس  
ذکر کرده شد این ماجرا بجنب حضرت صلى الله علیه وسلم پس فرمود بگذارید او را پس بر آئینه نزدیک است که پیاده  
صاحب و یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آمد بهزی و او صاحب آن گور خیز بود پس حضرت صلى الله علیه وسلم  
پس گفت یا رسول الله بکنید بر چه خواهید باین گور خیز پس فرمود از حضرت صلعم او بکر را پس تمت کرد و بیان فیما  
بعد از آن بگذشت تا وقتیکه رسید بانایه صنیع میان روئنه و حج واقع است ناگاه او سوی سر خود در بانایه خود چیده خفته  
است در سایه و بدین آن آهوتیری هست پس گفت بهزی که در حال صلعم او بکر شخصی اگر با بایستد نزدیک است او

بسیار است

استعجب از نشو و شکلی از مردمان تا وقتی که گنبد راز از آنجا مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود  
 عن عبد الله بن عباس عن الصغب بن جثامة الليثي انه اهدى رسول الله صلى الله عليه وآله وحشيا وهو بالامواله اذ بان فؤده  
 عليه رسول الله صلى الله عليه وآله قال فلما دأى رسول الله صلى الله عليه وآله عليهما في وجهي قال انالهم نرده عليك الا انالهم صعبين  
 جثامة بن عبد الله ورويش بن حضرت صلى الله عليه وسلم گوز خرمی و آنحضرت صلعم در ابا بودند یا دروان بودند پس در آنرا بر صعب الی الله  
 صلى الله عليه وسلم گفت راوی پس چون دید آنحضرت صلعم آنچه در روی صعب یعنی اثر تنگدلی فرمود هرگز آنرا نبرد و نگردد و هم را  
 بنوگر برای آنکه بحرمیم مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یحدث عن ابی هريرة انما قبل من البصرین  
 حتی اذا کان بالربذة وجد کبا من اهل العراق یحرمین فساله عن لحم صید وجد من عند اهل الربذة فامرهم باكله قال  
 انی شککت فیما امرتم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لاهل بن الخطاب فقال عمن اذ امرتم به قال امرتم باكله فقال  
 لو لم یتم بغیر ذلك لعلت بک بتواعدا ابوهریره میاید از بحرین تا آنکه رسید بر بند یافت سواری چند را احرام بسته از  
 اهل عراق پس سوال کرد او را از گوشت شکاری که یافتند از نزدیک اهل بده پس امر کرد ابوهریره ایشانرا بخوردن آن  
 ابوهریره بعد از آن ترد کردم در آنچه فرمودم ایشانرا پس قتی که رسیدم بدهینه ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس  
 حضرت عمر چیزی را کردی ایشانرا گفت فرمودم ایشانرا بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغیر این میکردم چنین و چنان  
 بنویمن می ترسانید او را مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هريرة یحدث عن عبد الله بن حمزة عن عبد  
 الله بن عمر بن الخطاب قال فاستفتی فی لحم صید وجدنا سا احلته یا کلون فاقام باكله ثم قال قدمت للمدينة حلی عن الخطاب  
 فسالته عن ذلك فقال بما افتیتهم قال فقلت افتیتهم باكله فقال عمر لو افتیتهم بغیر ذلك لاحتجت ابوهریره و یحدث  
 با عبد الله بن عمر که گوشت بر روی قومی از احرام کنندگان در بده پس سوال کردند او را بگوشت شکاری که یافتند از  
 حلال یا که می خوردند آنرا پس فتوی داد ایشانرا بخوردن آن بعد از آن گفت رسیدم بدهینه نزدیک عمر بن الخطاب پس  
 سوال کردم از وی این مسأله را پس گفت بچیز فتوی دادی ایشانرا پس گفت فتوی اعم ایشانرا بخوردن پس فتوی عمر  
 فتوی میدادی بغیر این دروناک میکردم ترا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن حاتم بن ربيعة قال  
 دایت عثمان بن عفان بالعرج و هو یحیی فی می صائف قد غطی وجهه بقطیفة اجوان فترانی یلم صید فقال لا یحرام  
 کلوا فقالوا ولا تأکل انت فقال انی لست کهیئتکم انما صیدت من اجله عبد الله بن عامر بن ربيعة گفت  
 تا بیدم عثمان بن عفان را در عسج و او محرم بود در روز سخت گرم پوشیده بود و روئے خود  
 بچپا انداخته و عثمان بعد از آن آورده شد پیش او گوشت شکاری را پس گفت

من اجله فتركه على  
المنزله ١٢

عليه التماسه

الا ان يتبدل  
شي منكم  
فليمنعه  
عن نفسه  
فوقته  
فلا شيء

فروا عن بعيره يا دور كنز محرم كنه را ز شتر خود مالک عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن  
 بن عبد الله بن الهدير انه رأى عمر بن الخطاب يقول لعبد الله بن مسعود يا عبد الله بن مسعود يا عبد الله بن مسعود  
 كدور ميكرد كنه را ز شترى از ان خود و گل در موضعيكه سقيان نام را حالانكه او محرم بود مالک عن ناظم بن عبد الله  
 بن عثمان بن بكير ان يفرغ المحرم من شتره او قد اذن بعيره عبد الله بن عمر كرهه و ميداشت كدور كنز محرم كنه بزرگ يا كنه خور از  
 شتر خود باب جزاء قتل العبيد در بيان جزا شركه رقال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تقتلوا العبيد انتم حرورون قتل  
 منكم متعديا فجزا مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة او كفارة طعام مسكين او عدل  
 ذلك صياما ليدق وبالك امة عفا الله عما سلف ومن عاد فينتقم الله منه والله عزيز ذو انتقام <sup>ع</sup> اي مسلمانان  
 مكشيد شكار را حالانكه شما محرم بشيد و هر كس كه بشد از شما بقصد لازم است بروى كى از سنجير از ان جمله است جزا كه عبارت از  
 مائىل پنجه كشته است از چهار پاهائى مائىل يعنى مائىل مى از شتر يا از گاو و بز يا كوفته و اين اقسام را نعم گويند حكم كنند  
 بآن مائىل و صاحب عدالت از شما حالانكه باشد آن مائىل قربانى رسيد و بكوچه از ان جمله كفاره است كه عبارت از طعام  
 فقيران است و ان ان جمله مائىل آن طعام از روزه يعنى عوض هر مسكينى روزه بگيرد و واجب كرده شد كى از اين سنجير  
 تا بچند سزا كرده و از خود عفو فرموده از ان پنجه گذشت يعنى صيد يك قبل از تحريم وجود آمده بود و هر كس خود كند سزا  
 شكار كردن پس انتقام كند از وى خدا و خدا غالب صاحب انتقام كشيدن است مراد از صيد نزد يك شافى جانور و  
 بريست كه مالو اللحم باشد پس درج الغام و مانند آن جزاى نباشد و همچنين در كشتن پنجه مالو اللحم نسبت مثل سنجير  
 و همچنين در صيد بجز و نزد يك حنيفه غير مالو اللحم نيز گاهى موجب جزاى تواند شد چنانچه سابق معلوم شد و جزا  
 صيد كى از سه چيز تواند بود اول مائىل صيد را در حرم فوج كردن و همانكه نزد يك شافى بخلقت و بهيت است و نزد يك  
 ابو حنيفه بعتيت دوم خريد كردن طعام بعتيت صيد و طعام آن بباكين نزد يك شافى هر مسكين را مى و نزد يك ابو حنيفه  
 هر مسكين را نيم صاع از گندم يا يك صاع از جو و مانند آن سيوام شمار مسكينان روزه داشتن على اختلاف المذاهب پس  
 آية نزد يك شافى آنست كه واجب است بر سى كه كشته باشد صيد را جزاى و آن جزا مائىل مقتول است در صورت شك از  
 جنس الغام كه مانند آن ثابت باشد بحكم و كس از اهل يانت و آن مائىل وقت جزا ميتواند شد كه او را در حرم فوج كند يا  
 جزا كفارت است بتفصيل سابق يا برابر آن روزه گرفتن و نزد يك ابو حنيفه آنست كه واجب است بر سى كه كشته شده باشد  
 صيد را جزاى و آن جزا مائىل مقتول است و بهيت كه مانند آن ثابت باشد بحكم و كس از اهل يانت و آن مائىل يا در جنس  
 انعام است كه برسانند او را كعبه يا كفاره است بتفصيل سابق يا برابر آن روزه گرفتن و الله اعلم باب حكم به

قلنا من العلم على كل  
ذلك في الوقاية ثم  
تقبل بعض ورفض  
وقرارة ١٨٥٤  
قلنا من الصديق  
والمرء من الصديق  
الشانق كل صديق  
تبقى في الدنيا لا  
ولما ما بين كل  
البحر وعندنا في  
فصل إلى كل قديم  
٢٤٩  
ميرزا قاسم باقر  
الشمس معناه على  
يحب على من كل  
جزءه من كل  
والتيمة في كل  
التيمة في كل  
من التيم حال  
بأنه التيم  
طعام مسكافرة  
الشانق في كل  
الصديق من كل  
من كل في كل  
والشكل في الصورة  
هذا

والله اعلم  
الحاكم الخافض  
والشافعية يمين  
عند الخفعية  
مفهومه وفوق  
والله مستند الى  
عزل ذلك صيدا  
الذي الكفارة وما  
هذا وما ذلك  
مفهومه ما يكون  
فان هذا هو

قله  
وعلیه السلام  
لا نقل فی حدیث  
علا و فی حدیث  
که کلام و القاصد  
الغیر و قال الحق  
جرا ما فقهه علان  
فی مقایله و از علان  
نه

ذو اعدل من المماثل باب بیان جزئی حکم کرده اند خداوندان عدالت از حاشیاء لک حق عبد الملك بن قریون  
محمد بن سیرین ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال انی اجريت انا وصحابی فرسين الى ثغرة ثنية فاق  
طليبا ونحوهم ما نفاخرى فقال عمر لرجل الى جنبه فقال حتما حكم انا وانت قال نعم كما عليه بمنزلة الرجل  
وهو يقول هذا امير المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظلي حتى دعا رجلا يحكمه فنهض عمر قول الرجل قد عا  
فبالاهل تقراء سورة المائدة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكم معك فقال لا فقال عمر لبا خبرني  
انك تقراء سورة المائدة لا وجعلت ضربا ثم قال ان الله تعالى وتبارك يقول في كتابه يحكم به ذو اعدل  
منكم هذا بالبلغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مردی آمد پیش عمر بن الخطاب پس گفت بر آید من ان  
کردم من دیاری از ان من دو سه پ را بجانب بلندی شینه پس شکار کردیم ایهوی را حالانکه ما محرم بودیم  
پس چه چیزی منی پس گفت عمر بن الخطاب شخصی که بر پهلوی او بود بیا تا حکم کنم من و تو پس حکم کردند هر دو  
بیزی پس برگشت ان مرد و میگفت این امیر المؤمنین است که تراست که حکم کند در باب ایهوی تا آنکه بخود  
شخصی گیرد که حکم کند با او پس شنید حضرت عمر سخن آن مرد را پس بخواند او را پس سوال کرد از وی آیا میخواهی سوه مانده  
گفت فی گفت حضرت عمر آیا میدانی این مرد که حکم کرد با من گفت فی پس فرمود حضرت عمر اگر خبر میدادی مرا که بخود  
سوه مانده گیرد در دهن من و اندام من را سبب ضرب بعد از ان گفت بر آید خدا تعالی بفرماید در کتاب خود حکم نه و اعدل  
منکم بر بالبلغ الکعبة و این شخص گیر عبد الرحمن بن عوفست ما لک عن ابی الزبیر الکی ان عمر الخطاب قضی فی الضمیر  
وفی الغر الخ بغزو فی الادب عناق و فی الیوب و محقق عمر بن الخطاب حکم کرد و گفتا ربکی سفند و راهو برکت و در گوشت  
بیک بزغال و در موش دشتی بیک خفزه یعنی بجز جلد و زهره ما لک عن هشام بن عروة ان اباه کان يقول فی البقرة  
الحوش بقرة و فی الشاة من اطبا شاة و و میگفت که در گا و دشتی یک گا و دشت و در یک بز از آهوان یک شاة  
ما لک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان کان يقول فی حمام مکة اذا قتل شاة سعید بن المسیب و کوبه و یک  
و قتل کشته شود یک بز است قال ما لک ولم اذل اسمع ان فی الغامدة اذا قتلها المحرم صدقة گفت ما لک و بهیشتی شنیدم  
که در شتر مرغی بکشد او را محرم یک شتر است مذ شایضی موافق این آثار است و هر چه در حکم ما که متفقون نیت حکم کنند  
در ان دو کس از اهل بیت مبتلیه و آنچه او را مثل نباشد مثل ملوک و کجوخا کان در و وجب شود قیمت و در و یک البعیضه جزا حد  
قیمت است که بقران اعدل ثابت باشد و اعتبار در قیمت موضع قتل او اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب بموت از ان  
موضع اعتبار را باید کرد و در حدیث باب اخلاف الروایا فی الجراح فقتل المحرم و الصبیح انه فی حدیث مختلف شد در اوقات

۲۸۱

قلش  
وعليه الشافعية  
يقوم طعنا ويصدق  
على كل مسكين بهذا  
ادبهم عن كل من  
يما وقال ابو حنيفة  
يصدق على كل  
مسكين نصف صاع  
من الاوصاف من  
٢٨٢  
نما في حديثه  
انما ادبهم عن  
كل مسكين يوما

المساكين فان كانا عشرة صاعا عشرة ايام وان كانا عشرين مسكينا صاعا عشرين يوما عدهم كما لو اوان كانوا اثنان  
من ستين مسكينا كفت ملك بترين جزية شيدم انرا در باب كسيك يكتد شكار راس حكم كرده شود بروي دران باب  
كرتيت كرده شود ان شكار اگر كشته ست پس بده شود كه چه قدرست قيمت آن از طعام پس طعام داده شود هر مسكين  
يك بار و نه گير و بجاي هر مدي يك روز و ديده شود كه چه قدرست شكار مسكينان پس اگر ده كس شند روز و نه گير و نه  
و اگر بست كس شند روز و نه گير و ميت روز و نه گير و شكار را باي هم تقسيم كنند اگر چه باشند زياده تر از نصبت مسكين بتر جمعت  
همين ست نه شياخي و فزوديك ابو حنيفة هر مسكين نيم صاع از كنندم بايك صاع از جو بايد داد و اقل از ان جايزست  
**باب** لا يحق للمهر داسه حتى يحثي قت النجرا الا من ضرورة ومن حلق قبله فعليه فدية من صيام او صدقة  
او سنك نراشد موسى سرخود را محرم مگر بضرورة و هر كه تبارشد پس واجب بروي فدية از روز و نه گرفتن يا صدقة يا زيجه  
قال الله تعالى ولا تغلقوا دواكم حتى يبلغ الهدى محله فمن كان منكرو ايضا اذبه اذى من داسه فدية من صيام  
او صدقة او سنك و تراشيد سر خود را تا آنكه برسد قرباني بجاي خود يعني روز نخو حرك كرده شود پس هر كه باشد از شكار  
يا باشد او را تصديعي بسبب سر او يعني مانند سپش و در دسر پس حلق كرد سر خود را در حال احرام پس واجب بروي عمر  
آن از صيام دادن آن سه روزه است يا صدقة سه صاع يا زيج بزوي و فقها رقياس كرده اند بر نصيحت هر كه حلق  
كرده باشد بغير عذر زيرا كه اواح است بخرارة و همچنين كسي كه امتنع گرفته باشد بخو شكو يا لباس بسبب يا غير ذر ما  
عن عبد الكريمن مالك الجزي عن عبد الرحمن بن ابى لبيد عن كعب بن عجرة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه  
و سلم ما فاذاه القمل فاحره رسول الله صلى الله عليه و سلم ان يحلق راسه وقال صلى الله عليه و سلم يا ابا  
مدين كل انسان او سنك بشاة اى ذلك فقلت اجزا عندك كعب بن عجرة محرم بود همراه آنحضرت صلى الله عليه و سلم  
ايداد او را سپش پس امر فرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم او را كه تبارشد موسى سر خود را و فرمود روز و نه گير سه روز يا طعام  
شش مسكين اود و دوم هر شخصي يا زيج كن بزوي هر كار يكه كني از اين كارها كفايت كند ترا مالك عن حميد بن  
قيس المكي عن جاهد الجاهلي عن ابن ابي لبيد عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لعلك اذا كان  
فقلت نعم يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان يحلق راسه و صوم ثلثة ايام او اطعم ستة مساكين او انك بشاة  
كعب بن عجرة گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم شايد كه ترا از راد و ده ست سپش تو بس نفتم آزبي يا رسول الله پس  
فرمود تبارش موسى سر خود را و روز و نه گير سه روزه يا طعام بده شش مسكين را يا زيج كن يك بز مالك عن حميد  
بن حبان الله الخراساني قال حدثني شيخ بسوق البربر بالكوفة عن كعب بن عجرة انه قال جلعت في رسول الله صلى الله عليه و سلم

ن  
ر



بعد از آن فروخته شد از پس رفتی که می آمد صاحب او داده میشد و از شنیدن آن ترحم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع و قسم  
 و ایه ضایع و غیر آن پس غیر از استیجاب است التقاط آن کسی که واثق باشد بر دیانت و تعریف خود و مکروه است غیر از او بعد التقاط او  
 تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد و آنرا با و تسلیم کند و الا بشناسد عفا من بعد او و بعد از آن جایست  
 تملک او و جایز است تصدق با و پسندنا کرده می شود ازین کلیه شیئی تا فایده مانده حصا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف مجدد  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصا و الطول و الحمل و شبهه به بل یقتضی الرجل لیتقنع به رواه ابو داود و پس لابد است در بیان این شرط  
 تعریف و حقیقت تا فایده حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید و در ابواب مسجد نه در عین مسجد و استیجاب اوقات  
 مراد نیست بلکه بر حسب طایفه اولاد هر روزی دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در سبوح بعد از آن در هر ماه یک بار و بار  
 که در و در مثل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر او ضایع  
 تا که از یاد عامی نماند و چون مالک صف او کند جایز است او تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا فایده چیز نیست که اگر آن  
 بعد مفارقت آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر ظن  
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال و مواضع و در حد  
 دیگر مخرجه عدد و جنس آمد و است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و ایه ضایع است  
 و آن در قسم است آنچه شبیه غنم است در نصف و تسلط اگر بر آن فایده اند ابل است که بقوه خود از صفای سبیل منفصل شود  
 پس امام را میرسد التقاط تعیین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل خط مال سلیم است و در خصوص  
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرشده و اگر خواهد برای مالک بگذارد اگر خواهد به بیت المال بگذارد  
 تا آنکه هلاک شود در قسم اول احاد سلیم را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد باب القیظ لقیظ عبارة از طفلی است  
 که در راه افتاده باشد کسی نثر بر او مالک عن ابن شهاب عن مسنین بنی سلیمان و وجد منبذاً  
 فی ثمان عمر بن الخطاب قال ثبت به الی عمر بن الخطاب فقال ما حملک علی اخذ هذه النشمة فقال وجدتها ضایعة  
 فاحذتها فقال لعمری الله یا امیر المؤمنین انه رجل صلیه فقال عمر کذبت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک  
 کلاءه و علیها نفقة سنین یافت طفلی را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس بر او دم اورد  
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد بر گرفتن این جان گفتم یا فتم ادر بی احتیاط افتاده پس گرفتم او را پس  
 گفت پیش حضرت عمر عرفی یعنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص را  
 است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عرفی پس گفت عمر بر او پس انقضی از دست و در راسته و او را

حرفه تقاطع  
 تملک و استیجاب  
 کثافة و المفاضة  
 فی القیظ و المفاضة  
 فرق عندی و خفیه بین  
 ان یکین بهیئتاً و غیرها  
 فوالله معهما سقام عاوا  
 خاها السرا بالبقاء  
 انما اذا وخت الیاء  
 شئت منسکین فی  
 رجباً و کیفیه و یام  
 و ایداً و اخطافاً  
 و انما تقوی بها علی  
 السیر و قطع الیاء و التقاط  
 انما یعنی بداند من  
 اخذها الیذهب بها  
 قوله ثبت قال عمر  
 ان شاء الله و حسن  
 حتی جمعی اهلها و ان  
 خان علیها الضیقة  
 و ادر یجوز من یوما  
 ما عاها و قد نسأ  
 حتی یاتی الیها و یأفلا  
 یا من یأفلا



[illegible]

قلنا  
وعندنا خفية اوجهم  
قبل الوقوف ففسل جهم  
عليه شاة ويجمع من قابل  
وليس عليه الشوق وان  
جهم بعد الوقوف لا يفسل  
جهم وعليه بذلة وعندنا  
ان جهم قبل التحلل الاول  
فسل جهم سوا كان قبل  
الوقوف بعينه او دون  
بذلة الجهم فان سلس  
بذلة من قابل ان كان  
الوقوف  
حذر من مثل ما يقولان  
الاولان جهم وير  
التحلل لا يفسد جهم  
وعليه الدلية ولا قضاء  
عليه وهي قولنا لا قضاء  
في قول بذلة اقول كان  
الشافعي على مثل الجهم  
قبل الاقاضة بالجم  
على الاحرام الذي لم يمتنع  
التحلل الاول من جهة  
القضاء من قابل المدة  
على الاحرام الذي  
لم يمتنع من قبل

[illegible]

بند کرده شد یعنی دشمن بند کرد و شمار پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و متر شش سرخود  
 تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمار بعین یا باوی خنثی باشد از جهت سرو و وطن که پس لازم است  
 مترجم گوید خدا تعالی تقسیم کرد حکم احصاء بعد و تعلق به هر هدی فرمود و حکم مرصع را تنها با آنچه رافت باشد او را با و می فقه  
 مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند در احصاء بدین و احصاء برص و در اول تعلق بدین مقرر کردند و در ثانی بفرمود  
 بیت تعلق میدند و فیه نظر زیرا که و لا تخلقوا کلام متنافست در احصاء و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد و الله اعلم بالصواب

انذ بلغنا رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل هو واصحابه بالجديدية فخرجوا الكهك وحلقوا رؤسهم وحلقوا من كل شئ  
 قبل ان يطوفوا بالبیت وقبل ان يصل اليه الكهك ثم انظر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر احد من اصحابه بالاجل  
 معه ان يقضوا شيئا ولا يعنى والنبي رسول الله صلى الله عليه وسلم حلال شدند وی و یاران وی در حدیث پیش کردند  
 قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه  
 قربانی ایشان بعد از آن نداشتیم که آنحضرت صلعم امر فرمود هیچکس از اصحاب خود و نه هیچکس از آنانکه همراه او بودند  
 که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حين خرجوا الى مكة فمعه

في الفتنة ان حدثت عن البيت منعتنا كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحل بعرة من اجل ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم كان اهل بعرة عام الجديدية ثم ان عبد الله بن عمر نظروا امره فقال ما امرها الا واحد فالتفت

اصحابه فقال ما امرها الا واحد انه قد احيى قذا وصبت الحرة ثم نفذ حتى جاء البيت فطاف طواف واحد  
 وراى ذلك محججا ياخذ واهك عبد الله بن عمر گفت وقتیکه برآمد بسوی مکه قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر بازداشته  
 خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام  
 عمره کرده بود سال حدیبیه بعد از آن عبد الله بن عمر تا مل نمود در کار خود پس گفت نیت حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد  
 بسوی یاران خود پس گفت نیت حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شما را بر آنکه هر آنکه لازم کردم بر خود حج را با عمره بعد از آن  
 بگذشت تا آنکه رسید بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از وی و هدی کرد بآن

**مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال احصر عمر بن الخطاب حتى يطوف بالبیت  
 وليصحب بين الصفا والرحمة فان اضطر الى لبس شئ من الثياب التي لا بد له منها والذء صنعته خلفه فافقه عبد الله  
 بن عمر گفت بنده کرده شده بر صحن حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مروء پس اگر ناچار شود برپوشد  
 چیزی از انواع جامه که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو بگذرد آنرا و فیه در **مالک** عن يحيى بن سعيد انه

بلغة من حاشته زوج النبي صلى الله عليه وآله أنها كانت تقول المحرم لا يجحد إلا البيت حضرت عائشة میگفت محرم حلال  
نمیگردد و اگر کسی زن بخاند کعبه مالک عن ابن ب بن ابی نهیمه السخفی عن رجل من اهل البصرة كان قديماً  
قال خرجت الى مكة حتى اذا كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس بن عبد  
بن عمر الناس فلم يرض لي احد ان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت شخصي از اهل بصره گفت  
بگوئی تا فیکه رسیدم بعض را شکسته شد ران من پس آدم فرستادم بگو و درمکه بود نزد عبد الله بن عباس و عبد الله بن  
و دیگر مردان پس نصحت نداد و مرا هیچکس حلال میگویم پس اقامت کردم بر آن آب هفت ماه تا آنکه حلال شد بعد  
مالک عن بن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عباس بن عبد الله بن عباس  
بالبيت بين الصفا والمروة عبد الله بن عمر گفت هر که بید کرده شود از خانه کعبه بسبب مرض پس بر آئینه او حلال نشود تا آنکه  
طواف نماید بخانه کعبه سحر کند میان صفا و مروه مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار ان معبد بن خزاعة  
الخزرجی صوم ببعض طریق مكة وهو محرم فقال من یلی الماء الذی كان علیه فوجد عبد الله بن عمر و عبد الله بن  
الزبیر و مردان بن الحکم فذکر لهم الذی عمر من له فكلهم امره ان يتداوى بکلابه منه و یفتدی فاذا هم عمر  
محل من احامه ثمة علیه قابل و یحکم كما استیس من الفک معبد از اخسته شد از دابر در بعض راه مکة حال آنکه او محرم بود پس  
سوال کرد آن علماء را که بودند متصل ابی که فردا آمده بود بر آن پس یافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر و مردان بن الحکم  
پس ذکر کرد پیش ایشان چیزی که پیش آمد او را پس هم ایشان امر کردند او را که دو کند یا بچه ضرور باشد او را و فدیه بدهد  
تندرست شود و عمر کند پس حلال شود تا ناهار و بعد از آن زمان بروی واجب است حج سال آینده و هدیه دهد آنجا آسان باشد  
از انواع هدیه قال مالک و حملی ذلك لا یجوز عندنا فیمن احصر بغیر حج و گفت مالک بر همین است حکم نزدیکان در احکام  
محصر شود بغیر دشمن مترجم گوید علماء در تغییر آیه احصاء مختلف اند شافعی گفته خدا تعالی اولایمان فرمود و جواب تمام آنچه  
شروع کند در احد النکین بعد از آن مرتب فرمود مسکه و حصار و مرضن را از اینجا دانسته شد که احصار بر پیش است  
مرض نسیم است و نیز حدیث صباحه بنت الزبیر که آنرا شیخین روایت کرده اند دلالت کرد که شتر او حلال است و نیز حدیث  
است و چون در آیه امر بقصا نفرموده اند دانسته شد که بر محصر قصا لازم نیست و اگر محصر سوق هدیه کرده باشد  
حلال نشود تا آنکه فدج کند هدیه خود را خواه در غیر محرم یا در محرم و نزدیک او حنیفه احصار بر مرض نسیم است از حصا  
و حکم احصار بر مرض و احصار بعد دو احد است و حمل هدیه نزدیک او حرم است پس شخصی را همراه هدیه یا بدو  
و باوئی عدم مقرر باید کرد که فلان روز فدج کند و این شخص همان روز حلال شود و بخلق رانس و نیز نزدیک قصا

۴  
قلندر

بَيَانُ وَجوبِ الْإِسْلَامِ  
صلى الله عليه وسلم

ان المدينه بالاحصاء هو  
العدل فقط و

على تأييد المشتراة  
التحليل على المشتراة

علی معنی کا مستعار  
ظہیرین کر قضا

حقین بزم جمہ و من  
جہاں الحق انفساں

القضاء ١٢  
فإذا جلاوا  
ويروى في يوم  
الحرم في رسل الله  
ويروى في يوم  
يكون بالعدو



مواسی پس بخیر ازان و بخورانید دمانده و درویش را بازگفت ثم محلها الخ باز جای فرو دادند آن بخانه قدیم است و یکی  
 فرمود و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما بشما رخشا شما را در آن نیکی است پس یاد کنید نام خدا را بر شتر آن بر آستان  
 کرده بر چهار پای خود پس چون بر زمین افتد پیروی او بخورید ازان و بخورانید در پیش بی سوال او سوال کننده را بچنین ام  
 کردانیدیم چهار پایان را برای شما بود که شکر کنید شکر جم گوید اتفاق کرد و ملا بر آنکه تحب است قربانی کردن بر کسی که تنها  
 نیت حج داشته باشد و بر کسی که نیت عمره تنها نموده باشد و واجب است بر متع و قارن و بر کسی که لازم شد بر وی جزای  
 عصیان بر احوام و اما قربانی تحب پس جایز است خوردن آن صاحب او را و صدق دادن آن و ادا نمودن جزا جایز نیست  
 خوردن آن بر صاحب آن بلکه صدق کند تمام آن را و ادا نمودن متع و قارن نزدیک شافعی جایز نیست خوردن آن صاحب آن را  
 بلکه صدق کند و نزدیک ابو حنیفه جایز است خود خوردن و تصدق نمودن آن هر دو و الله اعلم باب تسهین الهدایا  
 و اختیار احسان در بیان فرساختن قربانیها و اختیار نمودن بهترین از اموالک عن عبدالله بن ابی بکر بن  
 خرم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهدى جملا کان لابی جهل بن هشام فی حجة او حجة رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ساخت شتر را که بود ازان ابی جهل بن هشام در حج یا عمره مالک عن عبدالله بن دینار انه کان یروی عبدالله  
 بن عمر یحدث فی الحج بن نیت بن نیت فی العمرة یذکره قال و رایت فی العمرة یخرب دنة و هو قائم فی دار خالد بن اسید  
 و کان فیها منوله قال و لقد رایت طعن فی لبة بدنة حتى خرجت الحرة من تحت کتفها عبدالله بن دینار یدید عبدالله بن  
 عمر را که بر می میاخت در حج دو و بدنه و در عمره یک یک بدنه گفت و دیدم او را در عمره که خرمیکر و بر می خود را و دستا و بود  
 در خانه خالد بن اسید بود و در خانه فرو دادند عبدالله گفت و دیدم او را که نیزه زد و در گردن بدنه تا آنکه بر آمد و بر آزار گفت  
 مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن العزیز اهدى جملا فی الحج او حجة عمر بن ابرهه بر می ساخت شتر را در حج یا عمره و  
 عن ابی جعفر القادی ان عبدالله بن عیاش بن ابی ربيعة الخ و می اهدى بدتین احداهما تحبته عبدالله بن عیاش بن ابی  
 بر می ساخت و شتر را یکی را زینها تحبته بود مالک عن هشام بن عروة عن ابيه انه کان یقول لبنته یا بنی لا یهد بن احد  
 لاه من البدن شیئا یستحی ان یدیه لکرمه فان الله اکرم الکرماء و احق من لختین له عروة یگفت بر سر ان خدای  
 پس ان من بدی زند و یکی از شما برای خدا استالی از شتران چیزی که چاکند ازان که بر می فرستد برای دوست عزیز خود پس آن  
 خدا استالی عزیز ترین عزیزان است و ادلایق تر است با آنکه اختیار کرده شود برای او بهترین چیزی باب ساین فی الحد  
 من التقلید الاستعداد و التعریف ان یسئولون است در قربانی از قدا و بستن و گردن آن و شکافتن پوست کوثران و نیزه  
 و دستا و کردن و عرفات مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر انه کان اذا اهدى هدا یا من المدينة قلده و ثمعه

نقلت  
 رحمه الله



قلته  
 عليه السلام في رواية  
 حنفية الاشعاري  
 به الاحاديث  
 كوكا كانه مثله  
 فله النعمي على الله عليه  
 وسلم لان الشكر  
 كانه لا ينسحق من  
 تفضله لا هذا  
 ٢٩٠  
 قيل انك لا تشاء  
 ان لا نعلم كذا في الفقه  
 في فقهنا منه السنة  
 وقيل انك لا تشاء  
 وفي الحديث لا يجيب  
 وروى في الحديث  
 فحسن  
 وعليه اهل العلم  
 قالوا ما يعقب في

بنى الحليفة قبل ان يشعر وذلك في مكان واحد هو موضع القبلة ليقبل بنعلين ويشعر من الشق الايسر ثم يسا  
 معه حتى يوقف مع الناس بعرفة ثم يدن به معهم اذا دعوا فاذا قدم منى خذاه الضحى ثم قبل ان يحلق او يقصر وكان هو يضي  
 هديه بيده يصيحهم قيه ما ويصيحهم الى القبلة ثم ياكل ويطعم عبد الله بن عمر بن قرياني ميفرنا وازميرته قلا ده مي بست  
 ومي شكاف كومان اورا وروا الحليفة قلا ده مي بست وديرون او شيس از انكه شكاف فذ كومان اورا وينهم در مكان واحد مي ب  
 وآن قرياني روي بقبا يستاده كره شده بود قلا ده مي بست بد و نعل ومي شكاف كومان اورا وينا بن جيب بعد از ان كومان  
 كره ميشد همراه او تا انكه يستاده كره ميشد همراه او بامردان در عرفات بعد از ان روان كره ميشد اورا و عرفات بامردان  
 وقتيكه روان ميشد پس وقتيكه ميرسيد ميني صليح بر دوزخ خيز ميكرد آنرا ميشد از انكه تراسد سر را يا قصر ثايد و عبد الله بن  
 عمر بن عمر ميكرد قرياني خود را بدست خود استاده ميكرد شتر از ابا بيا و دستها را بر ساخته و متوجه مي ساخت آنها را قبله بعد از ان  
 ميخورد و بر مردان ميدهد مالك بن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا طعن في سنام هديه وهو يشعر قال بسم الله الله  
 عبد الله بن عمر وقتيكه نيزه ميزد و در كومان قرياني حالانكه مي شكاف كومان او را ميگفت بسم الله الله اكبر مالك بن نافع  
 ان عبد الله بن عمر كان يقول الهك ما قلنا اشعره فوقف بعرفة عبد الله بن عمر ميگفت بد بهر همان است كه قلا ده مي بست و در  
 و شكافه شود كومان او را و استاده كره شده شود در عرفات شتر هم گويد نديست شافعي موافق اين است كه است و ابو حنيفة مكره و در  
 اشعار از احاديث صحيحه شعرا بان آمد پس صحابا و مختلف اند در توجيه قول مي طالع كفته اند كه مقصود او از انكه انبه شعرا  
 اهل زمان است كه افراط مي ورز يزدندان و طالع كفته بر آنند كه ايتار او بر تقليد مكره است و بعضي گرايش را مطلق و بشتر مطلق  
 نموده اند با نكه از جنبش شائسته است و بهي از شمله شائع و مشهور است و آنحضرت صلي الله عليه وسلم بنا بر ضرورت اشخاص مي فرمودند  
 زيرا كه مشركين از تعرض هدايا باز نمي آمدند الا با شعرا و الله علم **باب ما يهيئ ان يكون هديا** چيز لايق است كه باشد هدي  
 مالك بن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول في الضحايا والبدن الثني فما فوقه عبد الله بن عمر ميگفت در قرياني ضحية  
 و شتران قرياني شني بايد بالا تر از ان شني است كه بر آورده باشد دندان و آن در شتر پنج ساله مي باشد و در گاو و دست اند  
 در بز يك ساله و بهين است نديست شافعي و بهين است نديست حنبل علم **باب يتصدق بجلال الهك** صدقه بد بهر جاهي  
 قرياني **مالك** بن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يشق جلال بدنه ولا يحل لها حتى يغد من منى الى عرفة عبد الله بن عمر  
 باره و ميكرد جل شتران قرياني خود را و مني پوشايد جل بر آنها تا انكه وقت بگه متوجه ميشد از مناسبي عرفات **مالك** بن نافع  
 ان عبد الله بن عمر كان يحل بدنه القبا ولا يماطوا الحلق ثم يبعث بها الى الكعبة فيكسوها اياها عبد الله بن عمر جل مي پوشايد  
 شتران قرياني خود را و القبا طي اماط و حلل اين هر سه جنب از ثياب نقيه است بعد از ان مي فرستاد اين قبا طي و اماط و حلل



ر عليه السلام يجوز  
 الكبر في غير ما  
 يجوز فيه ما عدا  
 فنها قال أبو حنيفة  
 لا كبر في الضرورة  
 ولا يجب لها قضاء  
 بخوضها بما يبرأ  
 قلت  
 فترى السنة  
 ٢٩٢  
 من قول أهل العلم

292

وهذا قول اهل العلم

آن شتر نذر باشد بدل آن دج کند و اگر نفل باشد اگر خواهد بدل آن دج کند و اگر خواهد نكند **مالت** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب قال من ساق بدنه نفل عا فغطيت ففحصها ثم خلع بدنها وبين الناس ياكلونها فليس عليه شيء وان نفلها او ادهن ياكلونها ثم نفلها سعيد بن المسيب هر كه روان كند شتر قربانی تطوع پس هلاک شد پس بخور و اگر انفل شتر عرض نشد در میان آن و در میان مردمان تا بخورند پس نیست بروی چیزی و اگر بخور و از آن یا امر کرد کسی که بخور از آن تا دوان آن **كش مالت** عن قود بن زيد الدبلي عن عبد الله بن عباس مثل ذلك از عید الله بن عباس مانند آنچه از عید بن حبیب مذکور شد آمده است **مالت** عن ابن شهاب انه قال من اكل بدنه تجراه او نذرا او هداك متع فاحصيت بالطريق فعليه البدل ابن شهاب گفت هر كه بدی سازد شتر را یا جزای تقصیری باشد یا نذر باشد یا قربانی متع باشد پس هلاک کرده شد و راه پس لازم است بروی بدل همین است اتفاق حکما که اگر باشد آن بدنه نفل واجب نیست بر صاحبی چیزی و اگر واجب باشد پس آن بر ذمه اوست یعنی بدل آن ادا باید نمود **باب** برك بدنه او شرب لبنها یا سوار شود بر شتر قربانی یا بنزد شیر در **مالت** عن الجوزجاني عن الامام عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ادركها فقال ادركها فقال يا رسول الله انها بدنه فقال ادركها او ادركها فقال الثالثة او الثالثة رسول الله صلى الله عليه وآله سلم دیدم شخصی که می راند شتر قربانی را پس فرمود سوار شو بر آن پس گفت شخص یا رسول الله هر آینه وی شتر قربانی است پس فرمود سوار شو بر آن و ای باد بر تو در نوبت دوم فرمود یا مرتبه سیوم **مالت** عن هشام بن عرق ان اباہ قال اذا اضطرت الى بدنتك فادركها ركوبا عيدا فاجوز قال اذا اضطرت الى لبنها فاشرب بعد ما يردی فصلیها فاذا اخرها فافح ففصلیها ثم امسكها و قد تكلف شوی بسوی ساری شتر قربانی خود پس سوار شو بر آن سوار شدن که ضرر نرساند با و گفت عوده و قتیكه ناچار شوی بسوی شیر او پس بنوش بعد از آنکه سپار شود بچه او پس قتیكه بخونی بدنه او سخن بچه او را با او ترجم گوید همین است مذمتی که بلا ضرورت طلب سوار شدن بر بدنه جایز است مکن بشروط عدم ضرر و همچنین شیر او را قوتان خود بعد از سوار شدن بچه او نوزد یک یا بضعیف سوار شدن بر آن درست نیست مگر در صورت ضرورت و شیر و شیدن آن نیز درست نیست و اگر خود شیر نیاورد و از پیا شدن آب سرد برستان و حوالی قطع باید کرد و **مالت** كيف يصنع بولد البدنة اذا نجت بركه كند بچه شتر قربانی چون رامی گیرد بچه را نزدیک زاد **مالت** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول اذا نجت البدنة فليحمل ولدها حتى ينضمها فان لم يوجد له حمل حمل على أمه حتى ينضمها عبد الله بن عمر گفت و قتیكه را می گیرد بچه را نزدیک زاد آن را شتر قربانی پس باید که برداشته شود و آن بچه را تا آنکه عمر کرده شود با و پس اگر ایستد سوار آن بچه را بشود

بر بار و زانو آنکه نکرده شود همراه او و همین است نه بر پهل علم باب یغسل لخل مکه و یغسلها من اهلها من اهلها غسل کبریا  
 داخل شدن مکه و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب اعلا می که مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا دخی من مکه  
 بات بدی طوی بن الثقیین حتی یصلی الصبح ثم یدخل من الثنية التي باعلى مكة ولا یدخل اذا خرج حلیا او معتکف  
 یغسل قبل ان یدخل مکه اذا دخی من مکه بدی طوی و یا مع من مع فیغتسلون قبل ان یدخلوا مکه بعد الله بن عمر وقتیکه  
 نزدیک میشد بکعبه شب میگذرانید بواجبی ذی طوی در میان دو نین تا آنکه بوقت صبح در می آمد بعد از آن نماز صبح بخواند بعد  
 داخل میشد از آن نین که باطل گشت و داخل میشد و قتیکه بر می آمد بقصد حج یا عمره تا آنکه غسل میکرد و پیش از آنکه داخل شود در  
 و قتیکه نزدیک میشد بکعبه بواجبی ذی طوی میفرمود آنا را که بر او بود که غسل نمایند پیش از آنکه داخل شود در مکه ترجمه گوید  
 رضی الله عنه مستحب است قاصد دخول مکه غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلا می که در بهار زیرا که دخول آن حضرت صلعم  
 به همین صفت بوده است و این نین عیدیه سنی است بگذار لغیر و مد و تزوین و نین سفلی سنی است بگوید الضم و قصر و تزوین آن  
 نزدیک جبل فقیهان واقع است و اگر از مدینه نیامده باشد یا مستحب است او را که از راه گشته بدی طوی برسد یا نه و دو وجه  
 کرده اند و اگر غسل نکرد و یا در شب داخل شد در مکه جایز است باب طواف القدوم سنة و لیس بواجب طواف قدوم سنت  
 و واجب نیست مالک ان یصلی ان سعد بن ابی قاص کان اذا دخل مکه من ههنا فخرج الی اخری فغسل قبل ان یدخل بیت  
 الصفا والمروة ثم یطوف بعد ان یرجع سعد بن ابی وقاص وقتیکه داخل میشد بکعبه نزدیک شده بر فر عوف بر می آمد بعرفات  
 پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه در میان صفا و مروه بعد از آن طواف میکرد پس آنکه رجوع کند ترجمه گوید رضی الله عنه کسی  
 احرام حج کرده باشد فضل و حق او است که داخل شود بکعبه پیش از توقف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که آن حضرت صلعم همین  
 عمل فرموده اند و اگر بکعبه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد و با یکی لیست طواف القدوم  
 لمن احرم من مکه سنت نیست طواف قدوم بر کسی که احرام کرده باشد از کعبه مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا احرم  
 من مکه لم یطوف بالبيت ولا بین الصفا والمروة حتی یرجع من منی و کان لا یرمل اذا طاف حول البيت اذا احرم من مکه علی  
 بن عمر و قتیکه احرام میکرد از مکه طواف میکرد بخانه کعبه و نه در میان صفا و مروه تا آنکه باز میگشت از منی و رمل نمیکرد یعنی بجا  
 پویه میرفت و قتیکه طواف میکرد بخانه کعبه و قتیکه احرام میکرد از مکه ترجمه گوید رضی الله عنه که شخص است طواف قدوم بصفی  
 مذکور میشود و جایز است که قبل از توقف بر کسی که بقصد عمره آمده او را طواف عمره بیاورد طواف قدوم که است احرام حج را بگوید  
 او را طواف قدوم لازم نیست و کسی که بعد از توقف آمده است او را طواف حج فرض میباشد که مسئله اگر حلال بکعبه داخل شد با آنکه قصد حج  
 یا از نزدیک مکه بکعبه آمد سنت است که طواف قدوم بجا آورد و بجهت تحبیه بیت مقدسه طواف را مطلقا و اجبات است که بدان آن

قلین  
 و علیها اهل العلم و دلت  
 مستحب است بگوید یغسل  
 او را و خلیلا جاناف  
 لا یزاد و یستحب لکن لا یجوز  
 من طریق اهل بیت  
 یا الشافعیان یغسلون  
 طوی و ان یغسل  
 ماشیا من ثنية الاعلا  
 و یخرج من ثنية الاعلا  
 قلین  
 ۲۹۳  
 قد استفاض عن الصحابة  
 ان اهل منی کان یدعون  
 به الطواف بالبيت ثم  
 لا یحلقون و راه الشافعیان  
 هذا سنة الا اتفاق  
 و علیها اهل العلم و دلت  
 العاکفین  
 من طواف القدوم  
 النبی یغسل طواف القدوم  
 یخرج من مکه قبل  
 الوقوف

صحیح نباشد و من است که بدین آن صحیح باشد لکن با وجود آن کامل بود پس واجب است سحر و طهارت از شد و من است  
مانند صلوة بعد از طواف منزه بصلوة الا ان الله قد اصل فی لفظ من لفظ فلا یطلق الا بحیز صحیح الحاکم دیگر از واجبات طواف  
است که ابتدا بچرخش کند و بیت را بر سر سازد و گرداند و بهشت بار گیرد و اندرون مسجد نیکو طواف بخفرت صلی الله علیه وسلم  
مسلمین با اتفاق چنین بوده است و درین سلسله خلافی مروی نشده و دیگر است که طواف در آن حجر واقع شود زیرا که حجر  
بیت است چنانکه میاید و اما سنن پس معلی است در طواف و آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف  
صلی الله علیه وسلم را کبانی حجة الوداع است سلام بچرخ در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواد الشیخان پس اگر عاجز باشد  
از آن استلام کند فقط و اگر از آن نیز عاجز باشد با شاره استلام کند بدست خود و رکنین شامیین را استلام کند و نیز  
در کتب میانی را استلام کند نه تقبیل بجهت اتباع رواد الشیخان من حدیث ابن عمر نقل کند و ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط  
از چهار شوط تا آخر شود و آن مختل است بطوافی که عقبتی می باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض درج یا عمره و معنی  
اسراع است در شی با تقارب خطی اضطباع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد معنی اضطباع  
که وسط راه خود را زیر مشک است خود گذارد و هر دو طرف آن را بر مشک چپ اندازد و اضطباع در مل مخصوص است بر حال  
دو ن است و در شواط سبعة موالاة کند و بعد از طواف دور کتفه نماز گذارد و در شی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله  
خواید بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة استلام بچرخ نماید نزدیک قصد می بجهت اتباع و واجبات سعی یکی بدایه است  
از صفا بعد حدیث بنیابا بصلوة و دیگر هفت بار بودن آن بان معنی که ذاب از صفا بسوی مرویه یکبار باشد و دعوی از  
بسوی صفا بار دیگر باشد و علی هذا القیاس دیگر القیاس آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم پیش از آنکه بعرفه  
شود و لا اتباع و هر که سعی بعد طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن احاد و بخند بعد حدیث مسلم لم یطع ابی صلی الله علیه وسلم  
ولا صحابه بین الصفا و المروة الا طوافا واحدا طوافه الاول و متحب است که بر آید بر صفا و مرویه قدر یک قامت آدمی ذکر کند  
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی پست کند و آن شود در میان مسلمین اخضرین دوان و دوان قطع کند  
مقدمه متحب است که امام یا نائب او روز سابع یک خطبه خواند و مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند چنانکه  
ایشان روز ترویج بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بان تنبیه نماید بعد حدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
اذا کان قبل یوم الترویج بیوم خطب الناس اخرهم بمناسکهم واه البیت بنا و جید و امام یا نائب او روز ترویج با نمان  
بر آید بسوی منی لا اتباع و شب آنجا گذرانند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع مشق قد عرفات نمایند و در وادی منزه نازل  
شوند تا وقتیکه قاتل شود و آنجا امام دو خطبه خواند بعد از آن نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از آن بعرفات نهد و توقف

تا عروضا قیامی بذكر و دعا و تهلیل مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور موضعی است از عرفات اگر  
کشت نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و صبح در میان جزو روز چهارم و جزو ازیل سنت است و اگر روزی یکی  
از این دو فوت شود مستحب است اراقه دم و اگر غلبه روز و نحر و قوف کردند و حقیقت حال انما می قوف یا بعد از آن طاهر شد انکند  
بحدیث الحج یوم تبحر و بعد از غروب بسوی فردا در آن شوند و آنجا در میان مغرب عشا جمیع نمایند ملائبل و ایا حلت این  
جمع سفر است یا نه کمالی سلم تبحر اول میدهد و بیت مزدلفه لازم است و هر که بیت آن ترک کند یا در نصف ثانی میوته نکند  
بغیر خدا راقه دم کند و ایا این دم مستحب است یا واجب و قول آمده است و از مزدلفه نثار و صغیر بعد از نصف لیل بمنی فرستد  
و غیر ایشان باقی مانند تا آنکه وقت غلغله صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن آشنا چنان بشعر حرام رسند و قوف کنند  
و دعا نمایند تا وقت اسفار بقوله تعالی فاذا قضیتم من عرفات فاذا کرد و اهد عند الشعار احرام و حصیاری از مزدلفه بگیرند و بحدیث  
فضل تجاس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فاذة یوم النحر التقط لی حصی بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روان کنند  
و چون بمنی رسند هفت سنگریزه بسوی جبره عقبه اندازند و همراه هر سنگریزه یکگیر گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال افتد  
و بجز یک جبره رومی نیکنند بلکه ملائبل و بعد از رمی بدی رانج کنند اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در قرون  
حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحديث ابی داود و لیس این حلق انما علی النساء و التقصیر و این حلق یا قصر کن  
و اقل او ادنی ما یطلق علیه الحلق است و تنقیح حلق و قصر از اشعور است بر صفت که باشد نصف یا حرق یا قصر یا سنان  
بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موی ندارد و او را مستحب است را زدن استره بر سر بعد از آن بکمره و دوطواف افافه نماید  
و آن آخرین فرض است از فرض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحديث لاجز لا حرج  
و وقت این چیز با بعد از نصف لیل است و آنرا آخری معین نیست الا رمی که تا آخر روز نخست چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت  
مضوی بد و چیز از جمله رمی و ذبح و حلق تخیل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود و الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال  
گردد و بعد از طواف بمنی باز روند و شبهای تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه مجبور رومی کنند چنانکه  
بهفت سنگریزه و چون رمی یوم ثانی از ایام تشریق بجا آورد جایز است او را انفر بقوله تعالی فمن تعجل فی یومین اثم  
علیه مگر آنکه شب سیوم و یکا پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق  
از زوال آفتاب است تا عروسان و در قولی تا فجر و شرط آنست که واحد بعد و اقلر کنند ترتیب حجرات که گاه در رعایت  
نمایند زیرا که رمی پنخترت صلی الله علیه وسلم و صحابه و علم جراهیمین اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی است  
که حصا باشد نه لولو و زرنیز و مانند آن که اسم حج بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود و پس وضع کفایت نمیکند

له قلت  
وعليه اهل العلم  
المنهج في حفظ الاموال  
بطواف بقبه من  
وقول بطواف القدم  
وجعل البقوى هذا  
القول اظهر في  
العالم كبره وكفا  
بمن سقى قاره  
يوم فقه ١١  
له قلت  
وعليه اهل العلم  
قالوا فان عجزنا  
٢٩٤  
فان عجزنا عن  
نما نشاء ربنا

وسنت است كرمي كنه قد حصى الخذف بخا ذال مجتنبين يعني قدر يكما زميان دو انگشت ميتوان اندخت واگر رمي كير و ترك  
كرده باشد روز ديگر قصا كند بغير دم بحدیث رعابل چنانكه مي آيد واگر جميع ايام رمي بگذارد خواه رمي كير و ترك كرده باشد باز  
از ان را قدوم لازم است و وقتيكه خواهد از كير بردن رود واجب طواف وداع الابر حالض و اگر از ترك كرده و خود نموده  
از مسافت قصر دادن دم لازم شود و اين مطالب ابواب اينده تفصيل مذكور خواهد شد **باب** تسنن الرمل في ثلثة اشواط  
من طواف بحد سبع سنت است رمل در سه شوط از طواف كه بعد از آن سهي است **مالك** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن  
بن عبد الله انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم رمل من الحجر الاسود حتى ينه الى ثلثة اشواط  
جابر كفت ديدم بخبري صلى الله عليه وسلم كه پويه پويه رفت از حجر اسود تا آنكه رسيد حجر اسود در سه شوط **مالك** عن ناظم  
عبد الله بن عمر ان يوم من الحجج الاسود الى الحجر الاسود ثلثة اشواط وعشيه اربعة اطواف عبد الله بن عمر پويه پويه ميرفت  
از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و بايست كه ميرفت در چهار شوط **مالك** عن هشام بن عروة ان اباة كان اذا طاف  
بالبيت يسع الاشواط الثلثة يقول اللهم لا اله الا انت يا وانت يحيي بعد ما امتنا عوده و قتيكه طواف ميكرد و بخانه كعبه  
پويه ميرفت سه شوط و اين دعا ميخواند اللهم لا اله الا انت الخ يعني بار خدا يا نيت سبج مبعود و مكر و تو زنده ميكني بعد از آنكه ميرايدي  
**مالك** عن ناظم ان عبد الله بن عمر كان لا يرمي اذا طاف حول البيت اذا اتم من مكة فخصي عبد الله بن عمر رمل يعني كرد  
و قتيكه طواف ميكرد و در خانه كعبه قتيكه محرم ميشد از تركه **باب** تسنن الحجر الاسود سنت است بوسه دادن حجر اسود  
**مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال وهو يطوف بالبيت للركن الاسود انما انت محمد  
لا تقرو ولا تنقم و لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك ما قبلتك فقبله عمر بن الخطاب انحال  
طواف مي كرد و بخانه كعبه خطاب ميكرد و بر كن اسود جزاين نيست كه تو سبكه هستي ضرر نميكني و نفع نميبرساني و گرنه نيت كه ديدم  
ان حضرت صلى الله عليه وسلم كه بوسه داد ترا بوسه نميدادم ترا بعد از ان بوسه كرد و انرا **مالك** عن هشام بن عروة  
عن ابيه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعبد الرحمن بن عوف كيف صنعت يا ابا محمد في استلام  
الركن الاسود فقال عبد الرحمن استلمت و توكت فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونه كردی ای ابا محمد در استلام ركن اسود گفت عبد الرحمن استلام كردم كا هي ترك  
كردم كا هي پس فرمود حضرت صلى الله عليه وسلم نيك كردی مترجم گويد نه سب جميع علماء اجمين است و اگر عاجز  
شود از تقبيل اقتصا رنمايد بر استلام و اگر از ان نیز عاجز باشد برست يا بموجب اشاره كند **باب** تسنن  
الركنين اليماينين فقط صحيح نيت كه استلام كند و در كن ياني را و بس **مالك** عن سعيد بن ابى سعيد المقبري





وقيل عليه السلام  
 قالوا لا يفصل  
 الركبتين الثانيين  
 ولا يستلها  
 يستلها  
 فلا يفصل  
 الجلاسود  
 وقيل

قلت  
 وقيل عليه السلام  
 قالوا لا يفصل  
 الركبتين الثانيين  
 ولا يستلها  
 يستلها  
 فلا يفصل  
 الجلاسود  
 وقيل

انتهى منكم ان حضرت صلى الله عليه وسلم ترك فرموده است هتلاهم آن دور كن كه متصل حجرت مكرانان چه كه كعتكلم ساخته  
 نشه است برنيا و ابراهيم عليه السلام **مالك** عن هشام بن حمزة ان اباة كان اذا طاف بالبيت يستلم الاركان كلها قال  
 وكان لا يدع اليماي الا ان يغلب عليه عوده وقن كطواف ميكرو بخا كعبه استلام ميكرو دهره ركان را و ترك ميكرو هتلاهم ركان  
 مكرانكه مغلوب شود بسبب از دحام بران مترجم كويد اتفاق اهل علم برجهين است كنفيل نكند دور كوشن مكرانكه هتلاهم كند  
 هر دور هتلاهم ركان ياني نمايد و نفيل نكند از هتلاهم كند حجرا سود را و نفيل آن نيز كند **باب** يعطوف من دور الحجرا  
 فانه من البيت طواف كذا زيرون حجوزير كه دوسى از خانه كعبه است **مالك** عن هشام بن حمزة عن ابيه ان عاتكة  
 ام المؤمنين قالت ما اباى اصلكت في الحجرا في البيت حضرت عائشة فرمود باك ندارم من كه نماز گذارم در حجرا يا خانه  
**مالك** انه سمع ابن شهاب يقول سمعت بعض علماء نايقول ما حج الحجرا طواف الناس من ورائه الا ارادة ان  
 يستحب الناس الطواف بالبيت ابن شهاب باغت شنيدم از بعض علمائى خویش ميگفت ديوار كشيده نشه در حجرا طواف  
 نكند زدمردمان از زيرون او مكر يقصد آنكه تمام كند مردمان طواف خانه كعبه **باب** يجوز الطواف والركبا جازيت طواف  
 كردن سواره **مالك** عن ابى الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة بن الزبير عن زينب بنت ابى سلمة عن  
 ام سلمة زوج النبى صلى الله عليه وسلم انها قالت شكوت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم انى اشكك فقال طوفى من وراء النسا  
 وانت راكبة قالت فظففت و رسول الله صلى الله عليه وسلم حينئذ يصلى الى جانب البيت وهو يقرب بالطلوع وكتب  
 مسطود حضرت ام سلمه باغت شكايه كردم ميش اخضرته صلى الله عليه وسلم كمن بيام بس فرمود طواف كن زيرون از جماعة  
 مردمان حالانكه تو سواره باشى باغت بس طواف كردم و اخضرته صلى الله عليه وسلم در حال نماز ميگذار زنده بهلوى خانه كعبه  
 و اخضرته صلعم بخوراند سوره والطور وكتا به مسطور مترجم كويد برجهين است اتفاق علما محله گفته كه سنت است طواف  
 كردن مكر بعد روگر غير حذر سواره طواف نمود جازيت است **باب** من انتقض وضوءه وهو يطوف توفضا و استا  
 كسيكه شكست وضوء او حالانكه او طواف ميكند وضوء كند و از ابتدا شروع كند قال مالك من اصابه شئ ينتقض وضوءه  
 وهو يطوف بالبيت او يسلم بين الصفا والمروة او بين ذلك فانه من اصابه ذلك وقد طاف بعض المصلين فان  
 يركم ركعتي الطواف فانه يتوضا ويستأنف الطواف والركعتين قال مالك واما السعي بين الصفا والمروة فانه لا  
 ذلك عليه ما اصابه من انتقاض وضوءه ولا يدخل السعي الا وهو طاهر بوضوء كفت مالك كسيكه رسيدا و اخره كسيكه  
 وضوء او روا حال آنكه او طواف ميكند بخانه كعبه يسه ميكند و درميان صفا و مروه يادرميان اين بس هر آنكه كسيكه رسيدا و  
 آن مكر آنكه طواف كرده بود بعض طواف ياتمام كرده بود و نگذارده هر دور ركعت طواف را بس هر آنكه او وضوء كند و از سر نو

شرح السنن عند الشيخ  
 لا يجوز الطواف بالركبتين  
 به الصلوة من الطمسة  
 عن الحديث فان ترك  
 وسد العورة فان ترك  
 شيئا منها عليه لعنة  
 وفي الاثار ولو حدث في  
 الطواف من ترك طواف  
 ولا يجزئ الا ركعتين  
 الفصل في سعي الكوفين  
 الطواف مباح و يستحب  
 لا يتكلم الا بذكر الله  
 حاجة اصله قال  
 ابو حنيفة اذا طاف  
 فانه لا يركع

من ترك طواف بالركبتين  
 من ترك طواف بالركبتين  
 من ترك طواف بالركبتين  
 من ترك طواف بالركبتين

عَنْ قُلُوبِ  
وَقَالَ الشَّافِعِيُّ  
وَجَبَّانَ قَالَ  
الْحَلَالِي مَا فَعَلَهَا  
مُرْسَلٌ لِلْأَصْحَى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى  
وَاتَّخَذُوا مِنْ  
مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ  
مُصَلًى وَمِنْهُ  
مُسْلِمٌ فَافْتَرَحَ  
أَنَّهُ لَا يَسْتَلِمُ نَفْسَ

شروع بکنند در طواف و دو رکعت طواف گفت تا که ماسه در میان صفاء و رده پس بر آئینه قطع میکنند آن بروی چیزی که سبزه  
 او را زینت کند و صفاء او را باید که داخل نشود برای سعی مگر او را بر باشد بوضو و مترجم گوید نزدیک ابوحنیفه هر تنگی از مسکن  
 در مسجد اگر کرده شود طهارة برای آن ضرورت و هر چه خارج مسجد اگر کرده شود طهارة ضرورت برای آن مثل سعی  
 و قوف بعرفة و اگر طواف در حالت حدث یا جنابت نموده باشد اگر در یک باشد عاده کند و اگر از یک برآمده باشد قربانی واجب  
 بروی و عاده ساقط گردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوته است در شتر اطهارت از حدث و نجاست و تسرع و اگر ازین  
 شروط چیزی فوت شد عاده واجب است و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بنا نماید و سبب آن تنجیس و کلام در عین  
 طواف  
 مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تعلیم یا حاجت ضروری و الله علم **باب** تسنن رکعتان بعد الطواف سنت است  
 گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالی و لقد وامن مقام او اهبط و صلی و فرمود خدا تعالی بگیرد یا در مقام ابراهیم  
 مسئله دو رکعت طواف نزدیک ابوحنیفه واجب است و نزدیک اکثر علماء سنت و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم منقول است که بعد  
 گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود از اینجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است و الله علم **باب** یقین  
 بین سبعین لیوکم بعد نماز و یحوزان یوکم عند المقام و غیره جمع کنند در میان دو سجیع یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف  
 کند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام هر مقام ابراهیم  
**مألک** عن هشام بن عروة عن ابیہ انه کان لا یجمع بین السبعین لا یصل بینہما و لکن کان یصل بعد کل  
 رکعتین فرما صلی عند المقام و عند غیوہ و جمع میکرد در میان دو سجیع که نماز نگذارد در میان آنها و لکن نمی زدند  
 بعد هر هفت شوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام و همین است در بعض  
 که جمع بین الاسبوعین بلا صلوته بینها مکرر است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب** لا یصلی رکعتی بطل  
 بعد صلوۃ العصر و ان اضطرر صلی حیث ما امکن گذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح هم پس اگر مضطر شود نماز  
 گذارد هر جا که امکان داشته باشد **مألک** عن ابی الزبید الکی انه قال لقد رايت البيت یخلو بعد صلوۃ العصر و بعد  
 العصر ما یطوف به احد البوازییر کی گفت هر آینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکردند  
**بیسکس مألک** عن ابی الزبید الکی قال رايت حید الله بن عباس یطوف بعد صلوۃ العصر ثم یدخل حجرته فلا ادری  
 ما یصنعم البوازییر گفت دیدم عبد الله بن عباس که طواف میکرد و بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد در حجره خود پس نمی دانم که چه  
**مألک** عن ابن شہاب عن حمید بن حیدر عن الحسن بن عوف عن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف القاری اخبره انه طاف بالبيت مع  
 بن الخطاب بعد صلوۃ العصر فلما افضى عن طوافه نظر فله الشمس فکب حتى اناخ بذی طی فیصلی و رکعتین عبد الرحمن

الحققت  
العام

عليه اهل العلم  
والكفا

ان السنته  
تريه

عالمی شہر

بین المللی  
تہذیبی

۴۴ قلمی

عليه ابو خنيفة

العالم الكبير  
في وقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باجله اداء الكس

٢٩٩

صلواته علی

فیضانِ نبویہ

الوقتین

به قلنت  
 وعلیه اهل المعرف  
 العالمیة فی الاصل  
 کل من بعد سنی الموح  
 الی اسلام الموح  
 المنهج یستلزم الحج  
 بعد الطواف فصوله  
 فخر فی من یأب  
 الصفا للسنی  
 ۰۰  
 به قلنت  
 وعلیه اهل العلم  
 عند الشافعی من لا یحکم  
 فلا یجیب بالدم وخن  
 ابی خنیفة من الواجب  
 وعلی من ترکہ دم

بن القاری خبر او محمد بن عبد الرحمن بن عوف اگر وی طواف کردیم او عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس وقتیکه آخر کرد طواف  
 خود را نظر کرد پس ندید آفتاب پس سوار شد تا آنکه شتر را بنشاند و می طوی پس گذارد و دو رکعت تشریح گوید مذمت ابو حنیفه  
 همین است که دو رکعت طواف تا وقت مباح تاخیر کردن ضرر درست و نزدیک شافعی این دو رکعت نماز است که سبب  
 شده پس در هر وقت گذاردن آن درست است والله علم باب یستلم الکن الاساق بعد الوکعتین ثم یخرج  
 الی الصفا دست برساند بجزا سود بعد دو رکعت طواف بعد از آن برای یکجا ب صفا مالک ان یبلغه ان رسول الله  
 کان اذا قصه طوافه بالبيت و رکع رکعتین و اراد ان یخرج الی الصفا والمروة استلم الکن الاساق قبل ان یخرج  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی تمام میکرد طواف خود را بخانه کعبه میگذاشت و دو رکعت و میخواست که برآید بطرف صفا  
 دست میرسانید بکن اسود پیش از برآمدن و همین است مذمت جمیع اهل علم باب وجود السبع بین الصفا والمروة  
 در میان و جوب می در میان صفا و مروه قال الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح  
 علیه ان یطوف بهما لم من قطعهم خیرا فان الله شکو حلیه ه برآینه صفا و مروه از نشانههای خداست پس هر که حج  
 کند یا عمره بجا آورد پس نیست هیچ گناه بر وی در آنکه طواف کند میان آنها و هر که طاعت خداست بجا آورد پس برآینه  
 خدا تعالی قبول کننده عمل است و از هر چیز است مالک عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال قلت لعائشة ام المؤمنین  
 و انما یوشع حدیث السن ارایت قال الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا  
 جناح علیه ان یطوف بهما فاطمة الرجل شی ان لا یطوف بهما قالت عائشة کلا لو کان کما تقول کانک فلاحا ح علیه ان  
 یطوف بهما انما اترکت هذا الایة فالا نصادک انما یهلون لمناة و کانک مناة حذ و قدید و کافوا شی چون ان یطوف  
 بین الصفا والمروة فلا جناح الا سلامه سالوا رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلك فانزل الله تعالی ان الصفا والمروة من  
 شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما عروه گفت گفتیم حضرت عائشه را و من در آن روز  
 فوجوان بودم یا دیدی قول خدا تعالی را ان الصفا والمروة الخ لیس نیست گناه بر آنکه طواف نکند باین هر دو یعنی  
 سه نکند میان صفا و مروه گفت حضرت عائشه فی انی اگر میبود معنی آیه چنانکه تو میگوئی آیه باین عبارت نازل میشد  
 فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما غیر ازین نیست که آیه فرود آورده شد در باب الصفا و الا نشان احوام میگردند  
 در جا بلایه برای مناة و بود مناة نزدیک قدید و الا نشان اجترار میکردند از آنکه طواف کنند میان صفا و مروه پس  
 وقتیکه اسلام سوال کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ازین ماجبه پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا  
 والمروة الایة مترجم گوید مقصود حضرت عائشه آنست که فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما الفص است در عدم

قلت عليه اهل العلم في الاثار يدل بالصفا في حق علي بن ابي طالب عليه السلام

وجوب طواف بيان صفا و مروده و قابل تاويل نيست ولا جناح عليه ان يطوف لفضيحت بل بظاهر است در عدم وجوب طواف  
 دار که اين عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته باشند چنانکه از حال انصاف بيان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که سعی  
 بين انصاف و المروده از ضرورت ريات حج و عمره است مگر آنکه نزد يك شافعي از ارکان است پس جريان بدم درست نباشد  
 و نزد يك ابو حنيفه از واجبات است و اگر ترك کرده قرباني بروی واجب شود **باب البداية بالصفا و ابتدا کردن بصفا**  
**مالک** عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول حين  
 خرج من المسجد وهو يدي انصفا و هو يقول بئنا بما بدأ الله فبئنا بالصفا جابر گفت شنيدم از رسول الله صلى الله عليه و آله سلم  
 که ميگفت و فتيکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا ميبرد و او ميگفت ابتدا ايکيم بجز يكه ابتدا کرده است خدايتعالی  
 بان پس ابتدا کرد بصفا ترجمه گويد بهمين است ندب علم که ابتدا بصفا ضرورت پس اگر شخصی محکوس بجا آورد و ابتدا  
 کرده کند همان مختلف شده اند صحيح است که بشود اول اعداد نماید و الله علم **باب ما يستحب من الذكر والدعاء**  
 الصفا و المروة **باب در بيان آنچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مروده** **مالک** عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن  
 ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان اذا وقف على الصفا يركع ثلثا و يقول لا اله الا الله وحده لا شريك له  
 الحمد لله و هو على كل شيء قدير يصنع ذلك ثلث حرات و يدعو و يصنع على المروة مثل ذلك جابر روایت کرد  
 که حضرت صلى الله عليه و آله سلم و فتيکه می استاد بر صفا الله که ميگفت سه بار و ميگفت لا اله الا الله الحمد لله و اين ذکر سه بار ميگفت  
 بر مروده همچنان **مالک** عن ناظر انه سمع عبد الله بن عمر و هو على الصفا يدعي يقول اللهم انك قلت ادعوا اليك  
 و انك لا تختلف الميعاد و اني اسألك كما هديتني للاسلام الا تنزع مني حتى تتوفاني و انا مسكرا نافع شنيدم  
 بن عمر را در آن حال که او بر صفا بود و دعا ميکرد و ميگفت اللهم الهی بار خدایا هرگز نيز تو فرمودی و دعوی تو بگویم و هرگز  
 تو خلاف نميکنی و عده را هرگز نيز من سوال نميکنم از تو چنانکه به ايت کردی مرا با سلام که نزع نمي کنی آنرا از من تا آنکه پير از من  
 حالانکه من سلمان هشتم **باب يستحب السعي في بطن الوادي مستحب است سعی در میان وادی**  
**مالک** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه و آله  
 عليه و سلم كان اذا نزل من الصفا و المروة مشى حتى اذا انصبت قدماه في بطن  
 الوادي سعى حتى يخرج منه رسول الله صلى الله عليه و آله سلم و فتيکه فرود می آمد و صفا  
 و مروده آهسته آهسته ميرفت تا آنکه فرود می آمدند و دو قدم او در میان وادى بود و بوي  
 ميرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسکه نزدیک خفيف چون در بطن وادی سد در میان

قلت عليه اهل العلم في الاثار يدل بالصفا في العا لک بن ابي اسحق مکتوب است ان بيدي المروة فتنها بيا من قاله بئنا بما بدأ الله و لكن بكرة و الصفا اول بالشو الاول في قلنا في الوادي



حتی آنحضرت غصه گفت حضرت راجست حال مردمان که حلال شدند و تو حلال نشدی از عمره خود نگشت بر آنکه منم بصیرتی  
جمع کرده ام موسی سر خود را و قلا ده بسته هم می خورم پس حلال بخورم **باب** سیف العبد و یوم التزوید الی  
مستحبت بگاه رفتن روز تریه بسوی منی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یصلی الظهر والعصر والمغرب  
العشاء والعجیم بمنی ثم یغید و اذا طلعت الشمس عرقه عبد الله بن عمر یکنیز از نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح  
منی بعد از آن بگاه میرفت و قتیکه بر می آمد آفتاب بجانب عرفات مترجم گوید مستحب است بر آمدن بسوی منی بعد طلوع آفتاب  
شب گذراندن در منی بعد از آن بگاه بر آید بجانب عرفات و قتیکه طلوع کند آفتاب **باب** نزول عمره و جواز نزول و  
در بیان فرو آمدن در منزه و ترک فرو آمدن آنجا **مالک** عن علقمة عن امه عن عائشة انها كانت تنزل من عرفه  
بنمرة ثم تحولت الی الاذاک حضرت عائشة فرو می آمد در منزه از اوای عرفات بعد از آن انتقال کرد بجانب اک **باب** استحب  
تقصیر الخطبة فی منزه و تجیل الرواح الی عرفه مستحب است کوتاه ساختن خطبه در منزه و شتاب رفتن بسوی عرفه **مالک**  
عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله قال كتب عبد الملك بن عروان الی الحجاج بن یوسف الا یخالف عبد الله بن عمر  
شئی من امر الحج قال فلما کان یوم عرفه جله عبد الله بن عمر حین زالت الشمس انامعه فصاح به عند سکر ذوق این  
خبر علی الحجاج علیه صلوة و تعظیم قال مالک یا ابا عبد الرحمن نقا الرواح انکنت ترید السنة فقال اهدنا السأ قال  
قال فانظر فی حجة انیض حکماء فنه خرج فقول عبد الله حتى خرج الحجاج فصار یبني و یبن الی نقلت له انکنت  
ان تصیب السنة البیضا فاقصر الخطبة و تحلل الصلوة فحجل ینظر الی عبد الله بن عمر که یسمی ذلك منه فلما را  
ذلك عبد الله بن عمر قال صدق سالم بن عبد الله گفت که عبد الملك بن مروان نوشت بسوی حجاج که مخالفت نکنی با عبد  
بن عمر در چیزی از امور حج پس قتیکه شد روز عرفه آمد عبد الله بن عمر و قتیکه زائل شد آفتاب من همراه او بود پس او از در  
حجاج را نزدیک سر بر دای او که کجاست این شخص پس بر آمد حجاج و بروی چادری بود معصفر پس گفت چیست ترا  
ای ابا عبد الرحمن گفت رفتن بعرفه میباید اگر میخواهی عمل بر سنت پس گفت حجاج ای این ساعت بروم گفت عبد  
آری گفت جهلت ده مرا تا آنکه بریزم بر خود آب را یعنی غسل کنم بعد از آن بر آیم پس فرو آمد عبد الله بن عمر تا آنکه بر آمد حجاج  
پس سیر کرد میان من و میان پدر من پس گفتم او را اگر خواهی که محل نیست کنی امروز پس کوتاه کن خطبه را و تجیل کن  
پس دید حجاج بسوی عبد الله بن عمر را بشنود از وی این سخن را پس قتیکه دید این ماجرا عبد الله بن عمر گفت راست گفته  
سالم مترجم گوید اتفاق علما بر آنست که خطبه خواند امام بعد از زوال و خطبه حال آنکه او ستاده باشد و نندیند در میان  
خطبه بنی و خطبه کنیه و خطبه همد و از آنجا که حج تا بوم ثانی **باب** مجیم بین الظهیر العصر یوم عرفة جمع کن در میان

است و اگر در منی بماند

و اگر در عرفه باشد و اگر در منی باشد

قلنت و علی  
اهل العلم قد سکن  
ان ابا حنيفة یصل  
المنی علی و علی  
قد کان یسوف  
المنی فانه لا یصل  
منه الی یوم العید  
و ان یکن یسوف الی  
فانه یصل منه بعد  
المنی  
قلنت و علی  
و علی اهل العلم  
ان یصل من غیر ان یخرج  
از منی بعد طلوع  
الشمس و ان یسوف  
ها فو یصل و اذا طلعت  
الشمس الی عرفه  
قلنت  
فی الحاج و لا یصل  
یعنی منی و ان یسوف  
بنمرة فو یصل و اذا  
حتى نزول الشمس و  
الا و اذا وصلوا الی  
ضبط فیه و امام  
یها و فی العاکل  
فاداموا

قلنت و علی  
اهل العلم قد سکن  
ان ابا حنيفة یصل  
المنی علی و علی  
قد کان یسوف  
المنی فانه لا یصل  
منه الی یوم العید  
و ان یکن یسوف الی  
فانه یصل منه بعد  
المنی  
قلنت و علی  
و علی اهل العلم  
ان یصل من غیر ان یخرج  
از منی بعد طلوع  
الشمس و ان یسوف  
ها فو یصل و اذا طلعت  
الشمس الی عرفه  
قلنت  
فی الحاج و لا یصل  
یعنی منی و ان یسوف  
بنمرة فو یصل و اذا  
حتى نزول الشمس و  
الا و اذا وصلوا الی  
ضبط فیه و امام  
یها و فی العاکل  
فاداموا







عليه اهل العلم  
وفي المالكية لا يثبتون  
لهم الزدقة الخفية  
والجماعة لا حرام  
عليه  
وعليه اهل العلم  
واجب عند ابي حنيفة  
مسئله عند الشافعي

٢٠٤

در نزد گنجی صالح عن موسی بن عقبه عن کریب بن ابی جاس عن اسماء بن زید انه سمعه یقول د فم رسول الله صلی الله علیه وسلم من حرفة حتى اذا كان بالشعب نزل قال فتوضأ فم یسبح الوضوء فقلت له یصلی یارب الله قال یصلی اما مات فلیک فلیس له المزدلفة نزل فتوضأ فاسبح الوضوء فاقیمت الصلوة ففی المغرب فمناخ کل انسان بعبه فی منزله فراقیمت العشاء ففصلها ولم یصل بینهما شیئا اسماء بن زید یسبغت روان شد رسول الله صلی الله علیه وسلم از عرفه تا چون رسید بدو کوه فرو آورد پس بیل کرد پس وضو کرد و اکمال آن نمود یعنی یک یک بار اعضا را شست اسماء گفت پس گفتم بخضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بخندار یا رسول الله فرمود نماز پیش روی است پس سوار شد پس قتیکه رسید بدو کوه فرو آورد پس کامل کرد وضو را بعد از آن استاده نمود و شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از آن خوابانید شخصی شتر خود را و منزل خود بعد از آن اقامت عشاء گفتم پس گذارد و آنرا گذارد چیزی در میان هر دو نماز صالح عن یحیی بن سعید عن عدی بن ثابت الاصبغان عن عبد الله بن زید خبره ان ابا ایوب الانصاری أخبره انه صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا بوا یوب انصاری نماز گذارد همراه خضرت صلعم در حجة الوداع مغرب و عشاء در مزدلفه همه گنجی صالح عن عبد الله بن عمر بن حنبل صلی المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا عبد الله بن عمر یسبغ و عشاء در مزدلفه همه گنجی و در عالمگیری مذکور است که این مع راجع به سلطان و جماعت و احرام ضرورت بخلاف جمیع عرفه باب یقومون بالشعر الحرام یذکرون الله تعالی سیفروا بایستند و شعر الحرام ذکر گویند آنرا در وقت رشدی در آیند قال الله تعالی فاذا ذا فغسلتم من عرفه فاذا ذکرنا عند الشعر الحرام واذکروه کما حدکم و ان کنتم من قبلنا الضالین پس قتیکه روان شد دید از عرفات پس بایکند در اثر اعرجیل نزدیک شعر الحرام و آن کوهی است در مزدلفه و بایکند و اینجا نمک راه نمود و شمارا و اگر چه بودید پیش ازین را که ازین بر این آیه معلوم شد که نزول بمزدلفه و ذکر نزدیک شعر الحرام لازم است و حدیث وقت آنرا معین کرده است که نماز صبح پس از آن روزان وقت تا سفید و می ذکر گوید و پیش از طلوع آفتاب بسوی منی روان شود و مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه ازین صفت واجب است و نزدیکش منی سنت باب تقدیر الضعفة من جمیع پیشترستان زنان و کودکان از ذکر صالح عن نافع عن سلم و عبید الله ابی عبد الله بن عمر ان یاها عبید الله بن عمر کان یقدم اهله و صبیبا من المزدلفة فی منی حتى یصلوا الصبح یعنی و بموا قبل ان یاقی الناس عبد الله بن عمر پیشتر سیفروا داخل خود را و کودکان خود را از مزدلفه بسوی منی که نماز صبح بگذارد و در منی و رمی میکرد پیش از آنکه مردمان بیایند صالح عن یحیی بن سعید عن عطاء بن ابی دهمیرة عن ابی لاسماء بنت ابی بکر الصدیق خبرته قالت جئنا مع اسماء بنت ابی بکر منی فقلت لها فقد جئنا فقلت قد کانت انصم ذلك مع من هو خیر منک مولای از آن اسماء بنت ابی بکر گفت آمدیم همراه اسماء بنت ابی بکر پیشتر

غزلیں

غلبت بسبب كثرة سائر آرائه ما تقدم به في در وقت غلبت بر آئيه ميكرديم ما اين كار را هر كه سكه دي بتر بود از تو مال الله عليه  
 ان طلع بن عبد الله كان يقدم نسائه وصبيانته من المذلة الى منى طلع بن عبد الله شمس من ستان زن خود را و كوكان خود را از نو  
 بسوی مني قال عن هشام بن عرق ان فاحمة بنت المذلة اخبرته انها كانت ترى سماء بنت الجبكي الصديق بالمذلة تاملت  
 يصلها ولا يحياها بالصبيحين <sup>عليه السلام</sup> ثم تركت في الى منى ولا تقف فاحمة بنت منذر يد اسما بنت ابى بكر المذلة لم يكن  
 يكثر اذ يرى ووبرى صحابى نماز صبح را يعنى امامت نماز صبح ميكرد كه كند و بر اى ايشان نماز صبح را و فقيهك طلع ميكرد و خبر عبادان  
 سوار شد بسوی منى و منى استاد شعر الحرام ترجمه گوید نزد يك ابو حنيفة اگر قبل از طلوع فجر از حدود و مذلة تجاوز كند بروى قرياتي  
 و ايشان مكره يعنى و ضعیف مثل سائر و صبيان و كذا ايشان از مفارقت مذلة در شب نماز است بهنده الا انار باب بجره  
 في بطن محرم جيبا نذرا حله خود را و ادى محرم مال الله عن ناظران عبد الله بن عمر كان يجره داخلته في بطن محرم و صبيحة  
 عبد الله بن عمر جيبا نذرا حله خود را و ادى محرم مال الله عن ناظران عبد الله بن عمر كان يجره داخلته في بطن محرم و صبيحة  
 و در عالمي مكره است كه چون برسد در ادى محرم شتاب رود اگر پايه باشد و اگر سوار باشد حركت دهد و ابراهيم را خدا خشن  
 يكسنگ در انوار نيز مثل آن مكره است باب متى يقطع التلبية كي گذارد لبك گفتن اما مال الله عن محمد بن ابى بكر التلبية  
 حال ان بن مال الله هما غا ديان من منى الى عرفة كيف كنته تصنعون في مثل هذا اليوم سم رسول الله صلى الله عليه و  
 فقال كان يهل للهل منا فلا يكره عليه ويكره المكي منا فلا يكره عليه محمد بن ابى بكر التلبية سوال كرد ان بن مال الله فابن  
 بوقت صبح ميرفتند از منى بسوی عرفه چگونگی ميكرد و در شمس و مثل اين روز همراه اخفرت صلي الله عليه وسلم پس گفت ان لبك  
 سبغت لبك كسبند از اسب انكار كرده نيشند بروى و بگيرد كوينده از اسب انكار كرده نيشند بروى مال الله عن جعفر بن  
 محمد عن ابيه ان علي بن ابي طالب كان يلبس في الحج حتى اذا اذاعت الشمس من يوم عرفة قطع التلبية على بن ابي طالب لبك  
 سبغت در حج تا چون سيل كرد افتاب از وسط آسمان روز عرفه قطع كرد لبك قال مال الله و ذلك الامر اكمل بزل عليه اهل  
 العلم يبذلنا كعت ملك ميين است امر كيه نميشه برانند اهل علم در شهر مال الله عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن حنا  
 زوج النبي صلى الله عليه و آله انها كانت تترك التلبية اذا راحت الى الموضع حضرت عائشة ترك ميكرد و تلبية و فقيهك ريگ و مير  
 بسوی معرفت مال الله عن يحيى بن سعيد ان عمر بن العزير هذا يوم عرفة من منى معهم التكبير حاليا فبعت الحجر بسوی  
 ايها الناس انما التلبية عمر بن العزير زاد وقت صبح روز عرفه از منى پس شيعه تكبير را بلند بآدمه پس فرستاد و پايه را و اگر ادا  
 كنند مردمان كه ايرد مان بر آئيه و نموده امروزي لبك گفتن است مال الله عن ناظران عبد الله بن عمر كان يقطع التلبية  
 الحج اذا انتهى الى الحرم حتى يطوف بالبيت بين الصفا والمروة ثم يلبس ليعيد ومن منى الى عرفة فاذا اعتكز التلبية

قلست  
 عليه اهل العلم في  
 التلبس ولبس نقاب  
 النساء والضعفاء  
 بعد نصف الليل  
 الى منى في العاكبي  
 لم يجره من التلبية  
 قبل طلوع الفجر فليعلم  
 ترك الوقوف في مكة  
 بطلوع الشمس و ضعف  
 فمات الزجر طلع ففهم منها  
 عليه اهل العلم في التلبس  
 قلست  
 عليه اهل العلم في التلبس  
 اسمهم ان كان محرم  
 و حله كان سببا  
 كان را كذا استهان  
 بجره و مثله في الانوار

قلت

قال النعماني ذهب عامة اهل العلم الى ما ذهب اليه المصنف رحمه الله تعالى

قلت

وكان يترك التلبية في الصلوة اذا دخل الحرم عبد الله بن عمر قطع ميكه تلبية رادرج وقتيكه يسويد در حرم تا آنكه طواف بركت كنه  
 وسمى كند وديان ضفا ودره بعد ازان ليك ميگفت تا آنكه ميگفت از مني بسوي عود پس فتيكه چاه ميرفت ترك ميكه ليك  
 و ترك ميكه و ليك و در عمره وقتيكه فعل ميشد در حرم ما لك هن ابن شهاب انه كان يقول كان عبد الله بن عمر لا يلمح بطنه  
 بالبيت ابن شهاب ميگفت عبد الله بن عمر ليك ليگفت در ما ليك و طواف خانه ميكه و ما لك هن هشام بن عوده حقيق  
 انه كان يقطع التلبية في الصلوة اذا دخل الحرم عوده قطع ميكه و تلبية در عمره وقتيكه و فعل ميشد در حرم ما لك باسناد  
 ان عائشة كانت تقرأ ما كانت في منزلها من كان معها فاذا اذكت وتوجهت الى الموقف تركت الاحلال حضرت عائشة  
 ليك ميگفت تا وقتيكه مسويه در منزل خود و كسيك عمره او ميود پس فتيكه سوار ميشد و متوجه ميشد بسوي موقف ترك ميكه و طواف  
 يعني ليك گفتن آخر هم كويد عاده اهل علم گفته اند كه محرم حج ادا كند تلبية تا آنكه بحره عقبة روزه خورمي كه لما روي الفضل بن  
 ان رسول الله لم يحرر مني حجرة العقبة و ترك اكل حصاة منقطع شود و در طواف قدوم نزد بعضه سنج بيت و نزد بعضه سنج  
 بيا هر باب من اين روي حجرة العقبة از كجاري كند حره عقبة را ما لك انه سال عبد الرحمن بن القاسم من اين كان القاسم  
 روي حجرة العقبة فقال من حيث تفسير ايام ما لك سوال كرد عبد الرحمن بن قاسم با كه از كجاري حره عقبة ميكه و قاسم گفت نه حركه  
 آسان ميود و ترجمه كويد نقب جديش التريدي عن ابن مسعود انه استبطن الودادي ثم قال من ههنا والذی لا الا هو قوام الذي  
 انزل عليه سورة البقرة و لهذا جمهور اهل علم اختيار كرد و اندك روي از ابن رادى استحباب باب يكبر عند كل حصاة ككثير  
 نزديك انداختن هر سنگ يزه ما لك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يكبر عند رجلي الحجر كل حصاة عبد الله بن عمر  
 ككثير ميگفت نزديك مي چهار هر گاه انداختي سنگ يزه را باب قد ذكر يكون المحصاة چه قدر بيايد كه سنگ يزه باشد ما لك  
 انه سمع بعض اهل العلم يقول الحمد لله الذي به الجهاد في حق الخذف ما لك شنيد از بعض اهل علم كه ميگفت سنگ يزه كه انداختي  
 آن جوار را نده سنگ يزه باشد كه بدو انگشت ميتوان انداخت باب هل يجوز الودي بعد عمرى النفس من يوم النحر ايا جائز است  
 بعد فاش شدن آفتاب زرد و زخم ما لك عن ابى بكر بن نافع عن ابى ان ابنة اخيه لصفية بنت ابى حبيب نفست بالمزدلفة  
 فتخلعت هي و صفية حتى انتامتا بعد ان غابت الشمس من يوم النحر فاسرها عبد الله بن عمر ان توبيا الحج من حين ان تغرب  
 و لود عليه ما شئتوا و تر برادر صفية بنت ابى حبيب برادر و زود پس با زود و نجا و صفية تا آنكه آمدن مني بعد از آنكه  
 آفتاب زرد و تر پس هر كره ايشان را عبد الله بن عمر كرمي كند حره را وقتيكه انداختن مني و او جديش يدر ايشان جري مني انهم  
 باب بعض الودعاء ان يجعوا روي يومين و نخت داده شد شبها تا نازك صبح كند روي در روز ما لك عن جلد  
 بن ابى بكر بن عمر عن ابى ان ابا بلبل لم يخاصم بن عبد اخبره عن ابى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت

اصح

[illegible][illegible]

بانتحاجي  
معي بعم القوم الثالث  
البوم والبعير والاشياء  
اخترت في يوم الفريديول  
ليبين " طلع  
قلت وطيه  
اهل العلم "







شوم بابل خود پس گفت بر آئینه من قصه نموده ام از موسی خود هنوز پس گرفت از موسی او بدندان خود بعد از آن قانع گردم با او و گفت  
پس بخندید قاسم بن محمد پس گفت امر کن او را که بگیرد از موسی خود بیشتر من باب من خضر او بعد تعین دل هلقی هر که بافته باشد بر  
سر البصم جمع کرده باشد معین میشود برای او خلق ممالک عن نافع عن عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب قال من خضر فليخلق  
تشمعها بالتقليد عمر بن الخطاب گفت هر که بافته باشد موسی سر خود را پس البته خلق کند و مشابهت نکند به تبلیغ ممالک عن  
بن سعید عن سعید بن المسيب عن ابن الخطاب قال من عطف الى خضر او ولد فقد وجب عليه الحلاق عمر بن الخطاب  
هر که بسته باشد موسی سر خود را بر تارک یا بافته باشد یا بصم جمع کرده باشد پس واجب است بروی که خلق کند باب گفت  
المرأة قبل التقدير اذا نكحت زن پیش از تصرف کردن ممالک عن نافع عن عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب خطيب الناس بقرعة وعلم  
لم تمتشط حتى اخذ من فراق راسها وانحان لها هكلم تاخذ من شعرها حتى تنخره هيا عبدالله بن عمر سگفت زن محرم  
احلال شود و از نكند تا وقتیکه بگیرد از فرق سر خود و اگر باشد او را هدی بگیرد از موسی سر خود تا وقتیکه نخر کند هدی خود را پس  
من ریح الحجرة وخلق حلل لكل شئ الا النساء واختلفوا في الطيبين هر که ریح جمار کند و خلق نماید حلال شد او را هر چیز مگر زنان  
کردند در استعمال خوشبو ممالک عن نافع عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب خطيب الناس بقرعة وعلم  
امر الحج وقال لهم فيما قال اذا جئتم عني فمن ریح الحجرة فقد حل له ما حرم على الحائض الا النساء والطيبين لا يمسس النساء  
ولا طيبا حتى يطوف بالبيت عمر بن الخطاب خطبة خواند برای مردان و در عرف و تعلیم کرد و ایشان را امر حج و گفت ایشان را از آنچه نكند  
آمدید بی پس هر که ریح کرد و حرم را پس بر آئینه حلال شد برای او چیزیکه حرام بود بر حج نكند و مگر زنان و خوشبو میکشست نرسد  
بزنان و زنجربو تا آنکه طواف کند خانه کعبه ممالک عن نافع عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب قال  
ریح الحجرة وخلق او قصو و تنخره هيا وانحان معها فقد حل له ما حرم عليه الا النساء والطيبين حتى يطوف بالبيت عمر بن الخطاب  
فمود هر که ریح کرد و حرم را و موسی سر تراشید یا قصر کرد و نخر نمود هدی خود را اگر باشد با او پس بر آئینه حلال شد او را آنچه حرام بود  
بروی مگر زنه و خوشبو تا آنکه طواف کند خانه کعبه ممالک عن يحيى بن سعيد و عبدالله بن ابی بکر و ربيعة بن ابی عبد الله  
ان الوليد بن عبد الملك سال سالم بن عبدالله و خاصة بن زيد بن ثابت بعد ان ریح الحجرة وخلق راسه و قبل ان يفيض  
عن الطيب فنهاه سالم و ادخلوا حاجة بن زيد بن ثابت و وليد بن عبد الملك سوال کرد سالم بن عبدالله و خارج بن زيد بن  
بعد از آنکه ریح حج و کرد و خلق کرد سر خود را پیش از آنکه طواف آفاض کند از استعمال خوشبو پس بنی کرد او را سالم و رخصت شد  
بن زيد باب تحجب البيوتة نهض و حدها العقبة واجب است ثوب مانع از منی و قد آن حقیقه است ممالک عن نافع  
عن عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب قال لا يبيتان احد من الرجال في موضع من دلاء العقبة عمر بن الخطاب فرمود باید که ثوب مانع

عليه اهل العلم قلتم عليه السلام  
اسماء ولاشيء وقال ابو جيفة  
دم غدا للشاة له فوه نيلية  
يبي من يرحون هذا والياي  
من ترك بيتا في شهر السنة  
قلتم

لکن حاجیان و کثیر کسین از طرف محبت مالک حن نافه از آن قال اعلم ان عمر الخطاب کان یجبت جاکلایه خلون الناس من  
 العقبة عمر بن خطاب یفر ستاد و روان اما داخل کنند و نماز از آن طرف محبت مالک حن هشام بن عمر حن ابیه انه قال  
 البیتة بکلتها ایضا لا یقین احدیلا یخبر بمرده گفت در باب شب اذن بکله در کتب کسین کرب نگذارد چکس گشتی  
 لاری الحار فی الايام الثلثة حتى تغرب الشمس انداخته نشود سنگریزه در سه روز یعنی یا نوزیم و دوازدهم و سیزدهم تا آنکه در  
 شود و آقاب مالک حن نافه ان عبدالله بن عمر کان یقول لا تروی الجمار فی الايام الثلثة حتى تغرب الشمس عبدالله بن  
 می گفت انداخته نشود سنگریزه در سه روز یعنی غیر روز خمر تا آنکه زایل شود و آقاب باب حل یجوز دمی التشریق باللیل یا  
 جائز است رمی جمار یا ام تشریق در شب مالک حن یحیی بن سعید شنید از عطاء بن ابی رباح انه سمعه یذکر ان اذ اذن للو حکم  
 ان یومعا باللیل یقول فی الزمان الاول یحیی بن سعید شنید از عطاء بن ابی رباح که ذکر میکند بر آنکه که رخصت داده شد شبانه  
 که رمی کنند در شب میگوید عطاء بن ابی رباح که رخصت داده شد در زمان اول باب میحب ان یقف عند الجمرین الاولین  
 الله تعالی من جمر العقبة مستحب است که بایستد نزدیک و مجروح نشین ذکر کند خدا تعالی در روز جمره عقبه مالک انه بلغه ان  
 بن الخطاب کان یقف عند الجمرین الاولین و قال یلحقه یل القاهر عمر بن الخطاب می هتاد نزدیک جمره نخستین استاد  
 و روز تا آنکه باند و دیده هتاده شوند و مالک حن نافه ان عبدالله بن عمر کان یقف عند الجمرین الاولین و قال یلحقه یل القاهر  
 و شب و یحرم و یدعو الله و لا یقف عند جمر العقبة عبدالله بن عمر می هتاد نزدیک و مجروح نشین استاد و دراز اندک بر می  
 برای خدا تعالی و تسبیح میگفت ادر او می گفت ادر او دعا میکرد در جناب خدای عز و جل ایستاد و می شد نزدیک جمره عقبه  
 التشریق التشریق افضل من الکوب پیاده رفتن در رمی یا ام تشریق بهتر است از سواره رفتن مالک حن عبدالله بن عمر  
 بن القاسم عن ابیه ان الناس کانوا اذا فعلوا الجمار استخاضوا هبید و دجین و اولی دیکب حویة بن ابی سفیان قاسم بن محمد  
 مروان و قنیکه رمی جاور میکردند پیاده میرفتند و در افعال که باز میگشتند و اول کسیکه سوار شد معاویه بن ابی  
 بود و باب میحب ان یخذ النفر الی رمی الثالث و یجوز تعجیل سحب است تاخیر کردن نفر تاری جاور در سیم و جائز است  
 تعجیل ان قال الله تعالی و اذکوا الله و ایاام معد و اذکوا فین تعجل فی فین معین فلا اثر علیه و من تأخر فلا اثر علیه انی انقی  
 و اتقوا الله و اعلموا انکم الی محرم ۵ خود خدا تعالی و یاد و کند خدای ادر روزی شمرده شد یعنی در ایام تشریق  
 بکلیت گویند پس هر که شبانی که در کوچ از منی در روز یعنی در روز ویم از ایام تشریق بعد رمی جمار و پس هیچ گناه  
 بروی و هر که درنگ کرد که چیدن از منی یعنی روز سیم بعد رمی جمار و پس هیچ گناه نیست بروی پس گناه نیست بر آن  
 کسیکه ترسید از خدا و ترسید از خدا و بایند که بر آنکه ثمالی یا شکر کرده خوابیدند باب من لم ینفر حتى غابت الشمس من الايام

وقت الزوال  
والأمان ما وجد  
الزوال ظن في قيل الزوال  
لا يجوز في الزوال  
ليكونه في النهار  
يحل وقت سري  
النسب في نزول النسب  
**في قل**  
وعليه الإحيفة  
في العاكمة  
الغرب دون مكة  
وفي النهار  
الوقت لغيره في الشمس

٣١٢  
وقيل يقولون في الفصحى  
عنه قلت  
وعليه اهل العلم  
عنه قلت  
وعليه ابو حنيفة  
لن قلت  
وعليه اهل العلم

[illegible][illegible]

في المالكين  
 وعليه  
 في المالكين  
 في المالكين  
 في المالكين

[illegible]

فوالى  
 وهو الجليلي  
 فيه سائر  
 انه سائر  
 سائر  
 عيان  
 ليس  
 زعم  
 به قال  
 عن  
 في  
 والى  
 الصل  
 الجليلي  
 على  
 في  
 من  
 ولا على  
 اذا  
 طاف  
 بعد  
 عنه  
 في  
 لا

صلعم بر گنجه دمی حایض شد و رفت فرمود شاید وی بگفته باشد پس گفتند یا رسول الله بر این دمی طواف کرد و بود و فرستاد  
 رسول الله صلعم پس گشت بگفته باشد اما حال حضرت عائشه گفت در حالتی که مادرین مسئله حبس میکردیم که پس چرا این چنین  
 مردان زنشان خود یعنی راسی طرفه و در آن گران پیش فرستادون نفع نمیکند ایشان را و اگر بودی آنچه میگویی بگو  
 پس زیاد و بر عتس هزار زن حاضر همه ایشان طواف افاضه کرده اند یعنی طواف و راح نمیکند ما لک عن عبد الله  
 بن ابی بکر عن ابی اناسه بن عبد الرحمن اخبره ان ام سلمة بنت محمد ان استغفرت لک الله و صلا و کذا بعد ما افاضت لک الف فاذن لک الله  
 فخر جنت ام سلمة بنت محمد ان سوال کرد عن حضرت صلعم را و او حاضر شده بود یا فرزند زاده بود بعد از آنکه طواف افاضه کرده بود  
 روزی در مجلس آن داد و در رسول الله صلعم پس برآمد بجانب مدینه ما لک عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن حمزة بن عبد الله بن  
 ان عائشة ام المؤمنين کانت اذا حجت و معها نساء تخاف ان یحضن قدامهن یوم الفطر فاضن فان یحضن بعد ذ  
 لم یسقط من تنفر بهن و هن صحیح اذا کن قد افضن حضرت عائشه و فقیه کج میکرد و همراه او زنان میبودند که از حوض ایشان  
 می رسید پیش میفرستاد ایشان را و در مجلس طواف افاضه میکرد و ندیس اگر حایض میشد بعد از آن انتظار ایشان نمی نمود  
 در وانه میکرد ایشان را و برهن حال آنکه ایشان حایض بودند و فقیه طواف افاضه کرده بودند باب ما تفعل المردة اذا حاضت  
 قبل الافاضة جدا که نوزن و فقیه حایض شود پیش از آنکه طواف افاضه کند ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابی  
 عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها قالت قدمت مكة وانا حایض فلم اطف بالبیت و لا بین الصفا و المروة ففعلت  
 ذلك الى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال افعل ما یفعل الحاج غیر انک لا تطوفی بالبیت و لا بین الصفا و المروة حتى یطهر  
 حضرت عائشه گفت آدم بگو من حایض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و نه سعی کردم و در میان صفا و مروه پس ظاهر شد که  
 کردم پیش حضرت صلعم پس فرمود کن آنچه میکنی حاجیان غیر آنکه تو طواف کنی بخانه کعبه و در میان صفا و مروه تا آنکه پاک شو  
 ما لک عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یقول للمردة الحاجن التي تعالی بالبحر و هم انما یطوفون بها و عمرها اذا ارادت و کذا  
 تطوف بالبیت و لا بین الصفا و المروة و هي تشهد للناس کما هم الناس غیر انما لا تطوف بالبیت و لا بین الصفا و المروة  
 و لا تقرب المسجد تطهر عبد الله بن عمر میگفت در باب زن حایض که احرام کند بجا عمره و وی احرام کند بجا عمره و فقیه فرمود  
 ولیکن طواف خانه کعبه کند و سعی در میان صفا و مروه نکند و نزدیک شود مسجد حرام تا آنکه پاک شود و باب المردة تعالی بالبحر ثم  
 تحض و تقرب البحر فلا یستطیع ان تعمر حکم نزدیک احرام کرد و بعد از آن حاض شد و نزدیک مسجد حرام پیش نهاد میباید  
 عمره ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابی عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 حاجا الوداع فاهلنا یخرج فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کان معی هذا فلیحل بالبحر ثم یحرم ثم یحل ثم یحرم ثم یحرم

قلنا  
 وعلیه اهل العلم  
 ان الخائف ان یحض  
 کلها  
 ثم یحضر و لا یحرم علیها  
 فی الروایة ان اخرها  
 یعنی ان یحرم الوداع  
 عن اهل العلم و هو  
 دم و فی النسخ و الحن  
 و الطواف و الصفا  
 آخر فصلها



[illegible]

فقال لما ملك قضاة  
 ان قد حُييت وقد حلل الناس  
 آخيل ولما طاف بالبيت والناس  
 يدعون الى الجحيم قال ان  
 ارتبته الله على ناس فافعلوا  
 ثم اهل بالحجر فطعنوا وطعنوا  
 المواقف حتى اذهبت طاق  
 بالبيت وبالصفا والبروق  
 قد حطت من جمل عمر  
 فقال يا رب الله انما جئنا  
 اني لمطف بالبيت حتى جئت  
 قال يا رب الرحمن تعزها  
 ن التعمي قال الشامي  
 يا جابر حسن سلكا  
 فقال اخانا وطنا

عليه اهل العدل والنجاة  
تتوضا ولا تشفق وتزوب  
الظاهر في قلته  
سنة لا زمنية  
عند الجليلي

وہم







[illegible]

١٥ قلنت عليه  
 اهل العلم  
 ١٥ قلنت  
 وعليه اهل العلم  
 ١٥ قلنت  
 وعليه اهل العلم  
 ١٥ قلنت  
 في شهر السنة قال  
 ابن عباس في حديث  
 صحيح الطواف وهو  
 قول اكثر اهل العلم  
 ١٥ قلنت  
 وعليه اهل  
 العلم ان السنة قال











اذا عقد عزمی باشد و حق عزیمت که چیزی یک جا بدو عقد و ندانند که آن چیز است یا نیست نیک است یا بدست و لابد است از معنی  
بودن عوضین لیکن در احیان موجود علم باشد آنست در امور موجوده غیر موجوده و ضمیمه مفهوم باشند فاطع تنازع و معین او  
بر وجهی که تفصیل بود که بعد از ایجاد و نه اجمال و صافی که اهل ساطع از اطلب کنند ضرورت است و هر عقد را خاصیت است از  
از اجماع سلف آن خاصیت را ادراک میاید کرد مانند آنکه خاصیت رس است که لازم میشود تا آنکه قرض میماند نباید و خاصیت  
حق است که محال اصل منقطع میگردد و خاصیت بهر آنست که بدین قرض تمام نمیشود و بعضی ذاتیات عقد از اعلی در افعال  
آن عقد نیستند مثلاً تسلیم ثمن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آن را نیز ادراک باید کرد و گاهی در عقد شرط میکنند و حال شرط  
بیع میتوان دانست که گاهی شرط حقیقی عقد است یا امری است که شارع حقیقه توشن بان فرموده است ندایا بمقامه تعلیمی  
باعتلاف آن شروط و مانند این شروط لابد است از اعتبار ادو گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد با شرطی که شخص  
بیع آن و آن شرط فاسد است و اما البشیر ط فاسد عقد فاسد گردد یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود و هر دو احتمال را میسر است  
باید دید بهر مقام کیت در هر عقد نیاید تا مل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد  
و فهم این نکته از نظر حقیقه عقد و در خصوص شارع در باب بیع و جاری کردن آن لصوص در سایر عقود میتوان دانست  
و اگر اختلاف متعاقدین واقع شود چند قاعده مستخرج از شرع را کار میاید بست و بحسب آن قاعده حکم میاید کرد و البتة علی  
المدهی و البین علی من انکر البیعا اذا اختلفا و السلقة قائمة فالقول ما قال البایع او یتزادان الصمان بالکلمة المستعبر  
اینست یا عین یا شبهه کل در هر عقدی طرد میاید کرد و تقریباتی که بر تو وارد شود و آنها را بر همین اصول حمل میاید کرد  
چون چنین سعی کردی خواهی دید که در شبهات فی واحد نیست آنچه در موطن مذکور است بمنزله و شرح است بر یک متن که اکثر  
محققین افند و گاهی در توضیح و تفصیل و اجمال مختلف می شوند محتار فیه در میان اختیار اقوی و انفع است از بدین  
و میاید دانست که اگر عقدی از مسلمانی محقق شود تا امکان او را حمل صحیح میاید کرد و جمیع حایث لفظ عقد گفت پس اگر  
مضمین خلاف مقتضای آن لفظ باشد آنرا عقد فاسد میزند و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را میاید که میگوید انداز آن عقد اگر فسخ  
قائم باشد و مل فقیر باین اعتبار نمیست زیرا که اهل عرف در اعتبار با الفاظ عقود تمایز دارند و بجز معنی معتبر نگردانند  
باب بیع الطعام بحسنه و النقد بحسنه الا یدید سواء لیسواء فان اختلفت الاجناس كان طعام بطعام او نقد  
بنقد است شرط التقابض لا المساواة وان كان طعام بنقد لم يشترط التقابض ايضا احرام است فروختن طعام بحسن آن  
یعنی گندم گندم یا جو جو مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در کیل و حرام است فروختن نقد بحسن آن یعنی طلا طلا یا نقره  
بنقره مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر و وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشد گندم





یدعی عن مثل هذا الاثملا مثل فقال معاوية ما ادى عمن مثل هذا يا ساقط الابدان فقال ابو الدرداء من بعد في من معاوية انا اخبره  
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحبرني عن رايه لا اسالك انت بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب  
 فذكر له ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الا تمع مثلي ذلك الاثما مثل وذا يوزن معاوية بن  
 ابي سفيان فروخت او ندی از طلايا انفره بعض زياده تر از وزن آن پس گفت او را ابو الدرداء شنيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 که بنی ميفرمود از مانند اين سچ گر آنکه فروخته باشد بموزن را با بموزن پس گفت او را معاوية بنی مبینم مانند اين سچ گر  
 پس گفت ابو الدرداء که گيت که تصدی بيان عذر من شود پیش معاوية من خبر ميدهم او را از رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و او خبر ميدهم را از راي خود اسی معاوية بجا اقامت نکتم با تو در زمینی که تو دران باشی بعد از آن آمد ابو الدرداء پیش عمر بن  
 الخطاب پس کرد پیش او اين ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی معاوية که مفروض مانند اين را گر آنکه فروشی بموزن  
 با بموزن قوله من بعد في من نصرتي والعذر لي بصير مالم ان بلغه عن جده مالك بن ابي عمار عن عثمان بن عفان  
 قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبعوا الدنيا بالدينارين ولا تتبعوا الله بالدينارين عثمان بن عفان گفت فرمود  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مفروضيد يک دينار را بدو دينار و مفروضيد يک درهم را بدو درهم مالم عن يحيى بن سعيد ان قال  
 ابو رسول الله صلى الله عليه وسلم السعد بن ان يبعنا انية من المعانة من ذهبك فضة فباها كل ثلثة باربع حينا او كل اربعة  
 ثلثة حينا فقال لما رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبنا فودا امر فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم دو سدر العيني سعد بن  
 رئيس اوس سعد بن عباده را رئيس خزرج که بفروشد او ندی را از غنيمت از طلا بود يا از نقره پس فروختند باين حساب  
 هر سه مثقال ابقا بدو چهار مثقال نقد يا هر چهار مثقال ابقا بدو سه مثقال نقد پس فرمود ايشان را ان حضرت صلى الله عليه وسلم  
 را داد و پيس روگنيد اين سچ را مالم عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا الذهب بالذهب ولا  
 مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق  
 بالذهب احداها خائب الاخر ناجوا ان استنظرت الى ان يلج ببيتة فلا تنظروا في اخاف عليكم السماء والرماء هو الرباه عمر بن  
 الخطاب فرمود مفروضيد طلا را طلا مگر بموزن را با بموزن و زياده نکني بعض آنرا بر بعض و مفروضيد نقره را با نقره مگر بموزن  
 با بموزن و زياده نکني بعض آنرا بر بعض و مفروضيد نقره را با طلا يکي از اين هر دو خائب باشد و ديگر حاضر در گهرت طلبه  
 از طلا آنکه درايه خايد خود پس همت مده آنرا و هر آينه من جي ترسم بر شمار را و درايه معني رباست مالم ان بلغه عن القاسم  
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدينار بالدينار والدينار بالدينار والدينار بالدينار والدينار بالدينار  
 معناه النية قاسم بن محمد ميگفت که فرمود عمر بن الخطاب يک دينار را بدو دينار و يک درهم را بدو درهم و يک سکه را بدو سکه

وَعَلَيْهِ

قلت وعليه الشافعي فانه اجازا يعبر  
الطعام بالطعام ان كان حسنا  
واما اكله والبقاء في  
قبل التفرغ او  
او مضيق كالحاجة  
وشد الحاجة  
او القاضى  
او اشتراط الحزن  
والعناء في  
الفرق والنفق  
بالفصل كالحاضر  
بطعام ارق  
الزاد عذبة  
الافان من الغنى  
الكلب الكلب والنور  
الكلب الكلب والنور

[illegible][illegible]

عمره  
بجسده متفاضلا  
كما يحسن الحال لا بد من  
بالاعمال كما تحققت بحفظه فان  
وجد الوصفان من الفضل  
النساء من حاله  
وجد أحدهما لا الاختلاف  
لا النساء كسليم ربه  
في معنى وفي شئ من  
فقدان البري في غير  
لا شئ مما يقابل قال الشيخ  
ذهب أحدهما إلى  
التفاضل في الجسدي  
من الزوايا  
بأنه في الجسدي ليس  
للقاين وهو  
أقول كان تأويله  
وهاء عندهم  
قلت  
السنة اتفق العلماء على  
الرد على من في هذه الأشياء  
السنة التي في فضل  
عليها وذهب عنهم أن  
كل الزوايا مفضلة عليها  
بعد أن انما شئ لا  
فإن يسرى إلى أن لا  
في أن لا يكون  
البري من  
في أن لا يكون

[illegible]

نفیض علمه مؤثره که حکم بوده است و در این مقام آنها را با هم تفاوت شده تا اهل علم مؤثره در جهت فقه نقد اندیشه است حکم  
مخصوص باین دو چیز است زیرا که فقهی حاصل صاف این دو چیز است و آثار اثری است در احکام شرح مانند زکوة و عده مؤثره  
در شمار باقی معلوم است خواه نظرها باشد خواه اقیانیت باشد و بی زیره که حظه و شعیر ذکر کرده آن شهر طعام مجاز بود و ذکر  
کردند و در بی محنت فقه موجود است و مع ذلک در کتب و معتقدان اصلاح طعام است و در حکم دست اصلاح مزاج مثلا و اما که  
نقد در دست است و در اربع باقی اقیانیت را نیز که از جمیع در میان ایشان اقیانیت است و قیاس کرده می شود و غیر ملج  
از این ملج زیرا که حاجت در اوقات ملج واقع است از غیر آن و قمر غالب قوت اهل مجاز بوده است و ابوحنیفه و را دین در آن  
و در باقی کمال و حسن را داشته است و میل فقیران را از اسباب بدیهه مالک بدیهه است و از لفظ حدیث مفهوم شد که اگر طعام باقی  
سپاس حسن فروشد اگر در جود و در اوقات و صناعت و غیر آن متفاوت باشند هیچ فاسد است الا در صورت همانند کمال لفظ  
و طول را از شرایط فقهی مفهوم شده اگر چنین بگیرد و فقهی متلاکیم را بجهت همانند شرط صحیح نیست و مفاد جابجاست  
و تقابض شرط صحیح است پس نمیدانی حرام باشد و حال فقهی مثل حال طعام است فقه بر و همانند را معیاری باید و معتبر  
عاده اهل مجاز است و محمد اخضر صلی الله علیه و سلم هر چه در آن محصر کمال بود مانند خطه مانده است اولهت که در کمال است و با  
اگر فقه در آن فقهی داشته باشد و هر چه در آن محصر در آن بود مانند من معتبر در آن در آن است و از حدیث سعد بن ابی معبد  
که در بی تاریخ طب بر طایفه است معلوم میشود که معتبر همانند در وقت کمال غنی است یعنی وقت رسیدن ابوالجالی که بی آدم آنرا  
از آن چیزی می خوانند و مقاصد جزئی برای غلامان جاریه قلیله الوقح اعتبار ندارد پس کمال حظه و شعیر وقت عین فقه او  
و وقت کمال طب عین وقت فروز بسیار است الا در طبیعتی که فروز بسیار می شود پس آن فروز نشود و ملامت بهر مشهور است  
و در قولی همانند این فرج در حال طبیعت و عین معتبر است و اگر عادات مختلف باشند مثل سسم که خورده میشود و در غنی  
می شود پس معتبر همانند است و عاقبتی از این دو حالت و عین دانسته میشود با تمام و اتحاد و مقاصد و اختلاف چنین است  
با اختلاف اصول مانند دین حظه و دین شعیر و عین سسم و در بی همانند آنچه انشود می باشد که در بی بطبع یا فقهی معتبر  
و نه فقهی زیرا که همانند در هر چه در کار نیست و همانند معتبر در بی نیست که از بی آدم باشد و آن عاده مستمر باشد و در بی  
ایشان باب قال بعضهم لا یلیق بالخطه بالتخیر الا اختلافه فیه فقهی انظر و شد گندم را با جو الا هموزن یکدیگر با لالت  
ان یبلغه ان سلیم بن یساک قال فی حلف النکاح فقال لعلنا من خطه اهلاک فابتم بها شعیرا و کلاما  
الا هله سلیمان بن یساک گفت که آخرش حلف در آن گوشت سعد بن ابی و قاص پس گفت سعد بن ابی و قاص غلام خود را بگیر  
از گندم ایضا و خود پس خرید یک تن کاف خورا و یک الا هموزن انصالت بن نافع بن سلیم بن یساک انداخته ان عبد الله

[illegible]

على قلمك  
 السنة وهذا قول  
 أهل العلم من أن  
 أن يولي شيئاً من مال  
 الدولة يختص بها  
 فضلاً ولا يولي حتى يبيع  
 بعد خمسة وعشرين  
 ما اشتراه ثم يبيعه  
 بأكثر مما خرجه إلى  
 اختلاف في العينة  
 أن يبيع قبل السلعة  
 إلى أجل زيتها من  
 المشتري بأقل بقدر  
 ٣٢٩  
 وقاض وإلى أجل قال  
 الشافعي بإسبغ  
 قال أبو حنيفة وأما  
 بأقل مما اشتراه  
 من أجله لا يجوز  
 والحنيفي لا يجوز  
 التمر وهو من  
 ثمره ولا يجوز  
 ويقال هو الخلل  
 ردية من التمر

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين أجمعين

[illegible]

باب در بیان منع از فروختن چراگاه را بخرایندگان مالک رحمہ اللہ بن زیدان زید اباعیاش الخیرہ اند سال شصت و بن

ابن وقاص عن البیهضاء بالسُّلْت فقال له سعد بن ابیہر فقال البیهضاء فقہاء عن ذلك وقال سعد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان البیهضاء بالربط فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان البیهضاء بالربط فقالوا نعم فقی عن ذلك ابو حنیفہ  
سوال کرد سعد بن ابی وقاص از این پنج بیهضاء که فروخته شود بلیت بیهضاء نام قسمی است اگر ندانم که سفید و نرم می باشد و سبب آن  
شماره چهارم است بر آن نباشد و اگر اجور بر منزه گویند بعضی گفتند و اگر از بیهضاء اینجا سبب ترست قبل از آنکه خشک شود یعنی  
و این بلیت است یعنی حدیث و الله اعلم پس گفت او اسحق کلام یکانه این دو بهتر است پس گفت ابو حنیفہ از بیهضاء بهتر است پس  
فرمود که اول از این پنج و گفت سعد بن ابی وقاص من شنیدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم سوال کرده میشد و اول از خرد کردن  
خدا خشک بخوار تر پس فرمود حضرت صلعم ایا ناقص میشود و طب فیکه خشک میشود پس گفتند از بی ناقص میشود پس بنی فرمود  
از این پنج سبب هر گویا حدیث اصل است خدا که جایز نیست هیچ چیزی از صلعموات بچسب آن که یکی از آن تر باشد و دیگر خشک  
انند هیچ طب باقر و هیچ حنب باقر و هیچ گوشت خام با گوشت پخته و قول نعمت صلعم ناقص الطیف ابیسن بنیدیه است علت  
علم همین است قول اکثر مدائیل شافعی و اکثر صاحبین همین طریقت و جایز داشته است ابو حنیفہ تنها با آن پنج

الطیلسان بطریق صیان فروختن جانور با جانور ممالک عن صالح بن کیسان عن حسن بن محمد بن علی بن ابیطاهر عن علی بن  
ابیطاهر جلاله یدعی حصیفه البشر بن عبید الی اجل علی بن ابیطالب عنی امده عنده فروخت شتر اگر ازان او بود  
خوانده میشد آن شتر و حصیفه بمقتدا بد میت شتر نامید و گفته بود عده زوالی ممالک عن ناخره بن عبدالله بن عمر است  
واصله با دینقا بصره مضمونی علیه یوفیها صاحبها بالاربعه حید الله بن عمر خزید که شتر سوار را بمقتدا بد چهار شتر لازم

[illegible]

۲۲۰



١٥

شرح الشيخ

جميع انبياء نقل  
سواء كانا الخلفاء

وهذا قول آخر

سید محمد

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

مشتدراطلاندیج  
وان کلان النج

مختصا في حفظ

جانبی شہر

وَقَدْ كَفَرَ الْكُفْرَ الْأَكْبَرُ

بر خود که رساند آن شتران را بصاحبش نهاد در بزمه مالک آن سال ابن شهاب عن سیم الحویان اثنین لواءا الى اهل اقال  
لا یاس بذلک امام مالک سوال کرد ابن شهاب از فروختن جانور و جابجا بقابل یکی استیضا پس گفت ابن شهاب هیچ کس  
نیست باین ترجمه گوید فروختن یک جانور بجای دیگر جانور خواه یک جنس باشد خواه اجناس مختلفه در صورت حاضر بودن هیچ کس  
درست است و مذرب فقها همین است الا سعید بن المسیب ترجمه این بیع رخصت در حیوان ماکول اللحم در صورتیکه شتران را  
باشد اگر چه جنس مختلف باشد و شاید قیاس کرده است آنرا بر طعام و اما بیع الحمیوان بالحمیوان نسبی پس در پیش شافعی  
آن درست است و اما جنس و اختلاف آن وجود حیوان از ماکولات و نه از آن و یک مقابل یک فروشد یا یک مقابل  
و در پیش ابو حنیفه این بیع جایز نیست الا علم باب بیع اللحم بالحمیوان در بیان حکم فروختن گوشت بمقابل جانور مالک  
عن زید بن اسلم عن سعید بن السید بن رسول الله صلی الله علیه و آله عن سیم الحویان بالحمیوان فخرت صلعم منع فرسود و بزخیر کردن  
حیوان بمقابل گوشت مالک عن داود بن حصین انه سمع سعید بن السیب یقول من میسر اهل الجاهلیه بیع اللحم بالمشاة و  
داود بن حصین شدید سعید بن السیب که میگفت از قمار اهل جاهلیه است فروختن گوشت در بدل یک بز یا دوزما مالک  
ابی الزناد عن سعید بن السید کان یقول فی حق جمیع الحویان بالحمی قال ابو الزناد فقلت لسعید بن السیب ادایت بجلد شتر  
شارق العشر شیاه فقال سعید النحان اشتقرها النحرها فلا خیر فی ذلک قال ابو الزناد و کلن ادوکت من اهل الحکم یسعون  
عن سیم الحویان بالحمی قال ابو الزناد و کان یکتب فی صحیفه العالی فی رضان ابان بن عثمان و هشام بن اسمعیل بن جهم عن خلفه  
سعید بن السیب که میگوید و شد از بیع حیوان بمقابل گوشت گفت ابو الزناد پس گفتم سعید بن السیب که خبر ده مرا از دو یک خرید  
استخری بمقابل و بیس گفت سعید بن السیب اگر خرید کرد آنرا تا بخرد او را پس خبریت درین خرید و فروخت گفت ابو الزناد  
و هر کسی اگر در بیستم من از اهل علم منع میکرد از فروختن حیوان با گوشت گفت ابو الزناد و نشسته میشد و عهد نامها را حطای در فلان  
ابان بن عثمان و هشام بن اسمعیل که منع بکنند مردان را از این بیع و شدرا مسئله مفسد فتن بحکم بمقابل حیوان مختلف است همچنان  
ترجمه آن قائل اند و باید هبنا شافعی بخبرش بن السیب آن حدیث هر چند مرسل است لیکن چون اصل صحابه فوت یافت اصل  
و احب گشت و لهذا شافعی مراسلات بن السیب با مستقلات دیگران بهر وزن میشا و جابجا دیگر یا قرائن قابل اند و البیضا  
و اصحاب اختاره الزن من صحابه شافعی و نیز که حیوان از روبات غبت بدل آنکه یک حیوان را بمقابل دو حیوان میتوان فروخت  
پس بیع لحم حیوان بیع است یا غیر ربوی با وجود احتمال زیاده و نقصان جایز است و در شرح فقاهیه مذکور است که هرگاه  
حیوان را لحم حیوان بفروشد و بهر دو قصد الحسن باشد پس این بیع درست نیست مگر در صورتیکه محرم اکثر باشد از لحم حیوان  
زیرا که نباید در مقابل قطه واقع شود و بیع اصل حیوان نزدیک الزن ترجمه گوید من نزدیک فیزانت که از جیذی اصل گوشت

[illegible]

مسيرته في حياته إلى الأبد  
 واختارها الذي أنام ببيت  
 الحبيب وكان في وقت  
 من كبره في وقت  
 الحزن ليس على اختلاف  
 مجرمين على الرأب والبلد  
 اللهم الحبيب ان يمد يده  
 بملأ يده في يدي الرأب  
 القياس ان يمد يده في  
 فأنه في يدي القياس  
 في الرأب ان يمد يده  
 قال علي في القياس  
 من امر القياس  
 في القياس  
 في القياس  
 في القياس

[illegible]



شفا شخصی قصاص یا کفایت کند گوشت ازین گوشتند حاصل شود مقاب گوید بیت ظل پس این شخص گمیزد این گوشتند از قبیل  
 بیت ظل از لحم کبیر اگر زیاده ازین برآمد پس آن از آن است و اگر کم بر آید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در مصیبت  
 حدیث موافق قیاس است و الله اعلم باب بیع المزانية والمحاقلة حرام است بیع مزانیه و بیع محاقله و آن بیعی است که اگر در  
 اهل بیار مالک الاجاره دیگری بخرید شخصی را از زراعتی باشد یا باغی از خرما یا نیاں شخصی دیگر بیاورد و از آنجین کند در دل خود و برود پیش  
 صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا باطبا انقدر خرص میشود پس زراعت یا باطبا باین ده و اینقدر حب خشک که بخواهد  
 ساخته خرما خشک کرده بتو بدهم پس هر دو رحنی شوند و باید که داد و دسته نمایند و این حرام است و علت نزدیکی باغی است  
 و نزدیک مالک رسالت عن نافع بن عبد الله بن عمر بن رسول الله عن المزانة والمزانية بیع التمرا بالتمر کیلا و بیع الکیم  
 بالذئب کیلا رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از مزانیه و مزانیه فروختن ترست بدین معنی خرما تر خردا خشک بیع الکیم  
 بهر تر بشو وکیل یعنی بقدر سبزه او مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفیان مولى ابی احمد عن ابی سعید الخدری ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله عن المزانة والمحاقلة اشتراء التمرا بالتمر و فی النخل والمحاقلة كوله الاخر من بالحظفة رسول الله  
 منع فرمود از مزانیه و محاقله و معنی مزانیه خرید کردن خرما ترست بخرا خشک آن خرما تر در سر خرما نیاں استاده باشد  
 و محاقله بخرایه گرفتن زمین است بگندم مالک عن ابن شهاب عن سعید بن السید بن رسول الله صلی الله علیه و آله عن المزانة  
 والمحاقلة والمزانية اشتراء التمرا بالتمر والمحاقلة الزرع بالحظفة قال ابن شهاب فسالت سعید بن السید عن استكراه الاخر  
 بالذهب الودق فقال لا بأس بذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از مزانیه و محاقله و معنی مزانیه خرید کردن  
 خرما ترست بخرا خشک محاقله خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن السید را  
 از اگر ای گرفتن زمین بزر و فخره پس گفت بیع باک نیست بآن قال مالک و معنی رسول الله صلی الله علیه و آله عن المزانة  
 وتفسیر المزانية ان کل شیء من الخراف الذی لا یعلم کیله ولا وزنه ولا حده اتبع شیء سیم من الکیل والوزن والحد  
 وذلك ان یقول الرجل للرجل یكون له الطعام المصبر الذی لا یعلم کیله من الحظفة والتمر وما اشبه ذلك من الاطعمة  
 او یقول للرجل السعلة من الحظفة او النوى او المقضیة او العصفرا او الكرسة او لکنا او الفرو وما اشبه ذلك من  
 السلع لا یعلم کیل شیء من ذلك ولا وزنه ولا حده فیقول الرجل لرب تلك السلعة کل سلعة هذه اوزن من  
 کیلها اوزن من ذلك ما یوزن او یعدها ما کان یعد فما نقص من کذا او کذا اصاحا للتسمية یسمیها ووزن کذا وکذا  
 وطلأ او عدل کذا وکذا فما نقص من ذلك فعلى غیره وکیف تلك التسمية فما زاد على تلك التسمية فهو من انفق تلك السلعة  
 على ان یكون له ما زاد على تلك سبعا وکذا الخاطرة والتمر والفاور فی هذا لان لم یشرط منه شیء اشبه بخرم وکذا ضمن ما یسمی

ذلک التکلیف والوزن والاعتدال ان یکون له ما زاد على ذلك فان نقصت تلك السلعة من تلك التسمية اخذ من مال صاعا ناقصا غیر من  
 اعطاه ما ياه وان زادت تلك السلعة على تلك التسمية اخذ الرجل من مال ذب السلعة ما لا یغیر عن ولا اجهة طیبته بها فانه  
 هذا لیشبه القمار وما كان مثل هذا من الاشیاء فذلک یدخل تحت ما لک منی فرمود ان حضرت صلعم از فرمایند و تفسیر فرمایند است که هر چیزی  
 که تخمین در یافته شود دانسته نشود و حقیقت پیمان دارد و وزن او را و در شمار او را خرید و شود و چیزی معین از کیلانات و موزونات  
 معذرات مثال این است که گوی شخصی شخصی دیگر را که باشد نزد او توده از جنس خلک که دانسته نشود و حقیقت پیمان را و مثل گندم  
 و خربار یا آنچه مانند است از غلات یا باشد نزد او متاعی دیگر از جنس برگ درخت منیلان یا خسته خرمایا ترکاری یا تخم حصه  
 یا بیدانه یا کتان یا ابریشم یا آنچه مانند این است از متاعها که دانسته نشود و حقیقت قدر پیمان دارد و وزن او و در شمار آن را و مثل  
 این شخص جفتا مال که پیمان کن متاع خود را یا امر کن دیگر را تا پیمان کند آن متاع را یا وزن کن از آن متاع آنچه وزن فی سب است یا  
 کن از آن هر چه شمارست پس آنچه ناقص و از بقدر پیمان که معین کند آن را یا ازین قدر طریقی از بقدر شمار پس بر سبست  
 تا و ان آن تا تمام کم آنچه معین کرده ام و بجز رسام آنچه زائد باشد از آن پس آن از آن من است زیرا که بر جمده خود بگیرم  
 نقصان کند بدل آنکه زیاده برای من باشد یعنی توده طعام ترا با متاع مجهول الکلیت ترا با بقدر خریدم اگر سود آمد برای من  
 و اگر زیان آمد نیز بر من است پس این خرید و فروخت نیست بلکه این معامله در خطر انداختن است مال خود را و فریب است و قمار و  
 میکند و در میان دین که این مشتری بخیرد و از بائع چیزی را که برآورده است یعنی مقرر کرده است لکن ضامن شده است برای  
 چیزی را که معین کرده است از پیمان و وزن و شمار شرط آنکه باشد و از آنچه پیمان بر آورده بران معین پس اگر ناقص شد آن متاع از آن  
 گرفته باشد فروشنده از مال صاحب خود سودا آنچه ناقص بر آید بخرید و بفریب که بخوشد لی داده باشد آن را پس این معامله قمار  
 و بر معاوضی که مثل این معامله باشد پس قمار دانند و اخلت میکند و الله علم قهرم گوید حتی الله عز و جل شرح آمده در باب کوفه  
 و از بنیاد دانسته میشود که من بخرید قمار است و اگر قمار یافته نشود مثل آنکه بنا بر خرص متعارف کنند و دون از خسته اوسق خریدند  
 صحیح باشد زیرا که اگر تحقیق امر در کل شیء مطلوب باشد اکثر مصالح منی آدم بر هر هم خود پس مراد اینست که تحقیق که عقلا بران  
 اعتماد میکنند و خرص نیز از آن جمله است و شرح نیز آنرا در بعض احوال تجویز فرموده است پس عدله بنی قمار است نه احتمال  
 زیرا که اگر با در مثل این محل عفو من بود و خرص اصلا جایز نمی شد **باب الرخصة فی العرا یاء** باب در بیان رخصت و خرص  
 ما لک من ناقة عن عبد الله بن عمر بن رید بن ثابت ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخص لصفا العریة ازین  
 رسول الله صفت آورده است که فرموده آنرا میافزود خرص **ما لک** عن داود بن الحصین عن ابی سفيان موبد  
 احمد عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخص فی بیع العرا یا غیرها فیناد و رخصة اوسق او خمسة اوسق

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

والزجاج  
الأمدة التي تصيب العيون  
التقلح من أصل العين  
على النقل حقولها  
ثمن من الثمار التي تترك  
ما قبل حيا في عينها  
المعنى عند على

۲۲۵



لما ورد ان اسير الطغاة المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم قد اصابه من غلبته  
 جليل بن عبد الرحمن بن سعيد بن ابي نعيم من مروى انه اخذ من طغاة الكوفة ما كان له من  
 است قدره ثمان مائة دينار بعد ان كان من مائة دينار ثم طعمه را که در دهشت بر من تا سعاد کس گفت او را سید  
 که ایفا کنی ایشان را از طعام که خرید کرده آنرا گفت آری پس منع کرد او را سعید بن ابي نعيم بن سراج با ابی یوزبیر مکه  
 قبل قبضه جائز نیست فروختن طعامی که خرید کرده باشد پیش از آنکه قبض کند آنرا مالک بن نافع عن عبدالله بن عمران  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من ابتاع طعاما فلا يبعه حتى يسئله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود هر که خرید کرد طعامی را و بپوشید  
 نه روزه آنرا تا آنکه قبض کند آنرا مالک بن نافع عن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من ابتاع  
 طعاما فلا يبعه حتى يسئله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود هر که خرید کرد طعامی را پس باید که بفروشد آنرا تا آنکه قبض کند آنرا مالک بن نافع  
 عن عبدالله بن عمران قال كفا في زمان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الطغاة في بيعت علي بن ابي طالب بالناس في المكان الذي  
 ابتعاه فيه الى مكان سواه قبل ان يبيعه عبدالله بن عمر گفت بودیم در زمان رسول الله ص که خرید میکردیم طعام را و بپوشیدیم  
 نمی گذاشت بر کسی که بفراید و نقل کردن طعام از جا می که خرید کرده بودیم آنجا بسوی جای دیگر بجز آن پیش از آنکه بفروشیم آنرا  
 عرض از نقل نیست که یا مجلس تمام شود و قبض بوجد آید مالک بن نافع عن حنيفة بن حوام ابتاع طعاما اوبة  
 عن عمر الخطاب لما س فباع حكيمة الطغاة قبل ان يسئله فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فذه عنه وقال لا تبيع طعاما  
 ابتعته حتى تسئله فبعت حكيمة بن حرام فخرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت بکسی که نام  
 پیش از آنکه قبض کند پس سید این خبر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر این بیع را بکلیم گفت بفروش طعامی که  
 کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا مالک بن نافع عن حنيفة بن حوام ابتاع طعاما اوبة  
 عن عمر الخطاب لما س فباع حكيمة الطغاة قبل ان يسئله فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فذه عنه وقال لا تبيع طعاما  
 ابتعته حتى تسئله فبعت حكيمة بن حرام فخرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت بکسی که نام  
 پیش از آنکه قبض کند پس سید این خبر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر این بیع را بکلیم گفت بفروش طعامی که  
 کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا مالک بن نافع عن حنيفة بن حوام ابتاع طعاما اوبة  
 عن عمر الخطاب لما س فباع حكيمة الطغاة قبل ان يسئله فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فذه عنه وقال لا تبيع طعاما  
 ابتعته حتى تسئله فبعت حكيمة بن حرام فخرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت بکسی که نام  
 پیش از آنکه قبض کند پس سید این خبر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر این بیع را بکلیم گفت بفروش طعامی که  
 کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا مالک بن نافع عن حنيفة بن حوام ابتاع طعاما اوبة

۳۳۳





[illegible]

قال في قوله تعالى

[illegible]

درهم طعام رئیس گفت سعید بن نجیم کن مگر بدو تو یکدم هم دیگر باقی از طعام باب النخی عن بیع جل الحبله و عن سعید بن  
 والملاقیه باب در منع کردن از فروختن جل الحبله و از فروختن بجه که در شکم شتر ماده باشد و فروختن آنچه در شکم شتر  
 باشد ما لک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع جل الحبله و کان بیعا متبایعه اهل  
 الجاهلیه کان الرجل یبیتهم الحیز و الی ان تنفخ النافثه ثم تنفخ النخی فی بطنها رسول الله صلی الله علیه و آله منع فروختن جل  
 جل الحبله و بیع جل الحبله بیعی بود که معامله میکردند با آن اهل جاهلیه مروی میگردند شتر گشته را موعود با وقت که بچه  
 گرفته شود و از بچه که در شکم نافر باشد و صله نهی آنست که بیع موعود است و معلوم نیست که این نافر بچه زیاد یا نازد  
 و اگر موصوف در زمان باشد و موصول با این مده بود نیز درست نباشد زیرا که اجل مجهول است ما لک عن ابن شهاب  
 عن سعید بن المسیب قال لا یبوا فی الحیوان و انما یحیی من الحیوان عن ثلثه عن المضامین و الملاقیه جل الحبله فی  
 ما فی بطن انا لا یل و الملاقیه ما فی ظن الحیوان سعید بن المسیب گفت ربانیت در حیوان یعنی اگر یک جانور را  
 بدو جانور از همان جنس فروشد منع نیست و غیر از این نیست که بپوشیده شود از جمله حیوان از سه چیز از مضامین  
 و ملاقیه جل الحبله بیعی است که شکم شتر را بشود ملاقیه بجه که در شکم شتران باشد و بجه که در شکم شتران باشد و بجه که در شکم  
 این سه چیز و بنا بر یک باشد و همچنین معاملات واقع شود زیرا که از قسم غریب است و جل الحبله بیع المهد و الموهود و مراد بجه از آن است  
 که این دانه بر آید پس آن زاده دوم مسیح باشد و معنی نهی در نجاست آنست که آن مسیح موعود است غیر موعود و غیر موعود و تعلیم  
 یا مراد است که شش موصول باشد تا آنکه نتایج غیبی پیدا شود و معنی نهی آنست که اجل مجهول میباشد باب النخی عن بیع جل الحبله  
 البیعه و حلوان الکاهن باب در منع از فروختن سگ و از هر چیز یک دانه شود و بر زنا و آنچه داده شود بکاهن ما لک عن ابن  
 عن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام عن ابی سعید الاقرص ان رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع جل الحبله و عن ابی بکر  
 و حلوان الکاهن یعنی بجه النخی ما تقطع الموده علی الزنا و حلوان الکاهن در شتر و ما یعطی علی ان یتکاهن رسول الله صلی الله علیه و آله  
 منع فروختن بهای سگ اجرة تجر عظامی کاهن مراد میداشت از اجرة قجره بجه یک دانه میشود و زنا بر زنا و حلوان کاهن شتر  
 است و چیز یک دانه داده میشود بر آنکه کاهن کند شتر بجه گوید رضی الله عنه اختلاف کردند فقها در بیع کلید زشت فیه حرام است  
 و فرو ابوصیفه جاز و ضامن میشود تلف گفته آن باب النخی عن بیع الخمر باب در منع فروختن خمر ما لک عن سعید  
 بن اسمعیل عن ابن و علة المصره ان رسول الله صلی الله علیه و آله بن عباس عن العنبر قال ان عباس اهدک جل رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و بنی بجه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ما علمت ان الله حرهما قال لا ضاره انسان الی جنبه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله  
 سارته قال اخرته بان بیعها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الذکر حر شریها حرم بیعها فقهر الرجل المراد تین حتی ذهب

عنه اهل العلم  
 قال محمد بن عبد الله بن  
 حاتم بن محمد بن  
 یسعی بن مهران  
 لا یطعن علی  
 رقی بن عوف  
 الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم عن جل الحبله  
 و عن الملاقیه و  
 فی البطن و الملاقیه  
 و هی فی اصلها  
 ۴۰  
 النخی عن بیع جل الحبله  
 حاتم بن محمد بن  
 یسعی بن مهران  
 و الملاقیه و  
 فی البطن و الملاقیه  
 و هی فی اصلها

این

این  
 نقل شده است  
 از  
 حاتم بن محمد بن  
 یسعی بن مهران  
 و الملاقیه و  
 فی البطن و الملاقیه  
 و هی فی اصلها

[illegible][illegible][illegible]









[illegible]

آیا بگوید که باید پس اگر بگوید مستثنی شود که حسن است یا قبیح در دست خلقت باشد یا ناقص الخلقه نکر باشد یا استثنی و این همه متفاضل است اگر باشد چنین پس قیمت آن جان است و اگر جان باشد پس قیمت آن چنین مترجم گوید رضی الله عنه بر همین اتفاق علماء و انوار مذکور است که بنی رسول صلیهم علیهم و آله و سلم و بیع الخمر و بیع حرز پوشیده داشتن عاقبت شیئی است و تزداد آن در میان و وجهی ممکن است فروختن جان خود و هوا و مایه و آداب باب النہ عن الملاصقة و المناذلة باب در میان منع از

فلما لبثت منا بركة مالك عن محمد بن يحيى بن عبيان وعن أبي الزناد عن الأصم ج عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
نهى عن الملاسة والمناينة رسول الله صلعم منع فرود الملاسة ومنا بركة قال مالك والملاسة ان ليس الرجل الثوب المشتم

ولا يلقين ما فيه، ويبتاعه ليلًا ولا يعلم ما فيه، والمنايا، ان يئيدا الرجل الى الرجل ثوبه، ويئيدا الاخر اليه ثوبه، جلي غشينا  
منهما، ويقول كل واحد منهما هذا جند الذي مخوض من الملازمة، والمنايا، كفت مالك ملازمة نيت كودست رسا، شخص  
وكشايه انزل معلوم كمنه انجود، وليست يا خريد كمنه انرا وقت شب، نذا خيري را كود، وليست ومنايا، انت كه برتا، شخصي بسو  
شخصي، جابر خود و برتا، يدان شخص بسوي اين جابر خود را بغير تامل از ايشان و بگويد هر كمي از ايشان اين مقابل اوست پس

انچه بنی کرده بشد انان از هیچ علامته و منابذه متبرجم گوید رضی الله عنه و بر همین هست اتفاق علما باب الهی عن البیہ علی باب  
باب وضع از فروختن بر فروختن یعنی شخصی شایع خود را بفروشد پس بگری آید و بگوید ازین شخص خرید کن من بایست تو  
علیه

سفر و جمع المال عن نافع بن عبد الله بن عثمان دسولي الله عليه قال لا يبيع بعضكم على بعض رسول الله صلى الله عليه وسلم فمروا بدمكيج بكند بعض اشرار بعض باب النقي عن القش باب وضع ازخمش مالک عن نافع بن عبد الله بن عثمان

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الجيش قال والجنس ان تطيعه تسبغوا الذرى منها وليس نفسك ستواها فيقتلنك

باب بیستم در بیان طایفه سواران و جنگ شهری برای روستائی مالک عن ابی الزناد

دکاییم حاضر لباد و لا کتبر و لا ابل و الغنم رسول الله صلعم فرمود ملاقات نکنید بیشتر سالان کاروان از شهر برآمده برک  
سیح و نفر و شد بعضی از شهر بعضی و تا حشر نکنند یعنی زیاده برش کار اندر سد تاد مگر می آفرینید و خود رعیت آن نمایند

و هیچ نکته شهری برای روستائی نبوده که گفته شیراز و سپهان داده شتران و گوسفندان تازه دیده نماید از قدر مساعدت شرعی که

رضی الله عنه و بر همین است اتفاق چهار علما و فقها و هیچ شهری بجای روستائی نداشت که بیاورد شخصی غریبی را به آنجا تا سالن

فهمنا  
الذين نحن  
الصيغة والخط الفلسفي  
وفي الواقع هو جوهره  
نأخذ الحور والملائكة وهي  
ان يساويها سلطة ومن  
التي هي عليه الشئ  
موضوع عليه حصة  
المزبذ بها اليك البيرة  
قال الشاعر فخذ ما ليس  
فاخذ لان اغتاد البيع  
متعلق بالمرء لا بالخال  
فيكون كالحمار  
قلت وعليه منافع وفي

[illegible]

٣٢ قبل تدها وهم صرقتهم بالسهم وله أخيا من إذا عرو العيون وفي الوقاية وكه تلقى الجلب المضربا هل البلد ويبيع المحاضر للبارى طمعا في الثمن الغالي زمان القطط ١٢

[illegible]

على  
التفتيش  
الخاص  
على  
السلامة  
والسلامة  
والسلامة

محتاج باشند تا بفرشد بر هیچ وقت پس شهری میگوید در آن روز که گذار این متاع را نزد من تا بفروشم آنست آنست یعنی شش خالی و غنی میگفت  
آنست که شخصی ملاقات کند لطافتی که می آرند متاع را بسوی شهر پس می خرد و آنرا از ایشان پیش از آنکه داخل شهر شوند و بیخ متاع  
معلوم نمایند و او را اختیار باشد اگر غنی بداند باب النفقة عن التصویة و حکم المصواة و منع از جمع کردن شیر در پستان و  
یا بز و حکم جانور دیگر جمع کرده پشند شیر پستان او را مالک عن ابی الزناد عن کلاجه عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه  
قال لا تصوا بالابل الغنم فمن ابتاعها بعد ذلک فهو بخیر النظر من بعد ان یجلبها ان وضعها امسکها وان سقطها  
رددها وصاعاً من تمر یخففه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جمع کنید شیر را در پستان شتران و بزها پس هر که خرید کرد و بخواهد  
که شیر در پستان وی جمع کرده پشند بعد از این کار پس او بخیر است عمل کند به بهترین و دودید بر بعد از آنکه بدو شد آنرا اگر پسندد  
آنرا انگه دارد و اگر ناپسندد که آنرا رد نماید و رد کند همراه وی یکصاع از خرما و تخصیص خرابای پست که از آن تر بود و از گندم  
مستخرج گوید رضی الله عنه تصریح حرام است و حکمت در تحريم طبل است پس حبس با آقا و تحمیر چه در تشوید شعر و حق نبوده  
مانند او باشد و در حدیث بشریه ابل و غنم واقع شد و بفرمانند اوست بغیر شید و آیا جاریه را تا آن نیز مانند اوست فیه  
و جهان اقوی نزد یک فقیر عدم حمل بر اوست زیرا که ابل و غنم در صورت کم است که مطلوب شود و امور نادرة الوقوع را  
بر کثرة الوقوع حمل نتوان کرد و ظاهر نزد یک فقیر آنست که اختیار نموده باشد تا سر و زنجیر است مسلم فهو باخیار ثلث ايام  
و آنکه گوشت و دیگر مانند تر میتوان شد زیرا که در حدیث مسلم آمده است پس معلوم شد که ذکر تر تصویر است به تعیین باب  
یحرم التطهيف فی المکيل والوزن حرام است کابردن حق کسی در جایه و ترازو و قال الله تعالی و لیل المطففین الذین اذا کان  
على الناس یستوفون و اذا کالوا هم اودونهم بخیر من ۵ لا یظنوا انک انتم بمعونون لیوم عظیم و یرمقون الناس  
لو لیا العالمین و ای آن کم کنند کار و دقیق که پیچیده میگیرند بر مردان تمام میگیرند و و قشکه پیچیده میدهند ایشان را تا بخجید  
میدهند ایشان را از زیان میرسانند ایشان ایا اعتقاد ندارند ایشان که ایشان بر آن گنجینه خواهند شد و زود بزرگ شوند  
استاد و شوند مردان پیش پروردگار عالمها مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول اذا جئت  
ارضا یوفون المکیال والمیزان فاطل المقام بها فاذا جئت ارضا ینقص المکیال والمیزان فاقل المقام بها  
سعید بن المسیب و قشکه برسی برینه که اهل آن تمام می بیایند بیایند و ترازو را پس دراز کنی اقامت در آن بریدن  
برسی برینه که اهل آن ناقص میبازند بیایند و ترازو را پس کم کن اقامت در آن یعنی تا شوی آنها بتو نرسد تا  
لین عن قطم الدینار والد رهم باید در منع کردن از بریدن دنیا و در هم زدن یعنی ناقص کنند چه و غیر آن مالک عن  
یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول قطع الذهب لودق من الفساد و الا رجح سعید بن المسیب که بریدن

قلت: العلم قلة  
ولا يصح العدم في الخارج  
ليشذري في القرون ان  
يكون من اهل العلم من هم  
السعة ولا نسبة  
قال المحي وعنه حقه  
لا والله على شرط الـ  
والهية ان لم يرض  
السعة  
قلت: العلم قلة  
العلم قال هو بهذا  
ناخذ كما يكون بينها  
٢٢٢  
طلاقا فاذا انتزك  
خرج من عيب  
في حقيقة  
به وهو قول  
والعامر من فقهاء

و گفته اند خدا در این است که هر چه میگوید برادر خود فقیر از تحريم قطع دينار در دينار است كه صورته در دينار و دينار نه بر خطي نگاشته و باقی ماند بر بريت اصليه خود و وزن آن كم شود تا نقطه نكند باين نقصان صاحب مال و الله اعلم **باب الثاني** عن بيع العربان بانيه  
كردن از فروختن عربان و عربان در هي انگويند كه مشترى در اول عقد بيايد بدينار شرط كه اگر عقد تمام شد از جمله شتر  
وضع خواهد نمود و اگر تمام نشد عطيه باشد بغير بدل مالك عن الثقة عنه عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جابر ان رسول الله  
صلى الله عليه و آله عن بيع العربان رسول الله صلى الله عليه و آله منع فروم و از بيع عربان قال مالك و ذلك فيما نرى الله اعلم انما يشترط  
الرجل العبد و الوليدة او يتكادى اللاتة ثم يقول للذي اشتراه منه او تكاري من اعطيتك دينارا او درهما او افلا او كذا  
من ذلك على ان اخذت السلعة او كتبت ما تكاريت منك فالذي اعطيتك من ثمن السلعة او من كراء الدار  
وان تركت ابتاع السلعة او كراء الدابة فما اعطيتك فهو لك بغير شيء كذا قال مالك اين بيع در انچه مي بينيم ما والله اعلم  
كه خريد كند مروى بنده را يا كينز كه را يا كرايه بگيرد جانوزى بعد از ان بگويد شخصه كه خريد كرد از وى يا كرايه گرفت از وى  
ترا ديارى يا در هي يا كينز از ان يا كينز از ان بدين شرط كه اگر گرفت آن متاع را يا سوار شد بر چيزي كه كرايه گرفت از وى  
او دم ترا از قيمت متاع وضع خواهد شد يا كرايه جانوز باشد و اگر ترك كردم حزين متاع يا كرايه جانوز بپايج و دم ترا  
بدين ران است بغير بدل چيزي ترجمه گويد و بر همین اند اهل علم **باب الثالث** لا يكون بيع الامه المروجة طلاقا ولا حيا  
و دهها بهذا العيب مني شود و فروختن كينز كه كه در كاخ كسي او شده طلاق او و جاز است رد او باين عيب مالك عن  
ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدى لعثمان بن عفان حارية و لها زوج ابنا معها ابنا فقال عثمان لا اتوبها  
حتى يفاذ قها و زوجها فارضى ابن عامر زوجها فقادها عبد الله بن عامر بدينه فرستاد لعثمان بن عفان كينز كه را  
او از ان زوج بود خريد كه عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نزديك شوم با تو اما نمك جدا شود از وى  
زوج وى پس مني ساخت عبد الله بن عامر نفع او را پس جدا شد از وى مالك عن ابن شهاب عن ابى سلمة  
بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع وليدة فوجدها ذات زوج فودها عبد الرحمن بن عوف  
خريد كه كينز كه پس يافت او را خداوند شوى پس ذكر او را ترجمه گويد و بر همین است نه بجهت جبره حرام يا بجهت استثنائا  
فالبليغ اذا كان معلوما عاجز استثنائا كردن خيزى در بيع و تفكيكه باشد مشتق معلوم مالك عن ديبعة بن ابي  
عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يبيع ثمر حايط و يستثنى منه قاسم بن محمد من رخت ميوه بستان خود و در استثنائا  
سيك و از ان مالك عبد الله بن ابى بكر ان عبد محمد بن عمر بن حزم بايع ثمر حايط له فقال له الا فاق با دقته  
الاف درهم و استثنى منه ثمان مائة درهم ثم اخبرني عمر بن حزم من رخت ميوه بستان او ان خود گفته عيشه و از ان فاق

عَنْ ابْنِ أَبِي

۱۴۳۰

شجرہ نسبی

پیشانی

من الثنبي  
مما ان تغلق

تتميز المنطقة

عبدالله بن محمد

مجلس

مجلسه ششم

اول الصبر الى

ويعتلك  
بالفساد

سبع باتفاق  
لوزيم الصلح

۵۔ غلبہ کا باعث

والله اعلم بالصواب فان كان ارباب العلم يحكمون في دينهم في القليلة القليلة انما حشا ونحو القاضي عن صاحب حقوق المسلمين في التفسير في ثمانية ايات في سورة من اهل

هزار و دهم در  
عمره بنت عبد  
باب النضر  
لا یبعد رجلاً  
علی عمو کبد  
حکمره جائز فی  
رنز فی ازار  
وزستان بل  
ست خلا متعو  
رضی الله عنه  
احکام و اوقا  
ناگران ترش  
راعی برای  
اقوات لبح  
وقتیکه باش  
شهر دیگر  
بن السیدان  
والسعداء  
بس گفت عمر  
در نرخ این  
فالبیع والث  
مالک  
سحان اقیق

تفتش کرد و از دستش  
داده ای که کا نه  
در باستان ل  
اق خد اشعا  
ت باستان ل  
مالی مال الد  
رات باشد خد تقویا  
دبهای آن  
ماجت خود بچهر  
انام نیست اد  
آن احتکار  
او متکثر نیست  
عن بن الخطا  
آن ترفه موم  
رضی الله عنه  
ت که در صاب  
سرا و اقتصد  
عن یحیی بن  
نزدت و

[illegible][illegible]

قصه در پیش قمر شاه  
 نه از عرق بخت  
 حکما را  
 قمن از اذان  
 عمر خلیع  
 قصه نگفتند  
 ان مایس  
 بزرگ بفر و شد  
 عفا نکان  
 مرح مسلم آور  
 که خرید کند  
 بیاید از دی  
 یا بفر و شد  
 در سبب ما و دی  
 هل آن بلدر  
 ب در جواز  
 و هو یلیع  
 گذشت بر  
 ن در سرخ یا  
 در گفتند  
 و طایر  
 بقول احب  
 بهر سبب

ما لك  
 عبد الرحمن  
 لك ان يلبس  
 قال الله نزل  
 كيف شاء الله  
 ان مردان که  
 بیدگفته آزار بر  
 بیاختی خواست  
 نینجی عن الحاکم  
 دست که اصبر  
 عام را در وقت  
 بخود در وقت  
 روقت پس  
 ردای او داده  
 احکم که  
 فر کردن نیز  
 زبیلاله خوا  
 عاظم بن اب  
 نیست که برد  
 صاع که  
 بیت معا که  
 الله عز وجل  
 عامه میکند

من ابی الرجال  
نیفر وقت میو  
خدا هم بزرگ  
ساحتها غیر  
و لیسند  
بدست ایشان  
و اما و لکن هر  
است خداست  
که حضرت  
آب الیقین  
است که این  
از زانی و  
آن در احکام  
و احکام کرد  
از کرد و غله  
خ مالک  
لحق نقا  
بلبقة و او  
ای این  
یکه رسم  
نقد و دفع  
اسمها از  
هول نمود

محمد بن عبد الله  
الحطاب قال كل  
منكروه علبه  
كيف مثله  
سدا زنده که  
لی و باید که  
شمان منح  
ماخیه گفته  
فروشد آنرا  
رغبت و نه  
دراقت  
مین خود را یا  
عن پولس  
لله عمر بن الح  
بغروخت مو  
باع را از با  
بوش باد  
ستن و خرید  
ن باع صحا  
ر فروخت

و چون بن حاد را  
 استثنای کرد  
 احکوة فی  
 بینا و لکن ایمان  
 است از زمر  
 رسد آورد  
 با دارد چنانچه  
 بکردار از احکام  
 محرم محرم  
 محال بلکه  
 نیز یا خرید  
 تحریم است  
 و ات آدمی  
 غده که آمده  
 بن یوسف  
 خطاب امان  
 نیز از ازان  
 و راز مایه  
 ب سیتوان  
 بن و تقاضا  
 ان اتباع  
 سهولت نمود

۱	وقت	وقت
۲	وزارت	وزارت
۳	مجلس	مجلس
۴	مجلس	مجلس
۵	مجلس	مجلس
۶	مجلس	مجلس
۷	مجلس	مجلس
۸	مجلس	مجلس
۹	مجلس	مجلس
۱۰	مجلس	مجلس
۱۱	مجلس	مجلس
۱۲	مجلس	مجلس
۱۳	مجلس	مجلس
۱۴	مجلس	مجلس
۱۵	مجلس	مجلس
۱۶	مجلس	مجلس
۱۷	مجلس	مجلس
۱۸	مجلس	مجلس
۱۹	مجلس	مجلس
۲۰	مجلس	مجلس
۲۱	مجلس	مجلس
۲۲	مجلس	مجلس
۲۳	مجلس	مجلس
۲۴	مجلس	مجلس
۲۵	مجلس	مجلس
۲۶	مجلس	مجلس
۲۷	مجلس	مجلس
۲۸	مجلس	مجلس
۲۹	مجلس	مجلس
۳۰	مجلس	مجلس
۳۱	مجلس	مجلس
۳۲	مجلس	مجلس
۳۳	مجلس	مجلس
۳۴	مجلس	مجلس
۳۵	مجلس	مجلس
۳۶	مجلس	مجلس
۳۷	مجلس	مجلس
۳۸	مجلس	مجلس
۳۹	مجلس	مجلس
۴۰	مجلس	مجلس
۴۱	مجلس	مجلس
۴۲	مجلس	مجلس
۴۳	مجلس	مجلس
۴۴	مجلس	مجلس
۴۵	مجلس	مجلس
۴۶	مجلس	مجلس
۴۷	مجلس	مجلس
۴۸	مجلس	مجلس
۴۹	مجلس	مجلس
۵۰	مجلس	مجلس
۵۱	مجلس	مجلس
۵۲	مجلس	مجلس
۵۳	مجلس	مجلس
۵۴	مجلس	مجلس
۵۵	مجلس	مجلس
۵۶	مجلس	مجلس
۵۷	مجلس	مجلس
۵۸	مجلس	مجلس
۵۹	مجلس	مجلس
۶۰	مجلس	مجلس
۶۱	مجلس	مجلس
۶۲	مجلس	مجلس
۶۳	مجلس	مجلس
۶۴	مجلس	مجلس
۶۵	مجلس	مجلس
۶۶	مجلس	مجلس
۶۷	مجلس	مجلس
۶۸	مجلس	مجلس
۶۹	مجلس	مجلس
۷۰	مجلس	مجلس
۷۱	مجلس	مجلس
۷۲	مجلس	مجلس
۷۳	مجلس	مجلس
۷۴	مجلس	مجلس
۷۵	مجلس	مجلس
۷۶	مجلس	مجلس
۷۷	مجلس	مجلس
۷۸	مجلس	مجلس
۷۹	مجلس	مجلس
۸۰	مجلس	مجلس
۸۱	مجلس	مجلس
۸۲	مجلس	مجلس
۸۳	مجلس	مجلس
۸۴	مجلس	مجلس
۸۵	مجلس	مجلس
۸۶	مجلس	مجلس
۸۷	مجلس	مجلس
۸۸	مجلس	مجلس
۸۹	مجلس	مجلس
۹۰	مجلس	مجلس
۹۱	مجلس	مجلس
۹۲	مجلس	مجلس
۹۳	مجلس	مجلس
۹۴	مجلس	مجلس
۹۵	مجلس	مجلس
۹۶	مجلس	مجلس
۹۷	مجلس	مجلس
۹۸	مجلس	مجلس
۹۹	مجلس	مجلس
۱۰۰	مجلس	مجلس

١٣  
 ١٤  
 ١٥  
 ١٦  
 ١٧  
 ١٨  
 ١٩  
 ٢٠  
 ٢١  
 ٢٢  
 ٢٣  
 ٢٤  
 ٢٥  
 ٢٦  
 ٢٧  
 ٢٨  
 ٢٩  
 ٣٠  
 ٣١  
 ٣٢  
 ٣٣  
 ٣٤  
 ٣٥  
 ٣٦  
 ٣٧  
 ٣٨  
 ٣٩  
 ٤٠  
 ٤١  
 ٤٢  
 ٤٣  
 ٤٤  
 ٤٥  
 ٤٦  
 ٤٧  
 ٤٨  
 ٤٩  
 ٥٠  
 ٥١  
 ٥٢  
 ٥٣  
 ٥٤  
 ٥٥  
 ٥٦  
 ٥٧  
 ٥٨  
 ٥٩  
 ٦٠  
 ٦١  
 ٦٢  
 ٦٣  
 ٦٤  
 ٦٥  
 ٦٦  
 ٦٧  
 ٦٨  
 ٦٩  
 ٧٠  
 ٧١  
 ٧٢  
 ٧٣  
 ٧٤  
 ٧٥  
 ٧٦  
 ٧٧  
 ٧٨  
 ٧٩  
 ٨٠  
 ٨١  
 ٨٢  
 ٨٣  
 ٨٤  
 ٨٥  
 ٨٦  
 ٨٧  
 ٨٨  
 ٨٩  
 ٩٠  
 ٩١  
 ٩٢  
 ٩٣  
 ٩٤  
 ٩٥  
 ٩٦  
 ٩٧  
 ٩٨  
 ٩٩  
 ١٠٠

۱۵۵ قلعت و طبعه اهل اعظمه

١٠٠

الحق لله وليه  
يخفف

قال غياث

وَأَخِي الْبَغِي

فليكن

وَمِنْ لَحْتِكُمْ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مذہبنا و فی

کاملاً حل ہو کر

في الوقت الذي

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

...



کمی پس بگوید که خلافت پیشتر بیع بشرط است که در آنجا باشد یعنی در وقت یا نقدان بیع پس میگفت آن مرد و تفکیک خرید و فروختی  
لا خلافت بقوی گفته که در حدیث لا خلافت خلافت کرده اند علی احمد گفته که عام است در حق جمیع مردمان و یقیناً این کلام را کسی گفته  
میرسد ادا را در کردن بجله غبن این کلام حکم شرط خیار دارد و مالک گفته در بجله غبن وقتی است که غبن فاحش باشد و غیره  
و احمد اثبات خیار در صورت غبن نکرده اند شریح گوید رضی الله عنه حدیث لا خلافت بمحمول است بر شرط خیار مومن لا خلافت لا خلافت  
است و آن گنایه است از وجود اختیار پس اگر غبنی ادا کند یا غبطه در ترک بیع در یاد بر نکند بیع را و غیره نظر زیرا که در لفظ  
حدیث بخارج واقع شده پس ظاهر آنست که این خیار دیگر است که حاصل میشود با این لفظ اگر خدا می ظاهر شود بمنین در متن  
چنانکه امام احمد میگوید و شرط خیار را غرض است از لفظ حدیث این عمر الایع الخیار با جمله حدیث بیعی این ماجرا زیاد بپایان  
واقع شده غمات باخیز فی سلسله استغنها ثلاث لیلال در وایت دار قطعی عن عمرو و او شده فحصل رسول الله صلعم عهد ثلثة ایام  
و این زیاد موافق قیاس است زیرا که وجود خیار را نامانفی متا صده عقد است پس لانعم شد تعیین مدتی ثلثة ایام صلا  
آن ملا و دون از ثلثة ایام بطریق اولی ثابت شد و در حدیث آمده در باب آنچه قبض در آن شرط صحته بیع است یعنی از ثلث  
و بینها شئی در وصو خیار شرط صادق می آید که بینها علقه پس مخصوص خیار شرط باشد بغیر ربو و سلم و فروح بسیار مرجح  
بر حصول ملک پس بحث باید کرد که آیا مشتری اینجا را از ملک مشتری است یا از ملک بیع یا موقوف و اقوال شافعی درین بحث  
شده اند و ظاهر تفصیل است اگر خیار بیع راست بیع بر ملک است و اگر مشتری راست پس ملک است و اگر بر درست موقوف  
است اگر بیع تمام شود ظاهر شد که مشتری بر ابوده است و الا بیع را و در نسخ و اجازت صریح لفظ است بعد از آن فعلی است که فسخ  
ملک میکند مانند وطنی نفعی که تردی در مصلحه اجازت فسخ باشد و عرض بر بیع با قیمت او و غنبت مردمان در معلوم شود  
**باب تحريم الفسخ و ثبوت خيار العيب حرام است عیش و ثبات است خیار عیب مآلک** باسناده ان در سنن ابی داود  
صلی الله علیه و آله لا تصرف فی البی و العتق فمن اتى بها بعد ذلك فهو خیر الظن من بعد جعلها مختصراً و من خیر من علم جمیع کینه  
مشیرا در پستان شتران و بزبان پس بر خرید کرد و جانوری که شیر در پستان او جمع کرده شهند بعد از بیکار پس او خیر است حمل کند  
بهترین و دو تیر بعد از آنکه بدوشد از تیر جمع گوید رضی الله عنه غش حرام است و خیار عیب ثابت است و مشتری را اختیار است بطریق  
معینه خواه وقت عقد باشد یا حادث شود پیش از قبض بکذا فی الزناج **باب حمة الوقف فی الايام الثلاثة** او السنة بالبیع  
از دم عهد بنده گان در سه روز یا در یک سال **مآلک** حم عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن حمدان ابان بن عثمان و عثمان بن اسمعيل  
کا ناید کران فی خطبتهما حمدة الوقف فی الايام الثلاثة من حين يشتري العبد او الولیة و حمدة السنة و یا معان بذل الخیر ابان  
بن عثمان و هشام بن اسمعيل ذکر میکردند در خطبه خویش عهد بنده گان در سه روز است از آن وقت که خرید کرده است فلام

ولخفقنا  
 سنة اذ ابلع نعيم  
 فحوت به صميتا قبل القبض فله  
 الخ وان حوت بعد القبض فله  
 فان المشتري كان في الجاهل  
 فقال البائع من ثقتي في المشتري  
 وقال المشتري كان في الجاهل  
 فاقول قول البائع ثم مكنه  
 وعلى المشتري البينة وقال  
 في الرقي خاصة في الجاهل  
 اياهم بلا بينة وفي الجاهل  
 في الجاهل الى سنة فادحضت  
 ٣٢٩  
 السنة قد روى البائع من  
 العهدة وقال عي سنان  
 عهدة التث ولا عهدة  
 السنة الا ان يشتري البائع  
 حمارا ثلثة ايام او حمارا  
 فحين ذلك على المشتري  
 ان يفتي في حيفته فلا يجوز  
 للبائع ان يفتي في الجاهل



عليه السلام في الخبر  
 اقول في الخبر في الخبر  
 بشرط ان يكون من الجاهل  
 فان كان من الجاهل  
 عيب باطن بالحوار  
 لا يملكه دون غيره فانه  
 الحق فلا يبرئ من عيب  
 بغير الجوان كالمقار  
 والناظر مطلقا لا من  
 عيب ظاهر بالحوار  
 عليه اقول لا يبرئ من عيب  
 باطن بالحوار عليه

٥٠  
 اقول في الخبر في الخبر  
 عن كل عيب باطن بالحوار  
 فالناظر مطلقا لا من  
 عيب باطن بالحوار  
 محمد بن عيسى بن محمد بن  
 ابيه قال من باطن بالحوار  
 بالبراءة في الخبر في الخبر  
 عيب باطن بالحوار  
 الله من عيب باطن بالحوار  
 اها فانه جازع في الخبر  
 بين ثابت وعبد الله  
 عن ابي الحسن في الخبر  
 شيئا من كل عيب

بائنه ان اذكر ميكند عده سال اوله ميكند بائنه ان اذكر درين سر روز عيني ظاهري پيدا شد باز گرداند و اگر عيني ضمنى مثل  
 مرضيكه ميروى بايد مانند صريح و جرب در سال بائنه گرانده ترجمه گويد مرضى الله عند و قتيكه فروخت بنده را بغير شرط براهه  
 پس پيدا شد بائن غلام عيني پيش از قن مشترى پس ميرسد اما اگر دكند و اگر پيدا شد بعد بغير پس آن از ضمان  
 مشترى است پس اگر اختلاف كردند بائع و مشترى پس گفت بائع كه پيدا شد عيب در دست مشترى و گفت مشترى كه بوز  
 عيب او در دست بائع پس معتبر است قول بائع با عيني او و لازم است بر مشترى احتراز گواهان و قال مالك في يفتي  
 خاصة بوجه الى ثلثة ايام بلا بينة وفي الجنين والجنه المستغنى عنه فادله في العبد العتيق ما كلف حق بندگان خاصه  
 كه رد كند او را عيني بسبب عيب تا سه روز بغير گواهان و در جنون و جذام تا يكسال پس قتيكه گذشت يكسال بر آيه برك  
 بائع از عده خود و امام محمد ميگويد كه بائني شناسيم عده سه روز يا عده يكسال اگر انكه شرط كند و خيار سر روز خيار  
 يكسال پس بخت آنكه بجز يك شرط واقع شده اما در قول ابو حنيفه جازع فرست بخيار برك يا سه روز باب اذا باع عبا  
 و شرط البراءة و لم نسلم العيب هل يجوز ده و قتيكه فروخت بنده را و شرط كرد براهه خود را جميع عيوب ذكر نكر عيب يا جازع  
 رد آن غلام بملت آن عيب مالك بن عبيد بن معيد بن سالم بن عبدالله بن جهم باع غلامه له عثمان  
 و درهما فباعه بالبراءة فقال الله اتباعه لعبد الله بن جهم بالغلام و اهل ستمه لي فاختصما الى عثمان بن عفان فقال  
 الرجل يا عني عبد الله و اهل ستمه لي فقال عبد الله نعمت بالبراءة فقتض عثمان بن عفان حله عبد الله بن جهم بن جهم  
 لعبد الله العبد و ما به داويعل فابى عبد الله ان يحلف و ارجع العبد ففهم عنده فباعه عبد الله بعد ذلك بالغلام و سمع  
 محمد بن عمر فروخت خلاص را از آن خود بخت صد درهم پس فروخت آنرا بشرط براهه از جميع عيوب پس گفت شخصي كه  
 خريد كه او را عبد الله بن عمر درين غلام مرضى است كه بيان نكردي آنرا پس من پس خسروست كردن بايكديگر پس عثمان  
 بن عفان پس گفت آن مرد فروخت بدست من خلاص را و ما مرضى بود كه ذكر نكرد آنرا پس من و گفت عبد الله فروخت بدست  
 بشرط براهه پس حكم كرد حضرت عثمان بر عبد الله بن عمر كه بگويد خرد براي او كه فروخت بدست او غلام را و نبود و او را  
 دانسته باشد آنرا پس قبول كرد عبد الله سوگند خوردن را و باز گرفت غلام را پس رست شد آن غلام نزد يك  
 پس فروخت او را عبد الله بعد از آن يك هزار و پانصد درهم قال مالك لا امر المحتمل عليه جندنا فبهم عبد الله  
 او جونا بالبراءة من اهل الميراث او من غلام قدر بخرق من كل عيب في بائع الا ان يكون علم فذلك حيدا فكتة قال  
 علم عيبا فكتة لم تنفع تبينه و كان ما باهم و هو و اهلكه فكت مالك امريكا اجماع واقع شده است بران نزديك و حق  
 شخصي كه فروخت خلاص را يا كيزي يا جازع را بشرط براهه از جميع اهل ميراث يا غير ايشان پس بي تعلق شد از هر عيب  
 كذا

بدين لك المشترى  
 فقتضه على مالك  
 و لو لم يكن  
 فقتضه على مالك

فروخت که آنکه میدانت و دان میسر این ساخت آنرا پس میدانت عیب و پوشیده داشت فائده میکند و اگر شرط بر آن  
 و بهشت چیزی که فروخت رد کرده باشد بروی مقرر گوید رضی الله عنه و بعد شرط بر آن از فروغ خیار عیب است و تحت در خیار عیب  
 گوئیم بعد از آن در سلب آن فیه فضا متفق اند بر آنکه اگر در متاع عیب باشد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بر آن مطلع شود و او را  
 میرسد و عیب و معنی عیب چیزی است که در جنس مبیع غالب عدم است و او ناقص میکند عین مبیع را یا قیمت او را و قید عیب  
 عدم محتمل است که هر نوع مخصوص است بصفتی و فقد صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست مثلا خد و حسن صورت که در نوع  
 خرس یافته میشود در حارزیت و همچنین حسن شامکی که در نوعی حاصل است و عیبی یافته نمی شود پس یافتن صفتی که در نوع مبیع  
 یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتی که درین باب باشد سه قسم می تواند بود آنچه را که میگوید قیمت را و عین را و آن  
 کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب نمیتوان اطلاق کرد الا بر آنچه نقص قیمت او یا عین او باشد تقدیم  
 عیب بر ملک مشتری ضرورت و الاخیار حاصل نشود و تقدم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد بیع  
 گوش قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد است از ضمانت بیع است و اگر بعد قبض پیدا شد و مستند است بسبب سابق مثل  
 قطع یا سرقه یا قطع که پیش از قبض بوده است حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و بیع مالک شده است پیش از علم  
 رجوع کند یا برش عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال مالک او هنوز رد ممکن است پس بیع را میرسد که ارش ندهد و مطالبه عین کند  
 و در کیفیت فحوت مصالح بیع است پس ضروری باشد و مبادرت بحجت دق لازم بود چون این مسئله معلوم باشد که در حد  
 باب یک احتمال اینست که شرط بر آن بیع فائده میکند و بر می بیند و انداز بیع عیبی که نگذرد نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد  
 بر این عمرو و دیگر است که بر می می شود و بر عیب لهذا ابن عمر و خاصه کرد و بر رضانه اذنا آنکه حضرت عثمان بریدی بخودن سوگند  
 نمود و اظهار آنست که بشرط بر آن بر می می شود و از عیب باطن در حیوان که آنرا میزند از عیب غیر حیوان زیرا که در حیوان صورت و مستقیم  
 می باشد و با عیب بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بیع خود و ثوق حاصل کند تا مصالح بیع برود متوفر شوند و فیه نظر زیرا که  
 غیر حیوان نیز محلی عیب باطن می باشد و بیع میخواهد که ثوق حاصل کند و الله اعلم و از عیب ظاهر نیز زیرا که مشتری متحمل است از عیب  
 آن و بر بیع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از جهت تقصیر است پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که عیبی اگر نزد بیع  
 معلوم باشد شرط او خیانت است و بمنزله تقصیر حصول و ثوق به تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین  
 احتمال زیرا که سوگند داد و قید بیع بعد و مبادا بعد پس عبدالله بن عمر قسم بخورد و از جهت توجع و اگر قسم بخورد بروی لازم نمی  
 پس دانسته شد که علم را دخل است در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بنزد معلوم است و الله اعلم یا با افتام منعم الوداد  
 عیب آخر کیف یقضي فی ذلک و قتیکه متعین باشد روی بیع باید باشد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود و آن قال مالک الا  
 الحجة







ولا تأخیر فان دخل ذلك يوم او وضعت او تأخیر من واحد منهما صا ديعا لهما محل التبیح بحرم البیع و ليس بشركة ولا بتولية ولا اقالة <sup>كلمة</sup> كفت ملكك من زكياتك انت كسبح بانك نيت بعقد شركت وعقد تولية واقالة بیع و طعام وغيره ان قبض كسح صاحب این عقود یا كسح و قتيكه بعد باشد در ان رجی را زائد كسح و نقصانی از بی شمار و پس اگر دخل شود از این عقود زیاده بحی یا وضع نقصانی یا تاخیری از كجانب بیع یا شمن این عقود بیع كرد و حلال میكند از هر چه حلال میكند بیع را و حرام میكند از هر چه حرام میكند از این عقود و هیچ كی باشد مترجم گوید حقیقت شركت است كه شخصی متاعی را بخرد و دیگر بر او بعضی امتناع شركت خود سازد بعضی آن چه در وسط بعضی واقع شده است از شمن تولیه است كه بفرشد آن متاع را بمثل آنچه خرید کرده است بدان بلا زیاده و نقصان و اقالة بیع بیعت است و در كردن بیع و شمن از هر جانب الله اعلم باب حرم الله الربوا حرام كرده است خدا ربو را قال الله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل القرض و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جله موعظه من دبه فانتهى فله ما سلط و امر الى الله و من عاد فاولئك أصحاب النار هم فيها خالدون اما كسح میخورد سود را بر تخیزند از قرض خود و كسح خاكه میخورد كسح دیوانه كرده باشد او را شیطان بسبب آسیدان این بسبب است كه ایشان گفتند خبر این نیست كه تجارت مانند سود است یعنی تجارت را سود برابرست بجهت وجود منفعت در هر دو حلال ساخته است خدا متعالی تجارت را حرام ساخته است ربوا را پس هر كه رسید با و پندی از جانب پروردگار او پس باز نه انخودن ربوا پس او راست آنچه گذشت قبل از بنی یمنی است و داد آنچه خود ده است پیش از آیه تحريم لازم نیست و كار او گذشته شده بسوی خداست اگر چه همچو كسح و هر كه خود كسح بسوی خود و سود پس ایشان هستند گان و درخ اند ایشان اینجا یاد شد

حق الله الربا و ربی الصدقات و الله لا یحب كل كفار انیکه محو میكند خدا متعالی بر كسح سود را زیاده میكند بر كس و ثواب قصه را و خدا دوست میدارد هر ناسپاس را كه نگه دارد ان الذين استغوا و علوا الصلوة عا قاعا الصلوة و اتوا الزكوة و لم یحرم عندهم و لا خوف حلیمم كام یخونون ه برای آنكه انكه ایمان آورده اند و كارهای شایسته كرده اند و بر پا داشته اند ناز را و داد زكوة را ایشانراست فرد ایشان نزدیک پروردگار ایشان نیست هیچ ترس بر ایشان و نه ایشان اند و بگین شوند یا باها

الذين استغوا الله و قدوا ما بقی من الربوا ان كنته ثم منین ه ای مسلمانان بترسید از خدا و ترك کنید هر چه باقی مانده است از ربوا اگر مسلمان هستید فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلكم رؤس امواکم لا تظلمون و لا

پس اگر نگردد این فرمان الهی را پس خبر را شود یحیی از جانب خدا و رسول او و اگر توبه کنید پیش شماست اصل مالها را شما شما ظلم کنید و بر شما ظلم كرده نشود و ان كان ذو عسرة فنظرة الى عیسرة و ان تصدقوا خیرا لكان كسح تعلمون و اگر موجود آید حقیقتا كسحتی پس لازم است برای او مهلت دادن تا وقت فراخ دستی و انكه قصه همین ابرار كینند بهتر باشد شما

ام قاضی

فالشركة ان لا  
تنتهي بحصة

بعض المسائل  
التي تحتاج إلى  
البحث والتدقيق

من  
بيعه بمثل ما  
منه

ملاحقة  
اهل العلم

وعلیہ  
وہابی

مجمع اللغة العربية

مجلس

۳۵۵

باب الید فی جہاد

بسم الله الرحمن الرحيم

دین

لا بد من أخذ الحيطة والحذر

فردی بنی اسلم

والله اعلم بالصواب

۱۰۰



قلت وعليه الجواب  
 اهل العلم ان الربوا  
 من الكبار وانه اذا  
 وقع هذه العقل  
 فهو باطل ولا يجوز  
 الا في راس المال و  
 انه ان كان في حصة  
 حكمة ولا ينظر الى  
 المبصرة في  
 سلفا علم ان السلف على  
 ان يكون سلفا  
 اعيان لا تنفع  
 فوض لا تنفع  
 فبالجواب في الربا  
 في فروع الدين والدين  
 ان يبيع بالدين  
 ربح زيادة في الربو  
 عند سلف وبيع  
 سلف في بيع

اگر شما میدانید که آن بهتر است پس بکنید آن را مالک عن زید بن اسلم انه قال کان الربوا فی الجاهلیة ان یکون للرجل علی الرجل  
 الحق الی اجل فاذا حصل الحق قال انقضت ام توبی فان قضی اخذها والا زادته فحقه واخر عنه فالاجل زید بن اسلم گفت در با  
 در جاهلیة این بود که یک شخص بر شخصی حق بود مثل بدنی پس چون وقت دین آمد گفت ای ادا میکنی دین را یا نه می دهی پس  
 اگر ادا کرد بگرفت دین را و الا زیاده مقرر کرد برای او در حق و حساب حق متوقف داشت از دودست ترجم گوید رضی الله عنه همین  
 اتفاق چه بود عدا و هر آینه سود از کبار ترست و اگر واقعتا این عقد باطلست واجب معنی شود مگر دادن اصل مال اگر مبین  
 صد بعشره پس حکم حلیت دادن است تا وقت یا رباب من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه وما کان  
 بغیر شرط طایر که قرض بد قرضی البس باید که شرط نکند بهتر از مال خود و آنچه باشد بغیر شرط جایز ترست مالک الله بلغة  
 ان رجلا اتی عبدا لله بن عمر فقال یا ابا عبد الرحمن انی اسلفت رجلا سلفا واشترطت علیه افضل مما اسلفته فقال  
 عبدا لله بن عمر ذلک الربوا قال فکیف تأمر یا ابا عبد الرحمن فقال عبدا لله بن عمر اسلف علی ثلثة اوجه سلف  
 ترید به وجه الله فذلک وجه الله وسلف سلفه ترید به وجه صاحبك فذلک وجه صاحبك وسلف سلفه  
 خبیثا بطیب فذلک الربوا قال فکیف تأمر یا ابا عبد الرحمن قال اری ان تشق لصیغته فان اعطاک مثل الذل  
 اسلفته قبلته وان اعطاک دون الذل اسلفته فاحذته احرقت وان اعطاک افضل مما اسلفته طلبته به  
 فذلک شکر شکرتک ذلک وذلک اجر ما انظرته مردی آمد پیش عبید الله بن عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن من بهتر  
 قرض دادم شخصی را و شرط کردم با وی بهتر از آنچه دادم او البس گفت عبید الله بن عمر پس این را بگفت گفت آن مرد پس بچه چیز دیگری  
 ای ابا عبد الرحمن گفت عبید بن عمر قرض دادن بهتر است یک شمشیر که قرض بدی شخصی و بطیبی بآن رضامندی خداست یا پس  
 است رضامندی خداست یا قرض بدی شخصی و بطیبی رضامندی بهتر است خود پس است رضامندی بهتر است  
 و قرض سیوم است که قرض بدی شخصی را تا بگیرد حرام را بقا بد حلال پس انیت را بگفت سائل پس بچه قسم از مکی می را ای ابا  
 عبد الرحمن گفت می بینم که باره کنی صحیفه البس اگر بد بدتر از آنچه قرض داده قبول کنی و اگر بد بدتر از آنچه داده البس  
 بگیرد آنرا ثواب داده شود و اگر بد بدتر از آنچه داده بودی در آنحال که غرض باشد بآن نفس البس آن شکر است که  
 بجا آورد و است آنرا برای تو و تراست اجرا نکند حلیت دادی او را مالک عن نافع انه سمع عبدا لله بن عمر یقول من اسلف  
 سلفا فلا یشترط الا فضله عبدا لله بن عمر میگفت هر که قرض البس باید که شرط نکند مگر ادا کردن آن را مالک الله بلغة  
 ان عبدا لله بن مسعود کان یقول من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه وان کان قبضته من علف ففوی بواحد من  
 لیگفت هر که قرض بد قرضی البس باید که شرط نکند بهتر از آن و اگر چه یک مشت علف باشد پس بآن را بست مالک الله بن عبید

قیس المکی عن جاهد قال استسلف عبدالله بن عمر بن رجل دراهم ثمنه قضاه دراهم خیر منها فقال الرجل یا ابا عبد الله  
 هذا خیر من دراهمی التي اسلفتك فقال عبدالله بن عمر قد علمت ذلك ولكن نفسي بذالك طليبة <sup>۸</sup> قرض گرفت عبد الله  
 بن عمر از شخصی دراهم را بعد از آن او اگر دراهمی که بهتر بود از آن بپایس گفت آنرا دایم اباحیه الرحمن این دراهم تو بهتر اند  
 از دراهمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر بر آئینده است ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن ترجم  
 گوید رضی الله عنه سلف اینجا معنی قرض است و معنی قرض تملیک شی است بآن شرط کرد و کند بدل او را و آن بیعت  
 بلکه عقد است که ابتدا معنی بیع دارد و آخر معنی مبادله و لا بد است از صیغه الای بران مانند قرضتک اسلفتک فده مثله  
 و ملکک علی ان ترد بدل و اصره فی حاجتک و رد بدل فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد که  
 قرائن میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاطه گفتیم اگر ثانیاً اخلاف کنند یکی گوید همه بود دیگری گوید  
 قرض فل صاحب مال یمن معتبر است و لا بد است در قرض از ابدیت تبرع و جایز است قرض در هر چه مسلم در آن جایز  
 از حیوان و غیر آن از آنچه بوصف شناخته شود و در قرض خبر اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر عرف اهل  
 شهر علم بوصف دی باشد و در شی رد مثل لازم شود و در مقوم نیز رد مثل جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکر را قرض گرفتند و نزدیک رد بکر بستند و نیافتند پس باعی را دادند و جایز نیست  
 و قراض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض کسریا آنکه در شهر دیگر دهد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن  
 ابی بطل شطرنج فرمودند سلطان عقد و یا بشرط اجل سیمی درست است یا نه ظاهر روایات موطن در منع است زیرا که  
 گفته فلا شرط الاقضاء و ظاهر هر قرآن عظیم جواز است او اندامیم بدین الی اجل سیمی فاکتبه زیرا که کاشا است  
 قرض مسلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک و میشود بقبض و در مسلم و قرض اگر در از شرط و حاضر  
 کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض مسلم بدین سلفه حاضر نمود و هنوز اجل  
 نرسیده است حکم آن از حدیث موطن که در قصه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل  
 ضرری لاحق می شود چنانکه مسلم فیه یا قرض دایم است و محتاج میشود بلفظ مختار است در عدم قبول اگر عوض صحیح باشد  
 و موردی آن عوض صحیح است چه کرده شود بر قبول آن اگر مسلم و مسلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یافت  
 لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را نموده حمل باشد یا در عدم عقد در اینجا عوض صحیح باشد و الا بکر کرده شود  
 بر قبول مقدمه گاهی تعیین کرده میشود مثلاً بر بیان نسبت او معلومی و آن چهار نوح باشد تولیه و مشارکت  
 و مرابحه و مخاطه و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتراک به ذکر کردن مراد باشد و اگر با تمام علی

له قلت  
 و علیه اهل العلم  
 فی المناهج و لا یجوز شی  
 ۲ صحیح عن ملکس  
 او نه زیاده فلو نه  
 هکذا بالشرط ففسد  
 و قال محاکم باس بذالك  
 و کان من ضعیف شرط  
 اشتراط علیه وهو  
 ۳۵۷  
 قول الی حقیقة

التصنيف فيه  
فصل في الجمل  
وراجع في هذا  
نوع من نوع  
بطلان قوله  
في كلامه  
خطا لم يرد  
منه في القوم  
المقصود  
ومن استقام  
التمسك به  
والله اعلم  
بقدره

[illegible]

FAA

وقد كان الوجه انقلبه على  
 علي من كان له دين على علي  
 الى اجل فاجعل له ان يدفعه  
 بعض الدين قبل الاجل جعل له  
 ان يشترى ذلك ويجعل له ان يقر  
 قبل الاجل بعضه عينا  
 وبعضه مضافا وعلى له ان  
 اذا حال اجل ان يبيع البض  
 ويسقط بعض من القرض  
 لمول الدين عن القرض  
 لمول الدين فبشره بوجوب  
 القرض ان يدفعه بشره  
 والبيع ان يبيع البض  
 فبشره بالاجل فاقبض  
 الوجهه فبشره

[illegible]

ابو القاسم ودار  
فذلك رضا وشفقة  
ومعربا بالانصاف  
محمدي



در بیان اقسام عقود و در بیان اقسام عقود و در بیان اقسام عقود

مسمی نام این که فی ذریع لم یثقله او قهر لم یثقله صلحه بعد از این عمر گفتم بیج با کسیت در آنکه قرض بر شخصه در طعام صفت کرده شده بر پنج مقرر تا میعاد می عین تا و قتی که نباشد در زراعتی که ظاهر شد و سبب صلحه یا میوه که ظاهر شده است صلحه او مترجم گوید رضی الله عنه سلف اینجا بمنجه سلم است آن بیج معنی موصوف است در زنده و شر و ط صحت بیج همه در سلم لازم است و امور دیگر نیز در کار است یکی از آن جمله تسلیم راس المال است و مجلس زیره اگر دی بیج نباشد بیج کالی با کالی لازم آید و آن طلبت و لفظ سلف و سلم مشربان و اگر راس المال منفعتی باشد مانند سستی در ارض او جابز نیست و واجب در انصورت قبض آن عین است و اگر در لفظ عقد تعیین راس المال قبل انعقاد مجلس تعیین کرد آن محقق بعقد باشد و آیار و تیر راس المال کافی است یا لا بد است از معرفه قدر و در قول است نظر بکلیه تسلیم با احتمال فسخ و لفظ ابن عمر بعیر معلوم ظاهر در شتر ادا معرفت قدر است و آرا بجمعه بودن مسلم فیه دین در زنده او اوان داخل در حقیقت سلم است و الا سلم و سلف نباشد و این لفظ آن شعرا ندیس اگر سلم و بعد حاضر واقع شود سلم خواهد بود و یا بیج باشد یا نه و در قول آمده است نظر بلفظ و معنی و ثانی پیش فقیر اقوی و اگر لفظ شتر ذکر کرد و سایر شر و ط سلم را رعایت نمود اقوی نزدیک فقیر سلم بودن است و آرا بجمعه قدر و تسلیم بودن نزدیک اصل الا باطل باشد و داخل در قول خدا تعالی و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل و در مقدمه تسلیم عرف ناس است پس اگر در محل عقد نزدیک نقل یافته میشود یا عاده است که نقل کرده میشود برای بیج صحیح باشد اگر نقل نمی شود اصلا یا برای بدین نقل میکنند نزدیک بیج صحیح نباشد و اگر عقد در چیزی واقع شده که در مهاد فاق پیدا شود و در آن سال جای عقد پیدا نشد یا فسخ کرده شود یا صبر کند تا مدت و بعد آن بیج و در قول آمده نظر بآنکه زعمیه تسلیم بودن در آن موضع است و با آنکه لفظ عقد عام است و در صورت اتباع عموم لفظ سلم را خیار باشد در فسخ فی الحال صبر تا آنکه یافته شود و آرا بجمعه معلوم القدر و الوصف بودن و همین است معنی فی طعام الموصوف ذکر طعام اینجا بنا بر بقصور صورت مسئله است نه برای اقرار پس عام باشد جمیع سلع که قابل وصف هستند اینجا معلوم الوصف نباشد و معنی معلوم الوصف آنست که بیان کند اوصاف او را بوجهیکه علم عاقدین و بعض غیر عاقدین از اهل بلد شود موصوف نمض کلام یا اشاره آن بوجهی که غالباً نزاع منقطع شود و در استقصاء وصف که بغیرت وجود نجای جایز نیست و در باب باطل داخل میگردد پس لا بد وصف در هر نوع جدا باشد فقیر گوید مدار معلومیت و مجهولیت بر عرف ناس است و بر اهل شهر بر عرف خود اند چنانکه بخاری از بعض تابعین نقل کرده است و الله اعلم بحکمه مسئله چند ذکر می باید کرد تا بدان نسق تفقیش عرف میکرده باشند

مراد از دست گیرسیل و وزن است و عدد در آنچه به عدد و نه و نخت  
 میشود و اشاره به کوزه خاص بلجری خاص که مثل آن مقدار نیست فاسد باشد و اگر جمع کند در میان کیل و وزن مثلا  
 چند صلح خط که بوزن گذا بود تضییق ممنوع است بخلاف جمع در میان عدد و خطی زن آن که متعارف است لابد است  
 از معرفت او و صفا که احوال ناس بآن مختلف باشد پس آنچه منضبط نگردد بسبب اختلاف ارکان با نواع مختلف باشند  
 مساجین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر گوید اگر اهل شهری در طعمه مطبوعه و غیره غیر آن قدری و وصفی نباشد و  
 که بآن مفهوم میگرد و صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادر الوجود باشد مانند لحم حید سلم صحیح نیست و در ثواب  
 جنس طولی و عرض و غلط و دقت و رسیان و صداقت و در حق و نسیج و نعومة یا خشونة لابد است و در غیر جنس نوع و نسبت  
 بله و حقیق یا حدیث آن لابد است و در حیوان جنس و نوع و ذکر و انوشت و حسن و طول و قصر و تقرب و دور آن با  
 قولی خاصین اعتبار میاید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس و قول ابن عمر و معلوم و دو معنی مختلف است  
 یکی آنکه شئ معلوم الوصف باشد تا اگر انفساخ سلم لازم گردد و شئ تالف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه  
 یک قول شافعی است دیگر آنکه امری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم شئ است برویه یا بوصف چنانکه  
 در باب بیع گذشت و قول ابن عمری اهل سلمی چنین است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تمیید آن بوجهی نزدیک  
 اهل عرف اشتباه بر چیز دیگر اگر اهل اجل نکرده حالا منعقد شود اگر محلول آن تصریح کرد جایز باشد محل تسلیم نیز ذکر  
 میاید کرد اگر عرف کفایه آن نمی کند و الله اعلم باب التمیید عن استدلال المسلم فيه قبل قبضه باب منع از دست دادن  
 سلم فیه پیش از آنکه قبض کند آنرا غیر آن قال مالک الامر حذنا فیمین سلف فی طعام بیع معلوم اهل  
 معنی محل الاجل فلم یجد المبتاع عند البایع و فاء مما ابتاع منه فاقاله فان لا یستغیر له ان یاخذ منه الا و قد  
 او ذهبه او الثمن الذی فاعه الیه بعینه و ان لا یشتره منه بذلك الثمن شیئا حتی یقبضه منه و ذلك  
 انه اذا حذر الثمن الذی دفعه الیه او صوفه فی سلعة عند الطعام الذی ابتاع منه فهو یقیم الطعام قبل  
 ان یشتره فکفایت مالک امریکه مقرر است نزدیک علماء ما در باب شخصی پیشگی داد و در خرید غله به نرخ معین تا مدت  
 پس محلول کرد اهل پس نیافت خرید کننده نزدیک با بیع آنچه و فاکند چیز را که خرید و است از وی پس فسخ کنند بیع را برای او پس  
 سزاوار نیست او را که بگیرد از با بیع گزیده خود را یا نقره خود یا آنچه داده است بصیغه قیمت سوا ی این هر دو بعینه و خرید  
 نمکند از وی بدان قیمت چیز را تا قبض نکند آنرا و این حکم برای اینست که چون تغییر و قیمتی را که رسانیده است با بیع یا  
 کند آن قیمت را در متاعی غیر از غله که خرید و بود از آن پس باین بیع غله است قبل از آنکه قبض کرده شود و آن جایز است

له قلت  
 و علی اهل العلم  
 الوقایة و حذر التمسک  
 فی اس المال المسلم  
 فیه کالتسک و التوقیة  
 قبل قبضه و فی النہایج  
 ولا یصح بیع المسلم فيه  
 قبل قبضه و لا یصح بیع  
 عنه  
 ۱۶  
 و در این کتاب در بیان بیع  
 و قول ابن حنبل و ان فی  
 فی البیاع و ان فی کمال سلم  
 باین نقل نیست بی بیع و بیع  
 فی بیع و بیع و بیع و بیع  
 قبل قبضه و لا یصح بیع  
 علی



73291



قليل  
وطلبه الشاه  
وجاءه في برج  
السنة كاللؤلؤ  
انفس المشتري  
والمن وجعل  
المال عينا مال  
فله ان يفسد  
اليوم ولا يحزن  
عين ملامح هو  
اليوم في هذا  
استودع الغمراء  
فان كان انفس  
بعض الناس من  
المال في انفس  
الصديق ياتي  
من الناس عند  
الشاه بربا ما  
ظن

[illegible]

من الذي غنّد  
الشاعر وهو مفلس  
فكروا وافلس في حجة  
عنده وذهبت حجة  
انه اذا ما مفلس او  
افلس في حجة وقاطن  
اليام شيئا من الفن  
فليس له ما يخدع به  
بل يضرب الغرور  
ليجرب في كبري عدد  
الوجع والجوار من قبل  
الشاعر ان الحزن من قبل  
ولئن ثبت فنار  
على الاموات المشدق  
س ٦  
ملكا او ملكا  
الشاعر في طرفة عين  
الشاعر في طرفة عين  
الشاعر في طرفة عين  
فصاحبه التاج احق  
بمناعه اذ وجد  
بعينه اقول تاويل  
قوله ولهم فضل الذي  
باصه من شئ شيئا  
عند الشاعر في شئ  
سوز احق بحب  
قلب  
وعلى صاحب العلم  
ان العروة جارة  
في شئ السمت  
قلوبهم

ای اهل بیت علیهم السلام  
ای خاندان نبوتی  
ای صاحب کرم  
ای فاضل عالم  
آنچه غرض می‌خواهد  
قوله فلن یغفر الله ذنبکم  
و انتم تظنون انکم مخرجون  
من الارض الا الذین هبوا  
معه و کانوا مسلمین



إذا فليس وافلت  
ولم يترك  
الجميل عيان فك  
لا هو جوعه على  
قال الشافعي  
ولم يترك رفاه  
الجمال عليه أوما  
عذرا فأنظر  
على الجميل من غير  
بهجوم الجمال  
الجمال عليه  
الجميل الخدمة  
تقول الدين من  
أذا قبل الحوالة  
ففي سنة  
وعلم الشافعي  
قلت له

[illegible]

فقهی و فرائضی

لا تجارة مطلقاً  
للمنعة عليه أهل العلم  
من أن لا يشارك في التجارة  
ولا يصرفها إلى غيره  
في الجملة لأن الإجزاء  
والذي لا يضبطان

٢٦٤

٢٤٤

حق الضميمة  
سكتت جميعي شغفهم  
انزعوا زينة كبريا  
كوكب سفت ازهر وازدهر  
و در بيدار سر کبریا دورا  
درین بد بران این است  
کلیه غرضش محال علی  
یابودن حق تعالی  
که او را درین کند چنین  
معنا را بر عمل چینی  
محال می کشد و چه  
محال می کشد

مقاله در بیان فضیلت و کمالات حضرت علی علیه السلام

[illegible][illegible]



کتابت  
بجای دوازده  
برآمد از این کتاب  
بابت کتابخانه  
توسط مجلس  
نظام معاش  
مسکن ده  
بازار  
کوهستان  
کوهستان  
۳۴۸

سألت عن العلاء بن عبد الرحمن عن أبيه عن جدّه ان عثمان بن عفان اعطاه مالا فخصه ببيع فيه علي بن الربيع  
بينهم عثمان بن عفان وادب عبد الرحمن را مالي بطريق قراصن تا تجارت کند در آن مال بشرط آنکه منعقت  
باشد میان ایشان بترجم گوید صنی الله عنه معاوضه در تجارت چند قسم میباشد زیرا که احانت کسی تاجر را بغیر شرکت است  
یا با شرکت احانت بغیر شرکت و کلاسه است و احانت با شرکت در سبب فقط قراصن است و در مال و سبب به و عثمان است  
بر عثمان کسب عین است کسب و در شرکت شوند در مال تا تجارت کنند و هر یک وکیل دیگری باشد و سبب میان ایشان مشترک  
باشد بقدر مال پس لابد است از عاقدین و مالین و خلط میان مالین و صیغه که عثمان بدان ثابت شود و لابد است  
از کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف در تجارت و حکم اختلافی که در میان ایشان حاصل شود و شرط عاقدین مانند شرط  
وکیل است و شرط مالین است که با هم تمیز نباشد و الا شرکت نباشد بلکه خلط بود پس یا نیست که مالک شده باشند و  
یکجا بارت یا شر یا اینست که خلط کنند مال خود را و در نیصورت لابد است از اتحاد مجلس و صفت و شلی بودن مالین  
مالین شرط نیست و ندانند که قدر مالین در اصل عقد و اگر دعوی مختلفه شرکت خوانند حیل اینست که هر یکی بگذشت بعضی جزء  
خود را بجمیع دعوی دیگر و لابد است صیغه که موصوع باشد بر این عقد تغییر آن عقد کند و اگر فقط شرکت فقط ذکر کرد و کافی نیست  
آنکه حرف اهل بلدین مرا کند تقسیم کنند ربح را بلکه نسبت ربح هر یکی حصه دیگر قدر مال یکی باشد مال دیگر هر دو مساوی باشد

قل: *الحسنة أفصح*

فوشح جوباس  
اسمیں جوباس

منه  
تراضى على ما  
الدستور

وہابیہ

والله اعلم  
بما لا يبلغ

تشیتمہ میں  
فیما یحصل  
ناصفہ

کون بینہا مہ

مفتی من الغفر

تاریخ

149

فقط

الفاروق

بسم الله الرحمن الرحيم

سید محمد تقی میرزا

عزیز الہی و فیضانِ رحمہ

مجلس شورای اسلامی

ابن الخطاب

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل فی فضائل اہل بیت علیہم السلام

فضل علی بن ابی طالب

در جوده عمل در اداء آن و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در مضرت بر کسی رجوع کند باجره عمل خود  
 بر دیگر و تصرف نکند بر کسی در مال تصرفی که در وی ضرر نباشد پس بیع نسبی نکند و بان مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و باین  
 نفوذ شود و قرض ندهد و هر یکی را میرسد فسخ هر گاه خواهد دید که شرک یک بدانا نه است پس قبول کرده شود قبول او در خسارت تلف  
 ربح پس اگر دعوی کرد تلف را بسبب ظاهر بر آن سبب بین طلب کند و شود نه بر تلف و اگر بسبب مخفی دعوی کرد طلب کردن بین  
 نشانید و اما قراض آنست که بد شخص مال خود را شخصی دیگر تا تجاره کند در آن و ربح مشترک باشد میان ایشان بجهت که قرار میدهند  
 و عقل در اول مال دمی باید که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف عامل حکم است  
 که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موضوع باشد پس این عقد است  
 این عقد باشد پس اگر گوید قارضتک علی ان کل الربح لک ظاهر پس فقیر نیست که قرض باشد بجهت تجارت و اگر گوید علی ان کل  
 الی تکمیل باشد زیرا که محظوظ معالی عموست نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در اسم و دانیه باشد نه علی و عروض معلوم و معین  
 باشد و جایز نیست شرطیکه بطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست مالک یا شرعی خارج بعینه یا  
 به شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام و لک همراه او که جایز است حتی باید که  
 قسمت ربح بیان کند بجزیمه مانند آنکه اضعفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل اده و سهم باشد یا ربح صنفی معین از  
 شایع فاسد شد و غیر گوید ممکن است که از اسم اعتبار کنیم و در حاله فعل ساینیم و الله اعلم و اگر گوید علی ان الربح بیننا و اهل  
 عرف بالمناصفه فهمند میباید که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی ان لنصف لی یا لنصف لک نزد یک فسخ معنی صحیح است  
 و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند شریک یا بطلی آن و وزن خفیف مانند ذهب و مسک ثقیل مانند سمن کشیر و آنچه لابد  
 در تجاره و بروی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشود و مصلحتی ظاهر و آن محسوب شود و میباید  
 عامل احتیاطا کار کند پس بیع لغین و نسبی نکند بدون اذن او و او را میرسد بیع بر عرض زیرا که آن عمده البواب بیع است و او را  
 میرسد رد و عیب اگر مصلحتی ظاهر باشد و اگر مالک عامل در مصلحتی بودن رد اختلاف کنند هر چه اقوی باشد لازم کرده آید و با کثر از  
 المال خرید نکند و کسی که بر مالک معتق میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر تلف  
 قول و کرد و شتر اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و شتر شجر یا نایج حیوانی یا ب  
 رقیقی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در ربح است نه در زایل غیر ربح و اگر نقص حاصل شود ب  
 و خضر آنرا در ربح صرف کنیم و همچنین تلف بعضی را چون نقصان ربح را تمام کند از اس المال باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از اس  
 المال است و هر یکی را میسرند و اگر یکی را از ایشان ببرد یا بجزن شود عقد فسخ کرده و در صورت فسخ استیفاء من نقصان

مستثنی من ربح در این نظر است

اگر عوض باشد در علم است در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل معتبر داشته شود همین او مانند آنکه گوید اگر بگویم  
 الاکذا انشريت هذا القراض اذ لم تنهني عن كذا يادعوى تلف بعض يا رخص متاع كند و اگر در شرط عقد اختلاف کنند مانند شرط  
 وثقت هر دو و سگند خورند یا از آن اجرت مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما و کالت پس بدست در آن از عاقدین  
 وصیغه توکیل عقد یکدیگر و می توکیل کرده باشد و کیفیت عمل و حکم اختلافی کرد میان وکیل و موکل واقع شود شرط عاقدین نیست  
 هر دو را با شرت آن عمل مسمی خود صحیح باشد پس توکیل صبی مجنون صحیح نیست وکیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول این عقد  
 اعمی هستند که در مورد ازین مسئله جواز توکیل در بیع و شرا را اگر توکیل و صحیح نباشد مصالح او برهم خورند و وصیغه توکیل  
 است که اذن عقد از وی فهمیده شود مانند و کلتک فوضته الیک بیع و شتر و ضرر نیست لفظ قبول بلکه اگر موجب ضرر و کار کند  
 آن توکیل خواهد بود و در تحقیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است صحیح است که وعده است از عقد توکیل شرط عقد یکدیگر و می توکیل  
 است که موکل مالک آن باشد پس اگر گوید و کلتک فی بیع عبدی یا ملک فاسد باشد و طیفه وکیل است که مخالفت امر موکل و غیره  
 محل قیمت است بکنند پس اگر مطلق بیع او را وکیل کرد و از او میسر شد فروختن بخرید ببلد و نه بر نسیم نه بغین چنانکه غالباً از آن  
 کرده می شود و اگر بیع مؤجل اذن داد و در عرف اجل در آن باب متعارف است بر آن حل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را تسلیم  
 است بیضا من او شود و اگر مطلق شرا وکیل کرد و شرا می معیبت جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل حاضر است آن از آن  
 خواهد بود و اگر غیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسب است و در تعصیر ظاهر است ظاهر است که از آن  
 خودش باشد وکیل اگر اذن توکیل داده است میسر شد او را وکیل گیرد و اگر اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بگیرد  
 امین را و اگر او گرفته بیع من فلان او بجنه کذا و شتم که مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شانی بر صفت کرد  
 بیک یا بر سه و شاة بهمان وصف بیک یا بر خرید کرد پس ظاهر حق است بحدیث اشترای ضمی و ازین قبیل است هر چه مخالفت  
 و زیاده نافع باشد و اگر مخالفت کرده است و عهده بر معین واقع شود در کرده شود و اگر بر معین واقع نشده است اذن وکیل باشد  
 معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و معزول میشود بخرج احدی از اهل بیت تصرف یا بخرج محل تصرف از اهل بیت و اگر  
 در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل اعتبار کنند همین او مانند اشتریت ملک یا اشتریت بغنی اگر در اصل کار  
 یا شرط آن اختلاف واقع شود البیته علی المدعی و همین علی من انکره توکیل مخصوص نیست بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدیکه  
 قابل نیابت باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا ج و تفرقه ذکوة فنج و غنی و همچنین در ایلا و لعان و شهادة و اقراضها  
 درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و بیع سلم و رهن و نخل و طلاق و سائر عقود و فسخ و قبض و عین و اقباض آن و دعوی  
 جواب آن و تمکک مباحه مانند احتساب اعیان و اجار و موت و استیفا و عتوبه که حق آدمی است مانند قصاص متدفع در

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]



من قول المجتهد  
 الحق في الدين  
 على ما عليه  
 أصول الدين  
 في باب المال قال  
 ما ولا ما قال  
 ما لا إلى كذا  
 يقولون ان  
 ومن عندنا  
 رجل كان  
 في الرهن  
 في تفسير قول  
 قال علي بن  
 عليه اهل العلم  
 قلت

باشد متاخر از ملک شفعی زیرا که هر چه معاوضه است در حکم بیع است و اگر متاخر نباشد مرد و شریک شوند ثبوت شفعه یعنی ندانند  
و ظاهر از لفظ الشفعة فی الدور و الارضین است که حکم عام و احضار من و حضور مشتری در کار نیست لیکن چیزی که در ارتکاب  
شفعیه باشد از لفظ ملک است و اخذت بالشفعة یا معاوضة ضرورت و لابد است و مجلس انجمنی ازین امور تسلیم محض مشتری یا اجاره  
مشتری به بودن محض در ذمه او یا قضا حاصنی پس اگر مشتری خرید کرده است مثل او بدید و اگر مستقوم خرید کرده است قیمت او بدید  
و لابد است از بابت بطلان شفعه زیرا که در شفعه ضرر است باطلان معاوضه پس لابد است از بابت بطلان **باب الوهن**  
چیزی که اگر گذارنده شد پیش کسی منع کرده شود از مالک قبضه خودش یعنی را بن را برسد که آن منتفع میگردد و دستگیر آن قائم  
**مالت** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا یغنی الوهن رسول الله صلی الله علیه و آله فموت  
نشود و اگر در اثر جمعی که در قتل و اولی تا مل در می یابد که لابد است در پس از عاقدین و مرهون و مرهون به و صفیه که بدان  
مستحق گردد خدا تعالی فرموده است و ان کنتم علی سفر لم تجدوا کتابا فوهان تعقیبوا و ازینجا دانسته شد که مشتری پس بجا  
حکمت استیثاق است و آن نمیتوان بود الا متعلق حق مرهون بر مرهون بآنکه در الحقیق کند با و دین یا بیع مرهون و احتیج  
درین ادب نسبت سایر غرضها و غیره نظر زیرا که استیثاق منع مرهون از انتفاع بملک خود نیز میتواند شد و نیز دانسته شد که قبضه  
مطلوب است و تا مل یا میدهد که آن رکن مرهون است زیرا که استیثاق بغیر قبض منصرف نمیشود پس میفرماید مرهون مرهون است و کتبی  
است بمنزله سایر عقود و ظاهر پیش غیر آنست که استیثاق و اینجا نیز صحیح است مانند مرهون و بیعت و معاوضه و نزدیکی و نکاح  
حال نیز صحیح و اگر شرط کرده باشد در عقد معتقدا عقد را مثل تقدیم مرهون بر سایر غرضها در مرهون یا مصلحت عقد را مانند شهادت  
صحیح و لازم باشد و اگر چیزی را عوض هیچکس آن متعلق نیست شرط کرد و عقد صحیح شرط لغوا باشد مانند آنکه مرهون را در صدق  
مرهین نگذازد و اگر نفع مرهون را بدهد و ضرر را پس مانند آنکه زود مرهون از لیس مرهون باشد باطل شود شرط و یا  
بطلان شرط فاسد میشود یا نه و قول آمده نظر بآنکه مرهون تبرع است و لا و معاوضه است و آخر ظاهر از جمله و قول شافعی  
عقد است بعباد شرط و شرط عاقدین مطلق انصرف بودن و ولی را پس مال صبی حایر نیست الا نزدیک ضرورت یا بطلان  
چنانکه سایر تصرفات و نیز تنقید است باین قید و شرط مرهون است که عین مقبوض باشد پس مرهون دین و منفعت صحیح  
زیرا که قبض بر وی دارد و می شود و ضروری بودن قبض معلوم شده است و مرهون متعلق مثل آئینه مشترک در میان را بن و  
صحیح است اگر قبض بر ضامی شریک واقع شود و مرهون امتیاز و لا و صحیح است زیرا که مرهون در اول امر تبرع است نه معاوضه  
پس نزدیک بیع است و لا و امر به راه یکدیگر فرو میزنند و مرهون مقدم باشد در حصد مرهون و مرهون در بر و متعلق بحق بعضی که  
حکم است و در آن قبل از ابطال مرهون صحیح نباشد و جهت عدم حصول استیثاق نزدیک اطلال مرهون چیزی که سریع الهنا باشد اگر بیعت

ان في ذلك لآية لمن اعلم  
 ان الله لا يهدي القوم  
 الضالين  
 ان في ذلك لآية لمن اعلم  
 ان الله لا يهدي القوم  
 الضالين  
 ان في ذلك لآية لمن اعلم  
 ان الله لا يهدي القوم  
 الضالين

منہجہ الکیمیائی فی الحال ۱۱ ص ۱۲

المهنة بالبنار  
وإلى المصطفى

مقادیر کند و اگر برین در دین حال بوده است یا احلی که پیش از قیامی آید یا شرط کرده باشد هیچ او و برین سخن او و عقد  
العنا و صحیح است و اگر شرط کرده است هیچ او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر بامکان تفصیح عقد باعتبار شرط و بی  
تصیر او و اگر چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرکان مقبوضه ملک بودن برین را فیهی می شود  
و ایامانی است بر حقیقت عاریت یا دین متعلق شده است بر قیاد و دو قول آمده نظر بحقیقت عاریت و بخاصیت برین فقیر گوید اگر  
تخالف حکم عقدی از مانع کند موجب باشد و اگر گوئیم استیثاق هم است از آنکه متعلق شود حق مرتبه بر قیاد یا حمل کند او را  
دین سبب قدرت او بر منع از انتفاع موجب تر باشد و الله علم شرط مرمون آنست که دین ثابت باشد چنانکه آیت در آن  
است و اگر مرمون آن عین منصوص به استعاره واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجب تر بیناید و اگر شرط  
ثابت نشده است بر ذمه مثل جعاله پیش از فراخ حمل و قول آموختن قوی نزدیک فقیر حراز است نزدیک شروع در عمل زیرا که  
جعاله در غیور است اهل است بلزوم و در یک بین برین بعد برین صحیح است و ایامیک مرمون در دین بعد برین صحیح است  
قول قدیم شافعی صحیح است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط  
لزوم برین و تمام است و قبض مرتبه حاصل میشود مباشره و قبض بر ایام مباشره ناسب اگر برین را یا اعلام او را ناسب است  
درست نباشد زیرا که این نیابت عود میکند با بطلان قبض و اگر قبض مرتبه برین بوده است بفساد یا در دعیت و قبض برین  
اذن جدید شرط است یا نه ظاهر نزدیک فقیر عدم شرط است و از او است زیرا که عقد با قبض اذن خلافاست و اگر برین قبل از  
قبض مرمون در وی تصرفی کرد که مزیل ملک باشد مانند بیع یا برین دیگر این رجوع است از برین و این تصرف بعد از قبض  
نباشد الا باذن مرتبه و در عتاق اقوال آمده است نظر بآنکه مقصد برین است و بآنکه شارع تحریف نموده است بران برین  
میرسد انتفاع بآن بجای نیست الا بخلق از برین پس آن انتفاع اگر تغییر است و ادیسر آید فیها و الا استردا کند و بعد انتفاع باز او را  
اگر انتفاع در روز است بشب باز گرداند و اگر در شب است بروز باز گرداند و اگر برین در مرتبه در عقد شرط کند که در قبض ثالث باشد  
جله نیست و اگر آن ثالث بپذیرد اتفاق کند شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی بخاطر و پس اگر اجل دین آمد تکلیف به بآنکه ایضا  
از غیر برین یا از غیر و شد پس اگر اصرار کند حاکم از غیر و شد و اگر شرط کرده باشد که عدلی آن را بفرودشد آن عدل نفروشد  
بشن مثل حال از نقد بله و منته مرمون تا وقت فلک بر این است از علف و غیر آن و اگر مرمون تلفش چیزی از دین  
ساقط نشود باب من لیس موافق هر که زند کند زمین مرده از پس آن زمین ملک است موات جبار و از زمین است که  
منتفع به نباشد سبب یعد یا سبب بودن در خان خار و دار یا بعد از بلا و زنده کردن او عبارت از مسمو کردن او  
و قلبه را کردن و هر کس حق و چاه کردن تا چاه شود برای انتفاع مالک من هشام بن عمره عن ابی ان در و الله اعلم

من لاجل اخصاصه فنی و لیس عرق ظالم حق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز ندان زمین مرده را پس آن زمین اورا  
 نیست عرق ظالم احقی عرق به تنوین است و ظالم صفت اوست و عراق در مهل رشتنهای بیخ درخت است که در زمین روند  
 و درخت از راه آن رشتن آب گیرد و در اینجا نیست که شخصی اجبار زمین کرده است شخصی دیگر اندوهای در اینجا نشد بطریق  
 پس باید که از او بشا نذر این بیخ حتی ثابت نمی شود و مالک عن ابن شهاب عن سلمان بن عبد الله عن ابيه ان عمر الخطاب  
 قال من اخصاصه فنی و لیس عرق ظالم حق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز ندان زمین مرده را پس آن زمین اورا  
 نیست عرق ظالم احقی عرق به تنوین است و ظالم صفت اوست و عراق در مهل رشتنهای بیخ درخت است که در زمین روند  
 و درخت از راه آن رشتن آب گیرد و در اینجا نیست که شخصی اجبار زمین کرده است شخصی دیگر اندوهای در اینجا نشد بطریق

من لاجل اخصاصه فنی و لیس عرق ظالم حق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز ندان زمین مرده را پس آن زمین اورا  
 نیست عرق ظالم احقی عرق به تنوین است و ظالم صفت اوست و عراق در مهل رشتنهای بیخ درخت است که در زمین روند  
 و درخت از راه آن رشتن آب گیرد و در اینجا نیست که شخصی اجبار زمین کرده است شخصی دیگر اندوهای در اینجا نشد بطریق  
 پس باید که از او بشا نذر این بیخ حتی ثابت نمی شود و مالک عن ابن شهاب عن سلمان بن عبد الله عن ابيه ان عمر الخطاب  
 قال من اخصاصه فنی و لیس عرق ظالم حق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز ندان زمین مرده را پس آن زمین اورا  
 نیست عرق ظالم احقی عرق به تنوین است و ظالم صفت اوست و عراق در مهل رشتنهای بیخ درخت است که در زمین روند  
 و درخت از راه آن رشتن آب گیرد و در اینجا نیست که شخصی اجبار زمین کرده است شخصی دیگر اندوهای در اینجا نشد بطریق

قال من اخصاصه فنی و لیس عرق ظالم حق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز ندان زمین مرده را پس آن زمین اورا  
 نیست عرق ظالم احقی عرق به تنوین است و ظالم صفت اوست و عراق در مهل رشتنهای بیخ درخت است که در زمین روند  
 و درخت از راه آن رشتن آب گیرد و در اینجا نیست که شخصی اجبار زمین کرده است شخصی دیگر اندوهای در اینجا نشد بطریق  
 پس باید که از او بشا نذر این بیخ حتی ثابت نمی شود و مالک عن ابن شهاب عن سلمان بن عبد الله عن ابيه ان عمر الخطاب  
 قال من اخصاصه فنی و لیس عرق ظالم حق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز ندان زمین مرده را پس آن زمین اورا  
 نیست عرق ظالم احقی عرق به تنوین است و ظالم صفت اوست و عراق در مهل رشتنهای بیخ درخت است که در زمین روند  
 و درخت از راه آن رشتن آب گیرد و در اینجا نیست که شخصی اجبار زمین کرده است شخصی دیگر اندوهای در اینجا نشد بطریق

حد از این روایت است که در این کتاب آمده است

حد از این روایت است که در این کتاب آمده است





وهو قول الشاعر  
قال أبو خيفة  
كأهل الدار في قبيلة  
العالم في هبة  
يقول الذي صلى  
عليها وهو الذي  
والدين



[illegible][illegible]

عليه السلام  
فانما هي بطلان  
واقعة الحزن  
مقابل الامم  
وحيث الثواب  
فهي لا تعلق  
مقابل  
لا تعلق مقابل  
لا تعلق مقابل  
لا تعلق مقابل

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

شور وادوی پیش فیرت کر موقوف در ملکات فیه است و الله علم بیل قول حضرت صلعم جبت صلبها و تصدقت بهای میباینها  
و الله علم و موقوف علیه میسر شد انتفاع آن بنفس خود یا بنائب از اماره و اماره اگر تصریم کرده است بتخصیص یا انتفاع اگر فسخ  
و ابراصوفی و وبر و فین اوزان موقوف علیه باشد و اگر ناظر در صیغه وقف شرط کرده باشد ابراج آن شرط باید کرد و الا قول  
آمد است فقر قاضی است با و اقله ای موقوف علیه و شرط ناظر عدالت و کفایت و اینست بقدرت و وظیفه او اماره و اماره  
و تحصیل خود قسمت آن بر متحقین و اگر شخصی در مسجد نشست یا صوفی در خانقا یا فقیه در مدرسه یا صوفی در بازار حاجی گرفتگی  
از علاج او نیرسد و اگر غایب شد بهیچکدام ضمیمه منقطع نباشد و بی احتیاجی خود و ضمیمه منقطع در هر جا واجب است  
حاجت او عیون و است باب مرجع فی الغریم اذ لم یقل یصلحک و لعقبک جایز است که رجوع کند و هر وقتیکه لغت باشد  
این زمین تراست و اولاد تراست و آخرتی جبارت از است که کسی در زمین خود آباد کند بشرط آنکه مدت حیات خود را بجا بگذراند  
مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبدالرحمن عن جابر بن عبد الله الاقتصار ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من اعطى  
عمره له و لعقبه فانها للذي يعطى لا ترجع الى الله اعطى ابدان الله اعطى عطاء و وقعت فيه المروية رسول  
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که عمری داده شد او و اولاد او و ابرای آن عمری همان شخص است که او داده و در رجوع میکند به  
کسی که داده است هرگز زیر او نمی عطا می داده است که در وی بر اثرها واقع شد **مالک** عن نافع بن حبل الله بن  
حفصة بنت عمر رها قال و كانت قد اسكنت بنت زيد بن الخطاب ما عاشت فلما اتوفيت بنت زيد قبض عبد الله  
بن عمر المسكن و اى انه له عبد الله بن عمر و ارشد حفصة بنت عمر بن الخطاب شد در سر او و حفصة ساکن کرده بود در آن سر و فرزند  
بن خطاب آما و تنگدنده باشد پس فیکه و فرزند بر و قبض کرد عبد الله بن عمر آن مسکن را و است که آن مسکن حق است **مالک**  
عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن القاسم انه سئل عن رجل اشترى من رجل اخر ما يورثه من ابيه فقال القاسم بن محمد  
ما ادرکت الناموس ادرک حوشن طم في اموالهم و فيها اعطى سوال کرد که کجول و متقی قاسم بن محمد از حکم عمری و از آنچه میگوید مردان  
در آن پس گفت قاسم بن محمد بنایم و ما را الا حال آنکه ایشان بر سر طهای خودند و اموال خویش و در آنچه عطا کرده شد یعنی اگر صیغه  
و ابرای بی ملک لعقبک باشد پس آن هر چه است و اگر ملک باعث باشد عاریت است **باب اللقطة** و اللقطة و اللقطة عبارت از است که شخصی  
چیزی بیابد و دره یا مانند آن و مالک معلوم نباشد و سوال عبارت از ابرای مردان که کرده از مالک خود **مالک** عن سبعة  
بن ابی حبل الرحمن عن زيد بن حذاف بن الجهمی انه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
عن اللقطة فقال اعرف معاصها و رواها ثم خذها منته فان جاء صاحبها و الا فتانك بها قال فضالة انتم قالوا  
اولا حیات اول الذی قال فضالة لا یل قال مالک و لها معها سقوله ها و حذا و هاتر و الماء و قال لیس فیها حق بلعها و انما

في شرح السنة اذا قال  
لاخر اعطيتك هذه  
الدار جعلتها لك  
فهي كالمسكن اذا اتصل  
بها النفس و لها العدم  
نقد تصح فيما اذا كانت  
نقدت عنه سواء قال  
يعطى عنه سواء قال  
هي لك و لعقبك من  
بعدك او لعقبك و لم  
يقبل و هو قول الشافعي  
و ابو حنيفة قال مالک  
و ابو حنيفة قال مالک  
عن نافع بن حبل الله بن  
حفصة بنت عمر رها قال  
و كانت قد اسكنت بنت  
زيد بن الخطاب ما عاشت  
فلما اتوفيت بنت زيد  
قبض عبد الله بن عمر  
المسكن و اى انه له عبد  
الله بن عمر و ارشد  
حفصة بنت عمر بن  
الخطاب شد در سر او  
و حفصة ساکن کرده  
بود در آن سر و  
فرزند بن خطاب  
آما و تنگدنده  
باشد پس فیکه  
و فرزند بر و  
قبض کرد عبد  
الله بن عمر  
آن مسکن را  
و است که  
آن مسکن  
حق است  
**مالک**  
عن يحيى بن  
سعيد عن عبد  
الرحمن بن  
القاسم انه  
سئل عن رجل  
اشترى من رجل  
اخر ما يورثه  
من ابيه فقال  
القاسم بن محمد  
ما ادرکت  
الناموس ادرک  
حوشن طم في  
اموالهم و فيها  
اعطى سوال کرد  
که کجول و متقی  
قاسم بن محمد  
از حکم عمری و  
از آنچه میگوید  
مردان در آن  
پس گفت قاسم  
بن محمد بنایم  
و ما را الا حال  
آنکه ایشان بر  
سر طهای خودند  
و اموال خویش  
و در آنچه عطا  
کرده شد یعنی  
اگر صیغه و  
ابرای بی ملک  
لعقبک باشد  
پس آن هر چه  
است و اگر ملک  
باعث باشد  
عاریت است  
**باب اللقطة**  
و اللقطة و  
اللقطة عبارت  
از است که  
شخصی چیزی  
بیابد و دره یا  
مانند آن و  
مالک معلوم  
نباشد و سوال  
عبارت از ابرای  
مردان که کرده  
از مالک خود  
**مالک**  
عن سبعة بن  
ابی حبل الرحمن  
عن زيد بن  
حذاف بن  
الجهمی انه  
قال جاء رجل  
الى رسول الله  
صلى الله عليه  
و سلم عن  
اللقطة فقال  
اعرف معاصها  
و رواها ثم  
خذها منته فان  
جاء صاحبها  
و الا فتانك  
بها قال فضالة  
انتم قالوا  
اولا حیات  
اول الذی قال  
فضالة لا یل  
قال مالک و  
لها معها  
سقوله ها و  
حذا و هاتر و  
الماء و قال  
لیس فیها حق  
بلعها و انما

عن أبي سلمة عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

او حقيقه ان  
 ان كان قد اصاب  
 فمر بها وان كان قد غلب  
 اسب ان يدبرها  
 ١٤ كانوا قدامه  
 خذته الغلبه  
 له ما عجزوا في  
 ونظروا في القدره  
 الخلفه لحدوثه  
 في النجاة من  
 المستعصم  
 السباع في  
 يدوا وطير  
 ان وجعل عماره  
 فلقاضى القضاة  
 ويجوز القضاة  
 لذلك ان  
 فبقوا في  
 ٥

بعد از آن فرود خیزد از پس مقتدی که می آمد صاحب داده می شد و او را شن آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع در قسم است  
 و این ضایع و غیر آن پس غیر از است تقاطع آن کسی که داشت باشد بر دیانت و تعریف خود و بگوید است غیر او را و بعد تقاطع او را  
 تعریف او یک سال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد و آن را با و تسلیم کند و الا بشناسد عفا من بعد او را بعد از آن جایز است  
 تمکین او و جایز است تصدق با و استخوان کرده می شود ازین کلیه شیئی تا فدا ماند عفا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف بعد از آن  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العضا و الطو و الجبل و الشهاب به یقطع الرجل یقتضی به رواه ابو داود و پس لابد است در بیان این شرط  
 تعریف و حقیقت تا فدا حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید و در ارباب بکند نه در عین مسجد و استیجاب اوقات  
 مراد نیست بلکه جریب عاده اولاد هر روزی و دو وقت بعد از آن هر روز دیگر شب بعد از آن در سهجوع بعد از آن در هر ماه یک بار و در هر  
 که در و در شل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر اوصاف او  
 تا کا و یا دعای آن نگیرد و چون مالک وصف او کند جایز است او را تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا فدا چیز است که مالک آن  
 بعد و مفارقه آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد از آن مردم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر ظن  
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و وجوه  
 دیگر و حقیقت عدد و جنس آمد و است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و این ضار است  
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنیمت است در نصف و تسلط اگر بر آن فایز باشد اهل است که بقوه خود از منافع سلب متعصمی شود  
 پس امام امیر رسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال مسلمین است و در ضرورت  
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرماید و اگر خواهد برای مالک بدارد اگر خواهد به بیت المال  
 تا آنکه مالک شود و در قسم اول احاد مسلمین امیر رسد التقاط آن و در قسم ثانی امیر رسد باب القیظ لقیظ عبارة از طفلی است  
 که در راه افتاده باشد و کسی که برادر او مالک است عن ابن شهاب عن شعیب بن جریج عن ابی حمزة عن ابی سعید الخدری انه وجد منبذاً  
 فی ثمان عمر بن الخطاب قال فبحث به الی عمر بن الخطاب فقال ما حملک علی اخذ هذه النشمة فقال وجدتها ضایعة  
 فاحذتها فقال له عمر ایضا یا امیر المؤمنین انه رجل مسلم فقال کذا لک قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک  
 و کلاه و علیما نفقة سنین یافت طغی را در راه افکند و در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس مردم او را  
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چه چیز باعث شد بر گرفتن این جان گفتم یافتیم او را بی اعتیاد افتاده پس گرفتم او را پس  
 گفت پس حضرت عمر عریف او یعنی شخصی که برای معرفت احوال و زمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص را  
 است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عریف تری پس گفت عمر بر ویس الغفل از دست و بر تر است و او را و

جواز التقاطه  
 مالک و لا یستغنی منه  
 کشفه یجوز التقاطه  
 فی القریة و المغارة و لا  
 فرق عندی فی حقیقتین  
 ان یکین بهیما او بهیما  
 فوالعصمهما سقامها و  
 حناها الشرب بالسقاء  
 انما اذا و خلت الماء  
 شربت منه لیکن نذیر  
 و یجوز لکیفیه و لا یجوز  
 و اراد بالحدیث ان یقتضی  
 و انما یقتضی بها علی  
 علیه و سلم ۸  
 و قاله بعض اصحابنا  
 اخذها الی الدنیا من  
 قوله ثم یسئل قال محمد  
 کلا لا یجوز حسن  
 ان شاء الله و انما ترکها  
 حتی یجئ بها اهلها و ان  
 خان علیها الضیقة  
 و لا یجوز من یومها  
 فاعلموا و قد سئل  
 حتی یجئ بها اهلها و ان  
 یسئل

لا قلت  
 فيمن السنتي الى  
 ما ان القبط اذا  
 رجل يهود نضيه  
 وهو يحكم نضيه  
 السلام ونضيه في  
 بيت مال المسلمين  
 وعمر بن الخطاب  
 العظمى بن علي بن  
 عبد الله بن علي بن  
 رضى الله عنه  
 عليه من بيت المال  
 في  
 معنى قول عمر بن  
 ولاه تنسخ في  
 الصلاة بن علي بن  
 الله اعلم  
 عليه اهل العلم ان  
 لا تخاف في كثير من  
 المال الامانة  
 وفي الرقعة  
 من ثلث على  
 رتبة واستقام  
 خصصهم كترها  
 خداهما

در باره حبس گفتند و قال یحیی معیت ما کما یقول الامیر محمد بن النبی انحرمان ولاءه لکسالمین هم یوتقون و یقولون  
گفت یحیی شنیدیم بلکه ساگفت امر یکم قرست نزدیک ما یعنی اهل منیر در باب بنو ذلت که دوی آزاد است و دلا را در مسلمانان  
مسلمانان را رشت او میزند عقل او میدزدنم کرم گوید الشقا و میبوزد و فرس با کفنا پست و ایا شههاد در وقت الشقا ضروریست  
اتومی عدم ضروری بودن اوست زیرا که حضرت عمر کثیف مشبهها و لغز موز و از حدیث حضرت عمر معلوم شد که لعیط حرست که  
اصل بنی آدم حریت است و از یحیی حدیث نیز معلوم شد که اگر بلفظ صحیح باشد ترک کرده شود لعیط را در دست او و اگر اصل صحیح  
نزع کرده شود از دست او و اما قول عمر که دلا و پس معمول بر ظاهر او نیست بقول مالک پس توجیه آن نیست که چون  
طفل بالغ شود موکد است و از مولا ساقه در حکم مروه مانند مولا ساقه موال باستان خود باقی است و انقضای الوصیه الا  
فی ثلث المال جاری نمی شود و وصیت کرد و سیوم حصه مال **مالک** عن ابن شهاب عن عمار بن سعد بن ابی وقاص  
عن ابيه انه قال جاءني رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في عام حجة الوداع من وجه استبدني فقلت يا رسول الله  
قد بلغني من الوجه ما توسع وانا ذوالمال ولا يرثني الا ابنتي قال فاصدق واثبت ما لي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لا فقلت قال لا ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الثلث والثالث كثيرا انك ان تذر وراثتك غنيا  
خير من ان تذرهم عالة يتكففون الناس واما ان لم يتفق نفقة تلبيخ بها وجه الله الا حوت عليها حتى تحل  
في امرها قال فقلت يا رسول الله اخلف بعد اصحابي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لن تخلف فقل عملا  
صالحا الا ازدوت به درجة ورفعة ولعلك ان تخلف حتى ينفق عليك اقوام ويضيروك اخرون اللهم من  
لا اصحابي هم اثم ولا تردع على اعقابهم لكن الباشي سعد بن خولة يوثق له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مات  
سعد بن ابی وقاص گفت تشريف آور و سبوی من رسول الله صلى الله عليه وسلم بیا بر سر من بیکر و ارسال حجة الوداع  
سبب در دیکه بنهات رسیده بود و بن پس گفتم یا رسول الله هر آینه رسیده است بمن از بیاری انجیری منی من  
صاحب الم و دارش نمی شود مرا مگر یک ختر از ان من ایا صدقه بدهم و سیوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلعم  
پس گفتم صدقه دهم نمی مال را فرمود من بعد از ان فرمود و حضرت صلی الله علیه وسلم صدقه ده یک سیوم حصه  
و سیوم حصه بسیار است هر آینه اینکه تو نگذر گزاری و ارشان خود را بهتر است از آنکه ننگدستی بگذاری ایشان را  
بکف خود سوال میکنند از مردمان و هر آینه تو خرج کنی هیچ خرجی که طلب کنی بآن رضامندی خداست و اما اگر  
مژده داده شود ترا بران تا آنکه ثواب داده شود ترا بر چیزیکه می دزدان زن خود گفت سعد پس گفتم یا رسول الله  
ایا من گذارنده شود بعد از ان من یعنی عمر من کار شود پس فرمود و حضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه پس گذارنده شود

عبد الوهاب بن محمد المراكشي

پیشتر

۱۱. علی بن ابی طالب  
 ۱۲. امام حسن مجتبی  
 ۱۳. امام حسین  
 ۱۴. امام زین العابدین  
 ۱۵. امام محمد باقر  
 ۱۶. امام جعفر صادق  
 ۱۷. امام موسی کاظم  
 ۱۸. امام رضا  
 ۱۹. امام محمد تقی  
 ۲۰. امام آقا علی  
 ۲۱. امام آقا محمد  
 ۲۲. امام آقا حسین  
 ۲۳. امام آقا محمد  
 ۲۴. امام آقا حسین  
 ۲۵. امام آقا محمد  
 ۲۶. امام آقا حسین  
 ۲۷. امام آقا محمد  
 ۲۸. امام آقا حسین  
 ۲۹. امام آقا محمد  
 ۳۰. امام آقا حسین



[illegible]

۴ واکسو ۳

۱۰۰۰

لایا که اگر ذوق دلی باشد تصرف و تصرف غیر مافوق در امور صغیر و کبیر و صبیان و از ان منع نمیکند جایز است و به قال احمد  
 زیرا که بود در او از طایفه عصفوری خرید نمود و بلوغ نخل در حدیث غیر شده است باطل است اجمال بلوغ به پانزده سال ایام نبات  
 عانی نیز از مابین بلوغ است یا نه ظاهر است که هست و احتمال استعمال نبات بدو وجه است و ایات بعد است التفات کرده می شود بان  
 مرآة حصین زیاده است و اینها از احادیث متعدده مستنبط شده است و علی را اگر حق باشد خوردن مال جایز نیست و اگر فقیر باشد  
 بعد اجرت درست است و نزد یک تسلیم اموال تحب است اشهاد بروی و ظاهر آیات است که اگر بر مال سفطاری شدن خرج کرده شود  
 اندی مال را در او رد صلاح می آید پس محرم نمیکند نیز بخند و نیز است که صرف کند اموال خود را با احتمال فسخ فلش و همچنین خرج  
 کردن بوجهیکه عقلا مصلحت ندینند در آن و اقوی پیش فخر است که رفاهیت مغرطه در مقام و ملابس کم با عاده قوم بون مان  
 داشته باشد تبذیر است و در معرفت تبذیر لا بد است از اجتهاد و تامل و اقوی آنست که اگر در فسخ خرج میکند بغیر کرده شود بر مال  
 بهر خفزدین مال می بایست بحکم اکل مال الی الله می خورد و می خورد لولی ان یخلط مال الیهم بآل اذا کان فی ذلک نظر حرام است  
 مال یتیمان بطولم جایز است ولی تمیم را که مخلوط سازد مال تمیم با مال خود و فقیه باشد او را شققت یعنی صلاح مال تمیم در آن بداند  
 قال الله تعالى ان الذين ياكلون اموال الیتیم ظلما انما یاكلون فی بطونهم ناد و سیصلون سعیدان هرگز آنکه میخورند مال یتیمان  
 بطونم این نیست که میخورند در شکم خویش آنست را و در آید به و فرخ قال الله تعالى یسئلونک عن الیتامی قل صلاح لهم خیر و ان  
 تخاطبهم فاطوا انکم و الله یعلم المصد من المصلح و لو شاء الله لا عنک ان الله غنی عن حیکم سوال میکند از او  
 بگوصلح آو درن کار ایشان بهتر است یعنی بغیر شرکت پس اگر مشارکت کنید با ایشان پس ایشان برادران شما اند و خدا میداند  
 تبارک را از صلاح کار و اگر خدا خواستی سخت گرفتی شمار هرگز خدا غالب استوار کار است باب ما لولی ان یتال من مال الیتیم  
 چه چیز جایز است ولی که بخورد از مال تمیم قال الله تعالى و من کان غنیاً فلیتعتف و من کان فقیراً فلیاکل بالعرف و ویرشد  
 توانگر پس باید که بریزد یعنی وصی تمیم اگر توانگر باشد از مال تمیم چیزی نگیرد و اگر فقیر باشد پس باید که بخورد و بخصلت پسندیدها  
 عن یحیی بن سعید انه قال سمعت ابا القاسم بن محمد یقول جاء رجل الی عبد الله بن عباس فقال له ان لی یتیمان و لایال فاما  
 من لبن ابله فقال ابن عباس ان کنتم تبغی صالاً ابلاً و تهنا جرباها و تلطو حواها و تسقیمها یوم و دو دهها فافتر  
 غیر من غیر منسل و لا ناهات فی الحلب قاسم بن محمد گفت آمد مردی بسوی عبد الله بن عباس گفت او را بر این از ان من  
 در دو صایه من و او است کله از شتران ایا بنوشتم از شیر شتران او پس گفت ابن عباس اگر طلب کنی گم شده را از شتر  
 او و طلب کنی جریب او را بقطران یعنی آنرا که در من غارش باشد و مطین سازی عوض او را و بنوشانی او را و زیاده بر او  
 آید و ندی پس بنوشی حال آنکه ضرر رسانده نباشی اولادش خوردند او را و نه استیصال کنند و باشی و در شیدن شیر با

۹۱  
 قلت تبغی مال  
 الیها ای طلب یا غنل  
 عنها انها جرباها  
 و تلطو حواها و  
 تسقیمها یوم و دو  
 دهها فافتر  
 یوم و در دهها ای شکار  
 بیک ای الولد الخیر  
 ناهات ای مستاصل  
 التمس بغير اللب  
 و یسئل عن الفعل فی شرح  
 السنه اختلاف فی کلام  
 فان هی تعلم الی انه  
 یسئل عن الیتیم و یسئل  
 بیک و از خوردن و بلوغ  
 بیک و از خوردن و بلوغ  
 بیک و از خوردن و بلوغ  
 بیک و از خوردن و بلوغ

اكمال صدق اليتامى در تمام احوال و در هر حال كه بپوشد تو تك في النساء قل الله يفنيكم فيمن وما يتك عليكم في  
 الكتب في يتامى النساء اللاتي لا تفتقنهن ما كتب لهن وترغبون ان تنكحن والمستضعفين من الاولاد  
 وان تعصوا لليتيم بالقسط وما تفعلوا من خير فان الله كان به عليما وطلب فتوى ميكنند ترا در باب  
 زنان يعني چه نوع بايشان معامله بايد كرد و الله اعلم بگو خدا فتوى ميدهد شهرادر باب زنان و آنچه خدا ندهد و بر شما  
 در كتاب نازل شده است در حق آن زنان بتيه كنيد ميدهد ايشان را آنچه فرض کرده شده است براي ايشان و رخت  
 ميكنيد كه نخاك كنيد بايشان و نازل شده است در باب بيجا ركان از كودكان و حكم است بآنكه بعد حال يتيمان كنيد بيه  
 و آنچه ميكنيد از نيكوي هست خدايان و اما مترجم گويد اهل جاهليت در نخاك زنان بتيه رخت ميكرند بسبب براءت و  
 و حدائث سن و در ادبي نفع و مهر تقصير نميوند و الله اعلم و جواب اين استفتا تفصيلي داشت پس خداي سبحان  
 حواله فرمود بر آيات سابقه و آن مسئله تحريم ظلم بر يتامي است و بعض را اينجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحريم  
 كل يك زن و معارض از زن ديگر و با تخلاق و صورت ضرورت باب الولي يتيم في اموال اليتامى و مضار  
 و يفعل ما فيه الضبطه ميرسد ولي را كه تجارت كند در اموال يتيمان و مضار چه كند و بكند چيزي كه در آن نفع ظاهر است  
 ممالك انه بلغه ان عمر ابن الخطاب قال تجوز في اموال اليتيم لا تاكلها الزكاة عمر بن الخطاب فرمود تجارت كنيد باموال  
 يتيمان تا فاني كنند از زكوة ممالك انه بلغه ان عايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تعطي اموال اليتيمان  
 يتيم لهم فيها حضرت عائشه ميدهد اموال يتيمان را بكيست تجارت كند براي ايشان در آن مال ممالك عن يحيى بن سعيد  
 اشترى لبنه اخيه في حجة مالا فبيع ذلك المال بعد ما كثر يحيى بن سعيد خريد كرد براي فرزند زان برادر خود و در  
 پرورش او بودند مالي را بيهستان را پس فروخته شدن بستان مال بسيار بعد از آن قال مالك لا باس بالعقارة  
 في اموال اليتيم لهم اذا كان الولي ما مؤثلا ادى عليه ضمانا كمت مالك باك نيت تجارت در اموال يتيمان بكا  
 نفع ايشان چون ولي بامون باشد پس بني عيم بر دوس ضمان در آن تصرف كتاب الفرائض  
 باب ميراث الاولاد من ابيهم وامهم وميراث الاولاد من ابيهم من اولادهم باب در بيان ميراث  
 اولاد از پدر خویش و با از مادر خویش وميراث پدر و مادر از اولاد خویش قال الله تعالى يوصيكم الله في  
 اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين فان كنتم نساء فوق اثنتين فلهن ثلث ما ترك و وان كانت واحدة  
 فلها النصف ولا يوريه لكل واحد منهما السدس مما ترك ان كان له ولد فان لم يكن له ولد و ورثه  
 ابواه فللأب الثلث فان كان له اخوة فللأخوة السدس من بعد وصية يوصي بها او دين و اباؤكم و ابناؤكم

١٦٦  
 وعلية الملائكة والفراسخ  
 ولها اى الاولى بمع الملائكة  
 ونسبت الى الصلح فخرى الى  
 وينفق عليه بالمعروف  
 من الغنائم جمع الغنائم  
 في الغزو من ان سحر  
 في الغزو من الغنائم  
 المصنف الرابع والثلاثون  
 في الغنائم

لا تدرون اياهم اقرب لكم فريضة من الله ان كان عليا حليما او ميكنه خدا تعالی شما را در باب ميراث اولاد شما  
 بايكم که مرد راست مانند حصه دوزن پس اگر باشند دختران زياده از دوتن پس ايشان زست و سيوم حصه از آنچه ترک کرده  
 ميت و اگر باشد وارث يك نفر پس او را نصفست و پدر و مادر ميت را برابری هر يك از اين دو شش يك است از آنچه ترك کرده  
 ميت اگر باشد آن ميت را فرزندى پس اگر نباشد او را فرزندى و وارث او شده پدر و مادر او پس او را سيوم حصه معنی  
 باقى پدر باشد و اگر باشند ميت را برادران پس مادر او را ششم حصه بعد اداى وصيتى که امر کرده باشد آن بعد ادا  
 دين پدران شما و پس از آن شما ميدانيد که کدام يك از ايشان نزديک ترست براى شما در سورايندن حکم که خدا تعالی  
 حکم کرد و ني هر آينه خدا تعالی و انا با حکمت است مخرج گويد رضی الله عنه و اگر دو دختر باشند پس اين سلسله مخصوص قرآن  
 نيست و اجماع سلف مفسد گشت بآنکه مک دو دختر مانند زياده از دو دخترست و الله اعلم قال مالک الاثر الحقیقه عليه  
 عندنا و الذی ادرکت علیه اهل العلم ببلدانى فی اربعين الميراث ان ميراث الولد من والدته او والدته هم  
 اذا توفي الاب او الام و ترکا و لهما رجا لا ذناء فلذلك مثل حظ الانثيين فان کن ثناء فحق اثنتین  
 فلهن ثلثا ما ترک وان كانت واحدة فلها النصف فان شرکهم احد بفريضة مسماة و کان فيهم ذکر  
 بدى بفريضة من شرکهم و کان ما بقى بعد ذلك بينهم على قدر حواشيهم و منزلة و لدا لانباء الذکور اذا لم يكن  
 و منهم ولد بمنزلة الولد سواء ذکرهم کذا کریم و انما هم کما مقام یرثون کما یرثون و یحییو کما یحییون فان اجتمع الولد  
 و ولدا لاین یحییان فی الولد للصلب کما فاة لاميراث مع الاحد من ولدا لاین فان لم یکن و الولد للصلب ذکر و کان  
 اثنتین فالکثر من ذلك من البنات للصلب فانه لاميراث للبنات الا ان یعین الا ان یکن مع بنات الا ان ذکر  
 هو من المتوفی بمنزلة من او اطرف منهم فانه یرث علی من هو بمنزلة و من هو فوقه من بنات الانباء و فضلا ان  
 فیقتسمونه بينهم لذلک و مثل حظ الانثيين و ان لم یفضل شیء فلا شیء لهم و ان لم یکن الولد للصلب الا ابنة  
 واحدة فلها النصف و لابنة واحدة كانت او اکثر من ذلك من بنات الانباء عن هو من المتوفی بمنزلة واحدة  
 السدس فان کان مع بنات الا بن ذکر و هو من المتوفی بمنزلة من فلا فريضة و لاسدس لهن و لکن ان یفضل بعد فريضة  
 اهل الفرائض کان ذلك الفضل لذلك الذکر و لمن هو بمنزلة و لمن هو فوقه من بنات الانباء لذلک و مثل حظ الانثيين  
 و لیس لمن هو اطرف منهم شیء و ان لم یفضل شیء فلا شیء لهم و ذلك لان الله تبارک و تعالی قال و کتابه یتوصیکم الله فاطوا و اولادکم  
 انکم اهل حکم که اتفاق حاصل شده بر آن نزدیکان و غیره که با فتم بر آن اهل علم را در شهر خود و الفرائض میراثها بدین تعیین کرده اند که در کتب میراث  
 آمده و آنچه در خویش یا از خویش بدین منقسم است که اگر وفات یافت پدر یا مادر ترک کرده و لا مرد و ان از زنان که هر دو قسم پس مرد را

قوله  
 علی قدر حواشیهم  
 شد حظ الانثیین  
 سلسله سوره  
 الفرائض  
 فیه ناول رجل  
 من خیر النبیان

قلنا  
 علی هذا التقی  
 ۳۸۹  
 اهل العلم  
 قوله  
 انکم اهل حکم  
 این قسم بدین البین  
 در اصل  
 قوله  
 فیه ناول رجل  
 من خیر النبیان  
 این قسم بدین البین  
 در اصل



الفرضین ان یترک رجل ویرثه امواله و ابویہ فیکون لامرأته الربع و لامه الثلث ما بقی و هو الیه من داس المال و الاخری  
 ان تنقی امرأة و تترک زوجها و ابویہ فیکون لزوجها النصف و لامها الثلث ما بقی و هو السهم داس المال و ذلک ان الله  
 تبارک و تعالی یقول فی کتابه و لا یویہ کل واحد منها السدس ما ترک الاکل له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلا  
 فاکان لهما خوة فلامه السدس فصحت السنة ان الاخوة اثنتان فصاعداً گفت اما علی اتفاق حاصل شد بران نزدیکیا که  
 پنج خلاف نیست و ان بهر یک یا تمام بران اهل علم را در شهر خود اینست که میراث پدر را بر سپهر خود یا دختر خود بدین نسق است که اگر پدر  
 متوفی فقیه از فرزندان بر این بر آینه مقرر کرده میشود برای پدرش یک حصه مقرر پس اگر نگذار و متوفی فرزند را یا فرزند بر این  
 اینست که شروع کرده میشود و کسی که شریک باشد از اهل خوالین پس داده شود و اینها حصص ایشان پس اگر باقی مانده مال  
 شش یک یا زیاده از ان باشد آن زیادتی پدر را و اگر باقی مانده از ایشان شش یک یا زیاده از ان مقرر کرده شود بر  
 پدرش یک حصه مقرر حاصل است که سدس بطریق فرض است و باقی بطریق حصه و میراث مادر از فرزند خود بدین نسق  
 است و فقیه میرد بر او یا دختر او پس بگذشت آن متوفی فرزند را یا فرزند فرزند را و مادر باشد آن فرزند یا زن یا بگذشت  
 از صاحب اخوة و کس یا زیاده از خواهر مردان پسند یا زن یعنی خواهر ارجحیت پسند پدر و مادر یا علای پسند از پدر  
 یا خانی از مادر فقط بر تقدیر شش یک آن مادر است پس اگر نگذار و متوفی فرزند را و فرزند بر او نه و کس از صاحب اخوة  
 یا زیاده از کس ایشان پس بر آینه مادر است یک است تمام و کامل یعنی ثلث جمیع مال مگر در دو مسئله پس یک از ان  
 دو مسئله اینست که متوفی شود مردی و بگذارد زن خود را و پدر خود را پس درین مسئله میرسد زن او را چهار یک مادر او را  
 سه یک از باقی و آن سه یک چهارم حصه خواهد بود از تمام مال مسئله دیگر آنست که متوفی شود زنی و بگذارد شوهر خود را و مادر  
 و پدر خود را پس بیصورت میرسد شوهر او نصف و مادر او سه یک از باقی و آن ششم حصه خواهد بود از تمام مال  
 که بیشتر ازین جهت است که خدا متعالی فرمود در کتاب خود و لا یویہ کل واحد منهما السدس الا ان یس کذا ثلث سنت که اخوة  
 درین آیت عبارت است از و یا زیاده از و یا بآب  
 میراث الرجل من امواله و میراث المرأة من زوجها باب  
 از زن خود و میراث زن از شوهر خود قال الله تعالی وکم نصف ما ترک از و اکل ان لم یکن له من ولد فان کان له من ولد فکلک الیه  
 ما ترک من بعد وصیة یوصی بها و دین و له من الیه م ما ترکتم ان لم یکن لکمه و ولد فان کان لکم و ولد فکلن الثمن ما ترکتم  
 من بعد وصیة یوصیون بها و دین و ما ترکتم نصف آنچه گذاشتند زن ان شما اگر بیاف و اینها از فرزند پس اگر باشد اینها  
 فرزند پس شما سه چهارم حصه از آنچه گذاشتند بعد از ارجحیت که اگر کرده پسند زن ان بان یا بعد از دین و زن ان  
 است چهارم حصه از آنچه گذاشتند اگر باشد شما از فرزند پس اگر باشد شما از فرزند پس ان زن ان است ششم حصه از آنچه

[illegible]



لا قلت  
على هذا التقا اهل  
العلم

گذاشته بعد اوصی وصیتی که امر کرده باشد بان یا بعد اوصی بن مال مالک و میراث الرجل من مشرته اذا لم تترك ولدا و اولاد  
ابن النصف فان ترك ولدا و اولاد بن ذکرا کان او انشی فلزوجهما الربع من بعد حصته توضع بها و دین و میراث المرأة  
من زوجها اذا لم يترك ولدا و اولاد بن الربع فان ترك ولدا و اولاد بن ذکرا کان او انشی فلزوجة النصف من بعد حصته  
یوصی بها و ذلک ان الله تبارک و تعالی يقول فی کتابه و لکم نصف ما ترک اذواجکم الا ان کنتم منکم من بعد  
مرد از زن خود اگر گذاشته باشد آن زن فرزند می یا فرزند پس از نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزند می یا فرزند پس  
خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شوهر او را چهار یک است بعد از اوصی و وصیتی که وصیت کرده باشد بان آن زن یا بعد  
اوصی و دین و میراث زن از شوهر خود و قدیکه گذارد شوهر فرزند را یا فرزند پس را چهار یک است پس اگر گذارد شوهر فرزند  
یا فرزند پس را خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی را بهشت یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بان یا  
اوصی بن دین حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و لکم نصف الا ان کنتم منکم من بعد  
که والد و ولد نگذارد و در کلامه دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی و ان کان رجل  
یورث کلالة او امراة و له اخ او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلك فم شراک فی الثلث من بعد  
وصیته یوصی بها و دین غیر مضار و وصیته من الله و الله علیه حلیمه و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برند کلامه  
غیر والد و ولید باشد نیکه میراث از وی می برند کلامه و پدر تقدیر باشد آن متوفی مورث کلامه را بر برادری و یا خواهری  
و مراد اینجا برادر یا خواهر خیاقی است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحاب باخوة زیاد  
از یک پس ایشان همه شریکند در سه یک بعد اوصی و وصیتی که امر کرده باشد بان یا اوصی بن دین در حالیکه آن وصیت  
داخل کننده ضرر نباشد بر ورثان یعنی حصه زیاده از ثلث نباشد و الله علم حکم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی  
و خدا و ما بر دما بهت سیفتقن ذلک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امه هلاک لیس ولد و له اخت فلها نصف ما ترک  
و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانوا اثنتین فلهما الثلثان عا ترک و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر  
مثل حظ الانثیین بین الله لکم ان فضلنا و الله لکل شیء علیمه طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلامه بگو خدا و نبوی  
میدوشمارد و اب میراث کلامه اگر پدر دمر که نیست او هیچ فرزند می یعنی دنده و والد او را خواهر است یعنی عینی یا علای  
پس او است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر و دارش میشود خواهر را یعنی جمیع ترک او بگیرد و اگر نباشد آن خواهر را  
فرزند می پس اگر باشند خواهران دو تن پس آن دو خواهر را و سیوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر باشند و ارث  
اصحاب باخوة مردان و زنان پس مردان نامند حصه و زن است بیان میکند خدا برای شما شریع اسلام را تا گمراه نشوید و خدا

بهر خبر و نام است مالک عن زید بن اسلم عن عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله فقال لا رسول الله صلی الله  
 علیه و آله من ذلك التي انزلت في سورة النساء عن الخطاب سوال کرد رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ز میراث کلاه پس فرمود  
 او رسول الله صلی الله علیه و آله گفت میکتد از این مسئله ای که نازل کرده شد در آن سورة تا اینی و می پس است بهما که مرد و از خود در آید  
 اولی بنی الاخیاف انور آیه تا بنی بنو العلات و بنی بنی قلع شیبه واقع میشود قال مالک الامیر الحقیم علیه عذنا ان الاخیاف  
 للام لا یرون مع الولد و الام ولد الابناء ذکرنا کانا و انا ناشیا و لا یرون مع الاب و الام الحد باب الاشیاء  
 و انهم یرون فیما سواک ذلك یفرض للواحد منهم السدس ذکرنا کان او انشی فانما انا اثنتین فکلوا احدی منهما السدس فان  
 کانا اکثر من ذلك فیمشکاه و الثلث یقسمون بینهم بالسواء للذکر مثل حظ الانثی و ذلك ان الله تبارک و تعالی  
 قال فی کتابه و ان کان رجل یورث کلا الایة فکان الذکر و الانثی فی هذا بمنزلة واحدة گفت مالک امیر کلاه اتفاق حاصل  
 بر آن نزد یکا نیست که برادران اخیا فی کلا زاد و پشند فقط وارث نمی شوند با فرزند و نه با فرزند پس بر آن پشندان فرزند ذات  
 یا ز نمان چیز بر او وارث نمی شوند با پدر و نه با جد که پدر پدر باشد چیز بر او ایشان وارث میشوند در غیر اینصورتها بطریق و نصیبه  
 نه بطریق حصصه بکی از ایشان شش یک است مرد باشد یا زن پس اگر دو باشند پس هر یکی از ایشان شش یک است  
 پس اگر زیاد و پشند از دو پس ایشان با هم شریکان اند در سه یک قسمت کنند آن سه یک میان خویش با بر مرد و مانند  
 یک زن است و این سبب است که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و انکان رجل یورث کلا الایة پس است مرد و زن  
 درین حکم یک منزله قال مالک الامیر عذنا ان الاخیة للاب و الام لا یرون مع الولد الذکر ناشیا و الام  
 ولد الابن الذکر ناشیا و الام الاب و دنیا ناشیا و هم یرون مع البنات و بنات الابناء ما لم یترك المتوفی وجدا  
 اباب ما فضل من المال فیکونون فی حصته یبدان کان له اصل فریضة مسماة فیعطون فی انهم فان فصل  
 بعد ذلك فضل کان للاخیة للاب و الام یقسمون بینهم علی کتاب الله جل ثناءه ذکرنا کانا کانا و انا ناشیا  
 للذکر مثل حظ الانثیین و ان لم یفضل شیء فلا شیء لهم قال و ان لم یترك المتوفی اب و الاخیة اباب و ابنا  
 و لا ولدا بن ذکرنا کان او انشی فانه یفرض للاحث الواحدة للاب الام النصف فانما انا اثنتین فافرق ذلك  
 من الاخیات للاب الام فرض لهن الثلثان فان کان معهن اخر ذکر فلا فریضة لاحد من الاخیات و لاحدة  
 کانت او اکثر من ذلك و یبدان شریکهم فیرى فریضة مسماة فیعطون فی انهم فافضل بعد ذلك  
 من شیء کان بین الاخیة للاب و الام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی فریضة واحدة  
 فقط لم یکن لهم فیها شیء فاشترکوا مع بنی الام فی ثلثهم و تلك الفریضة امراة توفیت و ترکت



الاب والام النصف وبقر من الاخوات للاب السدس ثلثين فان كان هم الاخوات للاب ذكر فلا فريضة لهم وبسبب  
 الفرائض المسماة فاعطوا فرائضهم فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكر مثل حظ الانثيين واما فضل شئ  
 فلا شئ لهم فان كانت الاخوات للاب الام اربعين او اكثر من ذلك من الاناث فرض لهن الثلثان ولا ميراث  
 معهن للاخوات للاب الا ان يكون معهن اخ لآب فان كان معهن اخ لآب بدثن من شركهن من اهل الفرائض  
 بقدر نصيبه المسماة فاعطوا فرائضهم فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكر مثل حظ الانثيين واما فضل شئ فلا  
 شئ لهم ولبقى الام مع بنى الاب للواحد السدس وللانثيين فصاعدا الثلث للذكر مثل حظ الانثيين فمهم فيه بمنزلة الام  
 سواء كفت الاكل على مقرر است نرديك انيت كوميث برادران علاني وقتيكه نباشند بايشان کسی از برادران اعيان  
 ميراث برادران اعيان است برابران مردانيان برابر مردانان است وزن ايشان برابر وزن او شان بجز آنکه ايشان  
 شريک نباشند با برادران اخواني در سکه که شريک باشند با ايشان برادران اعيان زير که برادران اعيان برادر  
 بسبب زادن مادري صحيح که و ايشان از پس اگر جمع شوند برادران اعيان و برادران علاني پس باشد در برادران اعيان  
 مردی پس ميراث نيست بچکس از علانيان و اگر نباشد از اولاد و پدر و مادر یک زن يا بيشتر از يك زن از قسم زنان که  
 مرد نيست با ايشان پس حال انيت که مقرر کرده شود برای یک خواهر یعنی نصف را و برای خواهر علاني شش ششک نام  
 در سيوم حصه که بنایه نصيب چنان بران بود پس اگر باشد با خواهران علاني مردی پس حصه مقرر نيست برای ايشان و ابتدا  
 کرده شود باهل فرائض که حصه مقرر دارند پس داده شود ايشان از حصه ايشان پس اگر باقي ماند بعد دادن ايشان بغير  
 سيان اولاد پدر مرد باشد حصه دوزن و اگر باقي ماند چیزی پس چیزی نيست ايشان از پس اگر بيشند خواهران اعيان  
 باز ياد از دو قسم زنان مقرر کرده شود برای ايشان دو سيوم حصه ميراث نيست همراه ايشان خواهران علاني را اگر آنکه  
 باشد با ايشان برادری علاني پس اگر باشد با ايشان برادر علاني ابتدا کرده شود بچا که شريک ايشان نباشند باهل  
 فرائض بجهه مقرر پس داده شود ايشان از حصه ايشان پس اگر باقي ماند بعد از اين دادن بغيره تقسم شود میان ايشان  
 علاني مرد و باشد مانند حصه دوزن و اگر باقي ماند چیزی پس چیزی نيست ايشان از برادران اخواني را ميراث برابر برادران  
 علاني حصه مقرر به دين نسق برای يك شش یک برای دو باز ياد از دو سيوم حصه مرد مانند حصه زن پس ايشان  
 در اين مثل بيک مرتبه اند بايک ديگر برابر اند باب ميراث الجد من ابن ابنه باب د بيان ميراث جد از نيزه خود  
 عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان معاوية بن جهمان كتب الى زيد بن ثابت يسأله عن الجد فكتب اليه زيد بن ثابت انك  
 كتبت الى تسألني عن الجد والله علم وذلك ما لم يكن يقضي فيه الا لامر الله عليه الخلفاء وقد حضرت الخلفاء بن  
 يعطيان النصف من الام والواحد والثالث مع الاثنتين فان كثرت الاخوة لم ينقص من الثلث مما يورث من غيرهن

[illegible]

٢٩٥  
فلقد مر  
بمختصر من النكت يعني  
فأذا زودوا مع اللغ واللاتون  
النكت وروى اللغاري  
البحر الابيض اللاتون  
فأذا زودوا مع اللغ واللات  
ولكن بطبع مع اللغ  
اللس ١١

نامه نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد و او از حکم جد پس نوشت بسوی اوزید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من  
 سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا و اناترست و این مسئله مسکست که حکم میکردند در آن مکه طیفهای در آنینه حاضر شدند نزدیک  
 و خلیفه پیش از تو میدادند جد المصنف با یک برادر و سیدم حصه با دو برادر پس اگر بسیاری بودند برادران کم نمی که دند حصه  
 او را از سه یک مترجم گوید رضی الله عنه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد و اخوة لامرست  
 مقاسه اخوة بلکه مثل حظ الاثینین یاثلث جمیع المال الله علم ما لک عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذویان  
 عمر بن الخطاب فرض الجدة الذی یفرض للناس له الیوم عمر بن الخطاب حکم کرد بر جد خیریک حکم میکنند مویان بر  
 امروزی یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت ما لک انه بلغه عن سلیمان بن یسار انه قال فرض عمر بن الخطاب و عثمان بن  
 عفان و زید بن ثابت لجد مع الاخوة الثلث مبین کرد عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اجماعی یا بر ادرا  
 سه یک چنانکه گذشت قال مالک و الامم المجتعة علیه عندنا ما الذی ادرکت علیه اهل العلم سیدنا ان الجدة  
 الاب لا میرث مع الاب دنیا شیئا و هو یفرض له مع الولد الذکر و مع ابن الابن الذکر السدس فریضة و هو قسما  
 سکی ذلک ما لم یتَرَ المتوفی اخوا و اختا لابیة بیثا یا حیدان شرکة بفریضة مسماة فیعطی فوا ینضم فان  
 فضل من المال السدس فما فقیه کان له و ان لم یفضل من المال السدس فما فقیه فرض للجدة السدس فریضة  
 قال مالک و الجدة الاخوة للاب الام اذا شرکهم احد بفریضة مسماة بیث من شرکهم من اهل الفرائض فیعطون  
 فوا ینضم فما بقی بعد ذلک للجدة الاخوة من شیء فانه ینظر لک ذلک افضل لحظ الجدة عطیه الجدة الثلث مما بقی له  
 و للاخوة او یکون بمنزلة رجل من الاخوة فیما یحصل له و لهم و یقاسمهم بمثل حصه احدیهم او السدس من المال کل  
 امری ذلک کان افضل لحظ الجدة عطیه الجدة کان ما بقی بعد ذلک للاخوة للاب الام للذکر مثل حظ الاثینین الا فی  
 فریضة واحدة تكون قسمة فیها علی خیر ذلک و تلك الفریضة امرأة توفیت و ترک زوجها و امها و اختها  
 لابنها و امها و جد ها فلزوج و النصف و للام الثلث و للجدة السدس و لا تحت للاب و الام النصف ثم یجمع سکن  
 و نصفه لا تحت فیقسم اثلا ثلثا للذکر مثل حظ الاثینین فیکوز الجدة ثلثاه و لا تحت ثلثه قال مالک و میراث الاخوة  
 للاب مع الجدة فان لم یکن معهم اخوة للاب الام کم میراث الاخوة للاب الام سوء ذکرهم کذکرهم و انما هم کانتام فاذ اجمع  
 الاخوة للاب الام و الاخوة للاب فان الاخوة للاب الام یعادون الجدة باخوتهم لابیة فیمنعون بهم کثرة میراث  
 بعد هم و لا یعادونہ بالاخوة للام لانه لو لم یکن مع الجدة غیرهم لم یرثوا معه شیئا و کان للمال الجدة کله فما حصل للام  
 من بعض حظ الجدة فانه یکون للاخوة من الاب الام دون الاخوة للاب لا یکون للاخوة للاب معهم شیء الا ان یکون





دی میرسد برادران اعیان را نه برادران علای را با برادران اعیان را چیزی مگر آنکه باشد از هر دو  
 آخره اعیان یکسوزن یعنی یک خواهر اعیان باشد و پس پس اگر باشد یک خواهر اعیان پس هر یکند وی در شمار آید با جد و جد  
 با برادران علای خود هر قدر که بشوند پس آنچه حاصل شد این برادران را و آن خواهر اعیان را از چیزی باشد آنچه خواهران را از  
 علای را و میان آن خواهر اعیان و در میان آنکه کامل کند حصه خود را و حصه و نصف است از اس مال تمام آن پس اگر باشد  
 در آنچه صحیح کرده شد برای او و برای برادران علای او زیاده از نصف اس مال تمام آن پس آن زیاده برادران علای  
 است و در آن حصه دوزن پس اگر باقی نماند چیزی پس هیچ نیست ایشان را از ترجمه گوید پس است بدین شافعی و نزدیک  
 ابوحنیفه بدین معنی بود پدر ساقط میکند برادران را زیر اگر وی بنظر پدر است اگر پدر نباشد مگر در مسئله و مسئله از آن  
 سابق گذشت که مادر با وجود پدر و آنها ثلث را بقی بود و با وجود جد ثلث تمام مال خواهد بود و سیدم است که مادر  
 با وجود پدر ساقط است و با وجود جد ساقط نیست **باب میراث الحقة در بیان میراث جد و مالک**  
 حنا بن شهاب عن عثمان بن اسحق بن خثعم عن قبيصة بن ذؤيب انه قال جاءت الحقة الى ابى بكر الصديق تسأله  
 ميراثها فقال لها ابوبكر مالك في كتاب الله شيء و اعلمت للوفى سنة رسول الله صلى الله عليه شيئا فادع بحجة  
 اسأل الناس فسأل الناس فقال المغيرة بن شعبه حضرت رسول الله صلى الله عليه اعطاها الله فقال ابوبكر  
 هل عاك خيلك فقام محمد بهمسلا الاضادى فقال مثل ما قال المغيرة بن شعبه فانفذه لها ابوبكر الصديق ثم  
 جاءت الحقة الاخرى الى عمر بن الخطاب تسأله ميراثها فقال لها مالك في كتاب الله شيء و ما كان القضاء الذي  
 قضى به الا المغيرة و ما انا بذا اريد في الفرائض شيئا ولكنه ذلك السدس فان احببتم افيه فهو بينكما و انكما  
 خلقت به فهو لى جد و جد بسوى ابوبكر صديق رضى الله عنه سوال ميكند از ميراث خود پس گفت او را ابوبكر صديق نيست ترا  
 در كتاب خداست كى چیزی و در السنة ام برای تو در سنة اخبرت صلى الله عليه سلم چیزی پس باز گردان آنكه سوال كنم مردان را  
 پس سوال كرد او ابوبكر و دانا را پس گفت مغيرة بن شعبه حاضر شد من خبردم بخبرت صلى الله عليه سلم و اجد به شش يك گفت  
 ابوبكر صديق ايا هست اى مغيرة با تو خير تو پس ايتا و محمد بن مسلمه انصارى پس گفت مانند آنچه گفته بود مغيرة بن شعبه  
 پس امضاى حكم كرد برای جد و ابوبكر صديق بعد از آن كه جد و ديگر معنی مادر مادر بسوى عمر بن خطاب پس سوال ميكند او را  
 ميراث خود را پس گفت عمر در انست ترا در كتاب خداست كى چیزی و نه بود قضائى كه حكم كرده شد آن مگر راى غير تو و سیدم  
 زبانه كنده در فرائض چیزی را و لكن باقى همان سدس است پس اگر جمع شوند در آن سدس آن منقسم میان شما  
 و هر كدام از شما كه تنها باشد با آن سدس پس آن سدس او است **باب ميراث عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد**

انت الجذان الى ابكر الصديق فاراد ان يجعل السدس لعمى من قبل الام فقال له رجل من الانصار اما انتك لتترك الملقى  
لوما انت وهو حتى كان اياها يوش فعمل ابو بكر السدس بينهما آتته ووجهه ميش ابو بكر صديق بس خواست كه بدو سدس  
جده را كه از جانب مادر بود يعني مادر را پس گفت او را مروى از انصار را گاه باس بر آئینه تو ترك ميكنى آن جده را كه اگر دوى  
مروى و متوفى زنده ماندى وارث او شدنى بخصيص پس ساخت ابو بكر ~~سدس~~ من استقسم ميان هر دو جده ممالك من عبدة  
بن سعيدان ابا بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام كان لا يفرض الا لجدتين ابو بكر بن عبد الرحمن حصه معين بنيد  
مكروه جده الرضى وادبر راد وادرا قال مالك ولا لام المحقمة عليه عندنا الذل لا اختلاف فيه واذ كانت حليمة  
اهل العلم بيلد نأان الجدة ام الام لا ترث مع الام دينا شتيا وحقى فيما سكو ذلك يفرض لها السدس فريضة وان الجدة  
ام الاب لا ترث مع الام ولا مع الاب شتيا وحقى فيما سكو ذلك يفرض لها السدس فريضة فاذا اجتمعت الجدات ام الام  
وام الام وليس المتوفى دونها اب الام قال مالك فالى صنعت ان ام الام كانت اقعد بها كان لها السدس وورث الاب  
واكانت ام الاب قد هما او كانتا فى القعد من المتوفى فميراثه سواء فان السدس بينهما نصفان قال مالك ولا ميراث  
لاحد من الجدات الا لجدتين لا نه بلغة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ورث الجدة ثم سال ابو بكر عن ذلك حتى انما ثبت  
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ورث الجدة فانفذها ثم انت الجدة الاخرى الى عمر بن الخطاب فقال ما انا بذا في الفهر  
شتيا فان اجتمعتا فيه فهو ليكنك اتيك ما خلعت به فهو لها قال مالك ثم لم نعلم احدا ورث غير جدتين منذ كان الاسلام  
الى اليوم گفت مالك كل من اتفاق حاصل شد بران نزديك تا انكه اختلاف نيت دران خيريكه يا فتم بران اهل علم در شهر خود است  
كه جده مادر وادرا ورث منى شود باماد بر سوا سطره خير بر او وادرا در غير صورت جميع شتان باماد بر سوا سطره معين كرده شيد وادرا  
شش يك بطريق فرضيه جده كه ماد پدر باشد وارث منى شود باماد وادرا بر خير بر او وادرا در غير صورت جميع شتان  
بادر يا وادرا شش يك بطريق فرضيه پس اگر جميع شوند هم دو جده ماد پدر و ماد مادر و نيت متوفى را نند و بكثر از اين  
پدرى و زنا دوى گفت مالك پس بر آئینه من شيندم كه ماد ناداگر نزديكترين اين دو باشد ميرسد و پارسدس بخير مادر يا  
و اگر باشد ماد پدر نزديكترين اين دو باشند در قربة از متوفى بىك منزله برابر يكديگر پس سدس منقسم بينا اياك و نصف گفت مالك  
و ميراث نيت بهر يك از جدات را مگر برامى دو جده درمرا كه حال انبت كه خبر رسيد بن كرسول الله صلعم وارث ساخت جده الجدة  
سوال كرد ابو بكر صديق صحابا از كم جده تا انكه آمد پيش او خبر نابت از رسول الله صلعم كه دوى وارث ساخت جده الرضى جارى  
ساخت سدس برامى او و جده از ان آمد جده و ديگر سوسى عمر بن الخطاب پس گفت من زيايه كلفه منقسم در فريضه شتان  
خير بر امين اگر جميع شيد شاهر و وهران سدس پس حق سدس ميان شتاست و هر كدام از شما كه منها باشد با آن سدس پس

نقد رجل بن عبد الرحمن بن سعيدان دار كذا في الامام قلده وبيع السدس في الامام السدس فريضة وان الجدة ام الام لا ترث مع الام ولا مع الاب شتيا وحقى فيما سكو ذلك يفرض لها السدس فريضة فاذا اجتمعت الجدات ام الام وام الام وليس المتوفى دونها اب الام قال مالك فالى صنعت ان ام الام كانت اقعد بها كان لها السدس وورث الاب واكانت ام الاب قد هما او كانتا فى القعد من المتوفى فميراثه سواء فان السدس بينهما نصفان قال مالك ولا ميراث لاحد من الجدات الا لجدتين لا نه بلغة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ورث الجدة ثم سال ابو بكر عن ذلك حتى انما ثبت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ورث الجدة فانفذها ثم انت الجدة الاخرى الى عمر بن الخطاب فقال ما انا بذا في الفهر شتيا فان اجتمعتا فيه فهو ليكنك اتيك ما خلعت به فهو لها قال مالك ثم لم نعلم احدا ورث غير جدتين منذ كان الاسلام الى اليوم گفت مالك كل من اتفاق حاصل شد بران نزديك تا انكه اختلاف نيت دران خيريكه يا فتم بران اهل علم در شهر خود است كه جده مادر وادرا ورث منى شود باماد بر سوا سطره خير بر او وادرا در غير صورت جميع شتان باماد بر سوا سطره معين كرده شيد وادرا شش يك بطريق فرضيه جده كه ماد پدر باشد وارث منى شود باماد وادرا بر خير بر او وادرا در غير صورت جميع شتان بادر يا وادرا شش يك بطريق فرضيه پس اگر جميع شوند هم دو جده ماد پدر و ماد مادر و نيت متوفى را نند و بكثر از اين پدرى و زنا دوى گفت مالك پس بر آئینه من شيندم كه ماد ناداگر نزديكترين اين دو باشد ميرسد و پارسدس بخير مادر يا و اگر باشد ماد پدر نزديكترين اين دو باشند در قربة از متوفى بىك منزله برابر يكديگر پس سدس منقسم بينا اياك و نصف گفت مالك و ميراث نيت بهر يك از جدات را مگر برامى دو جده درمرا كه حال انبت كه خبر رسيد بن كرسول الله صلعم وارث ساخت جده الجدة سوال كرد ابو بكر صديق صحابا از كم جده تا انكه آمد پيش او خبر نابت از رسول الله صلعم كه دوى وارث ساخت جده الرضى جارى ساخت سدس برامى او و جده از ان آمد جده و ديگر سوسى عمر بن الخطاب پس گفت من زيايه كلفه منقسم در فريضه شتان خير بر امين اگر جميع شيد شاهر و وهران سدس پس حق سدس ميان شتاست و هر كدام از شما كه منها باشد با آن سدس پس

سدس اوست گفت ملک بعد ازین ندرت بیج یکا که وارث ساخته باشد غیر وجوده را از ابتدای آنکه اسلام پیدا شد تا امروز  
 باب میراث العصبه در بیان میراث عصبهها قال مالک الامر المحقق علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ والذی درکت  
 علیه اهل العلم ببلدنا وولاية العصبه ان الاخ لا لاب الام واول بالميراث من الاخ لا لاب واول بالميراث من بنی الاخ  
 لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب  
 وبنو الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب  
 العلم لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب  
 علی نحو هذا النسب المتوفی ومن تنازع فی میراثه من عصبه فان وجد احد منهم یلقی المتوفی اب لا یلقاه احد منهم  
 الاب دونہ فاجعل میراثه للکلیفاه الی الاب لا لاب دون من یلقاه الی حق ذلک فان وجدتہم کلهم یلقی  
 الی واحد یجمعہم جمیعاً فانظر اقدم فی النسب انکان یقطعه فاجعل الميراث له دون الاخرین وان کان  
 ابن اب وام وان وجدتہم مستویین ینسب الی احد الاباء الاعد وواحد حتی یلقی النسب المتوفی جمیعاً وکانوا کلهم  
 جمیعاً بنی اب وبنی اب وام فاجعل الميراث بینہم سواہ وان کان والد بعضہم اخا والد المتوفی لا لاب ولام وکان  
 من سواہ منہ انما هو اخا بنی المتوفی لا یقطع فان کان الميراث لنبی اخ للمتوفی لایہ وامہ دون بنی الاخ لا لاب  
 ذلک ان الله تبارک وتعالی قال واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتب الله ان الله بكل شیء علیم قال مالک  
 والمجد ابوالاب اول من بنی الاخ لا لاب ولام واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب  
 ولام واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب واول من بنی الاخ لا لاب  
 اهل العلم از شهر خود در میراث گرفتن عصبه نیست که برادر اخیانی اول است میراث از برادر علاتی و برادر علاتی اول است میراث  
 از اولاد برادر اخیانی و پسران برادر اخیانی اول است از پسران برادر علاتی و پسران برادر علاتی اول است  
 از پسران پسر برادر اخیانی و پسران برادر علاتی اول است از عم که برادر اخیانی پدر باشد و عم که برادر اخیانی پدر باشد او  
 از ان عم که برادر علاتی پدر باشد و عم که برادر علاتی پدر باشد اول است از پسران عم که برادر اخیانی پدر باشد و پسر عم که  
 از عم پدر که برادر اخیانی پدر باشد گفت مالک و هر چند یک سوال کرده شود تر از وی از میراث عصبه پس هر آنکه حکم دی بر بنی  
 است یا کوکن نسب متوفی را و نسب کسی که نزاع کرده میشود با خود وارث بودن او از عصبهات پس اگر فاضی کسی از این که  
 بر میخورد و با متوفی بسوی پدر یک بر میخورد و با متوفی بسوی پسر یک بر میخورد و تر از ان باشد پس مقرر کن میراث او را  
 برای همان شخص که بر میخورد و با متوفی بسوی پدر یک بر میخورد و با او بسوی پدر یک بر میخورد و با او بسوی پدر یک بر میخورد

در مالک  
 در عصبه

در مالک  
 در عصبه

ایشان را همه ایشان را که برنجیزند با متوفی بسوی یک پدر که هیچ میکند ایشان را همه ایشان را پس همین نزدیکترین ایشان را در نسب اگر چه باشد علایق پس متعین کن میراث را برای او بجز در در ترازوی اگر چه در ترازو اعیانی باشد و اگر با فنی ایشان را برابر میرسند در نسب یک عدد تا آنکه بر خورند با نسب متوفی همه یکجا و باشند همه ایشان علایق یا همه ایشان اعیانی پس مکن میراث را منقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد والد بعض از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و غیر وی خیرین نیست که والد او برادر علایق پدر است پس هر آینه میراث پس آن اعیانی را است بجز پس آن علایق و آن حکم سبب است که خدا تعالی فرمود و اولاد الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء حکیم و گفت مالک و جده که پدر پدر باشد اولی است از پس برادران عینی و اولی است از عم که برادر عینی پدر است میراث و پس برادر اعیانی اولی است از جده بولاد و اموال غیره که پدر پدر است از اولاد احوال نوی الغرائین و محصبات دانسته شد بجهت تسهیل استخراج فرائض لابد است از معرفت مضایحه چند ذکر آن فصول نیز میاید

**فصل** فروض مقدره در کتاب الله شش گشت نصف و ربع و ثلث و ثلثان و ثلث و سدس و نصف

فرض پنجگست اول زوج و قتیکه زوجه اش میرد و هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد و درم بنت سیم بنت الابن چهارم اخت لابوین پنجم اخت لاب و قتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکوری که در مرتبه ایشان باشند و شرط توریث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو گست زوج و قتیکه زوجه فرزند گذارد و زوج و قتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد و من نصیب یک کس یا جماعه از زوج و قتیکه زوج او فرزند یا فرزند فرزند بگذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنیتن یا زیاده از بنیتن و دو بنت این یا زیاده از دو و دو اخت لابوین یا زیاده از دو و دو اخت لاب یا زیاده از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض سه گست اتم و قتیکه فرزند او میرد و اولاد ولد او لابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد مادر و قتیکه نباشند یا زیاده از دو همه مشترک اند درین ثلث و جده را در بعض مواضع ثلث میدهند چنانکه بیاید پس فرض هفت کس اب و جد و قتیکه میت ایشان را ولد با ولد ابن باشد و اتم و قتیکه میت او را ولد با ولد ابن یا دو کس از اخوة و اخوات باشند و جد و جد و جد یعنی مادر مادر یا مادر پدر نزدیک عدم ام و اب و جماعه جد است و یک منزله نیز مشترک اند در سدس و بنت الابن یا بنات الابن و قتیکه با ایشان یک بنت نصیب باشد و اخت لاب اخوات لاب و قتیکه با ایشان یک اخت لابوین باشد و یک کس اخ لام یا اخت لام

**فصل** اب و ابن و زوج و هیچ حال محجوب نمی شوند محجوبان و ابن الابن را حاجب نمی شود الا ابن صلب ابن ابی که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل ابوین و بنیتن و حاجب جد نمیشود الا کسیکه توسط باشد میان او و میان

سیت مانند اب یا اب الاب و حاجب اخ لا بوین نمی شود و اب و ابن و ابن الابن و حاجب اخ لا بوین نمی شود و الا اینجا حکم گفته شد  
 و اخ لا بوین نیز و حاجب اخ لا می شود و اب جد و ولد و ولد ابن و ابن الابن و حاجب او شش کس میباشد و اب جد و ابن  
 و ابن الابن و اخ لا بوین و اخ لا اب و ابن الابن و حاجب او می شود و این شش کس و ابن الابن و اخ لا بوین نیز و عم لا بوین حاجب  
 می شود و این هفت کس و ابن الابن و اخ لا اب نیز و عم لا اب حاجب او می شود و این هشت کس و عم لا بوین نیز و ابن عم لا بوین حاجب  
 می شود و این نه کس و عم لا اب نیز و ابن عم لا اب حاجب او می شود و این ده کس و ابن عم لا بوین نیز و حقیق را حاجب می شود و عصبه  
 و بنت و ام و زوجه هیچ حال محبوب نمی شوند و بنت الابن را محبوب می کنند و دو و بنت صلب و فتنه که هر کسی نباشد که دوی  
 عصبه یا غیر سازد مانند رخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جدام حاجب او می شود و الام و جد و اب حاجب او می شود و الام  
 و ام و قری از هر چه حاجب بگردد می شود و از نهان چه و قری از چه ام حاجب بگردد می باشد از چه تا بنده ام نسبت ام را به قری  
 اب آیا حاجب بعد از چه ام می شود یا نه دو قول آمده و اخت از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حجاب و اخت  
 اب حاجب ایشان نیز می شوند و اخت لا بوین و معتقد مانند معتق است در حجب هر عصبه حلیا و می باشد صاحب فروض منفرد  
 فصل اگر در شخص عصبه باشد قدر و س مقسوم علیه هم اصل مسئله خواهد بود و هر دو ذکر را در او نمی قرار باید و اینجا که حدیث  
 و بود و لا کون مثل حظ الانثیین و اگر در میان ایشان یکصاف فرض یا دو مصاف فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله صحیح آن  
 خواهد بود و مخرج نصف انثین است و مخرج ربع اربعه و مخرج شش ثمانية و مخرج ثلثین و ثلث ثلثه و مخرج سدس سته و اگر در  
 مختلف جمع شود از سه حالت بیرون نخواهد بود و مخرج آنهاست داخل اند یا متوافق یا متباین معنی داخل آنست که اقل ضمه  
 اکثر باشد باسقاط و از اکثر دو بار یا سه بار یا زیاد مانند پنج داده و سه باز و سه و چهار باد و از ده و در خصوص اکثر تخمین  
 باید گرفت مانند سدس ثلث و نصف و در سه ام و دو و دو ام و اخ لا اب ام را سدس است و دو و دو ام را ثلث و نصف  
 باقی اخ لا اب اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثلث افتا کند بر دو را باسقاط اقل از اکثر مانند  
 و نه افتا می کند و در آنست و مانند شش و هشت افتا می کند بر دو و در هر دو معین مابیکه بجز متوافق اند البته زیرا که در آن  
 بر دو را لا محاله افتا می کند و در خصوص و قی یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و نوع حجاب  
 از کهری است که یکی این عدد ثلث باشد مانند نصف که یکی انثین است و ثلث یکی ثلثه مثال آن مسئله زوج و ام و  
 زوج را ثلث است و ام را سدس است و ابن را باقی میان ثمانية و سه توافق با انثین است پس نصف سه را در ثمانية  
 کردیم با نصف ثمانية را در سه ضرب کردیم حاصل شد بیست و چهار سه زوج را و چهار ام را و هفده ابن را و معنی ثباین است  
 که افتا نکند بر دو را اگر یکی مانند شش یا هفت و در صورت صحیح یکی را در تمام صحیح دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب صحیح

بر فرد کسر باشد مانند مسئله ام و زوجه و اخ لاب ام اثلث است و زوجه ربع و اخ لاب باقی و میان ثلثه و ربع تباین است  
 ثلثه را در ربع ضرب کردیم و از زوجه حاصل شد و آن اصل مسئله است ام را چهار و زوجه را سه پنج اخ لاب را پس اصول  
 در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت مبی باشد ایشان و ثلثه و ربع و سته و ثمانیه و اثنا عشر و اربعه و عشر و <sup>فصل</sup> در  
 گاهی مسئله حاصل شده است که تکی میکند از سهام ایشان و مثال محوس این تکی آنست که چهار بر خیف حاضر شد  
 و پنج جهان آمدند یا گوئیم چهار بر خیف حاضر شد و کسی هم رسیدند که هر یکی را دو بر خیف میباید داد پس لابد است اینجا  
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد دوس ایشان باشد مانند آنکه هر زخیف پنج بخش کنند و هر جهان را چهار بخش دهند یا هر  
 سه حصه کنند و هر یک را دو حصه برسد و همین است معنی عول باید دانست که عول در مثل اینصورتها امر است مطلق  
 در اذن بنی آدم مانند بسیاری از مایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام ما شنیده باشی پس انکار بر مسئله  
 عول که اجماع است ناشی از فقه تامل میباشد و الله اعلم و با استقرار معلوم شد که ازین اصول هفتگانه سه اصل حاصل میشود  
 در بعض مسائل شده و اثنا عشر و اربعه و عشرین پس سته حاصل میشود و هفت مانند مسئله زوج و اختین و ابویین یا لاب  
 زوج را نصف باشد و اختین را ثلثین و اصل مسئله شش است و هفت حاصل شده زوج را و چهار اختین را و در خصوص  
 سهم هفتم میباید زیاده کرد و به هفت مانند همین مسئله اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سدس ام را باشد و نصف  
 زوج را و ثلثین اختین را و آنرا اصل مسئله گنجایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و هفده مانند مسئله مذکور اگر ام و اخ  
 لام نیز اعتبار کنند پس سدس دیگر اخ لام را باشد و هفده مانند این مسئله چون دو اخ لام باشد پس سدس دیگر میباید اعتبار  
 حاصل میشود و به هفده مانند مسئله زوجه و ام و اختین زوجه را ربع است و ام را سدس است و اختین را ثلثین و دو زوجه  
 گنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و به پانزده مانند این مسئله یعنی اگر اخ لام زیاده باشد و او را سدس باشد و آن دو عدد  
 است و به هفده مانند همین مسئله چون دو اخ لام و هر یکی را باشد و اربعه و عشرین حاصل میشود و سته و هفت مانند  
 دو بنت و ابویین و زوجه و بنت را ثلثین و ابویین اود سدس و زوجه را ثلث <sup>فصل</sup> چون اصل مسئله شناختیم و  
 عول او نیز اگر عالمه باشد شناختیم پس گاهی منکسر میشود بر صنفی مثلاً ثلثین بر ثلاث اخوات دادیم یا یک من بر  
 چهار زن یا یک سهم برای چند عصبه یا ثلث برای پنج اولاد ام و در اینصورت محاسبه لابد است از استخراج حدیث  
 خرج جمیع سهام باشد غیر کسری و این را تقسیم گویند پس اگر نصیب کفرتی بر دوس ایشان منکسر شود خالی نیست از آنکه  
 نسبت دوس بال نصیب داخل است و بقیه در آن صورت راست می آید که عدد نصیب کم باشد متداخل در عدد دوس  
 با توافق یا تباین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و فقی یکی اقل خواهد بود از آنکه در صورت توافق و فقی یکی



و اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل الضرب مسئله صحیح شد و مثال توافق با حول الم و اربعه اعمام اصل مسئله مثلاً است الم یکی  
 و اربعه اعمام را دو و اثنین و اربعه متداخل اند و حکم توافق نمی دو که نصف است از اکثر که فتنیم و آن دست نصف چهار اصل  
 مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح می شود و مثال توافق با حول زوج و ابوان دست نبات زوج را پنج ابوان  
 و دو دست نبات را اثنین اصل مسئله و از ده دست نبات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس  
 عامل شد با نوزده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که سه است در بازده ضرب کردیم  
 چهل پنج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد در سید و صلو  
 تباین ضرب کرده شود عدد در میان در اصل مسئله مثال او بغیر حول زوج و اخین لای اصل مسئله دست یکی زوج را یکی  
 اخین را یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو و یک تباین است ضرب کردیم در اصل مسئله چهار شد و زوج را یکی  
 اخین را و مثال حول زوج خمس اخوات لای اصل مسئله شش است زوج را نصف و اخوات را اثنین و آن گنجایش ندارد  
 عامل کردیم هشت بر شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه است زوج را باشد و چهار شکست خمس  
 اخوات پنج بود هشت ضرب کردیم سی و پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیت آمد و چهار چهار هر یکی را سید و اگر منکسر شود  
 نصیب بر فریق بر روس ایشان تخت معاً بلکه کنیم نصیب بر فریق را باروس ما و اگر توافق شش در روس توافق بود  
 بدل کنیم یعنی از حساب روس احو کنیم و بجای او وفق روس ثبت نماییم و اگر متباین باشند تمام روس را ثبت کنیم و مثلاً  
 مقابل نماییم عدد مثبت روس را در فریقین اگر متباین باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل باشند ضرب کنیم  
 اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و اگر متباین باشند  
 ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل الضرب بقیع مسئله باشد و اگر منکسر شود  
 به نصیب فریق یا چهار فریق تخت معاً بلکه کنیم نصیب بر فریقی با بعد در روس ایشان و در صورت توافق وفق آنرا  
 کنیم و در صورت تباین جمیع آنرا ثبت نماییم و ثانیاً مقابل کنیم دو عدد مثبت را با یکدیگر اگر متباین باشد یکی بگیریم و اگر  
 متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی را در دیگری ضرب کنیم حاصل الضرب بگیریم و اگر متباین باشد تمام  
 یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل الضرب بگیریم و بر تقدیر ثانی این گرفته را مقابل کنیم با عدد مثبت ثالث و از میان  
 دو عدد تحصیل کنیم و آنرا مقابل نماییم با عدد مثبت رابع و ابعاً آن عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خوازی که نصیب  
 هر صنفه در فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او را در اصل مسئله با حول آن و چیزی که ضرب کردیم  
 در اصل مسئله پس حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب بر فریق آن نصیب قسمت کنی در میان آن فریق

از مسئله این اعمال چند مسئله بنویسیم سلام و شش اخ لام دو دوازده اخت لا بصل مسئله ششست شش گنجایش آن سهام  
 مذکور تحمل کردیم هفت ام را یکی شش اخ لام را دو دوازده اخت لا ب چهار نصیب باخت که دوست بر عدد دس که ششست  
 منکسر شود مقابل کردیم شش را با دویست توافق نصف یافتیم کردیم نصف پس بر صفحه حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که  
 چهارست بر عدد دس که دوازده است منکسر شود مقابل کردیم توافق بالرج بر آمد کردیم بر پنج حاصل شد و ملائمت میان ایشان  
 تامل بود یکی از ضرب کردیم و هفت بیت و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب  
 هر یکی یک سهم و ضرب کردیم چهار در سه دوازده حاصل شد و آن نصیب است آمد هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را در سه حاصل شد و آن نصیب  
 آمد مسئله شش برادریانی و هفت خواهر که اصل مسئله شش گنجایش آن سهام ندارد و عمل کردیم هفت ام را یکی و برادران  
 و غیانی را دو خواهران و علاقی را چهار نصیب برادران که دوست بر عدد دس ایشان که ششست منکسر شود نسبت توافق نصف  
 را کردیم نصف در صفحه حساب نوشتیم و نصیب اخوات که چهارست بر شش منکسر شود نسبت توافق بالرج دارد کردیم شش  
 در باشد و از نوشتیم مقابل کردیم در میان سه و تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در شش حاصل شد این شش را و هفت ضرب کردیم  
 چهل دو حاصل شد نصیب اخوات از اصل دو بود و در شش ضرب کردیم دوازده بر آمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار  
 بود و چهار را در شش ضرب کردیم بیت و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یکی را در شش ضرب کردیم  
 بر آمد شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادری و دو جده و چهار زن اصل مسئله از بیت و چهارست زنان را سه بنت را  
 شانزده و جده و برادران را یکی و نصیب هر فریق بر دس ایشان منکسر است پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین بر آمد  
 چهار نوشتیم مقابل کردیم پنج را با شانزده تباین بر آمد پنج نوشتیم مقابل کردیم دورا با چهار توافق بالصف بر آمد نصف دس که  
 دوست نوشتیم مقابل کردیم چهار را با یک تباین بر آمد چهار نوشتیم دوست داخل بود در چهار چهار گرفتیم و چهار و چهار تامل بود  
 گرفتیم و چهار پنج تباین بود و چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیت حاصل شد بیت را در بیت و چهار ضرب کردیم چهار صد و شش  
 بر آمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب نان از اصل سه بود سه را در بیت ضرب کردیم شصت بر آمد هر یکی را پانزده رسید نصیب  
 شانزده بود شانزده را در بیت ضرب کردیم سه صد و بیت شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب عتین  
 چهار بود و چهار را در بیت ضرب کردیم هشتاد بر آمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی دارشان چند گدشت  
 و یکی از ایشان قبل از قنوت ترک متوفی شد و دارشان گدشت باید دید اگر این دارشان همان بعینه دارشان  
 اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج لطف ثانی نیست و ادراجهای میت اول عبا  
 کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و دارشان گدشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر دارشان

میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا وارثان میت اول یا غیر ایشان یا وارثان جهان اند مکن مقدار میراث ایشان  
 مختلف میشود در خصوص لادست از مناسخ و طریق مناسخ آنست که تقسیم کرده شود مسئله اول و مسئله ثانی را بعد از آن مقدار  
 نموده آید تقسیم ثانی را با مافی الید میت ثانی از مسئله اول اگر تقسیم شود بر تقسیم ثانی احتیاج عمل نیست و اگر تقسیم نشود باید  
 اگر توافق است و وفق تقسیم ثانی را در تقسیم اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تقسیم ثانی را در تقسیم اول در بر نقد  
 از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از لطن اول آنست که بگیریم نصیب  
 از مسئله اول پس ضرب کنیم در چیزیکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب  
 هر وارثی از لطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنیم او را در تمام مافی الید میت ثانی اگر در میان  
 مافی الید در هیچ مسئله نماند تباین بوده است و ضرب کنیم در وفق مافی الید اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانیه نیز مشخص کند  
 پیش از قسمت ترک همین معامله با تقسیم مسئله او را مافی الید او را تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید زد و هر دو یکدگر  
 اشک مناسخ نیز بیاید نوشت مسئله دو جده و یک خواهر عینی و یک خواهر علاتی و یک خواهر اخفائی حاصل مسئله شش است  
 و تقسیم از دوازده یک یک هر جده را و دو خواهر اخفائی را و شش خواهر عینائی را و دو خواهر علاتی را بعد از آن این خواهر اخفائی  
 بر دو یک خواهر اخفائی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر  
 علاتی را شش صحیح میشود اخفائی را یکی و جده را یکی و هر خواهر عینائی را دو و مافی الید میت ثانی درست و تقسیم شش  
 در میان عددین توافق بالصف است نصف شش که است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر با تقسیم کردیم  
 بر جده را یک سهم بود یک و در سه ضرب کردیم سه بر آمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر عینائی شش بود شش را  
 در سه ضرب کردیم هر سه بر آمد و نصیب خواهر علاتی دو بود و در سه ضرب کردیم شش بر آمد و در لطن ثانی یک جده را  
 از جدهین یک سهم بود سه ضرب کردیم در یکی زیر که یکی نصف مافی الید است یک حاصل شد و اخفائی را که در مسئله اول  
 اخفائی بوده است یک سهم رسید بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر علاتی را چهار بود یکی ضرب کردیم  
 چهار بر آمد مسئله زوج و سه پسر و یک خزان و دختر و دام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت تقسیم  
 اول از هشت است و تقسیم مسئله ثانیه از هشته مقابل کردیم یکی را با هشته تباین بر آمد هشته را در هشت ضرب کردیم صد  
 و چهل و چهار حاصل شد تقسیم دیگر با کردیم در لطن اول زوج را یکی رسید بود یک و در هشته ضرب کردیم هشته بر آمد و هشت  
 دو رسید بود و در هشته ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در لطن ثانی ام را سه رسید بود و یکی ضرب کردیم  
 سه حاصل شد و هر برادر را پنج رسید بود و یکی ضرب کردیم پنج بر آمد فصل چون لطن بسیار شهند و معرفت مبلغ

بر همه منقسم شود مشکل گردد لابد است از عمل شبکه داین عمل از نوادرست فقیر از رساله ابن مائمه اخذ کرده است و در این  
 از شیخ محمد بن عود مغربی روایت نموده است و فقیر بعضی چیزهای مناسبه یاد کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدد و مشکل  
 و صحیح گردد و اجزای و اشکات و شکستن تقسیمی درست کردن تقسیم چنانکه اهل انان مابین مشغول اند به نزدیک تنقیح ظاهر میگردد و چنان  
 چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب  
 بیان و ارشاد هر یکی تا نصیب هر داری از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است  
 رسم شبکه و نام هر داری یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون باشارتی لطیف تنبیه نموده آدم معرفت  
 مافی الید هر موتی تا او را تصحیح او مقابل کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده هندسه زیر در بر هر تقسیم رقم کرده است  
 تا چیزی بعضی در بعضی مافی الید ظاهر گردد و سیوم انتقال کردن مبلغی که جمیع مسائل از وی صحیح شود و صاحب شبکه برای  
 تحصیل این فائده ضرب تصحیح بطن اول در هندسه فوقانی بطن ثانی و حاصل ضرب او در هندسه فوقانی بطن ثالث قرار داده است  
 چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر داری و جمع آنچه هر داری را برسد از بطون شتی در این نیز قاعده نهاده است تا طریق رسم شبکه  
 است که در خط کشنده صغریه سبوی پائین بقدر گنجایش اسامی و ارشاد بطن اول و نام هر داری از جهت میراث او یکی  
 نام دیگر نویسد مانند اتمام و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاخ و علی هذا القیاس اهل صناعت گاهی  
 شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لابت لاب و مانند آن اختصار میکنند پس اگر مسئله برای امتحان باشد مطلب است  
 و اگر فتوی در حادثه باشد بهیچوی علمت هر یک نام او هم می نویسد بعد از آن فصل کنند مابین هر دو نامی خطی و همچنین بالا  
 و ارث اول و زیر و ارث آخر تا هر داری را خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط و دیگر یک فاصله بنویسد و وصل  
 این خطوط فاصله با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس محاذات نام میت ثانی بنویسند یا مات و اگر از ارشاد  
 بطن اول کسی میراث ازین بطن هم حاصل کرده است بر بهیچوی نام او جهت میراث او بنویسند این یا میت یا شقیق یا شقیقه  
 و علی هذا القیاس و اگر ارشاد دیگر داشته باشند این دو خط عمده ساز بچنانی اسفل بقدر گنجایش اسامی آن و در خط  
 فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام و ارثی بنویسند و اگر فتوی باشند نام هر داری بر بهیچوی خانه او بنویسند بهین قیاس  
 بطون ثالث و رابع و خامس باطله الی مالغ چون رسم شبکه تمام شد تصحیح بطن اول بر سر سطر او بنویسند بالای آن بقیم  
 مانند قوس کبش و زیر نام هر داری نصیب او را بهندسه ماضی بکن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت  
 مافی الید ارثیت نمائی و بالای سطر این بطن تصحیح او و بالای تصحیح خطی مانند قوس بعد از آن مقابل کن مافی الید او را  
 با تصحیح او اگر منقسم است صغری بالای قوس بنویس و جز به هم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالای قوس

بنویس و وفق مافی الید زیر این سطح اگر مبائنست تمام تصحیح بالاسے قوس تمام آن زیر سطح بنویس  
 و جز رہم عبارتہ از حاصل قسمت مافی الیدست بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث تصحیح اورا  
 بالاسی سطح زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر دارشان و نصیب ہر وارشتہ زیر نام او بنویس مانے الید  
 اورا زیر علامت مات و طریق دانستن مافی الید او آنت کہ از سہ حالت مانے نیت از لطن اول گرفته  
 است فقط یا لطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از لطن اول کہ زیر نام او مرقوم است  
 ضرب کن در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے فرشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ  
 ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطح لطن ثانی نوشتہ حاصل ضرب  
 مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تخت نصیب او از لطن اول لے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان  
 نصیب او از لطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را جمع کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این  
 مافی الید را با تصحیح او و بقیاس اسچہ در لطن ثانی گفتہ شد عددے بالار قوس این سطح و عدد  
 تحت این سطح بنویس بعد از ان انتقال کن بطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ  
 دانستے و مانے الید اورا شناس و زیر لفظ مات بنویس اگر اورا از لطن اول چپینہی است  
 ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے است و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ  
 بالاسے قوس لطن ثالث است پس این حاصل الضرب نصیب اوست از لطن اول  
 و اگر اورا چپینہی است از لطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحت ثانی  
 ضرب کن و حاصل الضرب در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثالث است ضرب مناسب  
 و این حاصل الضرب را با حاصل لطن اول جمع کن و مجموع مانے الید اوست پس مقابلہ  
 این مانے الید را با تصحیح او اگر انقسام است فقط صغیر بالاسے قوس بگذار و جز رہم  
 زیر سطح بنویس و اگر موافقت یا مبائنست بہ ان روشی کہ مبسوط نوشتیم عمل کن  
 و بعد از ان انتقال کن بطن خامس و بقیاس اسچہ در لطن رابع کردہ بودی عمل کن  
 کلیہ در شناختن مانے الید آنت کہ اگر اورا از لطن اول چپینہی است ہندسہ  
 نصیب اورا در ہندسہ بالاسے لطن ثانیے ضرب کن و حاصل اورا در ہندسہ  
 بالاسے لطن ثالث این حاصل اورا در ہندسہ بالاسے رابع و ہلم جرا لے ان تہتہ

ایسے مانت فیہ و اگر چیزے از بطن ثانی نیز بہت ضرب کن ہند نہ نصیب اور ازین بطن  
 در ہندہ تحتانی و حاصل را در ہندہ بالاے قوس ثالث و حاصل را در بالاے قوس الج  
 و حاصل را در بالاے قوس خاص و اگر چیزے از بطن ثالث نیزہ وارد ہندہ نصیب اور  
 در ہندہ تحتانی ضرب کن و حاصل را در ہندہ بالاے قوس رابع و حاصل را در ہندہ  
 بالاے قوس خامس لے ان متنتہ الے مانت فیہ چون از ہمہ بطون فارغ شدی  
 سطح واسع تر از سطح سابقہ بر پہلوئی آن رسم کن و خطوط فاصلہ تقسیم نمای و نام  
 احیا کہ باقی ماند و اند بنویس بدستوریکہ گفتہ شد و تقسیم بطن اول را در انچہ بالاے قوس بطن ثانی  
 نوشتہ ضرب کن و حاصل را در انچہ بالاے قوس ثالث نوشتہ و حاصل را  
 در انچہ بالاے قوس رابع تا آنکہ بطون منبتہ شوند و جاسیکہ صفر نوشتہ شد  
 ضرب بناید کرد بلکہ مابعدہ او انتقال باید کرد و انچہ حاصل ضرب آخر باشد  
 بالاے سطح احیا بنویس و بالاے آن خطے مانند قوس رسم کن و این مکتوب  
 جامعہ است کہ تقسیم مائل ازوے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامع  
 و طہرین تقسیم است کہ بر خانہ ہر شخصہ کہ بگذری بین کہ وے از کدام کدام بطن گرفتہ است  
 انچہ از اول گرفتہ است ہندہ نصیب اور در انچہ بالاے قوس بطن ثانی نوشتہ  
 ضرب کن و حاصل را در انچہ بالاے قوس ثالث نوشتہ و ہم چہ تا آنکہ منبتہ شوند بطون  
 و آنرا علیحدہ بنویس و انچہ از بطن ثانی گرفتہ است ہندہ نصیب اور از بطن ثانی  
 در ہندہ تحتانی این سطح ضرب کن و حاصل را در ہندہ فوقانی بطن ثالث  
 و حاصل ضرب در ہندہ فوقانی بطن رابع و ہم چہ و این عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ بودی  
 ثبت نما و انچہ از بطن ثالث گرفتہ است ہندہ نصیب اور در ہندہ تحتانی ضرب کن و آنرا در ہندہ فوقانی  
 بطن رابع و بکذا و بکذا یس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل او کہ نوشتہ  
 جمع کن و مجموع را در خانہ آن شخص حی بنویس و انتقال کن بشخصہ دیگر و ہمین عمل کن چون تقسیم  
 تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمع و تقسیم چون در امتحان راست آید فرایض درست شد و الا خطا واقع شد  
 تقبیل آن خطا کن مثال حاصل شبکہ بنویس و آنرا شرح کنیم تا فائدہ متام شود



[illegible]

M.

حل این شبکه آنست که از اسلحه پیش اشتغال برده بطین مردی متوفی شد و چنانکه در پشت زوجه و ام و در شقیقه  
 لام اصل سکه او دوازده بود و عامل شد بیان زده و آن تصحیح است زیرا نام زوجه هجده نوشتیم زیرا نام ام هجده  
 و زیرا نام شقیقه چهار و پنجمین زیرا نام شقیقه دوم چهار و زیرا نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بیطن ثانی  
 یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح و از شش است و مافی الید میت از بطین اول سه بود مقابل که کردیم سه باشد شش  
 بالثلث یافتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صورت عدم انقسام تا داخل حکم توافقی داشت ثلث شش که دو باشد  
 با دو نوشتیم ثلث سه را انتقال کردیم بیطن ثالث که ام است پنج وارث یافتیم سه بنت مذکور و ابوبن ثلثین سه سین  
 جمع شد اصل سکه از شش شش و شش منکسر میشود بر نبات میان نصیب نبات که چهار است و میان روس ایشان که سه است  
 سابقا یافتیم ضرب کردیم سه در شش هجده شد و آن تصحیح است باز تخص کردیم از مافی الید دیدیم که مگر فقه است الا بطین  
 اول نصیب ایجاد است دور دارد که بالای بطین ثانی مرقوم است ضرب کردیم چهار شد مقابل که کردیم چهار را بر هجده توافقی  
 بالنصف برآمد نصف هجده که نه باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دو است پایین نوشتیم انتقال کردیم بیطن رابع سه وارث یافتیم  
 زوجه و ابن و بنت اصل سکه از هشت یکی زوجه را و هفت منکسر میشود بر ابن و بنت عدد روس که سه است ضرب کردیم و هشت  
 چهار برآمد و وی اخذ کرده است از بطین اول خبری پس نصیب از بطین ثانی که سه است در هجده برین که یک است هجده  
 کردیم سه برآمد سه در نه ضرب کردیم میت و هفت شد پس میت و هفت مافی الید است مقابل که کردیم بابیت و چهار توافقی  
 بالثلث یافتیم ثلث میت و چهار که هشت است بالا نوشتیم و ثلث میت و هفت که نه است پایین نوشتیم انتقال کردیم  
 بیطن خامس که یک شقیقه که بنت بطین ثالث بود متوفی شد چهار وارث گذاشت شقیقه و اخت لام و جده که بقیه داران  
 متقدم اند و چهارم زوج اصل سکه شش است و عامل بهشت شده است و وی از بطین اول و ثالث گرفته از بطین  
 چهار است چهار را در دو ضرب کردیم هشت برآمد هشت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در هشت زدیم  
 پانصد و هفتاد و شش برآمد و این نصیب است از بطین اول بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطین ثالث نیز چهار  
 است چهار را ضرب کردیم در دو که هجده سه زیرین است هشت حاصل شد هشت را در هشت زدیم شصت و چهار شد  
 بران کاغذ زیر محفوظ اول نوشتیم به بنصورت مجموع شصت و چهل برآمد و آن مافی الید است مقابل  
 کردیم با هشت انقسام یافتیم جزو سهم که ثانیین است پایین نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم  
 بیطن سادس یافتیم که اخت لام که بنت بطین ثالث و اخت لام بطین خامس هم برده و چهار وارث  
 اخت لام و جده که در بطین سابق هم بودند در زوج و اخ لا تصحیح و از شش است و نصیب از بطین اول و جده و در دو ضرب کردیم



چهار برآمد چهار در نه زدیم سی شش برآمد سی شش از دشت زدیم دو صد و هشتاد و هشت برآمد دو صد و هشتاد و هشت  
بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در نه سه پانین که دوست ضرب کردیم هشت برآمد هشت از دشت زدیم  
شصت و چهار برآمد زیر محظوظ اول ثبت کردیم و نصیب از لطن خامس یکی است یک را در نه سه پانین که هشتاد است  
ضرب کردیم هشتاد و برآمد از زیر محظوظ ثانی نوشتیم بر منصورت <sup>دو صد و هشتاد و هشت</sup> <sub>دو صد و هشتاد و هشت</sub>  
مقابل کردیم با شصت و منقسم شد جزو سهم که هفتاد و دو است پانین <sup>دو صد و هشتاد و هشت</sup> <sub>دو صد و هشتاد و هشت</sub>  
بطین سابع که ام لطن ثالث و جده خامس و سادس بود چهار داشت گذشت از ج و ام و جده و اخت لای این سکه  
اگر به است اصل سکه شش و عمل به نه و نصیب جده و اخت لای که چهار است بداید که لکدر مثل خط الانشین  
منقسم کردیم لک را لازم آمد عدد دروس که است در نه ضرب کردیم پس تصحیح از ازمیت و هفت است دیدیم نصیب از لطن  
ثالث سه بود سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش از دشت زدیم چهل و هشت برآمد و در لطن متا خضر یا نیم  
ضرب کردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن خامس یکی است یک را در نه سه پانین که هشتاد است  
ضرب کردیم هشتاد و برآمد زیر محظوظ اول ثبت کردیم و نصیب از لطن سادس یکی است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم  
هفتاد و دو برآمد زیر محظوظ ثانی ثبت کردیم بر منصورت <sup>دو صد و هشتاد و هشت</sup> <sub>دو صد و هشتاد و هشت</sub>  
مهاجرت برآمد بیت و هفت را بالا نوشتیم و در صدر را پانین <sup>دو صد و هشتاد و هشت</sup> <sub>دو صد و هشتاد و هشت</sub>  
که در اول شقیقه بود و در ثالث بنت و در خامس شقیقه و در سادس اخت لام گذشت سه داشت ام جده که ساجی نیم  
و در ج و ابن تصحیح از دو از ده نصیب از لطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در دشت زدیم هشت برآمد هشت از دشت زدیم هشتاد  
و دو برآمد و هفتاد و در دشت زدیم با هفتاد و هفتاد و شش برآمد با هفتاد و هفتاد و شش را در بیت و هفت زدیم پانزده برابر با هفت  
پنجاه و دو برآمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در دو ضرب کردیم هشت برآمد هشت از دشت زدیم  
زیم شصت و چهار برآمد شصت و چهار را در بیت و هفت زدیم یکبار و هفتصد و بیت و هشت برآمد زیر محظوظ اول ثبت  
کردیم و نصیب از لطن خامس سه بود سه را در هشتاد زدیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل را در بیت و هفت زدیم شش  
و چهار صد و هشتاد و برآمد زیر محظوظ ثانی ثبت کردیم و نصیب از لطن سادس یکی است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو  
برآمد هفتاد و دو را در بیت و هفت ضرب کردیم یکبار و هفتصد و چهل و چهار برآمد زیر محظوظ ثالث ثبت کردیم بر منصورت <sup>دو صد و هشتاد و هشت</sup> <sub>دو صد و هشتاد و هشت</sub>  
برای جمع کردیم بیت و چهار و هفتصد و چهار برآمد و آن مانی الی دوست مقابل کردیم با دوازده منقسم شد بالای او صفر گذاشتیم <sup>دو صد و هشتاد و هشت</sup> <sub>دو صد و هشتاد و هشت</sub>  
و پانین جزو سهم و در هر یک یکصد و چهل و دشت زدیم انتقال کردیم بطین تاسع باقیم که نزاع جده متوفی شده است و دو داشت گذشت لم

و شقیق تصحیح مسئله از طبین سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکبار و هشت صد برآمد و طبین ثانی خود  
 صد و دو ضرب کردیم پس با فی الید او همین قدر است مقابل کردیم با سه القسام با فیتیم بالا ای او صد و گزاشتیم و زیر او صد و  
 شصت و شصت کردیم انتقال کردیم طبین عاشر اخت علانی جده را یافتیم که مرده است و گذشت یکبار با فقط مسئله او را یک  
 و نصیب او از طبین سابع چهار است چهار را در هشت سه پائین که دو صد است ضرب کردیم شصت و شصت برآمد و آن فی  
 اوست مقابل کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و شصت و شصت پائین نوشتیم چون اخیل تمام شد خواستیم انتقال  
 کنیم بجامعه که تصحیح مسائل از وی صحیح شود پانزده را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم و صد و  
 برآمد و صد و هفتاد و در هشت زدیم و دویست و یکصد و شصت برآمد و دویست و یکصد و شصت و در هشت زدیم و هشت  
 کردیم پنجاه و هشت هزار و هشت صد و هشت برآمد و آن جامعه جمیع مسائل است هشتیم که این مبلغ را بر احیا تقسیم کنیم  
 شقیق را یافتیم که از طبین ثانی نصیب او دو بود و در او در هشت سه پائین که یک بود ضرب کردیم دو برآمد  
 دورا در نه ضرب کردیم هر دو برآمد هر دو را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در هشت  
 و هشت ضرب کردیم سه هزار و شصت و شصت و شصت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم  
 شقیق یافتیم که از طبین ثانی یکی یافته است فقط یک را در یک ضرب کردیم یک برآمد یک را در نه  
 ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در هشت و هشت زدیم یکبار  
 و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیق در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب یافتیم که  
 از طبین ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب  
 کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در هشت و هشت زدیم یکبار و دو صد و نو و شش برآمد  
 محاذی اسم آب در سطر احیا نوشتیم بعد از آن زوج از طبین رابع سه یافته است فقط سه را در نه  
 ضرب کردیم بیست و هشت برآمد بیست و هشت را در بیست و هشت ضرب کردیم هفتصد و بیست و نه برآمد آنرا  
 محاذی زوج در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب این را از طبین رابع چهارده بود چهارده را در نه  
 ضرب کردیم یکصد و بیست و شش برآمد یکصد و بیست و شش را در بیست و هشت ضرب کردیم هزار و  
 و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم به بیست و بیست از طبین رابع بیست  
 یافته است بیست را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در بیست و هشت ضرب کردیم یکبار  
 و هفتصد و یک برآمد آنرا محاذی بیست نوشتیم انتقال کردیم پنج زوج از طبین خامس پنج یافته است سه برآمد سه

شقیق  
۳۸۸۸

۲۱۳۳  
شقیق  
۱۹۴۴

اب  
۱۲۹۴

زوج  
۴۲۹

این  
۳۴۰۲

هشت  
۱۴۰۱



فهم کسره فهم الضبا المیزان طبع باید بنحید من اتمی ملیتین فلنخر اموها را کار باید نسبت و گاهی از منزلت نفس غاض کرده بنسبت  
 یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و تفهیم کسره اموها را باید ساخت دیگر آنکه الضبا را با یکدیگر مقابله کنند اگر داخل باشد فقط اقل را محلی قیاس  
 کنند و اکثر را همان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر نصیب را بر وفق آن باید آورد و اگر  
 بعضی ضبا توافق و بعضی داخل باشد توافق هم باید نمود و اگر تباين باشد بعضی الضبا با کل آن این نوع متغذرت دیگر اختصاص  
 بخیریکه مستغنی از وی میراث گرفته است میت نشمرند و نام او نویسند و سهام او دهند و متعین موت او تقسیم سهام او  
 نشوند و دیگر اختصاص نصیحتا و معنی اختصار تعمیم است که استخراج کنند و فیض در صورتها که بر رؤس فریق منقسم شود و  
 او را که کند در بطون آیند و حد این مسئله متضاعف خواهد شد بوجهیکه انکسار منقسم گردد پس مقید تصحیح کنند و صبر  
 کنند تا وقتی که تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود حاصل تعمیم در الضبا ایست و آن حاصل است باید در  
 که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین او منقسم نمی شود مانند حمام و حیوان یا از آن قبیل است که عین  
 منقسم میشود مانند جوب و نفود و از صن پس حصه او از ترک مانده حصه او است از جامه این مسئله را بعد متناهی است  
 ثالث مجهول است و چاره دانستن آن تقریبات و تقریبات عبارت از استخراج قیاس است یعنی جزو است و جامه  
 و طریق او آنست که تقسیم کنند جامه ابریت و چهار حاصل قسمت قیاس او است پس اگر حاصل تقسیم صحیح برآید ضبا  
 و اگر کسری با او جمع شد و ستویه الگور خواهی مخج کسره در جامه ضرب کن و حاصل ضرب جامه ساز و از آن قیاس  
 صحیح برآر و اگر کسره مضاعف یا معطوف برآمد مقابله کن هر دو کسره اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن  
 و حاصل در جامه و حکم چند عدد از کسره بر همین قیاس باید کرد و اگر از تراند مراتب خراز مقصود باشد همان کسره  
 تلفظ کن و طریق تقسیم قیاس بر اجا است که جدولی رسم کنی از بالای صفحه بی پایان آن بقدر اتمه او الضبا و آن  
 تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانه های پیدا شود و در هر خانه نصیب از الضبا یا حیا یکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن  
 جامه بنویس بر جنب این جدول دیگر مشابه او در طول و خانه ها بنویس بالای این جدول قیاس جامه کن  
 بعد از آن حل کن قیاس را با ضلع او تا آنکه واحد را هم بهم آن کسره میدان خواند مثلاً مائین حاصل میشود ضرب  
 در مائین پس یکی از ضلاع او دوست و مائت حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلاع او ده است یکی عشره است  
 و مخج عشره و ده است و دیگر یازده عشره از ضلاع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیاس  
 بمقدار اضلاع بنویس چند ضلع بر هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را باقل بعد از آن نصیب را بگیر و ثبت کن بر قیاس  
 و حاصل تقسیم از جدول قیاس محاذی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب اول محاذی آن نصیب کن



و اگر کسی دیگر مناسب ضلع ثانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثانی تا آنکه منتهی شود:

جامع ایامین کلبا	وفق الحیمة	جدول الحشد	جدل العشرة	جدل قریاط فوق	عشر القیاط	تسع عشر القیاط	تسع عشر القیاط
۵۸۳۲۰	۱۹۲۲۰	۱۹۲۲	۱۰	۸۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۹	۱۲۹	۶	۱	۶		
۱۹۲۲	۶۲۸	۶۲	۸		۸		
۱۲۹۹	۲۳۲	۲۳	۲		۵	۳	
۷۲۹	۰۲۲۲	۲۲	۳		۳		
۳۲۰۲	۱۱۳۲	۱۱۳	۲	۱	۲		
۱۷۰۱	۵۹۷	۵۹	۷		۷		
۶۲۸۰	۲۱۹۰	۲۱۹		۲	۶	۶	
۵۸۳۲	۱۹۲۲	۱۹۲	۲	۲	۲	۰	۰
۱۹۲۲	۶۲۸	۶۲	۸		۸	۰	۰
۵۲۸۲	۱۹۲۲	۱۹۲	۸	۲	۲	۵	۱
۲۲۰۰	۸۰۰	۸۰			۹	۷	۸
۶۲۲۹	۲۱۲۲	۲۱۲	۲	۲	۶	۲	
۱۲۹۹۲	۲۹۹۸	۲۹۹	۸	۶	۱	۶	۴
۶۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۲	۲
۱۲۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۸	۲

۲۱۹

مثال و جمله بر وفق نظر کردیم در این انصاف یا فیتیم که همه آنها متوافق اند ثلث پس ثلث جامعه را جامعه یا فیتیم  
 هر نصیبی محاذی آن نصیب ثبت کردیم مثال این رو جامعه ثانیه بعشر آن و در صورت عشر جامعه یکند  
 و جامعه سازند بعد از آن امتحان کنند نخست جدول اعشار را جمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه که باقی ماند  
 اگر اذیع کرده تقریر نمایند مانند آنکه و خمس و چهار خمس بعد از آن جدول اعداد تا مراد جمع کنند و با مجموع  
 اول جمع نمایند حاصل الجمع را با عشر جامعه تطبیق دهند اگر مطابق برآمد عمل صحیح است و الا تذکر خلل باید کرد  
 مثال اختصار تصحیحات است که تصحیح مسئله ام ام که در مابعد دو بار جده شده از نه فیتیم چهار بر آن که در انصاف  
 ایا چون حصه او را در نه ضرب کنیم و حاصل را در شصت تصحیح ایا راست می آید مثال تقریط آنست که فیتیم یکم  
 نوزده هزار و چهار صد و چهل را بر بست و چهار حاصل لغت هشتصد و ده بر آمد و آن قیراط است پس حل  
 کردیم اضلاع او را تا آنکه بواحد رسید پس فیتیم هشتصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در هشتاد و یک هشتاد و یک  
 حاصل میشود از ضرب نه در نه و یکی تسع است پس اضلاع او سه بر آمد نه عشر و تسع عشر و تسع عشر پس چهار جدول  
 رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتم هشتصد و ده بالای قوس هشتصد و چهار و بر سر جدول دوم صد  
 ده تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اعشار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول  
 تسع عشر قیراط است و در جدول الرابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع عشر است بعد از این  
 و فیتیم قیراط تا در جدول قیراط شصتم که در آن از جدول اول و فیتیم یکم و هر نه را یکی شمردیم باز بالای  
 از آن فیتیم ششده را یکی شمردیم باز اشتغال کردیم بجدول قیراط و محفوظ را بان اعداد جمع کردیم راست آمد  
 باب مدارات ذوی الارحام غیر اهل الفرائض والعصبات باب در میراث اصحاب قرابه غیر اهل الفرائض  
 و عصبات **مسائل** عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم عن عبد الرحمن بن حفظة الزدجانی انه اخبره  
 عن حماد بن عمار قال قال ابن عباس انه قال كنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلي الظهر  
 قال يا ابا عبد الله اني قد كتبت في شأن الفرائض كتابا فيه مسائل منها ما يستخبر فيها فاني به ير فافذعا  
 بتورا و قد هم فيه ماء فحي ذلك الكتاب فيه ثم قال لو رضيت الله اقرك ابن مرسى نشسته بود  
 نزد یک عمر بن الخطاب پس و قتی که خواند نماز ظهر را گفت ای یوسف یا رب آن کتاب را اشاره کرد بنا که  
 نوشته بود آنرا در باب همه سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید از آن پس آورد ویر فانی نامه پس  
 طلبید عمر یا رسول الله که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن پیاله بعد از آن

[illegible]

اگر رضا نمیداشت خداستقال مقرر میگذاشت تراحمالك عن محمد بن ابی بكر بن حذم انه سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول كان عمر بن الخطاب يقول تحبوا للعمة تودث ولا توث عمر بن الخطاب بكنيت عجب است عمر را که وارث خود میگردد پس این برادر را خود وارث منی شود قال مالك الامم الجعتم عليه عندنا الذم لا اختلاف فيه والذي ادرکت علی اهل العلم ببلدنا ان ابن الاخر لا لام والجد ابا الام والعم اخا الالب للام والخال والجددة ام ابی الام وابنة الاخ للاب والام والعمة والخال لا يرثون بارحامهم شيئا قال وانه لا توث امرأة هي ابعد نسباً من المتوفى من سمی فی هذا الكتاب برحمها شيئا وانه لا يرث احد من النساء الا حیت ستمین وذلك ان الله تبارك وتعالى ذكر فی كتابه ميراث الام من ولدها وميراث البنات من ابیهن وميراث الزوجة من زوجها وميراث الاخوات للاب وميراث الاخوات للاخوة وللزوجة وللجددة بالذی جاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فیها والمرأة ترث من اعتقت هي نفسها لان الله تبارك وتعالى قال فی كتابه فانما لكم فی الدین وموالمیکم گفت مالک حکمیکه اتفاق حاصل شد بران نزدیک و اختلاف نیست دران و حکمی که یافتیم بران اهل علم را در شهر خود اینست که سپهر برادر اخیا فی وجهه که پدر مادر باشد و عم که برادر اخیا فی پدر باشد و خالو و جده که مادر پدر مادر باشد و دختر برادر اخیا فی و عمه خاله وارث منی شوند بقرا بقیه و چیزی را گفت مالک وارث منی شود هیچ زنیکه می و در تر باشد از زوی نسب بر نسبت متوفی از انجمنه که ذکر کردیم درین کتاب بقرا بقیه خود چیزی را و حکم اینست که وارث منی شوند زنمان مگر آنجا که نام ایشان برده شد و تفصیل این که خداستقال ذکر کردیم که بن خود میراث مادر را از فرزندان خود و میراث دختران را از پدر خویش و میراث زن از شوهر خود و میراث خواهران اعیانی یا اخیا فی از برادر خویش و وارث ساخته شده را بسبب صبی که آمد از رسول الله صلى الله عليه وسلم در باب او وزن وارث میشود کسی که آزاد کرده باشد خودش نیز اگر خداستقال فرمود در کتاب خود فاخو انکم فی الدین وموالمیکم باب لا یورث المسلم الکافر وارث منی شود و مسلمان هیچ کافر مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین عن عمر بن عثمان عن عفان عن اسامة بن زید ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یورث المسلم الکافر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وارث منی شود و مسلمان کافر را مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین عن علی بن ابیطالب اخبره انما وراثت ابا طالب حقیل و طالب لم یورثه حتی فلذلك ترکنا نصیبنا من الشعب علی ابن حسین گفت جز این نیست که وارث ابو طالب شدند حقیل و طالب و وارث او شد علی گفت علی بن حسین پس ای همین سبب ترک کردیم نصیب خود را از شعب ابیطالب مالک عن محمد بن حسین

زعيمه + خيفة  
 نصل الى الوراء  
 على اصحاب الرح  
 سوى الزميين في  
 المنهج واصل الذهب  
 انه لا يورث ذو  
 الا وحاصل المال  
 بيت المال وثقني  
 المتأخر اذا لم  
 يتقدم امر بهيئته  
 المرد على اهل القرض  
 غير الزوجين فضل  
 على فرضهم الجنية  
 فان لم يكنوا اصل  
 المال الذي ذكرنا  
 ١٠

[illegible]

عن سليمان بن يسلمان بن محمد بن الاشعث اخيه ان عمه له يهودية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر  
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال لعمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اقر عثمان بن عفان فساله عن  
 ذلك فقال عثمان اني انا نسيت ما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمه محمد بن الاشعث يهودية  
 يا نصرانية تهت في شد ومحمد بن الاشعث ذكر كره ان يابرا يمشي عمر بن الخطاب كفت اورا وارث او كرهى شود پس كفت  
 اورا عمر بن الخطاب وارث ميشود اهل دين او بعد از ان آمد پیش عثمان بن عفان پس سوال كرد اورا از اين باجر  
 پس كفت عثمان ايا مى بينى مرا كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا عمر وارث اومى شود اهل دين او مالك  
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم ان نصرانيا اعتقت عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فامر محمد  
 بن عبد العزيز ان اجعل ماله في بيت المال نصراني را آزاد كرد عمر بن عبد العزيز بعد از ان بدو ان نصراني كفت  
 پس امر كرد عمر بن عبد العزيز كه انهم مال اورا در بيت المال يعنى عمر بن عبد العزيز خود وارث آن نشد بجهت  
 نصراني بودن آن و همين است مذهب جمهور علما كه كافران مسلمان وارث نمى شود و مسلمان از كافران و انوع  
 يك ملت قرار داده اند پس يهودى از نصراني و نصراني از يهودى وارث ميتواند شد باب ميراث الحميل  
 الحميل آنست كه فرزندانى با مادر خود اسير گرفته پس آن فرزند حميل است و اگر حامل بيايد و در دار الاسلام وضع  
 آن فرزند است نه حميل مالك عن الثقة عنه انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابى عمر بن الخطاب ان يورث اهل  
 بن الا حاكم الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكرو كه وارث گردانند همچو يك از ا حاكم الا كسى كه زاده  
 در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لدها يرثها انما كانت  
 توتنه ان متاخير اثمها في كتب الله عز وجل كفت مالك اگر آمد زنى در آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس زاده  
 ولد در عرب پس او فرزند دوست وارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر ميرد و وارث او ميشود و آن فرزند  
 اگر او ميرد و باقى ميراث خود در كتاب خداى عز وجل باب ميراث من مجهل تقدم مودة باب در ميراث كسى كه  
 مجهل است تقدم موت او مالك عن دبيعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علمائهم انه لم يتوارث  
 من قتل يوم الجمل يوم صفين ويوم الحرة ثم كان يوم قد يدعى يوم احد منهم من صاحب شيئا الا من  
 علم انه قتل صاحبه بايكه ميراث نشد آنرا نكشته شدند روز جمل و روز صفين و روز حرة بعد از ان واقع  
 روز قد يدعى پس وارث گودا نيكه نشد همچو يك از ايشان از صاحب خود چيزى را كه شخصه كه دانسته شد كه او  
 قتل شد پس از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذى لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

بالحقيقة فقال قتل الصبي  
أرضي الأمان

تصنيف محمد بن  
٢٠  
صاحب العلم والاحكام  
المذبح

بِوَلَّى اللّٰه  
الْمُحَرِّثِ الدَّهْلِي  
تَعَزَّاهُ اللّٰهُ بِرَحْمَتِهِ  
الْمُخْفِي وَالْجَلِيلِ وَمِثْلَهُ  
الْجَلِيلُ الْكَافِي وَالْوَظْفُ  
الْثَّامِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ  
تَعَالٰى

بعد از این فصل من بعد که جلد اول کتاب بخطاب شرح موطا امام همام امام مالک محمد بن اسماعیل بن حنفی  
 جناب قدوه محققین عمدة المفسرین حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی رحمة اللہ علیہ تصحیح  
 تمام و تنقیح ملا کلام بتاریخ چهارم ماه شعبان الحظیم ۱۱۹۳ هجری حیدر علیہ السلام و علی  
 احتتام پر پوشیدہ فاضل مدرسہ البعلین و صلی اللہ علیہ وسلم خیر خلقہ محمد ادریس صاحب  
 رخصت علیہ السلام تالیفی بہ تمام خواهد رسید انشاء اللہ رب العالمین  
 مطبعہ فاروقیہ

طبع فاروقی  
تمام و تفتیش







